زندگانی ملک المتکلمین

نگارش

مهدی ملکزاده

از انتشارات

شرکت نسبی علی اکبر علمی و شرکاء
تهران - خیابان ناصرخسرو - تلفن ۸۷۰۹

تهران اردیبهشت ماه ۱۳۲۵

چاپخانه شرکت مطبوعات


کتابفروشی و چاپخانه علمی

زندگانی ملک المتکلمین

نگارش دکتر مهدی ملکزاده

بسرمایه

کتابفروشی و چاپخانهٔ علی اکبر علمی

اردیبهشت ماه ۱۳۲۵

چاپخانه شرکت مطبوعات

بیاد تو ای مادر عزیزم که دردوره عمر کوتاه خود رنج بسیار بردی
ومصائب بی شمار کشیدی وهمیشه برای پدرم همسری باوفا ونسبت
به فرزندانت مادری مهربان بودی



ملك المتكلمين

بنام بخشنده عدالت و آزادی

فصل اول

وصف مردان بزرگ

اکثر مردمان گیتی درهر دوره وزمان مقهور قواء حیوانی بوده ازعلم و دانش بی بهره و در دریای موهومات و خرافات غوطه ور وجز رسیدن به آرزو های نفسانی هدفی ندارند ولی در میان این ملل و اقوام کسانی پیدا شده اند که از نردبان انسانیت بالا رفته و بحقایق بیشتری آگاهی یافته و در نتیجه با ترك هوی نفس روح خود را تقویت کرده و از راه علم و دانش بسر منزل حقیقت وکمال نزدیك شده قد مردی و مردانگی علم کرده و چراغ هدایت نوع بشر را در دست گرفته ومردم را بجانب رشد و صلاح و سر منزل نجات و فلاح سوق داده‌اند وبطوریکه صفحات تاریخ اقوام و ملل بمانشان میدهد ظهور این نوع نوابغ وپیشوایان بشریت در مواقعی اتفاق می افتد که کار فساد بی‌ایمانی وهرج ومرج در مجامع ملل بالاگرفته و رشته انتظامات اجتماعی از هم پاشیده ظلم و تعدی دروغ و بیداد گری جانشین حق و انسانیت شده بیچارگی و ظلمت همه را فراگرفته است پس پیغمبران و اولیاء حق فلاسفه و خطبا که برای نجات اقوام از راه کجی و نا درستی مبعوث شده اند و با فدا کاری که اغلب بقیمت جان آنها تمام شده قوم خود را از پرتگاه ضلالت و پستی نجات داده و آنها را به شاهراه حقیقت وتقوی و فلاح هدایت کرده‌اند موجد سعادت و ترقیات بشر وقائد رستگاری آنها هستند و آزادی وعدالت ونیز ترقیات محیر العقول در علم وصنعت که امروز بشر به آن نائل شده مرهون همین نوابغ بزرگ و مردان

دوران است چه بسا اقوام که قرنهای زیاد در جهل و نادانی و فساد زندگانی کرده بواسطه ظهور یك مرد بزرك ، یك حکیم دانشمند ، یك خطیب آزاد مرد ارجمند ، یك عالم نوع دوست پرده ظلمت جهل و نا دانی را دریده و به اوج سعادت و کامرانی رسیده و رستگار شده اند

و چه بسا از ملل که سالها در زیر شکنجه ظلم و استبداد جان داده بواسطه ظهور ، یك آزاد مرد فدا کار به نعمت حریت و عدالت نائل شده اند و نیز بسیاری از امم مشاهده شده که در غرقاب خرافات و شهوات حیوانی و پستی و دیو صفتی فرو رفته ولی فضل خداوند شامل حال آنها شده و بظهور یك نبی مرسل از تمام مفاسد اخلاقی پاکیزه و منزه و از تمام عیوب حیوانی طیب و طاهر شده اند پس مردان بزرك بزرگترین موهبتی است که خداوند به بندگانش عطا فرموده وچنانچه در پیشانی ایوان کاخ رفیع پانتئون که مدفن بزرگان جهان است با خط طلا نوشته است (**وطن به مردان بزرك حق شناس است**)

ویکی ازفلاسفه بزرك یونان دردوهزار واندی سال پیش چنین میگوید چه بسا مردان بزرك در میان ملل پیدا میشوند که بنور علم و دانش دنیا را روشن می کنند و تخم فضیلت و تقوی در قلوب عوام کاشته و آنها را رستگار میکنند

و از راه پرورش افکار و روشن کردن ارواح و خدمت بنوع و نشر علم و تقوی از نردبان بشریت بالا رفته در ردیف خدایان جای میگیرند و بمقام جاویدان فنا ناپذیری نائل میکردند

اینك بتوفیق خدای سبحان و ملهم خالق الانسان علمه البیان قلم در دست گرفته شرح زندگانی یکی از برگزیده ترین فرزندان ایران و خداوند نطق و بیان، آفتاب آسمان فصاحت ، مروج اصول تمدن وانسانیت ، مؤسس مشروطیت ، علمدار آزادی وحریت کننده ریشه ظلم استبداد و افشاننده تخم آزادی و داد مرحوم ملك المتکلمین می پردازیم

قبل از ورود در متن این کتاب از خوانندگان خود اجازه میخواهم که نکته ای

چند که از نظر تاریخ مشروطیت ایران کمال اهمیت را دارد تذکر بدهم و حقیقتی را که جنبه تاریخی و فلسفی دارد روشن کنم

با اطلاع کاملیکه نویسنده از آثارجاویدان مرحوم ملك‌المتکلمین داشتم امید وار بودم کتاب خود را بوجه کامل از آثارنفیس و خطابهای بلیغ آنمردنامی مزین کنم و مردم را بشناسائی نبوغ و بزرگی روح او هدایت نمایم

ولی متأسفانه این پیش بینی من صورت وقوع نیافت و بسیار کمتر از آنچه انتظار داشتم ازخطابه‌ها وگفته های حکیمانه آنمرد بزرك بدست آوردم و آنچه‌راکه دراین کتاب بنظرخوانندگان میرسدمشتی‌ازخرواراست که دربعضی‌ازجرایدآن‌زمان آنهم بطور ناقص نوشته اند و نامه‌ای چند که بدوستان خود نوشته بیش نیست پس ناچار برای روشنی اذهان بذکر علل بدست نیاوردن آن آثارمنتظره مبادرت میکنم

اول - پس از شهادت مرحوم ملك المتکلمین که شرح آنرا درآخر این کتاب خواهیم نگاشت و شاید فاجعهٔ به این بزرگی و ستمگری به این شقاوت و بی رحمی کمتر در جهان اتفاق افتاده عمال جور واستبداد به غارت خانه آن مرحوم پرداختند و آن آشیانه زهد و تقوی که محل نزول ملائکه آزادی بود بدست بیداد گری و یغما سپرده و تمام اثاثیه زندگانی مخصوصاً نوشته جات و کتب و آن چه از آثار قلمی بدست آوردند بغارت بردند و برای اینکه شقاوت و ظلم را بحد اعلا رسانند و شجره طیبه آزادی و عدالت را از بیخ ریشه کن کنند به کشتن جسم آن مرد بزرك قناعت نکردند و مصمم شدند که روح او را هم شهید کنند و برای همین منظور سه روز بعد از شهادت آن مرحوم مفاخرالملك حاکم مستبد طهران در حضور جمعی از مرتجعین و عمال ظلم و بیداد گری تمام نوشتجات و آثار قلمی آن مرحوم را آتش زد و برای همیشه فرزندان ایران را از استفاده آن گنجینه دانش محروم کرد

دوم - تمام نطقهای خود را خطیب شهیر دردوره انقلاب مشروطیت باالبداهه ایراد میکرده و از روی یاد داشت و نوشته قبلی نبوده چنانچه مکرر پس از ادای خطابه‌های معروف و مهیج عاشقان آزادی و مدیران جراید ازایشان تمنا میکردند

شمه‌ای از بیانات خود را برای جمع آوری ودرج درروزنامه‌تکرار کنند وهمیشه جواب میشنیدند که منهم بیش از آنچه شما میدانید در خاطر ندارم

نگارنده هم مثل سایر مردم از این خطابه‌های فصیح و نطقهای بلیغ که کلماتش چون درهای شاهوار بهم پیوسته و گوئی از طرف خالق نطق و بیان به گوینده‌الهام میشد در حیرت بودم و چون بخوبی میدانستم که از چندی قبل چشمهای آن مرد بزرك بمرض آب مروارید مبتلا و قادر بنوشتن و خواندن نیست و حتی مکاتیب شخصی او را فرزندش محمد علی ملك‌زاده مینوشت بیش ازپیش برکنجکاویم افزود و برآن شدم که این مشکل را به سر انگشت علم بگشایم و این تاریکی را باچراغ تاریخ گذشتگان روشن نمایم به مطالعه شرح زندگانی خطباء بزرك عالم پرداختم و روحیات و اخلاق و عادات زندگی شخصی و اجتماعی هر یك را مورد دقت‌قرار دادم و پس از صرف وقت و رنج بسیار مجموعه ای از گلهای بوستان مورخین مشهور تشکیل دادم و یاد داشتهائی که ازگویندگان بزرك بدست آوردم‌چون‌عقد مروارید بهم پیوستم و برای اینکه بیش از پیش موفقیت و اهمیت مردان بزرك که ستونهای کاخ تمدن بشریت هستند در نظر هموطنانم جلوه‌گر شود ازخداوند کمك میخواهم که پس از خاتم این کتاب بطبع آن مجموعه توفیق یابم

پلو تارك مورخ معروف یونان که در دو هزارسال قبل میزیسته وقسمت مهمی از تاریخ باستانی ایران بقلم این مورخ بزرك برشته تحریر در آمده گره گشائی‌میکند و در شرح زندگانی دمستن خطیب شهیر یونان چنین می نویسید : دمستن بخلاف بسیاری از ناطقین و خطبای‌یونان که متأسفانه آثارزیادی از آنها باقی نمانده عادت داشت که قبل از ایراد خطابه به نطق خود را به رشته تحریر در آوردو کلمات‌آن را سبك وسنگین کند و بهمین جهت است که بسیاری از خطابه های معروف او باقی مانده و در دسترس مورخین قرار گرفته و نیز در شرح حال بوسوئه خطیب و فیلسوف معروف فرانسه تذکر داده شده که او خود بجمع‌آوری خطابه های معروفش پرداخت و کتابی تدوین کرده و به طبع و نشر آن

دستور داد

سیم - نویسنده این تاریخ بدرسیاری از مجالس نطق وخطابه‌های آن مرد نامی با یك عشق سر شار حاضر میشدم و عزم راسخ داشتم آن بیانات شیوا و گفته های حکیمانه و عزاء را بنویسم ولی خیلی متاسفم که من و بسیار اشخاص دیگر که این آرزو را در دل داشتیم به نوشتن سطری چند هم موفق نشدیم و از آن دریای فصاحت و دانش طرفی نبستم زیرا مردمانیکه به علم الروح و فلسفه آشنائی دارند میدانند که چون انسان در تحت تاثیر یك قوه مقناتیسی قرار گرفت تمام قواء و توانائیش دستخوش آن قوه جاذبه میشود وقوه اراده ومالکیت برنفس را ازدست میدهد و مادامیکه روابط نقل و انتقال ما بین جاذب و مجذوب بر قرار است انسان قادر بکار انداختن هیچیك از قواء خود نیست و چون یك مجسمه بی حرکت و ناتوانیست که فقط یك مرکزازمراکزوجودش که آلت واسطه‌مابین‌جاذب ومجذوب‌است دارای فعالیت و کسب استفاده است وکار میکند مخصوصاً وقتیکه نیروی مقناتیس طرف جذب کننده زیاد باشد وقوه واسطه مابین جاذب و مجذوب ضعیف و قادربدرك فیض کامل نباشد برای رفع این نقیصه و استفاده کامل از مبدئیکه بدان متوجه است از سایر قواء استمداد میجوید و نیروی آنها را بنفع خود بکار میبرد و طبعاً سایر قواء انسان که نیروی خود را برای آن نقل و انتقال روحی به قوه واسطه داده اند چون آلت بی روح و فاقد توانائی و نیرو از عمل طبیعی باز میمانند و جز نیروی واسطه استفاده و نقل و انتقال مابین جاذب و مجذوب که تمام توانائی و اراده انسان در او تمرکزیافته و با فعالیت در کار است کمترین آثارحیاتی از شخص ظهورنمیکند

چنانچه چون عاشق به زیارت جمال محبوب نائل آید تمام هستی وجودش در چشمش متمرکز میشود و این انسان که تا حال یك دستگاه کامل ترکیب یافته از قواء مادی ومعنوی بود دراین لحظه تمام موجودیتش جز یك چشم نافذ و نگران که قلم از نوشتن حالات اوعاجزاست بیش نیست.

فلسفه‌ای که اینجا بطورمقدمه بیان کردیم مصداق پیدا میکند حکیمی دانشمند

و خطیبی بلند پایه وارجمند که محبوب خاص و عام و پرستشگاه دلداده گان آزادی است ذکرش ورد زبان ها و فکرش حاکم بر عقاید و ارواح و عکسش زینت بخش مجامع و خانه‌ها است با آنصورت ملکوتی و چشمهای جاذب آسمانی درمجمعیکه هزاران دلدادگان و پیروانش انتظارش را دارند وارد میشود ودر بالای منبرخطابه جای میگیرد و پس از نظاره باطراف با آن قدرت اراده و صدای شیرین و غراء و بیانات فصیح سحر آساوجملات شمرده وموزون که گوئی از مبدء نطق و بیان و گوینده خلق الانسان علمه البیان سرچشمه گرفته . همچون نسیمی که از کوی محبوب وزیدن گیرد و یادریائیکه بطلاطم در آید شروع بسخن میکند .

قدرت ایمان و قوه جاذبه نطق و بیان سرتاپای وجود مستمعین را مسخر میکند وگوینده توانا چون عقابی بال وپر خودرا به روی انجمن میگسترد وجملگی را تحت نفوذ شهپر فصاحت و بلاغت خود قرارمیدهد . تمام مراکزقواء دماغی شنوندگان رو بسستی میگذارد وتوانائی خود را بقوه سامعه، که آلت نقل و انتقال روحی و واسطه استفاده بین جاذب و مجذوب گوینده و شنونده است میدهند و آن اجتماع بزرگ که از باده آزادی مدهوش وتحت قدرت سحر آسای فصاحت نطق و بیان مجذوب شده از خود بیخود شده ودرامواج بیکران حکمت ودانش غوطه‌ورمیشود ووقتی بخودمی آید که زمانیست گوینده توانا آنرا ترک کرده .

چه بسا مردمانیکه نسیم آزادی بمشامشان نرسیده وازآزاد مردی و نوع دوستی نشانه‌ای ندارند وعمر خود را در بندگی وعبودیت گذرانیده‌اند از فداکاری وجانبازی مردان بزرگ وپیشوایان کاروان عدالت وتمدن و پیروان مدرسه انسانیت ونوع دوستی درشگفت آیند وچنانچه جهال و مشرکین عرب درحق بزرگترین ناجی بشر پیغمراکرم گفتند : « یا ایهاالذی ارسل الیك انك لمجنون » آنهارا دیوانه بخوانند و دریك حال غیر طبیعی وعادی بدانند این گونه مردمهم زیاد درخور سرزنش نیستند زیرا کسانیکه از چشمه علم ودانش سیراب نگشته و چشمشان در روشنی آزادی و تمدن باز نشده قادر بقضاوت مراتب عالیه بشریت و تشخیص معراج انسانیت نیستند

چنانچه خفاش چگونه مدح آفتاب گوید ومشرك كجا در دستگاه عز قدس خالق ارض وسما راه یابد وجاهل کی بمنزلت علم ودانش پی برد .

پس وظیفه روشن فکران ودانشمندان است که چراغ هدایت را در دست گرفته ومحیط جهل ونادانی را بنور علم وآزادی روشن کنند ومردمان نادان را که خداوند عالم درحقشان میفرماید اولئك كالانعام بشاهراه علم و هدایت راهنمائی کنند .

چنانچنه برخی از فلاسفه برآنند که این فداکاری واز خود گذشتگی وجان-بازی جز در پرتو عشق میسر نگردد و تخم نیکوکاری وزیبائی جز از اینراه نرویدو ودرخت آزادی وعدالت بارور نگردد و از پرتو همین عشق پاك است که انبیاورسل وفلاسفه مشعل هدایت بشررا در دست گرفته ودنیارا بنور علم و آزادی روشن کردند و چون رضایت معبود و محبوب حقیقی را در خدمت بخلق شناختند به تحمل مصائب و بد بختیها تن در دادند وچنانچه صفحات تاریخ جهان شاهد و گواه است پروانه‌وار درگرد شمع آزادی وحق سوختند و از شعله آن جهانیرا روشن کردند .

این نکته نیز نگفته نماند که چه بسیار مردمانی هستند که بزیور زهد وتقوی آراسته اند و باسر ر بدبختی بندگان خدا آگاه ولی چون ازفیض عشق بی نصیب واز برکت آن موهبت آسمانی بی بهره اندفقط تلاش میکنند که چراغ خودرا روشن کنندو بقول شیخ علیه الرحمه گلیم خود را از آب بیرون کشند وغافل از آنند که سعادت فردی دولت مستعجل و دستخوش نیستی و زوال است و سعادت را در پرتو سعادت نوع و جامعه باید بدست آورد .

پس بدون وصول بمقام منیع عشق وجلوس در جایگاه رفیع عشق و مستی از بادهٔ جان پرورعشق ، وبرخوردار شدن ازتجلیات عشق اولاد بشرگو اینکه بزینت علم و دانش آراسته وبصفات حمیده و ملکات پسندیدهٔ پیراسته باشد به گسترانیدن بساط آزادی و عدالت وسوق بشر بسرحد کمال و انسانیت موفق نشود زیرا عاشق دارای سجایائیست که جز در پرتو نورعشق نتوان یافت ومصدر الهاماتیست که دیگران رادر آن راهی نیست فاصله‌ای که مابین خداوخلق است برای عاشق نیست وواسطه‌ای میان

حبیب ومحبوب وجود ندارد .

عاشق خود در دستگاه الوهیت راه یافته ومستقیماً ازتجلیات خالق عشق وزیبائی برخوردار واز سرچشمه فیض ورحمت سیراب میشود .

عاشق جمال حضرت محبوب را در چهره مخلوق مشاهده میکند و از گفته شیخ سعدی علیه الرحمه که میفرماید :

بجهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست　　عاشقم برهمه عالم که همه عالم ازاوست

پیروی میکند عاشق مردمرا مواهیب الهی میداند و بانظر تحقیر بکسی نگاه نمیکند ، کینه و بدخواهی در قلب عاشق صادق نیست ، و از شهوت و خود خواهی فرسنگها دور و گریزان است ، عاشق رضای محبوب را میطلبد ورضای محبوب رادر خدمت بخلق شناخته است .

عاشق تجلیات حضرت رحمن را در صورت موجودات می بیند ایتست که مردم را دوست میدارد .

عاشق عشق را مدار گردش کائنات و سر خلقت موجودات میداند ، و چون در دریای جذبه احدیت و اقیانوس بی کران ربوبیت فرو میرود و از باده توحید مست میشود از زبان همه موجودات زمین و ملائکه آسمانها این ترانه بگوشش میرسد :

همه عشق است ونیست غیر از او　　وحده لا اله الا هو

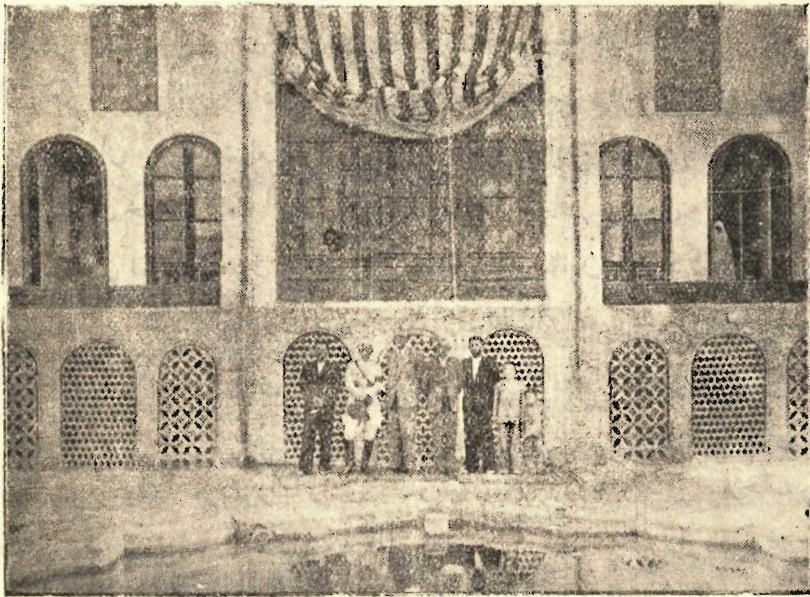
و چنانچه میفرماید ، الطرق الا الله بعدد الانفس الخلائق هر یك از فرزندان انسان باخدا راهی دارد ، وهرپرستنده‌ای کمال معبود را در یکی ازمظاهر او مشاهده میکند

مرحوم ملك المتکلمین تجلیات جمال محبوب را در آینه آزادی جلوه گر یافته و آزادی را بزرگترین موهبت الهی و کمال مطلوب میدانست ، پس اوازدلدادگان وعشاق آزادی بود وخالق خودرا در پیکر آزادی پرستش میکرد و آزادی را مبداء و مصدر زیبائی ونکوئی میدانست وعقیده‌مند بود همانطوریکه بشر برای حیات جسم محتاج به استنشاق هواست زندگانی روح هم بدون آزادی مقدور نیست اوعقیده داشت که کاخ عدالت جز درروی پایه آزادی استوارنگردد و درخت تمدن جز در سایه

آزادی پرورش نکند بسط تمدن جز در زیر پرچم آزادی میسر نگردد وعلم ودانش جز در مهد آزادی پرورش نکند وریشه ظلم و ستمگری جز با تیشه آزادی کنده نشود ، وفساد اخلاق جز از پرتو نور آزادی رخت بربندد وتخم حکمت وفلسفه جز درزمین آزادی نروید ومردان بزرگ باشهامت وتقوی جز درهوای آزادی نشو نما نکند واصل قانون حقوق بشریت جز درکنف آزادی محفوظ نماند و شرافت وحقوق ملل جز در پرتو آزادی مصون نماند واصول و احترام و حفظ شئون کانون خانوادگی جز با رعایت آزادی مستقر نشود وپایه ملیت وقومیت بدون رعایت آزادی فردی واجتماعی مستحکم نگردد وحفظ حیثیت سیاسی اجتماعی وفردی و مصونیت از تجاوز وتعدی و زیستن با تقوی و سربلندی جز در پناه حصن حصین واصل متین آزادی راه علاجی ندارد .

پس بعقیده آنمرد بزرگ آزادی ریشه وپایه تمام آرزوها واصل اصلاحات سیاسی اجتماعی وفرهنگی است ومادامیکه ملتی ازنعمت آزادی برخوردار نشود غیر ممکن است بمقام تمدن حقیقی وآسایش واقعی نائل شود وراه ترقی و تعالی را پیش گیرد و در ردیف ملل زنده وسرافراز جهان قرار گیردوچون آرزومند بود که ایران از مواهیب الهی بهره مند شود و از فضل خالق سبحان برخوردار گردد و بمقام رفیع انسانیت و تمدن نائل گردد این بود که در آن سر زمین ظلمت و جهل و محیط بیدادگری وفساد پرچم آزادی را برافراشت و بهدایت افکار وتنویر ارواح پرداخت و سی سال در طلب محبوب ووصول به مطلوب با تحمل مصائب گوناگون و فدکاری بسیار به پای ننشست و عاقبت چون پروانه گرد شمع آزادی سوخت و از سوختنش چراغ آزادی روشن شد و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون





خانه ملك المتكلمين در اصفهان



قسمتی از خانه ملك المتكلمين در طهران

فصل دوم

دوره طفولیت و جوانی سفر مکه و هندوستان



حاجی میرزا نصرالله ملك المتکلمین در ماه رجب ۱۲۷۷ قمری در محله درب گوشك اصفهان متولد ودر جمادی‌الثانی ۱۳۲۶ در سن چهل و هشت سالگی پس از انهدام مشروطیت و کشته شدن صدها فرزند رشید و آزادمرد ایران بدست سپاه ظلم و بیدادگری وویران شدن مجلس شورای ملی در باغشاه شهید شد وروح پاکش به وصال قدس خالق کل واصل گردید.

ملك المتکلمین ازخانواده علم ودانش است و پدرانش بتقوی و پاکدامنی معروف و مورد ستایش بوده‌اند.

پدربزرگش مرحوم حاجی میرزا مهدی بهشتی یکی از علماء بزرك آن عصر بود و بزهد و تقوی سرآمد همکنان و مورد تقدیر واحترام اهل زمان درپرهیزکاری معروف بود وبعضی آثار فوق‌العاده از او نقل میکنند اکثر عمر خود را بعبادت میگذرانده و مجلس درسش مورد استفاده بسیاری از مردمان آن زمان بوده.

پدرش مرحوم میرزا محسن بهشتی به حسن خلق وظرافت طبع معروفیت بسزا داشته واز حکمت و عرفان بی نصیب نبوده وطبع شعر هم داشته‌است وبعضی اشعارش درجنگها دیده میشود.

مادرش شهربانو یکی از بهترین زنهای آنزمان بشمار میرفته و اصل مسلمیکه مورد تصدیق بسیاری از دانشمندان است مردان بزرك همیشه مادران نیکوکارو با تقوی داشته اند در این مورد کاملا صدق میکنند و این خانم در خدا شناسی رحم و

،شفقت و تقوی مورد تصدیق خاص عام و ضرب المثل پاکدامنی و پرهیزکاری بوده است

مرحوم ملك المتکلمین فقط یك خواهر داشته که بیش از تصور مورد احترام و علاقه او بود و متاسفانه در سن جوانی فوت میشود و دو فرزند پسر از خود باقی می گذارد .

مرحوم میرزا محسن بهشتی، قبل از آنکه موفق بتربیت کامل فرزند خودشود در سن پنجاه و سه سالگی فوت میکند و فرزند دلبندش را در سن ده سالگی بی سرپرست میگذارد و هرگاه جدیت مادر در تربیت فرزند نبود شاید کشور ایران از داشتن یك مرد نامی وفرزند گرامی بی نصیب میشد وبطوریکه حاجی عباس مورچه - خورتی پدر آقای راه نجات مدیر روزنامه راه نجات نقل میکرد ملك المتکلمین در طفولیت خیلی رنجور و ضعیف بود ولی پس از رسیدن بسن رشد حال مزاجیش رو به بهبودی میگذارد .

از سن هفت سالگی نزد شیخ تقی بروجردی که خوشنویس بود وقطعات خط بسیار زیبا از اوباقی مانده به فراگرفتن زبان فارسی ومقدمات عربی چنانچه در آن زمان معمولی بود میپردازد .

از سن شانزده سالگی در خدمت جناب آخوند ملاصالح فریدنی که یکی از برجسته ترین شاگرد های حاجی ملا هادی سبزواری و یکی از بزرگترین حکما و دانشمندان عصر خود بود ودر علم وتقوی مقام ارجمندی داشت واز دوستان مرحوم میرزا محسن بهشتی بشمار میرفت به آموختن علم معانی وبیان وحکمت الهی میپردازد و مدت هفت سال از آن سرچشمه دانش کسب افاضه و استفاده میکند و بطوریکه خود مرحوم ملك المتکلمین برای نویسنده این تاریخ حکایت میکرد علاقه روحی و اخلاقی شاگرد و استاد بجائی میرسد کـه اکثر ایام را بایکدیگر همدم و انیس و جلیس بوده ومدت سه سال مرحوم آخوند درخانه پدری شاگرد ودست پرورده خود

منزل داشته‌است و نیز مرحوم ملك‌المتکلمین نقل‌میکرد که آخوند ملاصالح بنماز شب عادت‌داشت و پس ازمناجات بدرگاه پرودگار هنوزهواروشن نشده بودمرا ازخواب بیدار میکرد ومکرر میگفت نماز صبح دربین طلوعین قلب انسان را روشن میکند وصبح‌دماغ انسان برای بحث درمسائل‌علمی وفلسفی‌مخصوصاً‌علومیکه‌انسانرادرشناسائی خدا و توحید راهنمائی میکند از هروقتی مناسب‌تراست وعلت آنرا چنین میگفت کـه چون صبح هنوز انسان بکار هـای روز آلـوده نشده قلب و روح به مبدء فیض نزدیك تر است .

در سن بیست ودوسالگی ملك‌المتکلمین بمکه معظمه مشرف میشود وپس از مراجعت ببغداد قصد مسافرت هندوستان مینماید و بطوریکه از قرائن بدست میآید رغبت مسافرت هندوستان در نتیجه تشویق چند نفر از حجاج محترم ایرانی ساکن هندوستان بوده است .

عادات و رسوم در مردمانیکه دارای نبوغ فطری هستند تأثیر زیادی ندارد وروح بزرك آنهارا ازدرك‌حقایق‌ومعانی منحرف‌نمیکند چنانچه مسافرت مکه معظمه تأثیر زیادی‌درمرحوم ملك‌المتکلمین کرده بودچه درکتابیکه زمان توقف هندوستان تألیف وبرشته تحریردرآورد یکی از مهمترین فصول آنرا در تحت عنوان :(کنگره بزرگ‌اسلامی یازیارت بیت‌الله‌الحرام) به فلسفه حج اختصاص‌داده‌وبتفصیل دراین‌باره بحث‌کرده ، ومکررهم درخطابه‌های سودمند ودرمجامع عمومی ازاهمیت این‌اجتماع بزرك مسلمانان گفتگو مینمود . »

ما بی فایده نمیدانیم که ملخصی از بیانات ایشانرا در اینجا درج کنیم : »

« اسلام‌حقیقی وواقعی اسلامیکه شالوده اش در روی قرآن مجید وپایه‌اش در روی »
«گفته های خداوندکریم وکردار پیغمبر اکرم استوارگشته برای رستگاری دنیا »
« وآخرت‌ووصول بمقام دانش‌وفضیلت ازتمام ادیان‌برتری دارد وهرگاه علماء دین »
« وجانشینان‌سیدالمرسلین آن اسلام حقیقی وواقعی‌را آلوده به‌خرافات وموهومات »
« نکرده بودند وفروع و رسومیکه باحقیقت اسلام تناسبی ندارد بجای اصول بکار »

« نبرده بودند و پیرایه های گوناگون برپیکر حق وحقیقت نپوشانده بودند امروز »
« مسلمانان دارای همان علو مقامیکه در خوراین دین حنیف است بودند ، و برروح و »
« جسم جهانیان حکمفرمائی میکردند ، وازاین ذلت ومسکنت فقر و پریشانی بیسوادی »
« وجهل ودوری ازقافله علم وتمدن فرسنگها دور بودند و نسل مسلمانان صدر اسلام »
« با بزرگی وسروری زندگانی میکرد . »

« ولی چون نخواستند یاندانستند فلسفه وحقیقت اسلام رادرك کنند مسلمانان »
« را باین روز سیاه نشانند . »

« چنانچه بامخارج گزاف ورنج وزحمت بسیار واتلاف نفوس بی شمار هرسال »
« در حدود سیصد الی چهار صد هزار نفر مسلمان در خانه خدا و بیت الله الحرام »
« جمع میشوند ودر میان این جماعت هزار ها مردان بزرك و دانشمند برگزیده و »
« علماء متنفذ یافت میشود که جمع آوری آنها در محل دیگر غیر ممکن است . »

« هرگاه بزرگان دین و پیروان حق الیقین منظور حقیقی وفلسفه واقعی این »
« کنگره بزرك اسلامی واین اجتماع سودمند راکه از تمام ممالك اسلامی تشکیل »
« یافته میدانستند وفقط بمراسم ظاهری قناعت نمیکردند ومصالح ومنافع اسلام و »
« مسلمانان راتحت شور ودقت قرار میدادند ودراطراف اوضاع اقتصادی وفرهنگی »
« مسلمانان بحث میکردند و متفقاً باهمان روح برادری و اخوت که میفرماید ان ـ »
« المسلمین اخوه ، خط مشی واحدی در تمام شئون برای مسلمانان دنیا اتخاذ مینمودند »
« وملل ودول اسلامی درحدود وسائلیکه دارند بایکدیگر تشریك مساعی میکردند »
« بلاشك مسلمانان در علم وتمدن همان مقامی راکه در خور این دین حنیف است »
« بدست می آوردند وخداورسول خدا را ازخود خشنود میکردند . »

« ولی بایك دنیا تأسف درآن مکان مقدس این جمعیت زیاد که از اکناف »
« عالم دورهم جمع شده اند جزیك رفت و آمد خشك و بی روح وانجام مراسم ظاهری »
« کاری نمیکنند واز فلسفه این کنگره بزرك اسلامی که قطعاً منظور صاحب شریعت »
« بوده طرفی نمی ابندند . »

فصل سوم

ورود به بمبئی

بطوریکه جمعی از ایرانیان مورثق مقیم هندوستان که ما اسامی بعضی از آنها را اینجا ذکر میکنیم : حاجی شیخ مهدی کاشی رئیس دائره تحقیق اوقاف که یکی از مردان دانشمند و مشروطه خواه است ودر جمع آوری و نگارش تاریخ مشروطیت ایران زحمت زیادی کشیده و در حدود نود سال عمر کرد و برادر بزرگشان که در آنزمان از تجار محترم بمبئی بود ، مرحوم حاجی میرزا محمد تقی معروف بولندیزی حاج مهدی بهبهانی ، میرزا تقی شیرازی معروف به مجد ، میرزا هادی اصفهانی که فعلا در بیروت ساکن است ، مرحوم مصباح السلطنه ژنرال کنسول ایران درهندوستان میرزا محمدعلیخان نصرهالسلطان ، ومسیو اوانس ازارامنه اصفهان که یك تجارتخانه بزرگی دربمبئی دارد وجمعی دیگر نقل میکنند . ایرانیان هندوستان که بنابعادات باستانی به مهمان نوازی معروف اند مهمان تازه وارد راباچهره گشاده ومهر ومحبت در میان خود پذیرفتند واز هیچگونه تکریم ومهربانی فروگذار نکردند . مخصوصاً مرحوم مصباح السلطنه ژنرال کنسول ایران که مردی روشنفکر ودانشمند بود وکتاب های چندی ازجمله کتاب اولندرف رادر آموزش زبان فرانسه از خود یادگار گذارده بیش از دیگران شیفته لطف بیان وفصاحت گفتار وقیافه جذاب مرحوم ملك المتکلمین شده بود وآنچه درقوه داشت درشناسائی ایشان باوضاع هندوستان وآشنائی بامردمان معروف ودانشمند فروگذار نکرده ودر حقیقت تمام دوره توقف درهندستان را بامصاحبت یکدیگر میگذراندند چنانچه طولی نکشید که این مصاحبت بدوستی واقعی ورفاقت

صمیمی مبدل شد وهنوز هم آن صمیمیت بطور ارث در خانواده‌های آنها برقراراست
چنانچه تخم گلی دریك زمین مساعد افشانده شود واز آب گوارا سیراب گردد
آنچه استعداد در کمون دارد بروز میدهد.

طولی نکشید که آن نبوغ فطری وروشنی فکر که تاآن ایام در زیرلباس عادات
زمان مستور بود خرق حجاب کرد وآن توانائی مرموز بیش از پیش جلوه‌گر شد و
از پرتوخودقلوب جامعه ایرانیان و بسیاری از مسلمانان هندوستان را مجذوب و مسخر
کرد ایرانیان هندوستان بااینکه اکثر ثروتمند واز تجار مهم هستند حقیقتاً وطن خود
را دوست میدارند متاسفانه از نعمت علم و دانش بی‌بهره و از اوضاع دنیا و سیاست
جهان بی اطلاع بودند وچون تحت تأثیر بیانات سودمند و گفته های شیرین وفصیح و
حرفهائیکه تا آن زمان نشنید، بودند واقع شدند بیش از انتظار مقدم مهمان عزیزرا
گرامی داشتند وچون پیغمبری که برقومی وارد شود عزیز ومحترمش داشتند و هم
خودشان وهم فرزندانشان طرف کاملی بستند واستفاده زیادی کردند.

آقای اردشیر جی که یکی از دانشمندان زردشتیان بوده ومدتی هم درمدرسه
علوم سیاسی طهران سمت استادی داشتند نقل میکنند که صیت شهرت ملك المتکلمین
مرا بر آن داشت که در یکی از مجامع بمبئی که به افتخار ایشان تشکیل شده بود
حضور یابم و با میزان معلومات خود گفته های او را سنجش کنم و با گوینده‌گانی
که در انگلستان و سایر نقاط جهان دیده بودم و اساتیدی که افتخار حضور درمجالس
درس و کنفرانس هاشان را داشتم مقایسه نمایم ولی بخلاف انتظار آنچه‌را که تصور
میکردم متاع دیگری یافتم و بجای یك نفر متخصص مطلع مرد جوانی دیدم که گوئی
روحش ازعالم بالا ملهم است و آنچه راکه از مبدء گرفته ازدهان گرمش چون چشمه‌ای
جاری میشورد

مجلس منعقد شد و چنانچه رسم ایرانیان است پذیرائی گرمی از مدعوین بعمل
آمد سپس مرحوم ملك المتکلمین بپا ایستا و خطابه غرائیکه هرکز نشنیده و ندیده
بودم ایراد کرد و چنین گفت:

«ایمردمیکه در کشوری زیست میکنید که سابقه ممتدی با وطن اصلی شما دارد و اهالی»
«آن با ما هم نژادند و قسمت اعظم این سر زمین بزبان مادری ما صحبت میکنند و به»
«ادبیات و فرهنگ ما آشنا هستند و ماهم برسوم و عادات آنها آشنائی داریم و از مقام»
«دانش حکماء بزرگش طرفها بسته ایم این کشور پهناور که در حدود چهار صد ملیون»
«جمعیت دارد از طرف عده کمی نمایندگان ملت کوچکی که صدها فرسنك از این سر»
«زمین دور است حکمفرمائی میشود و من امشب میخواهم سر این مطلب را که در نظر اول»
«خیلی شگفت آور است برای شما بیان کنم ملت انگلیس که در حدود سی ملیون بیش نیست»
«و در جزیره کوچکی از اروپا زندگانی میکند و مجبور است بسیاری از نیازمندیهای»
«خود را از خارج تهیه کند امروز بر نصف جهان حکمفرمائی میکند»

حل این معما خیلی مشکل نیست این عظمت و قدرت را ملت انگلستان از راه علم و دانش بدست آورده و علم و دانش را در تحت قدرت قانون و حکومت مشروطه پیدا کرده»

سپس به اهمت قانون که چگونه ملتی میتواند در تحت لواء و پیروی او رستگار شود در حدود یکساعت صحبت کرد که حافظه من اجازه نمیدهد گفته‌های ایشان را برای شما بیان کنم سپس بوضعیت کنونی ایران پرداخت و گفت :

« این ملت بزرك که دارای افتخارات بزرك تاریخی است امروز تحت حکومت»
«خود مختاری و سلطه مطلقه در زیر ظلم و بیداد گری آخرین ساعات عمر خود»
«را میگذراند و در منجلاب فقر و نادانی زندگی میکند سپس چنین گفت اگر شما خیال»
«میکنید که پیاده میتواند با ماشین بخاری همقدم شود و یا قایقهای بادی با کشتی های»
«بخار و دستگاه‌های جولائی دستی با ماشین های با عظمت بافندگی رقابت کند زهی»
«خیال خام و دور از حقیقت»

«شما که بحمدالله از نعمت ثروت بر خوردار هستید چرا نمیخواهید خود و»
«فرزندانتان مثل سایر ملل متمدن دنیا از علم و دانش بهره مند شوید و راه رستگاری»
«را پیش گیرید و فرزندان شما در ردیف مردان با افتخار و شرافتمند جهان جای گیرند»

«من بشما صریح میگویم هر گاه با کاروان تمدن هم قدم نشوید و فرزندان خود را در راه علم و»
«دانش رهنمائی نکنید و وسائل تحصیلات آنها را فراهم نکنید طولی نمی کشد که تمام هستی»
«و ثروت خود را هم ازدست داده ودچار مذلت و بدبختی خواهید شد و چنانچه بدان اشاره»
«کردم پیاده بپای سواره نمیرسد برای همیشه عقب مانده و روی رستگاری نخواهید دید»

بالاخره آن بیانات سودمند که از روح یك گوینده نوع پرست تراوش میکرد به نتیجه مطلوبه رسید و در همان مجلس ایرانیان ثروت مند مصمم شدند که مبلغی ما بین خود جمع آوری کرده و بافتتاح یك مدرسه بسبك تازه اقدام کنند وطولی نکشید که محل مناسبی اجاره و سپس خریداری شد و مدرسه ایرانیان بنام موسس گرامی تأسیس گردید و تا این زمان هم مدرسه ایرانیان دربمبئی پا بر جا و هزار ها فرزندان ایران از تعلیم و تربیت آن کانون دانش بهره مند شده و بمعلوماتیکه درخور این زمان است نائل شده اند.

در همان زمان مرحوم ملك المتکلمین بخیال تأسیس یك روز نامه بزبان فارسی افتاد و مقدمات آن هم از هر جهت فراهم شد ولی متأسفانه بواسطه حرکت غیر منتظره ایشان این نیت مفید لباس عمل نپوشید و بجائی نرسیده ولی خوش بختانه پس از چندی سید جلال الدین در کلکته دامن همت بکمر زدوروزنامه حبل المتین را که بی نیاز از تمجید است ایجاد کرد و در حقیقت یك در رستکاری بروی ایرانیان باز نمود.

بطوریکه مرحوم ملك المتکلمین در کتاب (من الخلق الی الحق) مینویسد مورخین و جغرافیا دانان ممالك متحده هم این نظر را تائید کرده اند مخصوصاً ویکتوربرار مورخ معروف فرانسه که تاریخ انقلاب ایرانرا نوشته تذکر میدهد عده ایرانیان هندوستان از صد هزار نفر تجاوز میکند و در حدود پنجاه هزار نفر آنها اولاد زردشتیانی هستند که درهجوم عرب به ایران ازوطن خود مهاجرت کرده و مقیم هندوستان شدند

چنانچه مرحوم ملك متکلمین درخاطرات خود نوشته و آقای اردشیرجی هم تائید میکرد زردشتیان مقیم هندوستان که فرزندان پاك ایرانند و نسبت به وطن

خود علاقه مخصوص دارند و در هیچ زمان روح و قلب آنها از عشق ایران خالی نبوده وهمیشه سعادت و سیادت ایران را خواهان بودند حضور مهمان عزیز رادر میان خود رحمتی دانستند و با شوق و شعف بسیار و مهربانی زیاد مقدمش را گرامی داشتند و در مدت توقف هندوستان بیش از انتظار محبت کردند و ایشان را در دیدن ابنیه تاریخی وبسیاری‌از شهر های مهم و تماشائی هندوستان مصاحبت نمودند چنانکه یك نوع علاقه و محبت مخصوصی در دل این مرد بزرك از خود کاشتند و آن مرحوم در تمام‌دوره زندگانی خوداز زردشتیان مقیم هندوستان‌ستایش میکرد واز ایران دوستی‌آنها تمجید مینمود وهمیشه علاقه مند بودکه این‌فرزندان ایران‌که‌اکثرآنها مردمان‌زحمت کش و ثروت مند هستند بوطن‌اصلی‌خود برگردند و از نعمت وجود آنها مخصوصاً در امر اقتصادی کشور ایران بهره مند شود

پس از اعلان مشروطیت این اشتیاق در او زیادتر شد و موقع رابرای‌وصول بمطلوب مناسب دید و با دولت مذاکراتی نموده و نیز با سران‌آنها چه درایران و چه آنهائیکه در هندوستان بودند مکاتبات بی شمار کرد و در تشویق آنها به مراجعت ایران آنچه درتوانائی داشت فرو گزار نکرد و همیشه از آنها درمجالس ومحافل تمجید میکرد و در گرفتاریهائی که برایشان پیش می‌آمد مساعدت‌مینمود چنانچه در قضیه قتل مرحوم ارباب فریدون که از آزادمردان وپیروان مشروطیت بود و به تحریك مرکز استبداد بقتل رسید بحدی در مجازات قاتلین که از دست نشانده های محمد علیشاه بودند پا فشاری کرد تا بالاخره هم به مکافات آن بی رحمی و جنایت خود رسیدند

و این پا فشاری در مجازات قاتل مرحوم ارباب فریدون خود یکی از تخم های کینه‌ای بود که در دل محمد علیشاه کاشته شد

و الحق زردشتیان هم چه در زمان حیات آن مرحوم و چه پس از شهادتش همیشه نسبت باو سپاس‌گذارد و حق شناس بودند و در تمام خانه ها و مغازه های

آنها یادگار های آن مرد بزرك دیده میشد و ازفقدان آن‌نابغه‌بزرك سوگواری میکردند

در خلال این احوال ملك المتکلمین از موقع استفاده کرد و به معاشرت و مجالست علماء و فلاسفه هندوستان پرداخت‌و چنان که در کتاب خود مینویسد :

«ازدریای‌فضل و دانش این مردان بزرك که دنیا در نظرآنها بسیارحقیر»
«وکوچك‌است طرفهابستم‌وازخرمن دانش‌آنهاخوشه ها چیدم وازآن‌چشمه‌های‌فضل»
«و بزرگواری باندازه‌ای که‌استعداد نا چیزم اجازه میداد سیراب شدم»

یکی از آزاد مردان بزرك و مسلمانان عالیمقام‌آن دیار که نامش فخرالدین خان و مقام ارجمندی در علم و سیاست داشته دوستی بسزائی با ملك المتکلمین پیدا کرده بود و اغلب باهم طرف مکاتبه‌بودند و کتب سودمندی که خود اوتألیف کرده بود و یا اینکه از نویسندگان نامی بود برای‌دوست قدیمی خود میفرستاد و کراراً در مجالس خصوصی ملك المتکلمین از این مرد تمجیدمیکردواز فکرروشن و مراتب عقل و دانش او سخن میگفت وهرگاه‌نویسنده این تاریخ بذکر خیر بعضی از دوستانش می پردازم برای اینست که نام کسانیکه طرف محبت‌ودوستی اوبوده در جوار نام فنا نا پذیرش برده شود و جاویدان بماند .

بالاخره روح تازه ایکه در کالبد مسلمانان و ایرانیان هندوستان دمیده شده بود و آتش‌مهر ایران که در قلوبشان روشن و نور آزادی و آزاد مردی که در افکار پیدا شده بود جلب توجه زمامداران وبد خواهانرا کرد و برای‌خاموش‌کردن این چراغ دانش به مخالفت پرداختند و حکومت وقت را وادار کردندکه باایشان اخطار کند که دیگر توقفش در هندوستان موافق باصلاح وقت‌نیست و بهتر است که هر چه زود تر بطرف ایران حرکت کند و چون این تقاضا به عدم رضایت و هیجان مسلمانان استکاك پیدا کرد و سر و صدائی چند بلند شد غفلتاً این مرد بزرك رابا کشتی مخصوص بطرف‌ایران فرستادندو مسلمانان‌و ایرانیان برای همیشه از این استفاضه غیر منتظره که‌برای‌آنها پیش آمده‌بود محروم کردند .

منجمله از کارهایکه در ایام توقف هندوستان به همت این آزاد مرد انجام یافت تشکیل انجمن ایرانیان بود که پایه کار های بسیار مفید شد و هنوز هم آن انجمن بر پاست و در پرتو آن هم وطنان ما از زندگی اجتماعی برخوردارمیشوند

در مدت دوسال توقف هندوستان ملك المتکلمین به تألیف دوکتاب پرداخت که یکی از آنها در بمبئی بطبع رسید .

کتاب اول درعرفان وحکمت نوشته شده وبیشتر درشرح حال واحوال فلاسفه بزرك است و از حالات و آداب ووضع معاشرت آنها بحث میکند و عقاید فلسفی حکماء هندوستان و مکتب‌های مختلفی راکه در آن کشور پهناور موجود است بیان میکندمخصوصاً دراختلاف نظریکه دربعضی ازمسائل مهم فلسفی بین حکماء هندوستان وحکماء بزرك ایران دیده میشود اظهار نظر میکند ، وضمناً حکایتهای شیرین چندی که از آن دانشمندان شنیده بود در آن کتاب نقل میکند .

ولی نظر باینکه مطالب مندرجه در آن کتاب بامنظورحقیقی ما که تاریخ مشروطیت و آزادی ایران است ارتباط زیاد ندارد به آنچه تذکر داده شد قناعت می کنم وبه قسمت دیگر می پردازم .

دوم کتابیست بنام(من الخلق الی الحلق) که در آن در کلیه شئون اجتماعی بحث کرده و مخصوصاً اوضاع سیاسی و تاریخی ایران را در فصول متعدد تحت مطالعه و دقت قرار داده و در هریك اظهارنظرمیکند و چنانچه سبك نویسندگان باستانیست حکایات چندی که کاملا حقیقت داشته و در پروراندن فلسفه این کتاب و نظریات نویسنده ارتباط داردبرشته تحریردرآورده وچون نویسنده کتاب مذکوررا تحت نظر دارم خالی از فائده ندانستم که ملخصی از ابواب آن کتاب و مختصری از آن شربت شیرین وگوارا را بکام خوانندگان بریزم ، و قضاوت مندرجات آنرا بحس عادلانه و روح منصف آنهاواگذار کنم .

زیرا عقاید عاشق را نسبت بسجایا و کمالات و مواهب معشوق نمیتوان زیاد مورد اعتماد قرار داد و برای رعایت همین اصل است که نویسنده این تاریخ کمال

سعی را بکار بردم کـه تمام مندرجات متکی باسناد و شواهد باشد و احساسات شخصی در آن راهی نیابد.

درقسمت اول این کتاب صفحات چندی از مجد وعظمت ایران باستان گفتگو میکند ومخصوصاً از دوره پرافتخار ساسانیان بیش از سایر ادوار تاریخی ایران قلم فرسائی مینماید و از بعضی از سلاطین عظیم‌الشان آنزمان که حامی عدالت و آسایش مردم‌بودند ستایش کرده و گفته‌های حکیمانه آنهارا ذکر میکند، واز روابط‌فرهنگی هندوستان با ایران در دوره ساسانیان شمه ای بیان میکند، و از حکماء بزرگ هند بنیکی نام میبرد ودر خاتمه چنین نتیجه میگیرد:

« روح انسان از اخلاق حسنه وصفات پسندیده نیرومند میشود وچون روح »
« یك شخص یایك جماعت قوی ونیرومند شد آن توانائی بتمام شئون تأثیر میکند »
« ودر نتیجه یك‌ملت نیرومندی بوجود می‌آید وآن نیرومندی وقدرت که ازمکارم »
« اخلاقی‌سرچشمه گرفته‌پایه‌سعادت‌و آسایش آنقوم‌میشودو آنمردم‌باوج‌افتخارو بلندی »
« میرسند و برسایراقوام جهان‌چون آفتاب پرتوافکنده‌سیادت خودرا استوارمیکنند »
« وبالعکس چون‌ملتی دستخوش اخلاق رذیله‌وعادات‌ناپسندیده گردد روحش‌ضعیف »
« و قوای معنویش رو بسستی میگذار ودرنیجه پیکر قومیت ضعیف وناتوان میشود »
« و استقلال روحی خود را از دست داده ببندگی و بردگی می افتد ونام بلند و »
« مقام ارجمند ش‌ازمیان‌اقوام جهان رخت برمی‌بندد واسمش از صفحه تاریخ دنیا »
« محو میشود. »

« واین حقیقت غیرقابل انکار درحق ماایرانیان کاملا صدق میکند چنانچه »
« هرزمانیکه‌بزیوراخلاق پسندیده‌آراسته بودیم و از راستی و راستگوئی و عزت »
« نفس وجوانمردی‌برخوردار میشدیم باوج عظمت‌وقدرت‌میرسیدیم وبردنیای‌آن »
« زمان حکمفرمائی میکردیم وتمام ممالك همجوار بنظر احترام بمامینگریستند و »
« ملت ما در زیر لواء مکارم اخلاقی وفضائل معنوی درآسایش زندگانی‌میکردند »
« و چون راستگو و درست‌کردار بودیم تمام دنیا بانظر اعتماد واطمینان‌بما نگاه »

« میکرد و افراد ملت هم باکمال اطمینان قلب وظائف کشوری و لشکری را انجام »
« میدادند چون دارای اخلاق پسندیده بودند روح قوی ومغلوب نشدنی داشتند و »
« چون روحشان قوی و نیرومند بود شهامت وشجاعت رحم وشفقت راکه از خصائل »
« مردمان شجاع است داشتند وچون افرادجامعه ایرانی بهم اعتماد پیدا کرده بودند »
« زندگانی انفرادی بحیات اجتماعی مبدل گشت ویك ملت چندین ملیونی چون نفس »
« واحدی بودند وبرای هرمشکلی بردبار وهرمشقتی را باآغوش باز و بدون ترس »
« و بیم استقبال میکردند. »

« ولی پس از آنکه هوای نفس جای صفات حسنه را گرفت وفساد اخلاق »
« در روح مارخنه کرد ومکارم اخلاقی راازدست دادیم دوره انحطاط و پستی شروع »
« شدورسیدیم بآنچرا که صفحات تاریخ نشان میدهدو تکرارش مایه تأسف وسرافکندگی »
« است چنانچه باکمال شرمساری ملتیکه بردنیا باسرافرازی حکمفرمائی میکرد طوق »
« بندگی و عبودیت ملل کوچك را برگردن نهاد وکشورش پایمال تجاوزات ملل »
« وحشی شد. »

« و هرگاه از گذشته درس عبرت نگیریم و در راه دانش و حسن اخلاق »
« قدم بر نداریم ومجد وعظمت نیاکان را تازه نکنیم برای جاویدان این لکه های »
« سیاه در روی پیشانی ماخواهد ماند. »

در قسمت سوم ازتمدن وانقلابات سیاسی واجتماعی یونان قدیم ورمنها بحث کرده ولی نظر باینکه شصت سال اززمان تألیف این کتاب میگذرد وایرانیان بیش ازآنزمان از اوضاع سیاسی وتحولات انقلابات ملل متمدنه آگاه هستند و بیش از آنزمان با ملل متمدنه آمیزش دارند ما از نوشتن آن صرفنظر میکنیم و بقسمتهای مهم تری می پردازیم و فقط بتذکر یك قسمت از آن فصل اشاره میکنیم.

مؤلف دراطراف ترقیات محیر العقول ملت ژاپن قلمفرسائی کرده وچنین مینویسد:

« آیاافرادملت ایران هم چون ملت ژاپن که هزارها سال درتاریکی وتوحش میزیستند »
« اینك در تحت لواء حکومت ملی بمدارج عالیه نائل و راه ترقی و تعالی راپیش »

« گرفته و در ردیف ملل متمدن وزنده جای گرفته وتوجه تمام جهانیان را بخود »
« جلب و عقیده بدخواهان را نسبت بعدم شایستگی ملل آسیا درهم شکسته اند »
« ممکن است روزی این زنجیر اسارت را پاره کنند و طوق بندگی را ازگردن خود »
« بردارند وپرده تاریکی جهل واستبدادرا بدرند وهمان راهیرا که رهروان کاروان »
« تمدن رفتند پیش گیرند و بدنیا نشان دهند که فرزندان همان پدران و نیاکان »
« پرافتخارند و میتوانند باسعادت و سر بلندی در دنیا زیست کنند و باوج ترقی »
« رسند ؟ »

قسمت چهارم که در تحت عنوان ایران کنونی نگاشته شده و از اوضاع اسف آور این کشور بی‌سر و سامان بحث نموده و باذکر سرگذشتهای چند وضعیت آن ملت ستمکشیده را روشن کرده ارزش آنرادارد که مابیشتر از فصول دیگر آن کتاب تذکارات سودمندی که داده شده است نقل کنم :

« امروز در پایتخت ایران یکدستگاه پوسیده وفاسد که تمام ارکانش از هم »
« متلاشی شده و بجای معنویت و قدرت یك سلسله از الفاظ بی معنی و القاب بی »
« حقیقت عرض وجود میکند و از قدر قدرتی و سکندر صولتی و خاقان زمین و »
« آسمانها وفرمانده برتمام کائنات جز یکمشت سردارهای بیسواد بدون قشون یك »
« فوج زنهای اندرون یکدسته درباریان پست متملق یکدسته آخوند ریاکار منفعت »
« پرست چیزی دیده نمیشود این دولت خود مختاری یا سلطنت مطلقه در مقابل »
« دول اجنبی تسلیم وزبون ودر برابراین مردگان که بنام ملت ایران خوانده میشود »
« سفاك و قهار است . »

« بخلاف تمام دولتهای بزرك دنیاکه در وحدت ملت خود میکوشند این »
« دستگاه ظلم وجورکه تمام قدرتش در روی جفاکاریست سیاست خودرا در روی »
« فتنه و تولید اختلاف ما بین ایلات وعشایر قرار داده و چون قادر بتمرکز امور »
« نیست وبکلی ضعیف وناتوان است بقاء خودرادرجهل ونادانی مردم دانسته باب »
« علم ودانش رامسدودوطن پرستی راازگناهان کبیره میشمارد وبقول ناصرالدین شاه »

« نوکریکه میان مملکت بلژیك ونقل بادام را تشخیص بدهدبدرد نمیخورد تملق »
« و چاپلوسی بهترین وسیله وصول بمقامات عالیه دولتی است و نمامی و جاسوسی »
« موجب تقرب و عزت آزادمردی و شهامت اخلاقی مایه بدبختی و فناست وتقوی »
« وفضیلت مورد تمسخر ونفرت زمامداران است . »

« بازار مسخرگی رواج و بذله گوئی بهترین راه استفاده و رسیدن بمقام و »
« بدست آوردن ثروت است . »

« چنانچه در سفرعراق‌اعلیحضرت شاه بحکم اجبار در یك‌محل گرم قشلاقی »
« نزول اجلال فرمود و چادر مخصوص را در نزدیکی نهر کوچکی برپا کردند و »
« چنانچه عادت اعلیحضرت بود برای تفریح کاغذی در دست‌گرفته و بامداد یك »
« دورنمای خیالی ییلاقی که در آن درختها و چمن زاری دیده میشد رسم کرد و »
« پس از تمام‌کردن بدرباریان‌که چون بنات النعش دورش را گرفته بودند و باهر »
« خطی‌که روی‌کاغذ میکشید هزارها تمجید وتحسین میکردند ودرچاپلوسی‌دست »
« بالای یکدیگر راگرفته یکی اعلیحضرت را در نقاشی بالاتر از رفائل میگفت و »
« دیگری اورا استاد مانی میخواند چنین فرمودندگرمای امروز مرابرآ نداشت‌که »
« برای شما یك‌ییلاقی بوجود آورم وچون ازیك‌آسایشگاه خنك محرومیم درعالم »
« خیال در این ییلاق بگذرانیم شاه باگفته خود سررشته را بدست درباریان‌متملق »
« داد و بااینکه‌کمترین اطلاعی از فن نقاشی نداشت و فقط از روی غریزه طبیعی »
« بعضی چیزهامیکشید باروی‌گشاده وچهره خندان بحرفهای متملقین گـوش میداد »
« درباریان که میل شاه را بشنیدن مهملات خـود دریافتند هر یك سعی میکرد در »
« یاوه‌گوئی‌جلو بیفتد وگوی سبقت را برباید ولی درمیان آن‌جمع یکنفر درباری »
« پیرمرد ریش‌درازکه تجربه‌اش ازدیگران زیادتر بودوبروحیات قبله عالم آشنائی »
« کامل داشت صف جلو را بازکرد وپس از تعظیم بالابلندی بالهجه‌کاشی چنین‌گفت »
« نیکوکاری و رعیت پروری قبله عالم همیشه مشمول حـال این چاکران و غلامان »
« جانثار بوده است وچون استنباط فرمودیدکه در این‌سرزمین‌گرم‌وبی آب‌درخت »

« بندگان وجان نثاران سخت میگذرد حقیقتاً ید بیضا فرمودید دوجهنم را با نوك قلم مبارك »
« مبدل ببهشت ساختید و گلخن را گلستان فرمودید و بطوری هوای این باغ و بستانیکه »
« اعلیحضرت خلق فرمودید درغلام مؤثر واقع شده که در این ساعت که حضور قبله عالم »
« ایستاده ام بدنم ازسرما میلرزد وچون پیر مرد هستم مجبورم باجازه قبله عالم خرقه در تن کنم »
« اینرا بگفت وبطرف بیرون چادر شتافت پس از چند دقیقه باخرقه گرمی وارد شده »
« و درحضور شاه جای گرفت باوجودیکه شاه و درباریان اینوضع مسخره آمیزرا »
« بخوبی میدانستند از تحسین گوینده پیر مجرب فروگذار نکردند و در همانشب »
« یکخرقه ترمه از طرف اعلیحضرت قدر قدرت بچاپلوس باشی خلعت مرحمت شد »

سپس چنین مینویسد :

« ما در اینکتاب ازذکر فجایع و بی رحمیها جنایتکاریها خیانتها بی ناموسیها »
« دزدیها عهدشکنیها وهزارها مفاسد اخلاقی وکردارهای ناپسندیده زمامداران امور »
« کسانیکه کلید تقدیرات اینکشور بی‌سر وسامان و این مردمان سیه‌روزگار را در »
« در دست دارند خود داری کرده و بگفته شاعر عرب قناعت میکنیم : »

« و ان کان الغراب دلیل قوم   سیهدیهم سبیل الهالکونی »

« اگر کلاغ هادی قومی شود آنهارا بوادی نیستی خواهد برد . »

« و بداستانیکه شمه‌ای ازرفتار وکردار هادیان طریق دیانت ومروجین دین »
« وشریعت را روشن میکند میپردازیم : »

« در ایامیکه تحت‌سرپرستی مادر مهربانم بتحصیلات مقدماتی اشتغال داشتم »
« مجلس جشن عروسی در همسایگی ما اتفاق افتاد که بویرانی یك خانواده نجیب »
« ایرانی وازمیان رفتن بی گناهانی چندمنتهی شدوچون ایندا ستان بهترین مظهراوضاع »
« آنزمان است خالی ازفائده نمیدانم در اینجا نقل کنم . »

« درمحله درب کوشك اصفهان که خانه ماهم در همان محله بود مرد نجیبی از خاندان معروف موسوم بچراغعلیخان که مردم اورا بنام خان میخواندند سکنا داشت اینمرد که در حدود پنجاه سال داشت بحسن اخلاق و بزرگواری درمیان اهل محل

معروف بود و مردم بنظر احترام باونگاه میکردند وپدران اوسابقه زیاد و معروفیت بسزادراصفهان داشتندا گرچه چراغعلیخان‌مکنت زیادی نداشت‌ولی باکمال آبرومندی زندگانی میکرد و درب خانه او همیشه بروی مستمندان باز بود و بدون تظاهر به فقرا کمك میکرد .

چراغعلیخان دریکخانه بزرك قدیمی که ازساختمانهای دوره صفویه است و از پدرانش باو ارث رسیده بود سکنا داشت و از نعمت دوفرزند دلبندکه یکی دخترو دیگری پسر بهره‌مند بود و در تربیت آنها با وسائلیکه در آنزمان مقدور بود کوتاهی نکرده بود .

دختر را پس از رسیدن بسن بلوغ بشوهر داده و سپس تمام توجهش بتربیت پسرش معطوف شد و برای اینکه آلودگی در اخلاق و آداب فرزندش پیدانشود از فرستادنش بمکتب خودداری کرد و اورا در تحت تربیت یکنفر معلم سرخانه که از شایستگی او اطمینان داشت قرار داد طولی نکشید جوان که اخلاقش از سجایای خانواده اصیلی سرچشمه میگرفت وفطرتاً نیکونهادبوداز‌تربیت معلم دلسوز بهره‌مند شد و زبان فارسی‌و مقدمات‌عربی وسیاق را بخوبی آموخت ودرنوشتن خط نستعلیق که مطلوب آنزمان بود استعداد مخصوصی از خود نشان داد چراغعلیخان از ترقی جسم وجان‌فرزندش خان خانان خورسند بود وامیدواربود روزی جای‌نیاکان‌گرامش را گرفته بمقامات عالیه نائل شود و چون خان‌خانان بسن هیجده سالگی رسید پدر بفکر آن‌افتادچنانچه مسطلح زمان بودسرانجامی‌در‌کارش‌بدهدوهمسری‌که درنجابت و اصالت در خور خوانواده باشد برایش انتخاب‌کند پس راز دل را بابرادرخود حاج محمدخان در میان نهاد و برای این منظور مهم از او استمدادکرد .

حاج محمد خان که‌شخصی‌عمیق ومردم شناس بود برادر را بوصلت باخانواده آقابزرك‌نواب که‌ازبازماندگان سلسه‌جلیله‌صفویه‌بودند وبتقوی‌وپاکدامنی‌شهرت بسزا داشتندودختری‌که‌شایسته‌همسری‌خان خانان باشد درخانه داشتند تشویق کرده وخود متعهد شدکه مقدمه این امر خیررا فراهم‌کند و برادر زاده راکه چون فرزندگرامی

دوست میداشت باپیوند باخانواده محترم واصیلی سعادتمند نماید .

زمانی نکشید که توافق وصلت بین این دوخانواده قدیمی و نجیب حاصل شد و مجلس عقدمفصلی چنانچه در خور نام وشهرت آنها بود در خانه نواب پدر عروس منعقد شد وچون چراغعلیخان آرزومند بود جشن عروسی فرزندشرا با مراسم وشکوه بسیار برپاکنند تصمیم گرفتند که دوماه پس از اجراء عقد جشن عروسی گرفته شود و عروس زیبا خانه شوهررا بطلعت جمال خود روشن نماید .

دوماه فاصله بین عقد وعروسی را چراغعلیخان بتعمیرخانه موروثی پرداخت و طالار بزرگی که یادگار دوره جلال نیاکانش بود و ازچند سال قبل دستخوش خرابی شده بود و بواسطه سختی وضعیت غیرقابل استفاده بود تعمیر کرده و برای عروسی زینت نمود گلکاری مفصلی بسبك تازه درباغچه‌هاکرد وبقول مرد ظریفی کلبه احزانرا رشك گلستان نمود .

چون موعد جشن عروسی رسید ، برای دوستان واقوام رقعه دعوت فرستاده شد ولی بعضی ازعلماء را جناب خان شخصاً بنزدشان رفته دعوت کرد و خواهش نمود که قدم رنجه داشته در جشن عروسی سرافرازش فرمایند .

اهالی محل که حقیقتاً از دل وجان این خانواده رادوست میداشتند ازهیچ نوع مساعدت مضایقه نکردند شادیها کردند و تحف چندی فرستادند وجوانها بادسته‌های گل و چراغهای الوان در دو طرف راه عبور عروس ایستادند وبا هلهله و شادی مقدم عروس را تبریك گفتند و چند نفر از جوانان هم سن خان خانان دو طرف داماد را گرفته وباستقبال عروس رفتند و با مبارکی و میمنت عروس را وارد خانه داماد کردند چراغعلیخان کلیچه ترمه ملیله دوزی که از پدرش به یادگار نگاهداشته بود پوشیده و دم درب خانه ورود عروس عزیزش را شاد باش گفت وزنهائیکه درکوچه و روی بامها برای تماشا آمده بودند بنای کف زدن و هلهله را گذاردند و با این مراسم عروس نازنین را وارد در حجله خانه کردند .

طالار بزرك که برای پذیرائی بوضع دلپسندی از فرشهای گران بها و چهل

چراغ مزین شده بود چون یك قطعه الماس میدرخشید و آب از فواره دریاچه مقابل طالار جستن میکرد و بگلهای رنگارنك که دریاچه را احاطه کرده بودند شکوه مخصوصی می داد هوا کم کم تاریك شد ومدعوین که از علماء شهروتجارمعتبروریش سفیدان محل و دوستان بودند یکی بعد ازدیگری وارد ودرطالار بزرك بقول آخوند ها علی قدر مراتبهم جای گرفتند

انواع شیرینی های خانگی که مادر داماد با کمال سلیقه تهیه کرده بود به مدعوین خورانده شد و چای و قلیان چنانچه رسم است پی در پی صرف شد سپس صندلی خاتمی نزدیك درب ورود طالار گذاردند و روضه خوان محله برای شکوه بذکر مصیبت پرداخت و آن مجلس عیش را با ذکر مصائب دلخراش روز عاشورا به عزا مبدل کرد و آنقدرهم ذوق نداشت که بفهمددر اینگونه مجالس بایدروضه‌مناسبی از قبیل عروسی قاسم خواند نه آنکهٔ از زخم شمشیر و تشنگی اطفال مردم را متأثر کرد

باری آخوند ناشی اشك زیادی ازمستمعین گرفت وبسی‌مسروربود که‌موفقیتی نصیبش شده و گفته هایش در این دلهای سخت تراز سنك اثر کرده‌بود سپس سفره بزرك چرمی که در حدود دوازده ذرع طول داشت در وسط طالار گسترانیدند و روی آن را با یك سفره قلمکار اصفهان که اطرافش بخلاف گفته های آخوند روضه خوان اشعار مناسب نوشته شده بود پوشیدند وپیشخدمت ها یکی بعد ازدیگری با مجموعه های بزرك مسی که مملو از انواع خوراکیها بود وارد طالار شده و سطح سفره را بارعایت صدر و ذیل وقرینه سازی‌مملواز آن اطعمه گوارا کردند و چون محل خالی در سفره باقی نماند جناب خان پس از عذرخواهی زیاد واظهار شرمندگی مدعوین را به تناول یك لقمه نان پنیر دعوت کردند .

در اینجا یك‌حقیقت‌را تذکر میدهم نویسنده بطوریکه خوانندگان این کتاب ملاحظه فرمودند به طبقه آخوندها ارادتی ندارم و مکرر از اعمال زشت و کردار نا پسند آنها انتقاد کرده ام و آنها را منشاء بدبختی کشورایران‌میدانم ولی‌منصفانه

اقرار میکنم که در میان طبقات مختلفیکه در ایران زندگانی میکنند فقط ملا ها هستند که فهم و شعوری‌دارند و قابل معاشرتند و بقول یکی ازحکما باآخونده میتوان معاشرت کرد ولی‌ملك التجار شهر قابل معاشرت‌نیست

چون مدعوین دور سفره پس از تعارف زیاد نشستند تجار و کسبه بدون‌آن که کلمه‌ای بزبان آورند روی سفره خم شده و عرق ریزان بخوردن پرداختند ولی آخوندها با اینکه معروف به پرخوری هستند و حکایات چند از اشتهای آن بزرگواران در السنه است بنای شوخی و بذله گوئی را گذاردند و مجلس را از آن حال سکوت و اندوهیکه از گفته های آخوند روضه خوان فرا گرفته بود بیرون آورده و حال و جد وسروری در حضار ایجاد کردند و خنده و بشاشت‌جای گریه و حزن را گرفت و شام با مسرت و شادی برگذار شد .

چون شام خورده شد چنانچه‌رسم است دلاك‌حمام بوظیفه عادی خودپرداخت و در حالیکه آفتابه و لگن در دست داشت و حوله سفیدی روی شانه انداخته‌بود و جاروبی برای مسواك بکمربسته بود از صدرمجلس‌شروع کرد و در مقابل هریك از مدعوین زانو بزمین گذارده و به شستن دست آنها پرداخت و پیشخدمتها سفره را بر چیدند و بساط چای و قلیان از نو شروع شد و تاپاسی از شب مجلس بخوشی گذشت وسپس مهمانها یکی بعد ازدیگری خدا حافظی کرده رفتند

دختران جوان ومشاطه که همراه عروس‌آمده بودند حجله عروس را که در طبقه فوقانی یا باصطلاح در بالا خانه‌انتخاب شده بود چون خانه پریان‌آرایش‌دادند و جهیزیه عروس را که باکمال سلیقه تهیه شده بود و در میان‌آنهااشیاءبسیارنفیس یافت میشد در محلهای مناسب که جلب‌نظربستگان داماد را بنماید نهادند طاقچهارا از طاقچه پوش های زری و مخمل آراستند و جعبه های خاتم و نقره طلا کوب را در روی طاقچه پوشها جای دادند و در وسط هر طاقچه یك گلاب‌پاش‌بلوریایك‌لاله با رعایت‌قرینه گذاردند

در صدراطاق یك مخته ترمه و دو متکای زری شرابه‌دار برای نشستن عروس

و داماد نهاده شده‌بود ودرجلویك آینه نقره‌که عروس وداماد برای‌اولین دفعه چهره زیبای یکدیگر را ببینند گذارده شده بود و در دو طرف آینه دو جار بلور و دو شمعدان نقره و در هر گوشه اطاق یك شمع کافوری بزرك در سوز و گذار بود و در وسط اطاق یك مجمر که درآن عودو کندر میسوخت و بوی عطر ازآن‌متصاعد بود مشاهده میشد میز های متعدد برای شربت و شیرینی و اسباب چای و تنقلات‌در محل های مناسب جای داده بودند و درو دیوار را با پارچه های حریر و گلهای رنگارنك زینت کرده بودند عروس بچه‌سال‌را که از ساعت ورودبخانه داماد دراطاق مخصوص زیر دست مشاطه ها و دختر های جوان که بآرایش اومشغول بودند عرق میریخت و التماس میکرد که دیگر بس است وآثار خستگی از چشمهای زیبایش‌دیده میشد با هلهله و شادی به حجله گاه آوردند و پس‌ازآنکه مقداری نقل و نبات نثار قدمش کردند در روی مخته جای دادند و چون همه‌کارها مرتب شده بود و مهمانی مردانه برگزار شده بود جناب‌خان را برای دست بدست دادن دامادوعروس خبر کردند چراغعلیخان با همان کلیجه ترمه کذائی در حالیکه دست فرزند دلبندش خان خانان را بیك دست گرفته و در دست دیگر جعبه جواهریکه برای رو گشائی عروس تهیه شده بود داشت و آثار بشاشت از چهره نجیبش ظاهر بود در میان هلهله شادی و کف زدن وارد حجله خانه عروس محبوبش شد وپس ازآن که باسرکرنش به حضار کرد و تبسم‌شیرینی‌بروی عروس زیبایش نمود دست‌عروس را گرفته و در دست داماد نهاد و از خداوند کریم سعادت آنها را مسئلت کرد مادر داماد چند چنك اشرفی طلا نثار دو فرزند دلبند خود کرد و خانمها هر یك مشتی از نقل و شاهی سفید بروی داماد عروس ریختند و خوش بختی آن دو گل بوستان جوانی که هر یك نماینده یك خانواده نجیب و شریف و شایسته همسری یکدیگر بودند با صدای بلند مسئلت کردند و بجناب خان و مادر داماد که هنوز از جوانی و قشنگی بهره مند بودند تبریك گفتند.

چراغعلیخان چون مردیکه بانجام وظیفه ایکه بر عهد داشته موفق گشته

و بار سنگینی از دوشش بر داشته شده و فرزند عزیزش را سعادتمند کرده و تخم بقا و هستی در خانواده کشته با چهره خندان وروحی بشاش در روی صندلی کنار دریاچه نشست و بکشیدن قلیان و صحبت با دوستان نزدیک که برای ابراز صمیمیت و علاقه مندی به خانواده خان نرفته بودند پرداخت

رفقای جوان خان خانان که مجلس بزمی برای خود تهیه کرده بودند و ایوب کلیمی را که در آنزمان بزدن تار معروف بود، محرمانه بدون اطلاع خان دعوت کرده بودند و انتظار داشتند بیاد بود جشن عروسی دوست عزیزشان خان خانان شبی را بخوشی و خرمی بگذرانند از درنگ بی موقع خان چون سپندی روی آتش پائین بالا میرفتند وبا اظهار خستگی و احتیاج باستراحت وکشیدن خمیازه‌های طویل از جناب خان خواهش کردند که چون خیلی خسته شده اند بهتر است به اندرون تشریف برده و استراحت فرمایند .

چراغعلیخان هم که حقیقتاً خسته‌شده بود و احتیاج زیادی باستراحت داشت پس از اظهار تشکر و قدر دانی از زحمات دوستان برای استراحت باطاق خود رفت و جوانها که از قید حضور خان راحت شدند بطرف سرداب بزرگ که زیر طالار بود هجوم آوردند

و بساط عیش و نوش را چنانچه در خور آن زمان بود و بوجه احسن تهیه شده بود آراستند .

توضیح آنکه علت انتخاب سرداب برای شب نشینی با وجود گرمی هوا و باغ وسیع خرم و با صفا مستور نمودن صدای ساز بود که بگوش کسی نرسد و همسای ها مطلع نشوند .

ملا محمد رفیع یا بقول اهالی محل آقا مجتهد که پیش نماز مسجد محله و مرد بسیار ریاکار سالوس و جاه طلب بود و همیشه در کمین بود که موقعی بدست آورده انقلابی بر پا کند و از این راه کسب معروفیت و نفوذی نماید و چند روز قبل از عروسی خان خانان بچراغعلیخان پیغام داده که برای شکوه و شاد کامی

این وصلت و ترویج شریعت خوب است شب عروسی فرزند خودرا بر آن گمارید که کلاه پوستی که علامت طبقه ظلمه است از سر برداشته و عمامه که لباس وعلامت اهل دین است بر سر گذارد و چراغعلیخان بگفته او اعتنائی نکرده بود بوسیله‌یکی از نمامان اطلاع پیداکرد که رفقای جوان داماد در خفیه مجلس جشنی برپاکرده و کلیمی ساز زن معروف را دعوت‌کرده اند آخوند سالوس موقع را برای آرزوی دیرینه و اظهار وجود تقدس مناسب دید برای عملی کردن منظوریکه‌داشت طلاب مدرسه درب کوشك و چند نفر از اوباش محل را دوز خود جمع کرد و بآنها گفت که این از خدا بی خبران مجلس فسق‌و فجوری فراهم کرده اند و تنبورو نقاره تهیه کرده اند و از این راه ریشه مسلمانی رامیخواهند از بیخ بکنند وکاخ عظمت دین را واژگون کنند پس بر ما است که برای امر به معروف ونهی‌ازمنکر این آشیانه فسق و فساد را ویران‌کنیم و ارواح ائمه اطهاررا ازخودخشنودنمائیم و بعالمیان نشان بدهیم که اسلام غریب نیست وچون شما مردان پرهیز کارمتعصب جانباز و پیروانی دارد .

آقایان طلاب مدرسه درب کوشك که از نعمت فضل ودانش بی نصیب بودند و هر یك در نتیجه حادثه سوء و بد کرداری که کرده بودند از ده یا محلیکه سکنا داشته فرار کرده و در لباس اهل علم در آمده بودند و اکثر آنها ازرعایای دهات اطراف شهر بودند چنانچه آخوند ملا محمد باقر که بلقب فقیه ما بین آنها معروف بود اصلا یکی از رعایای کرون اصفهان و بجرم آدم کشی مورد تعقیب واقع شده بود و امروز در پشت سنگر لباس اهل علم و دین به شرارت مشغول و ریاست طلاب این مدرسه را داشت از اینکه لقمه چربی بدست آمده بسیارخرسند شد و برای اینکه نقشه خود را طوری ترتیب بدهند. که جرانانیکه مرتکب فسقند غافل‌گیر شوند وآلت جرم علی‌رئوس‌الاشهاد به دستشان افتد به مشورت پرداختند و از مرد فطنه جوئیکه از داخل خانه چراغعلیخان اطلاع داشت استمداد جستند و برآن‌شدند که پاسی از نیمه شب گذشته وارد طویله واقع در همسایگی خانه

خان بشوند و بتوسط نردبان‌خود را به پشت بام رسانیده و از راه پله داخل‌حیات کردند و برای اینکه نقشه خود را با تهور انجام‌دهند بعضی از آنها در موقع‌حرکت دمی در خم زدند و جناب آقای فقیه که بیش از دیگران دوراندیش بود و سردی‌و گرمی روزگار را دیده بودند برای اینکه اگر خدای نخواسته راپرتیکه بجناب مجتهد رسیده بود حقیقت نداشته باشد و سر وصدائی در کار نباشد و این‌عمل به سر شکستگی اهل علم تمام شود چنان صلاح دانستند که آقایان طلاب چندشیشه مشروب با خود همراه داشته باشند و در صورت ضرورت بوجود آن مایع حرام در خانه خان استشهاد نمایند .

این نقشه‌ها هرانه‌که بقول خودشان برای حفظ بیضه‌اسلام وارتفاع دین‌حضرت خیرالانام ضرورت داشت باچابکی و تردستی انجام یافت و هنوز آن اطفال مادر مرده از صدای تارلذتی نبرده بودندکه مورد هجوم سی نفرآخوندگردن کلفت و ده‌نفر اوباش که هریك‌چماق‌کلفتی دردست‌داشتند شدند .

به حمله اول تمام در و پنجره ها خورد شد و تار یهودی بدبخت چنان بر زمین کوفته شد که اثری از آن نماند و هریك از این اطفال معصوم که بیش از هجده و نوزده سال نداشتند زیـر چماق بی رحمی چند نفرازحامیان دین افتادند .

صدای‌شکستن‌درب‌وپنجره‌وظروف‌واثاثیه‌ومیز ونیمکت‌وکاسه‌وکوزه‌بافریادناله مضروبین بدبخت غوغاوآشوبی برپاکرد و تمام اهل خانه اززن ومردومهمانهاونوکر ها سراسیمه چون مردمان جن زده بطرف حوض‌خانه دویدندوهر کدامیکه نزدیك معرکه جدال شدند از چماق بی رحمانه مروجین شریعت بی نصیب نشدند

در میان‌آن گیرو دار آخوندی شیشه شرابی از جیبش بیرون کشید و در میان حوضخانه بزمین کوبید و فریاد وا دنیا وا اسلاما را بلند کرد .

ایوب یهودی که مردکهنه‌کاری بود و از این گونه مجالس زیاد دیده بود بمحض ورود لشگر دین با کمال تر دستی خود را از حوض خانه بیرون انداخت

و بخیال اینکه راه نجاتی پیدا کند و یا آنکه اول شب این پیش آمد را چنانچه زیاد در آن ایام دیده میشد احتمال میداد بطرف راه آب که بباغ همسایه میرفت شتافت و به روی سینه افتاد که از راه آب فرار کند ولی غافل از آنکه فرارش از چشم تیزبین آقا شیخ هیبت‌الله مخفی نمانده و آخوندگردن کلفت مثل عقابیکه شکار خود را تعقیب کند بدنبال یهودی بدبخت افتاد و هنوز نیمی از تن یهودی در سوراخ راه آب داخل نشده بود که آخوند چند چماق‌جانانه بر پشت‌کمرش فرود آورد و سپس پاهای او را گرفته از عقب چون موش از سوراخ راه آب بیرونش کشید .

یهودی بیچاره در زیردست وپای آخوند فریاد و ناله میکرد و خدا وپیغمبر موسی وعیسی‌را بشفاعت میطلبیدو چون‌ازتوسل بخدا وانبیاء مرسل‌کاری ساخته‌نشد ناچار بوسیله ای که در نزد این حامیان دین و شریعت قدر و منزلتی دارد چاره جو شد و قسم یاد کرد که برای امشب بیش ازسه تومان نگرفته و درکمال میل‌آن را بجناب آقا تقدیم میکند ولی قسم او در جناب آخوند اثری نکرد و به کاوش جیب وبغل یهودی پرداخت وآنچه‌ازپول و سایر اشیاء یافت‌برداشت‌وبا یك‌اردنگی یهودی بدبخت را از درخانه بیرون انداخت و فریاد کرد ای ملعون اینست سزای کسیکه مرتکب‌خلاف شرع انور شود

پس از آنکه جوانها از پا در آمدند وچند نفریکه مختصرمقاومتی در مقابل این قشون دین کرده بودند بسختی مجروح شدند جندالله برای محو کلیه آثار کفر و خلاف شرع بیغما پرداختند وآنچه از اشیاء سبك وزن قیمتی یافتند جیب و بغل خود را پر کردند وپس از این فتح‌فیروزمندانه کتهای چندنفریکه هنوزرمقی داشتند بسته وکشان کشان بطرف مدرسه بردند و عده دیگرراکه بیهوش وسخت مجروح شده بودند بحال خود گذاردند .

طوفان بدبختی که در آن شب به‌این خانواده شریف روی کرد و صدای ناله و فریادیکه از این کانون نجابت بلند شد تمام همسایگان دور و نزدیك را

روی پشت بام ها و کوچه‌های مجاور کشید عروس سیه روز گار ازشدت وحشت غش کرده و مادر داماد به حمله‌قلبی مبتلا شدو جانهم بسلامت درنبرد دامادجوان سرو پای برهنه‌از حجله عروس بیرون دوید و چون راه پله تاریك بود از بالای‌پله به پائین پرت شد و پایش شکست.

بسیاری از مهمانها مجروح شدند ولی خوش بختانه‌مستخدمین نگذاردندچراغعلیخان در این معرکه وارد شودو درب اطاقش را ازپشت‌بستند آخوندهاچون قشون‌فاتحی خنده کنان وارد صحن مدرسه شدند و اسرای خود را در یك اطاق زندانی کردند.

هنوز بین الطلوعین نشده بود که مژده این فتح و فیروزی رابه آقای مجتهد رسانیدند و آن جناب که از باده موفقیت سر از پا نمیشناخت فی الفور در تهیه مقدمات تنبیه متخلفین از احکام شرع پرداخت خانه و کوچه را آب پاشی کردند و عده زیادی‌از معروفین محل و علماء محلات دیگر و طلاب مدارس مختلفه‌را برای حضور در مجلس مجازات دعوت کرد سماور بزرگی آتش کردند و ایوان وسطح حیاط را مفروش نمودند و چند تازیانه چرمی در توی مجموعه بزرك مسی درکنار حوض نهادند.

بخلاف ایام معمولی جناب آقا عمامه بزرگی بر سر نهاد و عبای سفیدی بر تن پوشیدو در صدر ایوان جای گرفت هنوز ساعتی از طلوع آفتاب نگذشته بود که تمام حیاط و پشت بامها پر از جمعیت شد و محبوسین سیه روزگار را که از خستگی و کوفتگی قادر به راه رفتن‌نبودندو آثار جراحت در بدن‌آنها دیده‌میشد در میان فریاد های فحش و نا سزا وارد کردند و پس از آنکه جناب آقا خطابه مفصلی در امر بمعروف و نهی ازمنکر قرائت فرمودند آنها را یکی بعد ازدیگری تازیانه زدند و بدن مجروحشان را با ضرب تازیانه سیاه کردند وحکم الله رابدین ترتیب اجرا نمودند بسیاری ازجوانهائیکه در آنمجلس جشن‌حضور داشتندمنسوب بخانواده های شریف و معروف شهر بودند و پدرانشان برای‌حفظ‌حیثیت وآبروی

خودمبلغی محرمانه خدمت آقا تقدیم کردند و از این دام تزویر و ریا هائی یافتند ٠

دوازده سال از آنچه حکایت کردیم گذشته بود روزی در بمبئی برای احتیاجی به حجره یکی از تجار ایرانی رفتم قیافه شخصیکه بجمع و خرج تجارتخانه اشتغال داشت نظرمرا جلب کرد و بوی آشنا بمشامم رسید در ذهن خود خیلی تجسس کردم و پس از تفکر زیاد با کمال تعجب صورت و حالت جوان زیبائیرا که سابقاً دیده بود در چهره این مرد افسرده که نیمی از موهایش سفید شده یافتم بی‌اختیار از او سئوال کردم آقا شما اهل‌اصفهان هستید جواب داد بلی سپس گفتم شما خان خانان نیستید گفت درست شناخته اید پس از آنکه مرا شناخت و ازاین آشنائی فوق العاده خرسند شد و چون زمانی بود که از اصفهان مهاجرت کرده بود از اوضاع آنسامان از من سئوال کرد گفتم قبل از اینکه بگفته های شما جواب گویم خواهش میکنم بفرمائید چرا این قدر پیر و شکسته شده ایدپس از کمی تأمل با یك حال یاس و نا امیدی که اندوه قلبی او را نشان می داد جواب داد ٠

سرگذشت من بدبخت خیلی طولانیست و محتاج بوقت کافی و مناسبی است که برای شما حکایت کنم ازاوخواهش کردم که شامرا باهم صرف کنیم خواهش‌مرا اجابت کرد وگفت هرگاه نیم ساعت دراینجا توقف کنید کارمن تمام میشود وممکن است باتفاق برویم من که از پیدایش این آشنای قدیمی بس خرسند بودم با کمال میل در انتظارش نشستم و چون کارهایش تمام شد به اتفاق براه افتایم هوا کم کم تاریك میشد وکوچه‌ها خلوت خان‌خانان بمن گفت من‌محل مناسبی درکنار رود خانه که در نزدیکی شهر است میشناسم و اغلب ساعات بیکاریرا تنها در آن جا میگذرانم چون جای خلوت و با صفائیست هرگاه میل دارید به آنجا برویم و با خاطر آسوده و دور از مردم در دامن طبیعت با هم کمی درد دل کنیم با کمال میل تقاضای اورا پذیرفتم و پس از ربع ساعت بمحل معهود رسیدیم و در روی تپه

کوچکی که مشرف به رودخانه بود چون دو یار قدیمی کنار هم جای گرفتیم ، و پس ازجواب وسئوال مفصل که ذکر آن دراینجا بی فایده است بسرگذشت خود پرداخت و چنین حکایت کرد .

ظلم و بیداد گری خانه ما را خراب کرد وآبروی چندین ساله ما رابباد داد پس از آنچه دیده و شنیده اید مأمورین جفاکار به آنچه شده بود قناعت نکردند و حاکم شهر و امام جمعه برای اینکه سهمی از این خان یغما بدست آورند بنام حفظ نظم عمومی و احترام مبانی شرع و دین پدر بدبختم را تهدید به حبس کردند و مطالبه مبغ هنگفتی که در توانائی او نبود نمودند و چون پولی در دسترس خود نداشت بنا چار خانه پدریرا نزدیکی از بازرگانان محله گرو گذارد و بهر یك سهمیکه تقاضا داشتند پرداخت منهم که بواسطه پرت شدن از پله کان پایم شکسته بود در بستر بیماری افتاده و از اوضاع بی خبر بودم و پس از شش ماه معالجه توانستم باعصا راه بروم و هنوز هم بطوریکه ملاحظه میفرمائید در راه رفتن می لنگم مادر بیچاره ام در نتیجه وحشت پس از چند روز وفات کرد و پدرم که بکلی منزوی شده بود و حزن و اندوه سر تا پای وجودش را فرا گرفته و آن چهره بشاش و خندان یك صورت رنك پریده و مضطرب مبدل شده بود زمانی زیست نکرد و به رحمت ایزدی پیوست .

عروس ناکامم از همان ساعت اول بمرض حمله مبتلا شدو آنچه خانواده پدرش و من در توانائی داشتیم برای شفای او بکار بردیم و ازطبیب انگلیسی که مدتیست در اصفهان توقف دارد استمداد کردیم بدبختانه تلاش مابجائی نرسید وبا آن مرض مهلك دست بگریبان بود آخوند محله که محرك این بیداد گری بود بیش از پیش دام ریا کاری گسترانید و بعنوان امر بمعروف و نهی از منکر تمام کلاهیهای محله را مجبور بگذاردن عمامه نمود و کسانیکه موی سر داشتند تراشید وداشتن شارب راحرام اعلام کرد و از این راه شهرتی بسزا یافت و در جامعه علمیه مقامی راکه سالها بود انتظار داشت پیدا کرد و ثروت هنگفتی بدست آورد و خانه پدری مرا

که یادگار نیاکانم بود با هزار تزویر وپشت هم اندازی بمبلغ ناقابلی خرید و من مستمند که عزیزانم را از دست داده بودم و ملجاء پناهی نداشتم راه صحرا پیش گرفتم و پس از سالها سرگردانی روزگار مرا باینجا کشید .

پس از آنکه سر گذشتش بپایان رسید بنای گریستن را گذارد و من هم از گریستن او به گریه در آمدم ساعتی در آن مکان تنها و دور از وطن و آشنا که گوئی طبیعت هم در غم و اندوه باما شرکت کرده و یك محیط غمناك در پرتو روشنائی ماهتاب کم نور بوجود آمده بود بدون آنکه کلمه ای بزبان آوریم گذشت چون پاسی از شب گذشته بود و از مصائب این مرد بدبخت آزرده شده بودم دست های ضعیفش را در میان دو دست خود گرفتم و باو گفتم دوست عزیزم تو تنها کسی نیستی که پامال ظلم و بیداد گری شده ای بلکه تمام ملت ایران در زیر فشار ستمگران جان میدهد و چون جاهل است راه چاره نمیابد وچون کور است راه رستگاری را نمیبیند وچون کر است ندای آزادی را نمیشنود .

پس در پیشگاه خدائیکه خالق من و تو ودر این ساعت تنهائی ناظر اعمال تو و من است عهد کن و پیمان ببند که ظلم و ستمیکه بتو و خانواده ات شده از راه خدمت بنوع و ترویج اصول انسانیت و تشویق ایـرانیان بعلم و معرفت تلافی کنی . »

بطوریکه نویسنده این صفحات آگاهی یافت زمانی نگذشت که گفته های ملك المتکلمین چون آتش سوزان در قلب و روحش راه یافت و کانونی از عشق به آزادی و میهن در دلش بوجود آمد عشق بایران جای مصائب گذشته را گرفت و جذبه نوع دوستی قلب پاکش را مسخر کرد و شیفته و از سر سپردگان کوی او گشت و کمال مطلوب را درراهیکه محبوب میپیمود یافت و باتفاق آن مرد بزرك راه ایرانرا پیش گرفت و تا زمانیکه چراغ عمر هردو خاموش شد در عهد و پیمان خود استوار ماند چنانچه پس از مراجعت بایران چون پروانه دور شمع وجود هدایت کننده خود در پرواز بود و در نشر اصول عدالت و نوع پروری از خود

گذشته وبی باک وپس از بیست وپنج سال مجاهدت در راه آزادی وملت دوستی درسن شصت ودوسالگی درجنگ آزادی واستبداد وتوپ بسته شدن مجلس بدست بیدادگران همچون مجاهدی ازخود گذشته تانفس آخر جنگید ودرنتیجه مجروح و بفاصله کمی دنیارا وداع کرد وروح پاکش درپیشگاه عرش الهی بدیدارمحبوبش که دوروز قبل از او شهید شده بود پیوست.

عشق حقیقی - این فصل را در تحت عنوان عشق پاک نگاشته واز فلسفه عشق وبیان حالات عشق وعشق بمبداء وعشق حقیقی و مجازی، وعشق ازنظرعرفا بتفصیل قلمفرسائی کرده که گذارش آن در اینجا ازمقصود نویسنده دوراست. وچون در خاتمه این فصل حکایات عاشقانه چندبرشته تحریر درآورده ویکی ازآن حکایات را نویسنده این تاریخ سرگذشت خود ملک المتکلمین میپندارم لذا بنگارش عین آن دراینجا مبادرت میجویم.

چون تاحدیکه خداوند متعال استعداد باین ناچیز عطا فرموده بود بحکم آنکه میفرماید:

آب دریارا اگر نتوان کشید — هم بقدر تشنگی باید چشید

از دریای بیکران دانش استاد بزرگوارم بهرمند شدم واز آن چشمه علم و وفضل سیراب گشتم وباندازه استطاعت ازآن خرمن حکمت وعرفان خوشه ها چیدم و تا حدیکه نمو جسم وجانم اجازه معاشرت با مردان و رفت و آمد در مجالس و محافل‌را داشت چنانچه استادمعظم دستورداده بود برآن شدم که بسیر نفوس پردازم وآنچه را درکتاب نیافتم از لوح ضمیر اهل دل و راز داران طبیعت بدست آرم وازتجربه مردان کهن وکار آزموده زمان پند گیرم وعلم وعمل رابهم بپیوندم شایدفضل خداوند مهربان شامل حالم گردد وبمرحله‌ای ازمراحل انسانیت که سرخلقت است نائل آیم و از این‌راه حق تربیت مربیان خود راکه هستی جان وجسم من ازآنها است ادا نمایم ووظیفه وجدانی خودرانسبت به آب وخاکیکه درآن پرورش یافته‌ام انجام دهم.

« از حسن اتفاق ویا بدبختانه ازسوء اتفاق در همسایگی ما مردنیکونهادی که میرزا حسن مستوفی نامیده میشد واز مراتب فضل و دانش آراسته بودسکنی داشت و چون مدتی بود بواسطه کبرسن وکسالت مزاج ازکارهای سررشته داری امور دولتی بکنار رفته بودواوقات خودرا بمعاشرت اهل علم وفضل میگذرانید باب آمد و شد ومعاشرت راباز کردم وبااینکه ازحیث سن تفاوت بسیاری درمیان ما بودنزدیکی مشرب و موافقت در صحبت ما را بهم نزدیك کرد و یك الفت پدر و فرزندی بین ما برقرار شد .

مستوفی ازپیروان مسلك تصوف بود وازعرفان وفلسفه بی بهره نبودواشتیاق زیادی بمعاشرت دانشمندان داشت واکثر اوقات را بمصاحبت اهل فضل میگذارنید زمانی نکشید که معاشرت ظاهری ما بمحبت قلبی مبدل شدوآشنائی لباس دوستی دربر کرد بدون تکلف ساعات فراغت را بخانه او میرفتم و از صحبتهای شیرین و حکایتهای دل نشینش برخوردارمیشدم .

چون باصفات پسندیده بسیاری که داشت کمی پرحرف بود منهم باکمال بردباری بگفته های او گوش میدادم وازاین راه رضایت خاطراو راجلب ودر دلش جای گرفتم وکمتر در مقام مجادله بودم واز تجارب گذشته وپندهای سودمندش بهره مند میشدم ولی گاهی بحکم اجبار درگفته هایش نکته سنجی میکردم واز اظهار نظر خود داری نمیکردم اوهم بگفته های من بادقت گوش میداد وچون مرد منصفی بودتصدیق میکرد واز این راه بایك لطف مخصوصی تشویقم می نمود زمانی نکشید که درنظرش منزلتی یافتم وبیش ازانتظارمورد علاقه مندی ومحبتش شدم . خانواده مستوفی هم که مربا بتربیت این مرد نجیب بودند همیشه باچهره شاد وخندان مرا می پذیرفتند مخصوصاً عیال مستوفی که منسوب بیکی از خانواده های شریف بود وخلقاً وخلقاً برگزیده و بصفات حسنه آراسته بود چون مادر مهربانی از من پذیرائی میکرد وبدون تکلف مثل سایر افراد خانواده نسبت بمن سلوك مینمود .

مستوفی با آنکه ثروتمندنبود باآبرومندی زندگانی میکرد وازآنچه درخور

يك پدر عاقل ومهربانست در تربيت دوفرزند دلبندش دريغ نداشته بود پسرش که هنوز طفل کوچکی بيش نبود بآموختن زبان فارسی اشتغال داشت ودخترش که درعنفوان جوانی بود ودر حدود هيجده سال داشت واسم اصليش مريم بود ولی افرادخانواده او را بنام بانو ميناميدند و ما هم در اين داستان اورا بنام بانو ياد ميکنيم تحصيلات مقدماتيش پايان يافته بود و بفرا گرفتن ادبيات وصنايع ظريفه اشتغال داشت پدرش او را بحد پرستش دوست ميداشت و از هوش سرشار وفکر بلندش داستانها ميگفت و از داشتن چنين فرزندی برخود می باليد ازگوشه و کنار تمجيدات زيادی از بانو شنيده بودم وحس کنجکاوی وغريزه جوانی مرا بدان داشت که بيش از پيش از حالات و روحيات اين پرده نشين خانواده عفت آگاهی يابم و در افکار و منوياتش راه يابم ساعتيکه باجناب مستوفی گرم صحبت بوديم اين ظن مراتأييدميکرد و بنکته سنجيهای دخترش دربعضی از مسائليکه مورد بحث ما بود اشاره و استدلال مينمودطولی نکشيد که برمن روشن شدکه اين خانم جوان که دراطاق مجاور سکنی دارد بادقت بحرفهای ماگوش ميدهد وبا يك استنباط عقلانی که ازسرچشمه طبيعت سيراب گشته و از آن روح بی آلايش تراوش ميکندگفته های مارا در ميزان سنجش گذارده و در اطراف آنها انتقاداتيکه قابل دقت وستايش است مينمايد ، لذا برآن شدم که بيشتر درگفته های خود دقت کنم وکلمات را در مقاميکه در خور است استعمال نمايم وادله ايکه برای اثبات نظريات مورد بحث می آوردم درروی پايه تزلزل ناپذير منطق استوار کنم تا ازخورده گيريها و اعتراضات آن خانم با ذوق مصون بمانم .

زمانی بدين منوال گذشت وقدرومنزلت من نزد دوستان تازه واحترام ومحبت آنها در من فزونی يافت بيگانگی از ميان ما رخت بربست و يگانگی و صميميت استوارگشت .

يکی از روزها که برای ملاقات جناب مستوفی رفته بودم مرادرطالار عمارت پذيرفتند که چون آقا با آشنائی در امر مهمی درکنکاش است پس ازدقيقه‌ای چند بملاقات خواهندشتافت منهم باکمال راحتی خيال درگوشه اطاق جای گرفتم ودرافکاريکه

درخور آن سن وزمان بود فرورفتم ، ناگاه درب طالار بازشد وبانوبدون آنکه بداند مرد اجنبی در این اطاق جای دارد باتنی نیم عریان وارد شد وچون ستاره صبح فضای اطاق را از نور جمال خود روشن کرد وبدون توجه باطراف بطرف آینه قدی که در صدر طالار بود شتافت وچون درآینه نظر کرد صورت مرا که درگوشه‌ای نشسته بودم در آینه دید ناله‌ای از روی حجب وحیا کشید وفریاد جانگدازیکه چون دشنه‌ای تا ریشه وجودم راه یافت برآورد و با دستهای بلورینش صورت نازنینش را از گیسوان طلائیش که چون خرمن گل اطراف بدنش ریخته بود پوشاند و پابفرار گذارد وبرای عمری مرا پریشان وسرگردان کرد ،

طولی نکشید که مستوفی باهمان آهستگی ووقار که عادت طبیعی او بود وارد طالار شد وچون مرا رنگ پریده ولرزان دید در شگفت ماند و علت این آشفتگیم را پرسید وچون قادر به‌جواب گفتن نبودم دستهای همچون یخ مرا دردست گرفت و ازمشاهده حالم مضطرب گشت فریاد کشید ازاهل خانه استمداد جست ،

همه دور مرا گرفتند و بااظهار تأسف ازاین کسالت غیرمنتظره بدرمانم پرداختند خانم مستوفی بعجله گل گاوزبانی دستور داد و مستوفی کسان خود را به آوردن طبیب خانواده گماشت .

ساعتی نگذشت که حاجی میرزاحسین حکیم باشی که از اطباء مجرب ومعروف شهر بود باقدمهای شمرده وریش حنا بسته عمامه ترمه جبه شال کشمیری وعصای بلند وارد شد وپس از امتحان و گرفتن نبض ودیدن زبان کسالتم را حمل بر غلبه صفرا کرد ونسخه بالا بلندی بدستم داد ورفت من درهمان حال زارمتوجه بودم که دردمندی من در بانو اثر بسزائی کرده وپی‌درپی از سلامتیم جویا میشود واین خود دل مراشادو قلبم رادر اضطراب داشت پس ازآنکه حالم کمی بهتر شدوقادر بحرکت گشتم بابدنی لرزان باستعانت دونفر ازگماشتگان مستوفی راه منزل را پیش گرفتم وچون ازدرب خانه گذشتم صدای ملیح وملایمی بگوشم رسید که بهمراهان سفارش میکرد که در پرستاریم مراقبت کامل نمایند ودستوریکه طبیب داده بود انجام دهند .

مادر بیچاره‌ام که بوصله پینه مشغول بود چون مرا بدانحال دید مدتی قادر بحرکت نبود و چون بخود قوت دادم که رفع نگرانی از او بشود به ادای چند جمله سر و ته شکسته که خودم متوجه نبودم پرداختم ولی بدبختانه صاعقه ایکه بر سرم وارد آمده بود چنان رشته اعصابم را از هم پاشیده و مرکزیت قواء بدنم رادستخوش عدم انضباط قرار داده بود که پس از یك لرز شدیدی که سرتاپای وجودم را گرفت علائم تب و سرسام بروز کرد و یکسره بیهوش افتادم .

بطوریکه برایم نقل کردند دوره اغما و بیهوشیم هفت روز طول کشید و همه روزه مستوفی که مرا چون فرزند خود دوست میداشت ببالینم می‌آمد و مادرم را تسلیت میداد و نصیحت میکرد و خانم مستوفی چون مادر مهربانی در تهیه دوا وغذا مراقبت مینمود .

یکی از روزها که امید بزندگانیم نداشتند بانو از مادرش خواهش میکند که باتفاق از من دیدار کنند وچون ببالینم می‌آید باآن صدای لطیف ملکوتی مرا صدا میکند صدایش چون دم روح‌القدس درجسم وجانم نفوذ میکند چشمم را باز میکنم بی‌اختیار بلند میشوم وخنده‌ای بچهره زیبایش میکنم وقطره اشکی از چشمم سرازیر میشود و مجدداً بروی رختخواب می افتم .

راز درونیم آشکار میشود ، وسریکه کتمانش‌را باقیمت جان خود پنهان‌میداشتم برملا میگردد پرده از روی کارم برداشته میشود وبانوبآنچه راکه نمیخواستم بداند پی میبرد و بقول معروف کوس رسوائی من بر سربازار زدند .

چهل روز بستری بودم وبانو از دور ونزدیك در بهبودیم کمك میکرد ومادر پیرم را دلداری میداد تا آنجائیکه علاقه‌مندیش بمن نظر مادرانرا جلب کرده بود و شاید در این‌راز پنهان حرفهائی هم باهم زده باشندچون مشاعرم قوت یافت وبهبودی در حالم پیداشدمستوفی چنانچه‌عادت‌اوبود همه‌روزه بدیدارم می‌آمد و از سرگذشت های شیرین و گفته‌های شوخ ونمکین مسرور ومشغولم میداشت ، وهمینکه شفایافتم وقادر براه رفتن بودم از من درخواست کرد که کمافی‌السابق بمنزلش بروم و مثنوی

تعطیل شده راازنو آغازکنیم ، ولی متاسفانه پس از آنکه جسم وجانم توانائی طبیعی را باز یافت وقادر برتفکر شدم آتش در نهادم زبانه کشید وخرمن وجودم دستخوش آن شد وچنان از خود بیخود شدم که گوئی من آن نیستم که بودم زیرا هستی من در دیگری مستملك شده بود وجذبه عشق جانان وتجلیات مرموزشوق یارهستیم را در تصرف داشت استقلال روحی خودرا از دست دادم وچون گیاه ضعیفیکه جزدرپرتو نور نمیتوانست زیست کند امرار حیات بدون سیرابی ازچشمه وصال ممتنع گشت در خواب وبیداری جمال محبوب در آینه وجودم منعکس بود وتجلیات یك عشق پاك که ازمبدء کائنات سرچشمه گرفته بود تارو پودوجودم راتملك نمود وخیمه وخرگاه عشق در روی خرابه های افکار پوسیده گذشته‌ام برافراشته شد امرار حیات جزدراستنشاق نسیم کوی محبوب برایم مقدور نبود و زندگانی جز سیرابی از چشمه وصال مطلوب غیر ممکن بود .

و چون تار و پود وجودم دستخوش طوفان مهلك عشق شد و این دل لجام گسسته راه طغیان ونافرمانی پیش گرفت بر آن شدم که به خود آیم و با تمام نیروی عقل و تفکر به مقاومت برخیزم و بر حریف غالب آیم پس دست توسل بدامان علم و دانش دراز کردم تا باشد که به براهین منطقی وادله فلسفی آتش درونی را فرونشانم و خود را از این مهلکه نجات دهم و اززیربار نیروی جذبه وشوق که چون شاهینی پنجه های خود را تا اعماق وجودم فروبرده رهائی یابم .

پس در پناه سنگر علم و عقل جای گرفتم وبانیروی منطق و فلسفه به مجادله پرداختم و غافل از این بودم که این استحکامات سست و بی بنیاد در مقابل قدرت عشق چون بناهای پوشالی یکی بعد ازدیگری فروریزد و اندك ارزشی برای مقاومت در راهیکه تقدیر در پیش پای من بدبخت گذارده بود نخواهد داشت .

چون عقل و تدبیر درقلبم راه نیافت و علم و دانش چون پشه درمقابل طوفان عشق از پا در آمد و اندك ارزشی از خود نشان نداد بر آن شدم که به ریاضت پیوندم و علاج را از راه تضعیف کردن قوا بدست آورم ولی متأسفانه اقرار میکنم

آنچه از توانائی جسم کاسته شد بر نیروی عشق افزوده گشت و بیش ازپیش هستیم چون تخته پاره ای در روی دریا دست خوش امواج بیکران تجلیات عشق گشت و چون از این راه هم چاره‌ای بدست نیامد و بگفته مولوی علیه الرحمه ازقضاسرکنگبین صفرا فزود ناچار براهیکه تمام بیچارگان دروقت شدت وسختی پیش میگیرند قدم گذاردم وبه یگانه ملجاء و پناهیکه همه مستمندان بدان متوسل میشوند پناهنده شدم و دست نیازمندی بطرف خالق عشق و جمال دراز کردم و غافل از آنکه از آنچه گریزان بودم بخود آن توسل جستم و از آنچیزیکه هراسان بودم خود را درآغوشش افکندم و از آنچه میترسیدم بخود او پناهنده شدم وخدائی را که درکنف حمایتش میخواستم خود را از هوای عشق در امان دارم و در ظل معدلتش خود را از هجوم سپاه عشق مصون نمایم نبود مگر خود عشق زیرا صفات خدا عین ذات اوست پس برای گریز از عشق خود را در دامان عشق انداخته بودم و چون دریافتم که درمبارزه بانیروی عشق عقل و دانش منطق وفلسفه وچون ابنیه سست بنیان یکی بعداز دیگری‌ازپای درآمد و ریاضت که جسمم را ناتوان کرد آتش درونیم را تیز تر نمود و پروردگاری را که در ظل حمایتش میخواستم از طوفان عشق بر کنار مانم از بزرك ترین مظاهر خود پشتیبانی کرد بناچار در مقابل عشق زانو زده تسلیم شدم .

جمعی از محققین حکما بر آنند که گاه باشد که انسان از عالم ناسوتی قدم بالا نهد و به پروردگار خود نزدیك تر گردد و از تجلیات رحمن برخوردار شود و در مقامی بالا تر از آنکه مردمان زیست میکنند جای گیرد

یکی در موقع مرك است که گوئی در های اسمانها بروی شخص محتضر باز شود و نور و روشنائی در جان او راه یابد و یك حالت تسلیم و رضا در او پیدا شود تابه مبدء کل و اصل گردد .

دیگری چون انسان در مقابل یکی از شاهکار های طبیعت جای گیرد و یا با یکی از صنایع بدیعه رو برو شود روحش راه بالا پیش گیرد و یك حالت جذبه و شوق در خود مشاهده کند چنانچه مکرر برای نویسنده اتفاق افتاده که چون

خود را در جوار آثاربزرك تاریخی که بدست صنعتکاران بزرك ونوابغ دوران بوجود آمده یافته ام یك حالت شوق وشادکامی و جذبه و انقطاع در خود مشاهده کرده ام که گوئی در عالم بالاتری جای دارم و فرسنك ها از محیطی که در او بودم دور افتاده ام .

هر زمان که در ایوان باعظمت طاق کسری جای گرفتم و یا از پله های با شکوه تخت جمشید بالارفتم آثار مجد بزرگواری بیست وپنج قرن گذشته مردان بزرك ایران و زیبائی آثار صنعتگران باستانی چنان شوق و شعفی در وجودم راه یافت که گوئی وجود خالق خود را در صنایع بدیعه مخلوق میبابم وعظمت پروردگارخود را در زیبائی آثار هنر مندان مشاهده میکنم و خود را در حالی بالا تر از آنچه بودم می یابم و نیز مشاهده پرده‌های نقاشی استادان بزرك و استماع غزلیات حافظ وسعدی و داستانهای فردوسی چنان روح مرا دستخوش شوق قرار میدهد که گوئی راه آسمانها را میپیمایم و به خالق زیبائی و عشق نزدیك میشوم

دیگر آنکه عاشق در محیطی بالاتر از دیگران زیست میکند و دنیا را بچشم دیگر می بیند عاشق قدرت خالق را در جمال محبوب میبیند و تجلیات آفریننده را در چهره معشوق مشاهده میکند ، عاشق صورت مطلوب را در تمام موجودات جلوه گر می بیند ، اینست که آنچه اومی بیند همه زیبائی ونیکوئیست ، اینست که همه موجودات را دوست میدارد و آنهارا مظاهر حق میداند ، عاشق به تمام کائنات با نظر مهر و محبت مینگرد ، اینست که کینه در دل ندارد و قلبش از صفات رذیله پاك است .

عاشق با نظر ارفاق به مردمان بدکار نگاه میکندو آنهارا بیچاره وقابل بخشایش میداند عاشق از مواهب طبیعت بر خوردار میشود و درهر یك عکس جمال معشوق را تماشا میکند پس تمام کردارش نیکوئی ونیکو کاریست زیرا به مبداء نیکوئی از دیگران نزدیك تراست وآنچه می‌بیند زیبائیست زیرا با آفریننده زیبائی سروکار دارد و معشوق را شاهکار جمال ومرآت زیبائی پروردگار میشناسد و خداوند خود

را در هیکل محبوب ستایش میکند همه گفته ها در گوش عاشق شیرین است زیرا از همه‌دهن ها صدای محبوب را میشنود دنیا بخود گرفتار است و در منجلاب پستی و فساد غوطه ور ولی عاشق در کنار عرش رحمان از بدی و بدکرداری منزه و پاك است و در عالم جذبه و شوق که دیگرانرا در آن راهی نیست سیر میکند.

مستوفی از من دعوت کرد که چون گذشته بخانه‌اش بروم و بحبران دوره کسالتم بیش از پیش از صحبت هم برخوردار شویم ولی من ازرفتن به آنخانه وحشت داشتم چنانچه روزی چندین دفعه تا درب منزلش میرفتم ولی جرئت داخل شدن نداشتم و چون مردمان سر گردان برمیگشتم عاقبت یکی از روز ها مرا در کوچه یافت و پس از شکایت از بی مهریکه از من دیده بود دستم را گرفت بخانه اش برد و چون بدون مقدمه وارد خانه شدیم بانو را در باغچه بگل چیدن یافتم و ازطلعت جمالش هوش از سرم رفت و بی اختیار ناله ای از دل بر آوردم و در روی پله نشستم بانو بصدای پای ما فرار کرد و من برای اینکه مستوفی به آنچه بر من گذشت پی نبرد گفتم چون مدتیست راه نرفته ام خسته شدم و پا هایم توانائی راه رفتن زیاد ندارد اهل خانه مستوفی به دیدنم شادیها کردند وخانم مستوفی به‌شکرانه شفایافتنم اسپند در آتش فشاند و چون مادر مهربانی مقدم مرا گرامی‌داشت آنشب مرا برای صرف شام نگاه داشتند و خوردنیهای گوارائیکه طبعاً بدستور بانو تهیه‌شده بود بکار بردند و از صدای دلنواز بانو که گوئی آهنك دیگری بخود گرفته و آثار شفقت و مهربانی از آن استشمام میشد روح تازه ای در من پدیدار شد و روزنه امیدی در دلم راه یافت.

با سپری شدن ایام رشته الفت من باخانواده مستوفی استوار تر میشد و آمد و شد رسمی بدوستی واقعی مبدل گشت و عشق به بانو بیش‌از پیش‌نهاد مراگداخته میداشت.

کاهی بانو به بهانه رفع احتیاجی با چهره پوشیده و چادر نماز به‌اطاقیکه‌من و مستوفی بودیم قدم میگذارد و بالب خند نمکینی شادمانم میکرد..

حقیقتاً در آن زمان من چنان دروجد وسرور بودم وروحم چنان دستخوش
فروغ عشق شده بود که گوئی در آسمان و در جمع ملائکه هستم‌واز فساد اخلاق
و بدکاری مردمان زمان در کنار قلب من با بانو در گفتگو بود و رابطه روحی
چون میان دو مرکز مقناتیسی برقرار گاهی در گفته با دیگران احساسات خود را
بمن میفهماند و من در ضمن صحبت با مستوفی راز درونی را به او آشکار میکردم
و در این اسرار عاشقانه ما جز خدا که عالم به سر والخفیات است دیگری را در
آن راه نبود .

هنوز چند ماهی نگذشته بود که‌فرشته ناکامی بالهای بی‌رحم‌خودرا برسرم گسترد
و با اقبال نحس دست بگریبانم ساخت از دور و نزدیك شنیدم که جوان آشنائی
که منسوب بیکی از خانواده های نجیب شهر و از نعمت بینش و فضائل اخلاقی و
ثروت بر خوردار است در مقام خواستگاری بانوبرآمده و پدرومادر با وجودامتناع
بانو به این وصلت که ازهر جهت‌سودمند است‌رضایت داده‌ودر خفیه درتهیه‌مقدمات
سر انجام خوشبختی یگانه فرزند خود میباشند .

این خبر چون صاعقه ای بر سرم فرود آمد و دنیا را در نظرم تاریك کرد
و نزدیك بود از غصه دیوانه شوم ویا آنکه اقدام بکاری کنم که درخورمردمان‌پست
است چون یقین داشتم که با وجود مهرو شفقت بانو بمن پدر و مادرش بهمسری‌ما
تن در نخواهند داد وجوانی را که شهرت خانواده و مکنتش به مراتب از من
بیشتر است و در مقام خواستگاری بر آمده بر من بی نوا ترجیح خواهند داد .

خانه مستوفی را ترك کردم و روز ها حیران در کوچه ها سرگردان بودم
و شب ها تا صبح بیدار گاهی که از خستگی بخواب میرفتم کابوس خوفناك و خواب
های پریشان بیدارم میکرد وپس ازآنکه بحال خود میگریستم و اندك تسکینی در
اعصابم پیدامیشد باز چون دیوانگان راه کوچه‌وصحرارا پیش‌میگرفتم‌و دنیائی‌راکه
تا چند روز پیش چون گلستان میدیدم اینك چون جهنمی که درهای خود را برویم
باز کرده و مرا بدرون خود میخواهد بکشد مشاهده مینمودم رنگم بکلی زرد شد

و بدنم رنجور چنان ناتوان شدم که نزدیك بود از پای در آیم وبرای همیشه از این زندگانی پر ملال خلاص شوم .

بر آن شدم که خود کشی کنم و از این رنج وذلت رهائی یابم ولی خدا نخواست که گناهی مرتکب شوم و در پایان یك عشق پاك که خود ملهم آن بود دامنم به ناپاکی آلوده شود پس روزنه ای از رحمت الهی در قلبم باز شد و نور فضل و شفقت پروردگار پرتوی به جانم انداخت و یك حس از خود گذشتگی و فدا کاری که بالاترین مرحله عشق است در من پدیدار گشت و صدای وجدان که صدای خدا است در گوشم طنین انداز گشت و مرا به راهیکه رضای حبیب ومحبوب در آن بود هدایتم کرد تمایلات نفسانی و وسوسه شیطانی را از خود دور کردم و با نیروی فدا کاری و از خود گذشتگی بحل این مشکل که با سعادت آینده بانو که او را از جان دوستترداشتم پرداختم ورضادادم که بقیمت سیه روزگاری وبدبختیم بانوی عزیز سعادت مند شود و راه رستگاری که پدر ومادرمهربانش درنظر گرفته بودند پیش گیرد و از پیوند مناسبیکه شاید سعادت آتیه او را دربر داشت بر خوردار گرد و با آشکار کردن عشق خود آن کانون شرافت و نجابت که زمانی مرا چون فرزند در میان خود جای دادند دستخوش گفتگو و شهرت مردمان نگردد و دامن عفت بانو که چون ملائکه آسمان پاك بود از انتقاد بیخردان آلوده نشود و رضایت پدر و مادرش که من آنها را بسرحد کمال دوست میداشتم در سر انجام فرزند عزیزشان عملی شود .

بناچار سر به بیابان نهادم وبدون آنکه سر انجامی درکارهایم بدهم و یاکسی راازمنظورخود آگاه سازم بپشت کوه البرز وسواحل دریای مازندران پناه بردم هر قدمیکه ازکوی محبوب دور میشدم عشق که بایأس وناامیدی آمیخته بود بیش ازپیش طغیان و آتش فشانی میکرد وتجلیاتش در تمام موجوداتیکه از جلو چشمم میگذشت ظاهر وهویدا وصورت نازنین یار جانی در تمام اشیاء جلوه گر بود .

چه بساساعات طولانی کهدر مقابل امواج خروشان دریاکه ناله عشق وناامیدی

را بگوشم میرسانید بیحرکت نشسته وجمال محبوب را در آن فضای بی‌پایان وروی سطح آب تماشا میکردم وگاهی چون دیوانگان سر وپای برهنه درجنگلهای انبوه دویده جمال یار جانی را در اشعه نور آفتاب که از روزنه شاخه‌های انبوه درختها برسطح چمن زار تابیده بود مشاهده میکردم گلهای جنگلی هریك بازیبائی مخصوصی صورت محبوب را جلوه گرمیکرد وصدای مرغان خوش الحان آهنگ شیرین آشنارا بگوشم میرساند ونسیم صبا که گوئی در کوی محبوب عطرآگین شده مشامم را معطر میساخت عشق وناامیدی یأس وحرمان سرتاپای هستیم را تملك نموده وخواب ازچشمم رخت بربسته بود هنوز چند ماه از مسافرتم نگذشته بود که خبر بروز وبا بگوشم رسیدو اندیشه سلامتی بانو بربدبختی ونگرانیم افزود ، جمعی اززائرین که بعتبات رفته بودند این مرض مهلك را برای هموطنان خود بارمغان آورده وقسمت مهمی از کشور دستخوش این بلای مهلك گشته بود .

در همان حال بیچارگی واضطراب نمیدانم دربیداری بود یا در خواب چنین بمن الهام شد که بانو در آشفتگی بسر میبرد و مرا بیاری میطلبد پس بدون درنك حرکت کردم وراه کوی محبوب را پیش گرفتم .

منظره وحشتناك دهات وقصبات که قیافه روز رستاخیز رابخود گرفته بود و سیل مرك چون صاعقه برسر این مردم بیچاره و پناه هجوم آورده بود مانع سرعت حرکت نشد وباعجله ناگفتنی خودرا باصفهان رساندم .

باهمان لباس سفری وصورت گرد آلود بخانه مستوفی رفتم وازپیرمردمستخدم که اشك از دیدگانش جاری بوددریافتم که مستوفی درهمان روزهای اول بروزمرض دار فانی را وداع گفته وبانو بشدت مریض وبامرك دست بگریبان است بدون اجازه و رعایت رسوم وارد اطاق بانو شدم ودر چندقدمی بستر بیماریش چون یك مجسمه بی‌روح ایستادم وبایك حالتیکه جز پروردگار ومن دیگری را در آن راه نبود ببانو که در حال جاندادن بود نگاه میکردم و چنان یافتم که جمال الوهیت باتمام روشنائی و جلال در وجودموجودیکه ذارد بخدا می‌پیوندد جلوه گرشده وانوار احدیت سرتاپای

وجودش رااحاطه کرده سرخی صورتش ازشفق سرخ حکایت میکرد وزیبائی جمالش
به تبارك‌الله احسن الخالقین گویا، انوارقدس احدیت وفروغ وخلقت‌الخلق‌لکی‌اعرف
از چهره‌بی گناهش طالع بودجذبه عشق ملکوتی‌درسیمای چون‌خورشیدش‌میدرخشید
وصدای شادی وهلهله ملائکه آسمانها که برای رساندن این ودیعه رحمانی وعنصر
ملکوتی بکنف ذات پاك پروردگار بلند بودبگوشم میرسید.

بی اختیار گامی پیش‌نهادم وبزانو درآمدم وصورتم‌را بکف پای‌نازنینش‌مالیدم
چشم باز کرد و بایك نگاه رحمانی و شفقت صمدانی که از یك عشق پاك ملکوتی
حکایت میکرد و بایك صدای آسمانی که تارهای وجودم‌را مرتعش نمود گفت آمدی
وچند قطره اشك‌چون‌دانه‌های مرواریدازچشم های نازنینش بروی گونه‌های بی‌رنگش
سرازیر شد وچشم برهم گذارد و بکنف خالق یکتا و معبود بی همتا پیوست ، من
بی اختیار خودرا روی آن مجسمه عشق و تقوی و مظهر عفت و صفا انداختم و از
هوش رفتم ، ناله مادر غمدیده‌مرا بهوش آورد وحس انجام وظیفه در مقابل این‌بدن
بی جان وخانواده‌بی‌کس وسر وسامان‌نیروئی‌که انتظار نداشتم بمن بخشید وآنچه
وظیفه آنموقع که زبان از گفتارش قاصر است بکاربردم شبهارا تاصبح سرقبر عزیزم
بگریه و راز و نیاز میگذرانیدم و روز ها را بکمك مادر غمدیده بپرستاری مرضا
بامید اینکه شاید مرك هم بمن ترحم کرده و مرا ببانو بپیوندد میگذراندم .

زمانی بدین منوال گذشت تاآنکه روزی مادربیچاره ازمن درخواست کرد که
باطاق بانو رفته وکتابها ویادداشتهائیکه ازخود یادگار گذارده بود جمع آوری‌نمایم
باتنی لرزان و چشمی گریان وارد آن کعبه آمال شدم و در مقابل پرستشگاه جانان
بسجده افتادم و از خود بیخود گشتم ونیك میدانم که فقط خداوند قادر است‌بآنچه
بمن‌گذشت در قلب خوانندگان این داستان الهام نماید پس از آنکه بخود آمدم و
ساعتها گر بستم اثاثیه بانو را یکی پس از دیگری از نظر گذرانیدم و در روی هر یك
اثرات اشك چشم خودرا بیادگار باقی گذاردم .

زمانی درکتابچه کوچکی که خاطرات خودرا در آن نگاشته بود تعمق کردم و

به‌مقام بلندیکه آن گل بوستان احدیت درعشق و توحیدو توجه بمبداء وخالق خود داشته آگاهی یافتم و بتجلیات فروغ نیروی ایمان آن شاهکار زیبائی ومظهر جمال رحمانی پی بردم وخودرا درپایه‌رفیع ومقام منیع آن گل بوستان عشق‌ومحبت که گوئی افکارش از مبدءکل سرچشمه گرفته و خیالات بلندش از طرف خالق سبحان الهام گشته‌خودرا پست وزبون یافتم وبضعف نفس وگمراهی خود پی‌بردم وبانورا درمقام عشق‌وتوکل به‌خالق صد چندان بالاتر از آنچه تصورمیکردم یافتم‌و روح‌پاك و بزرگش‌راکه‌اینك در آسمانها در پرواز است ستایش کردم وچون گناهکاران خود را خار وزبون یافتم وسر ازخجلت بزیر انداختم و چون گوئی در مقابل بانوهستم وجرئت نگاه کردن‌او را ندارم چشم فروبستم ، مادر بانوکه درنك مرا طولانی یافت بدرون اطاق شتافت وبدن یخ کرده مراکه چون مجسمه بی‌روحی درگوشه‌ای افتاده‌بود یافت

پس ازچند روز جعبه‌کوچکی ازخاتم که اسم من در روی‌آن‌نوشته بود بمن دادند جعبه راگشودم ویك مدال کوچك‌طلاکه نام بانودر روی‌آن حك‌بود بانامه‌ای که به‌عنوان من نوشته بوددرآن یافتم مدال‌را بوسیدم ودر روی قلبم جای دادم .

روز هاگذشت ومن جرئت خواندن نامه بانورا نداشتم تا آنکه یکی از ایام که درکنار رودخانه زاینده رود تنها نشسته بودم ودر روی سطح آب عکس جمال محبوب را مشاهده میکردم ومیگریستم بقلب خودقوت‌دادم‌ومهراز سرنامه برداشتم و اینك مفهوم آنچه درآن نامه نوشته بود برای خواننده‌گان نقل میکنم :

«دوست عزیزتر از جانم ، من‌از روزیکه تورا دیدم وبمراتب دانش ووجدان»
«پاك توآگاهی یافتم وبعلوهمت‌وجوانمردی‌توپی بردم‌وبه‌فضائل‌اخلاقی‌وپاکدامنی تو»
«آشنا شدم وبروان‌پاك وعقل تابناك توراه راه‌یافتم مهرتورا دردل گرفتم وقلبی راکه»
«جزخدا دیگری را درآنراه نبودبرای عشق توبازکردم زمانی نکشیدکه عشق‌تو»
«برروح وجانم مسلط شد و هستی‌وجودمرا دراختیارخودقرار داد از آنزمان‌خود»
«را جزئی از تودانستم وضمیرم‌از پرتو انوار روح وجمال تو روشن وقلبم‌ازمشاهده»

«روی بی گناه تو که آثار نجابت وجوانمردی ازاوهویدا بود گلشن شد .»

«من آنچه را که سعی میکردم که بر خود هم مستور بدارم اینك باسر بلندی»
«اقرار میکنم و رازیرا که بر همه کس پنهان داشته بودم آشکار میکنم من تو را از»
«دل وجان دوست دارم و پرستش میکنم و از عشق پاك خود که ازعالم ملکوت سرچشمه»
«گرفته افتخار و مباهات میکنم بدبختانه خود خواهی وغرور یاعفت و شرم دوشیزگی»
«مانع شد که این عشق جانسوز که خرمن هستیم را بآتش بیداد میسوزاند بی پرده»
«آشکار کنم .»

«من به اعتماد شناسائی تو بمعرفت الروح وارتباط قلبی وروحی که مابین من وتو بود»
«یقین داشتم از آشفتگی حال و پریده گی رنك من پی به بیچارگیم برده خودرا درقدمم»
«انداخته ودرپناه سنگر عشق ومحبت این جسم ناتوان وقلب مجروح را دستخوش مصائب»
«روزگار غدار محفوظ خواهی داشت افسوس که این دنیای پست واین عالم مادی آلوده»
«بپلیدی و پستی قابل عشق پاك و مهر تابناك مانبود وخداوند کریم عالم بالاتر و محیط»
«وسیعتری برای برخورداری ما از باده محبت وعشق مقدر کرده بود .»

«توبرای سعادت من چاره اندیشیدی وعشق خودرا فدای آسایش و نیك نامی من کردی»
«وراه بیابانها پیش گرفتی ولی هزار افسوس که بروح من آشنائی نداشتی ودرون قلب»
«مرا نخوانده بودی و از عشق پایدارمن آگاه نبودی تصور کردی که بادوری تومن»
«بادیگری پیوندم وتورا فراموش کنم وبااین خیال خام وتصور باطل تار و پود هستیم را»
«بباد دادی زیراعشق تو چنان در روح وجسم من جای گرفته و دراعماق قلبم راه یافته»
«که جز مرك چیز دیگری قادر بجدائی من از تو نخواهد بود .»

«اینك که تمام امیدها بیأس مبدل شده وازتمام خواب وخیالهای شیرین و آرزو»
«های گوناگون جزنا امیدی و بیچارگی اثری نیست یك مدال طلا که مادرم بمن داده»
«و بعد از عشق تو بیش ازهرچیزی بدان علاقه دارم برسم یادگار عشق خود برای تو»
«میفرستم وامیدوارم این مدال طلسم سعادت وخوشبختی تو باشد .»

«دیشب در خواب دیدم که درب آسمانها برویم گشاده شده ملائکه کروبین و »

«فرشتگان ملاء اعلی مشغول تدارك جشن عروسی من و تو هستند وچون مشیت الهی در»
«جدائی ما دراین عالم تعلق گرفته و دیگرامیدی بدیدارتو ندارم میروم که در پیشگاه»
«جلال قدس احدیت و در کنف خالق زیبائی و محبت خرگاه عشق را سرپا کرده و در»
«پناه آخرین ملجاء ناکامان و آخرین امید بیچارگان غبار ملالت و ناکامیهای دنیوی و»
«خاطرات اندوهناك عالم آب خاك را درحریم حرم حضرتش روشنی و صفا داده و از»
«انوار قدس ملکوتیت و فیوضات صمدیت در ظل تجلیات فضل احدیت به امیددیدار»
«تو کامیاب گردم.»

«اینك بادلی شاد وقلبیکه ازعشق تو مالا مال است بطرف ملکوت اعلی پرواز»
«میکنم ودرفضای لایتناهی آسمانها در جائیکه کینه، ظلم، بیدادگری وخود پرستی دیده»
«نمیشود صعود میکنم ودرمقامیکه معلومات ناچیز بشر در آنجا راه ندارد وعقل و»
«فلسفه ومنطق ودلیل ارزشی ندارد و در مکانیکه ستاره ها ازسرچشمه عشق روشنائی»
«میگیرند وعرش خالق سبحان که پایه اش درروی بنیان تزلزل ناپذیر عشق استوار است»
«مستقر میکردم ودر جایگاهیکه تمام ذرات کائنات و ساکنین آسمانها و ملائکه و»
«فرشتگان وارواح موحدین انبیاوحکما باین ترانه گویا است.»

«همه عشق است و نیست الا او ☆ وحده لااله الا هو چشم براه تو هستم»

☆ ☆ ☆

در خاتمه این کتاب مرحوم ملك المتکلمین از عده زیادی ازعلماء پرهیزکار و حکماء دانشمند ایران ستایش میکند وشرح زندگانی ومقامات علمی بسیاری از آنها را زینت بخش صفحات این کتاب مستطاب قرار میدهد و هموطنان خودرا به پیروی از عقاید وافکار آنها تشویق میکند.



فصل سوم

ورود بایران

در ربیع الاول هزاروسیصد وسه قمری مرحوم ملك المتکلمین وارد بندر بوشهر میشود و درمنزل ملك التجار که دربلندی همت وشخصیت معروفیت بسزا داشته سکنا میکند از حسن اتفاق در همان زمان مرحوم سید جمال الدین اسد آبادی معروف به افغانی که موقعیت بلند ومقام ارجمند آنمرد بزرك بالاتر از اینست که محتاج بمعرفی باشد دربوشهر بود واین دومرد بزرگ آزادیخواه ازملاقات یکدیگر برخوردارمیشوند و درحدود سه ماه انیس وجلیس بوده‌اند.

روزنامه کاوه چاپ برلن که بقلم آقای تقی‌زاده نوشته‌میشد درتاریخ شرح زندگانی مرحوم سیدجمال الدین شماره ۹ صفحه ۱۰ ازاین ملاقات سخن میراند وچنین میگوید حاجی میرزانصرالله اصفهانی (بعدها حاجی ملك المتکلمین) ومیرزای فرصت شیرازی که درهمان سال بوشهر بوده باسید محشور بودند.

چون اسمی ازمیرزای فرصت برده شد واجب میدانم که ازاین آزادمرد دانشمند ستایش کنم و از خدماتیکه در راه مشروطیت و تاریخ گذشته ایران و ادبیات نموده قدردانی نمایم.

مرحوم حاجی محمدرضا بهبهانی که یکی ازتجارمحترم بوشهر و چنددوره به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد و در آنزمان اگر چه جوان بود ولی از استعداد فطری ومعرفت ذاتی بی بهره نبود چنین حکایت میکرد ایام توقف سیدجمال الدین

وملك‌المتكلمين در بوشهر يك فصل تازه‌اى پديدآمد ودرب فيض وسعادت بروى ماها گشاده شد وچون شهرتاريكى كه غفلتاً ازوجود خورشيد وماه منور شود قلوب مردم وارواحشان روشنى گرفت مرحوم سيدجمال‌الدين در آن تاريخ پنجاه‌سال داشته ومرحوم ملك‌المتكلمين بيش ازبيست وپنج سال نداشته است ولى باوجود تفاوت سن هوش سرشار وقوه نطق وبيان وفكر آزاد مرحوم ملك‌المتكلمين ازروزاول جلب توجه ومحبت سيدرا نمودچنانچه يكى ازروزهادر حضورجمعى ازتجار گفت من در اين ويرانه گنجى يافتم .

طبعاً ملاقات آزاد مرد بزرك وسياستمدار سترك بزرگترين دانشمند شرق‌وسطى براى ملك‌المتكلمين يك نعمت غيرمنتظره بود واز آن درياى فضل ودانش استفاده بسيار كرد چنانچه همیشه اسم سيدجليل‌القدررا باحترام ميبرد واز مراتب دانش و قوه جاذبه و اتكاء بنفس و اطلاعات تاريخى وسياسى او تمجيد ميكرد وتازمانيكه سيد بزرگوار برحمت ايزدى نپيوسته بود باهم مكاتبه داشتند .

شيراز- مدت توقف مرحوم ملك‌المتكلمين درشيراز معلوم نيست وآنچه نويسنده كاوش كردم مدركى بدست نياوردم ولى آنچه ازقرائن استنباط ميكنم بيش ازيكماه نبود و از آنجا بطرف اصفهان حركت ميكند .

ورود باصفهان - زمانى نگذشت كه ورود اين نابغه جوان چون ستاره ايكه در آسمان تاريكى ظهوركندويابرقيكه درمحيط ساكن جستن نمايد تمام انظار وافكار رابخودجلب كرده ومردمانيكه ازآزادى خبرى داشته‌اند وبه تمدن جديدعلاقمندبودند گردش جمع آمدند چراغى دراين شهرتاريك روشن شد وبينائى درمجمع كوران پديدار گشت مجلس براى بحث درفلسفه ونظريات حكماء روشن فكر دنياى تازه برپاكردودرمنابر ومجالس بآشكار نمودن تاريخ دوره باعظمت ايران كه تاآنزمان كمتر كسى از ايرانيان بدان آگاهى داشت و تمدن و علوم جديد وآثار آن در صنايع و پيشرفت انتظامات دنيا پرداخت وهموطنان خودرا ازتحقيقات ومطالعات چندساله كه بارمغان آورده بود برخوردار كردوزمانى نگذشت كه قدرت بيان وفصاحت گفتارش دلهارا جذب كرد وصيت شهرتش بالاگرفت ويك احساسات وافكاريكه سابقه نداشت درميان مردم پديدار گشت .

امام جمعه اصفهان كه مقتدرترين مردان ديار بود و در استبداد وطمع كارى

نظیر نداشت مورد ملاحظه واحترام دولت وتمام روحانیون بودچنانچه عادت مردمان جاه طلب است بر آن شدکه ازمحبوبیتیکه مرحوم ملك المتکلمین درقلوب پیدا کرده بود وشهرتیکه بدست آورده بود بنفع خوداستفاده کند وببازار شکسته خودرواجی دهد این بود که برای وعظ ماه رمضان در مسجد تاریخی ایران که یکی از مفاخر ایران باستان وشاهکارصنایع بدیع هنرمندان ایران است از ایشان دعوت کرد وازهمان روز اول ماه رمضان هزار زن ومرد ازکلیه طبقات دست از کار وکسب خود کشیده برای استفاضه بطرف مسجد جامع شتافتند و تمام سطح مسجد و پشت بامها از مردم پوشیده شد وهنگامه‌ای در شهر بپاگشت چنانچه بسیاری از مردمان ثروتمند جاهای نزدیك منبر خطابه را از خدّام مسجد خریداری مینمودند وعده زیادی از صبح برای پیدا کردن محل مناسب بمسجد میرفتند.

یکی از روزها ملك المتکلمین بانتقاد از مکتبهائیکه در آن فرزندان ایران که مردان آینده اینکشور خواهند بود پرداخت و از وضع ناصواب و بدی بهداشت و سوء اخلاق وناپسندی رفتار آخوند معلم بشاگردان وناصواب بودن آموزش که هنوز طفل الف باء فارسی رانمیداند اورا بخواندن قرآن وزبان عرب مجبور میکنند پرداخت و شرحی از تعلیم و تربیت جدید و مدارس تازه دنیای متمدن بیان کرد سپس رشته کلامرا بوضع تعلیم وتربیت طلاب علوم دینیه که در آنزمان هزارها نفر بودند و در تمام شئون فرمانروائی میکردند کشانید وچنین گفت:

«متاسفانه هر سال هزارها ازکشاورزان دهات وصنعت کاران شهر برای اینکه شانه از زیر بار زحمت خالی کنند وعمر خودرا بتنبلی بگذرانند لباس اهل علم دربر کرده و در زوایای مدارس با یك وضع اسفناك و کثافت بمفت خوری و تن پروری میگذرانند وچه بسیاری از آنهاکه پنجاه سال مدرسه نشینند ولی کمترین بهره ای ازعلم و معرفت ندارند وچون گیاه طفیلی از رنج وزحمت دیگران برخوردارمیشوند وکمترین استفاده‌ای از وجود اینگونه مردم برای دنیا و آخرت مانیست.»

بعد بشرح مدارس عالیه ودارلفنون های بزرك دنیا پرداخت و از تشکیلات

دارالعلم مصر سخن راند وچنین نتیجه گرفت که تمام‌مردمان دانشمند ومخترعین بزرك که دنیارا باین پایه از تمدن‌وترقی رسانیده‌اند تربیت‌شده گان‌این‌مدارس عالیه هستند ومحصول این‌کارخانه های آدم سازی میباشند و اما ماکه پیروان بزرگترین کیش و آئین هستیم و اصول دینی ما از هرجهت‌بتمام‌ادیان برتری دارد و بتمدن وانسانیت نزدیك‌تراست در نتیجه سرپرستی‌یکعده هادیان‌گمراه وسر پرستان سالوس وریاکار درگرداب مذلت غوطه‌وریم وبرای کوچکترین احتیاج خوددست‌نیاز بدرگاه‌خارجی ها دراز می‌کنیم .

صدای خطابه آنروزچون توپ درتمام‌شهرصدا کرد وطبقه‌روحانیون وطلاب‌را که هدف اصلی این منطق مهیج بود بمخالفت برانگیخت .

روحانیون که بقول مرحوم مستوفی‌الممالك درموقع‌ماه رمضان دوره بره کشی آنهاست بواسطه تمرکز اجتماع در مسجد جامع دچارکسادی بازار شده بودند واز این راه فوق‌العاده خشمگین بودند وزمانی بود که درجستجوی دست آویزی برای حمله بملك‌المتکلمین بودند از موقع استفاده کرده بتجهیزات پرداختند و هزارها از طلاب وعوام رابگردخود جمع کردند وازدهات وقصبات‌استمداد نمودندوعلم‌مخالفت وادنینا واشریعتا رابلندکردند .

تهمت‌هازدندوحرفها گفتند که‌ذکرآن موجب شرمندگی‌ومعرف‌جهل‌وبدخواهی این برگزیده‌گان دروغی شریعت است جمعی گفتند که این مرد میخواهد اسلام را ریشه‌کن کندوشمارا بکیش نصرانیت درآورد وبعضی فریادمیکشیدندکه میخواهند اصول دین را پامال کنند وکیش فرنگیهای نجس‌را در ایران ترویج نمایند وزنهای‌ما را سربرهنه بکوچه وبازار برند واطفال مارا مجبور به‌تکلم زبان بی مذهبان وخدا ناشناسان نمایند .

از حسن اتفاق ماه رمضان بپایان‌رسیده بود و امام جمعه که شخص فوق‌العاده مقتدر وجباری بود چنانچه چند روز قبل‌ازاین واقعه دونفرازمردان حکیم ودانشمند معروف شهررا که‌یکی حاج میرزا بهاء و دیگری آمیرزا رضا حکیم نامیده میشد به

گناه اینکه اعمال زشت اورا انتقاد کرده بودند ازخانه هاشان سروپای برهنه بیرون کشید و درحضور جمعی چوب زدونیز مکرر طلاب و آخوند های درجه دوم راتنبیه میکرد و چوب میزد بدون آنکه کسی جرئت اعتراض باو داشته باشد در این موقع چون بازار ریاستش رواجی یافته بود و در پرتو مرحوم ملك المتکلمین مسجد و محرابش رونقی بخود گرفته بود در مقابل هیجان واجتماع ملاهای اصفهان ایستادگی کرد واین آتش فتنه خاموش شد .

از همین تاریخ در این شهر بزرك وپایتخت قدیم سلاطین باعظمت صفویه صف آرائی شروع شد وفکر نوو کهنه دربرابر یکدیگر قرارگرفت وتجدد خواهی درمقابل کهنه پرستی عرض وجود کرد چنانچه در روزهای آخر ماه رمضان جمعیت مسجد به چندین هزار رسید وعده زیادی ازروشن فکران که درگوشه وکنارمنزوی بودند بجوش وخروش آمدندوحرفهای تازه ویابگفته فرنگیهافلسفه جدید چون طفل نوزاد بوجود آمد و برای اولین بار تخم تمدن و فرهنك جدید در قلوب و ارواح مردمان مستعد کاشته شد .

حکیم دانشمند وعلامه ارجمند ملاصالح فریدنی که مدتی اصفهان راترك کرده بود بشهر مراجعت کرد ودر خانه ملك المتکلمین منزل کرد وحوزه علم وفلسفه رواجی بسزا یافت و تشنگان حکمت وعرفان برای استفاده گردش جمع شدندوعده زیادی از طالبین از این چشمه فضل ودانش سیراب گشتند .

چون نویسنده این تاریخ برآنم کــه آنچه از سرگذشت ملك المتکلمین خود شاهد وناظر بودم ویا آنکه بامدارك مطمئن بدست آورده ام در اینجا بنگارم اینست واقعه ای که درآن زمان پیش آمد و در میان خواص وعوام شهرتی بسزاکرد ومراتب تقوی و پاکدامنی آن آزادمرد بیش از آنچه تصور میشد بظهور پیوست در این جا ذکر میکنیم

مرحوم ملك المتکلمین در عنفوان جوانی بعلاوه فصاحت بیان و شیرینی گفتار که هرشنونده راشیفته خود میساخت صورتی بس جذاب وچشمهای متنفذو گیرا داشت

چنانچه هزارها ازمردان و زنان دلداده او بودند وچون دیوانگان از راههای دور در مجالس نطق و خطابه اش جمع میشدند وبساخانمهای نجیب که برای اوتحف و هدایا از قبیل جوراب اصفهان یا دستمال وغیره میفرستادند وحقیقتا باکمال پاکدامنی و تقوی از صمیم قلب او را دوست می داشتند.

یك دختر جوانی که منسوب بیکی از خانوادههای شریف ومعروف اصفهان بود واز نعمت تقوی و زیبائی برخوردار بودودر ادبیات فارسی و انشاء وحسن خط مقام بلندی داشت لجام دل را از دست میدهد و دیوانهوار عاشق وشیفته ملك المتکلمین میشود و چون خانم پاکدامن وپاکنهادی بود وازتقوای معشوق خود کمترین تردیدی نداشت بر آن میشود که بهرقیمت که ممکن است بهمسری اودرآید وبابستن عقدمزاوجت بوصال محبوب نائل گردد پس نامهای بس دلپسند و ادبی بملك المتکلمین مینویسد وراز دل را آشکارمیکندوتقاضامینماید که اورا بهمسری خودانتخاب کند ملك المتکلمین باکمال ادب باو جواب میدهد که متاهل است وچند سال است بادختر عموی خود ازدواج کرده و از او اولاد دارد و متاسفانه نمیتواند همسر دیگر انتخاب کند و در آخر مکتوب خود اندرز ونصیحت باو میدهد که ازاین خیال خام که جز هوای نفس بیش نیست صرفنظر کند دختر باین جواب قانع نمیشود و چندین نامه دیگر که همه از سوزوگدازدرون اوحکایت میکرده مینویسد ودرتقاضای خودپافشاری میکند ولی جزنامه اولی سایر کاغذها بیجواب میماند.

طولی نمیکشد که مادر دختر بدرد درونی فرزندش پی میبرد وبرای چارهجوئی بعمویش که یکی از رجال برجسته و مرد عاقل وکاردانی بود متوسل میشود وچون نصایح عموهم در دل دختر سودمند نمیشود بناچار برای رفع این غائله تدبیر ها میکند وبخیال خود آتش درونی اینزن بدبخت را فرو مینشاند،

دختر جوان که از هر طرف نا امید میشود بخیال خودکشی میافتد و پس از تهیه یك چاقودروقت مناسبی که کسی مراقب اونبود گلوی خودرا میبرد ولی از حسن

اتفاق یکی از کلفتها می‌رسد و خانم خودرا غرق در خون میبیند بنای دادوفریاد را میگذارد طبیب خبر میکنند و به بستن زخم میپردازندوچون حال دختر بهتر میشود و اهمیت موضوع بیش از پیش در نظر بستگانش آشکار میشود در صدد چاره برمی آیند و چنانچه عادت آنزمان بود بمجتهد شهر پناه میبرند و از مقام روحانیت استمداد میجویند .

حاجی سیدجعفر بیدآبادی که یکی‌ازبزرگترین‌علماء اصفهان بوده ودرحدود هشتاد سال‌داشت‌چون‌ازواقعه مستحضر میشود وازاین پیش آمدکه جزدرافسانه هاگفته شده نشنیده‌بوددرشگفت‌میشودودختررابرای‌تحقیق‌وکنجکاوی‌میخواهد وبراومعلوم‌میشود که این زن بدبخت بدرد عشق بی آلایش و پاکی مبتلا است پس برآن میشود که پای در میان نهدو راه چاره‌ای‌اندیشد کاغذی به ملك المتکلمین مینویسد و ازایشان تقاضا میکنند که برای‌کار بسیار مهمی به منزل او برود .

ملك المتکلمین روانه خانه آقا میشود و تعجب میکنند که او را به عمارت اندرونی‌هدایت میکنند و چون‌واردمیشود حاج‌سیدجعفرودونفرزن که‌یکی‌همان‌خانم و دیگری مادرش بود در اطاق میبیند .

و چون قضا یارا مطلع میشود خود از دختر بدبخت سؤال میکنند و دختر بدون اندیشه میگوید که من ترا دوست میدارم و شیفته بیان و صحبت تو هستم و چون درمذهب اسلام‌معاشرت‌زن ومرداجنبی حرام است و گفتگوی ما بین آنهاممنوع اینست که برای آنکه ازمعاشرت و صحبت تو برخوردار بشوم کوشش کردم که مرا بهمسری خود انتخاب کنی و چون مایوس شدم بخود کشی اقدام کردم و در خاتمه میگوید که من عاشق روح و گفتار تو هستم و ابداً هوای‌نفس و تمایل جنسی و جسمی در من نیست و هرگاه میتوانستم آزادانه چون مردی‌با تو معاشرت کنم این سختیها و بدبختیها برای من پیش نمی آمد .

از گفته های او ملك‌المتکلمین بی اختیار میگرید و می گوید چون حالم منقلب و قادر به نشستن نیستم اجازه بدهید بروم و راه علاجی برای این پیش آمد

پیدا کنم .

چند روز بعد ملك المتکلمین نامه ای به حاجی سید جعفر مجتهد مینویسد که ما مفهوم آنرا دراینجا درج میکنیم .

« پس از تفکر و اندیشه زیاد بر آن شدم راهی که رضای خدا در آن باشد پیدا کنم تا باشد که این مشکل بمساعدت حضرتعالی حل شود و این گفتگو ازمیان بر خیزد چون بواسطه داشتن عیال و اولاد قادر به ازدواج با دیگری نیستم و در پیشگاه خداوند شایسته نیست که همسر خود را که دختر عموی من است و بزیور تقوی و شایستگی آراسته است افسرده و دلتنك نمایم و آن خانم هم در گفته های خود اظهار داشت که فقط طالب صحبت و معاشرت با من است و موضوع همسری را راه وصول به این منظور تشخیص داده لذا تصور میکنم که هر گاه شرع مبین اجازه دهد و آن خانم هم راضی باشد برای ایجاد محرمیت ما چنانچه صلاح بدانید آن خانم را بعقد موقتی پسر شش ساله من در آورید و زاین راه با من محرم شده و چون فرزند من خواهد بود و بدون مانع می تواند با من صحبت و معاشرت کند » .

این پیش آمد در تمام شهر شهرت کرد و نقل محافل گشت چنانچه روزی ظل‌السلطان که در آن زمان حاکم اصفهان بود در مجلسی که عده زیادی حضور داشتند به ملك المتکلمین گفت (برای یوسف دست بریدند و برای شما سر)

از حسن اتفاق در آن ایام علیخان ناظم‌العلوم که یکی از علماء و دانشمندان معلومات جدیده بود و مدرسه عالی پولی تکنیك پاریس را تمام کرده و سمت‌استادی در دارالفنون طهران داشت به اصفهان آمد وملك المتکلمین از موقع استفاده کرده یك دوره فیزیك و جغرافیا نزد او فرا گرفت .

در آن زمان مردمان روشن فکر در ایران نا یاب بود و هرگاه اهل‌دلی‌پیدا میشد حقیقتاً قیمتی بسزا داشت وسزاوارآنکه نام نیك آنها برده شود اینك بذکر نام نامی چند نفر ازروشن‌فکران اصفهان که از دوستان صمیمی مرحوم‌ملك‌المتکلمین

بودند و در بینائی و روشن کردن فکرعامه سهم مهم دارند مبادرت‌میکنیم .

مرحوم سید جلال‌الدین واعظ که یکی از بزرگترین سران آزادی خواه و مؤسسین مشروطیت است و نویسنده این کتاب‌بر آنست که پس از خاتمه‌این‌تاریخ به شرح حال آن مرد بزرك به پردازم سی سال تمام با مرحوم ملك المتکلمین دوست و همقدم و هم فکر بود و تا روزی که اساس مشروطیت با توپ ستمگری و بیداد منهدم شد و هر دو شهید شدند چون یك روح در دو بدن در خدمت بنوع و اساس تمدن و آزادی با یك دیگرهمکاری میکردند .

مرحوم جهانگیرخان قشقائی که یکی از برگزیده گان فلاسفه و دانشمندان عصر خود بود و نام با افتخارش در تاریخ حکماء قرن نوزدهم برده شده .

مرحوم آخوند ملا صالح فریدنی که سمت استادی به ملك‌المتکلمین داشته‌و از اجله حکماء آنزمان‌بود .

مرحوم میرزا محمود صدر که یکی از روشن فکران و خطبای نامی آن زمان بود .

مرحوم حاجی میرزا بها حکمی مرد دانشمند و منورالفکری بود و درفلسفه مقامی بس ارجمند داشت .

مرحوم میرزا رضا حکمی از عرفای نامی و حکیمی دانشمند بود .

مرحوم حاجی فاتح الملك که یکی از آزاد مردان زمان بود و پس از آن که تحصیلات خودرا در دارالفنون طهران به پایان رسانیدبسمت‌ریاست قشون‌اصفهان انتخاب شد و سالها با ملك المتکلمین‌دوست و هم فکر بودو در روشن کردن افکار مردم زحمات بسیار کشید و در نوشتن کتاب رویای‌صادقه سهمی بسزا دارد و پس‌از فتح طهران بدست مشروطه طلبان از طرف اهالی اصفهان بسمت نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد .

مرحوم شیخ حسن‌شیخ‌العراقین مردتوانا ومقتدری‌بودو ازاین‌راه به‌طرفداران

فکر تازه کمك های زیادی کرد .

مرحوم شیخ حسن نظام العلماء مرد روشن فکری بودو کمك بسیاری به آزاد مردان و طرفداران طریقه عدالت میکرد .

مرحوم میرزا اسدالله خان وزیر اصفهان مرد بسیار نیك نفس و منور الفکری بود کوشش بسیار در تنویر افکار و مخالفت با مرتجعین و ستمکاران مینمود .

مرحوم محمد حسین میرزا مؤیدالدوله که در آن زمان رئیس تلگرافخانه اصفهان بود مردی حکیم و دانشمند و دارای قدرت بیان و دشمن ملا های ریاکار و مأمورین جبار دولت بود .

مرحوم میرزا نورالدین مجلسی نواده مرحوم مجلسی مردی بود روشن فکر و آزادی خواه فطری اشعار زیادی از او باقی مانده که بهترین معرف فکر روشن او میباشد .

نویسنده‌گان روزنامه‌های مصر که بزگترین مقدم را درمطبوعات ممالك اسلامی داشتندومورد علاقه مسلمانان روشن‌فکربودند بانبودن‌وسائل‌درآنزمان‌بطورغیرمنظم برای مرحوم ملك المتکلمین میرسیدو از این راه ازاوضاع جهان آگاهی می یافت و از پیشرفت علم و تمدن در اروپا و انقلابات سیاسی و اجتماعی دنیای متمدن مطلع بود .

مرحوم علامه شیخ محمد عبده که یکی از تربیت یافته‌کان سید جمال الدین افغانی بود و به بالاترین مقام روحانیت در میان مسلمانان ارتقاع یافت و در نتیجه زحمات بسیار و فدا کاری زیاد پایه فرهنك‌جدیداسلامی‌را استوارنمود و نام‌بزرگش در سر سلسله‌علماء روشن‌فکرمسلمانان برای‌همیشه باقی خواهد ماند با مرحوم ملك المتکلمین مکاتبه داشت و برنامه مدارس ابتدائی و عالیه و کتابهائیکه برای ایران مورد استفاده بوداز آن‌جمله دائرة المعارف که تازه بطبع رسیده بودفرستاد و ازاین طریق روزنامه کوچکی از معلومات تازه دراین شهر خاموشان باز شد .

مرحوم شیخ محمد عبده از کسا نیست که نام بزرگش سر لوحه افتخارات

عالم اسلام است و چون علاقه و دوستی مخصوصی نسبت به ایران و ایرانیان در تمام دوره زندگانی خود نشان میداد ما بنام فرزندان روشن فکر ایران از آن مرد بزرك سپاس گذاری میکنیم و از خداوند مسئلت مینمائیم که درجات او را متعالی فرماید و به روحانیون ایران توفیق عطا فرماید که از افکار آنمرد بزرك و طریقه ای که در عظمت اسلام و بزرگی مسلمانان پیش گرفت پیروی کنند .

برای آنکه کسانیکه در آتیه بمطالعه تاریخ انقلاب ایران می پردازند با اطلاع و بصیرت گذشته را قضاوت نمایند و بقیمت حقیقی این نهضت اجتماعی فی ببرند و تصور نکنند که ایران هم مثل سایر ممالك قبل از انقلاب دارای هزار ها نفوس دانشمند و بصیر به اوضاع دنیا بود و یا از وجود حکماء بزرك مثل ولترو ژان ژاك روسو و منستکیو که سالها زحمت کشیده وزمینه انقلاب و حکومت ملی رافراهم نمودندند برخوردار بوده است و از این راه مجاهدت و فدا کاری سران آزادی ایران که عده آنها بسیار کم و اکثر موقیت و مقام مهمی درمیان مردمان آن زمان نداشته اند و فقط در نتیجه کوشش و مجاهدت و جانبازی به این موفیت عظیم نائل آمدند کوچك نگیرند مجبورم از وظیفه ای که بر عهده گرفته ام و آن داستان زندگانی یکی از مؤسسین حکومت ملی است تجاوز کنم ونکته ای که از نظر فلسفه وتاریخ کمال اهمیت را دارد روشن نمایم و خلافی راکه بسیاری ازنویسندگان تاریخ مشروطیت ایران نموده اند جبران نمایم .

چنانچه طبیب دانشمند قبل از معالجه مریض باید تمام دستگاه های بدن را یك یك مورد امتحان قرار دهد و از وظائف طبیعی که هر یك عهده دارند آگاهی یابد سپس بمعالجه پردازد شخص مورخ هم باید اوضاع و احوال کشور را قبل ازانقلاب روشن کند و حالات مادی و معنوی اخلاقی و فرهنگی سیاسی و اجتماعی ملت را تشریح نماید و حقایق را آشکار کند و نیز علل و موجباتیکه سبب نهضت عمومی وواژگون شدن حکومت چندین هزارساله شده بیان نماید متاسفانه کسانیکه تاریخ مشروطیت ایران انوشته اند فقط بذکروقایع روزقناعت کرده وازفلسفه تاریخ صرف نظر نموده اند وازنشاندادن ملت ایران قبل ازمشروطیت خود داری کرده اند

آنچه را در اینجا به حکم ضرورت بطور اختصار توضیح میدهم مربوط به سالهای آخر سلطنت ناصرالدین شاه و تقریباً بیست سال قبل از نهضت مشروطیت ایران است .

در آن زمان بطور اطمینان میتوان گفت که در تمام ایران ده نفر مرد مطلع بتاریخ جهان و حقوق بین الملل در ایران یافت نمی‌شد زیرا کشور ایران بواسطه دیواری از جهل و استبداد از دنیای متمدن جدا شده بود و کمترین روزنه‌ای از آزادی و تمدن در این محیط تاریك دیده نمیشد نه روزنامه ای در کار بود که به روشن کردن افکار کمك کند و نه کتابی در دست بود که مردم را بطرف حقایق هدایت نماید .

عمده سکنه ایران کشاورزان و صنعت گران بودند که بار سنگین زندگانی مملکت بر روی دوش ناتوان آنها بود و آن سیه روزگاران هم بخوردن لقمه نانی و تحمل جور بیداد گران عمر خود را به پایان میرسانیدند و این زندگانی سرتاسر مصیبت را کاملا طبیعی دانسته شکایتی نداشتند زیرا فکر نمیکردند که بشر غیر از این هم حقوقی دارد و ممکن است زندگانی بهتری بدست آورد و بگفته خداوند عالمیان عوام کالا نعام چون حیوانات اهلی بار میکشیدند و جان میکندند .

قسمت دیگر از نفوس ایران گروهی هستند که بنام ایل یا قبیله در نقطه‌ای در تحت سر پرستی یکنفر رئیس جابر جمع شده و با همان زندگانی دوره توحش امرار حیات میکنند اکثر آنها به چوپانی و تربیت حیوانات اشتغال دارند عده کمی زراعت میکنند و عده ای هم بغارت گری و دزدی اشتغال دارند و هر سال دو موقع محصول دست رنج زارع بدبخت را به یغما میبرند و گاهی در راه ها بشرارت و دزدی می پردازند جان و مال آنها در اختیار خان است و حکومت استبدادی و جبر با موحش ترین وضعی درمیان آنها حکمفرما است افرادهم شکایت ندارند زیرا یقین دارند که زندگانی از اول دنیا بهمین منوال بوده و تا آخر دنیا خواهد بود .

عده ای ، که از حیث دانش و اخلاق بر سایر مردم مزیت ندارند و فقط در نتیجه پیش آمد ها بمقامی رسیده اند و قدرتی پیدا کرده اند در تحت سلطه مطلقه پادشاه و مردم حکومت میکنند اسباب کار آنها بیداد گری و تولید وحشت و ترس از یکطرف و تحمل و برد باری از طرف دیگر میباشد و چرخ مملکت در روی این دو پایه میگردد . این نکته نیز ناگفته نماند که طبقه حاکمه که اعمالش سرمشق مردم است و مربی جامعه میباشد از حیث فساد اخلاق و پستی کردار بمراتب از طبقه عامه پائین تر است ، زیرا در طبقه عامه ، ایمان بخدا و روز جزا یافت میشود ولی زمامداران کشور نه از خدا ترسی و نه به خلق اعتنائی دارند و جز پیروی از شهوات نفسانی و جلب توجه پادشاه از راه تملق و چاپلوسی و پر کردن جیب خود منظوری ندارند و گامی بر نمیدارند

دسته دیگری که بنام رهبران دینی و علماء روحانی وطلاب علوم دینیه خوانده میشوند بعقیده نگارنده بیش از سایر طبقات در مقابل خداو وجدان مسئول و گناه کارند زیرا بگفته بزرگان اسلام دیه بر عاقله است ، و تمام این بدبختیها و مصائب و دور افتادن از کاروان تمدن و انسانیت در نتیجه غفلت و خود خواهی این طبقه است و جای تردید نیست که هرگاه این پیشوایان دین و نمایندگان سیدالمرسلین با نفوذ و قدرتیکه در جامعه دارند رفتار پیغمبر اکرم را سر مشق خود قرار داده و علم هدایت و رستگاری مردم را بلند میکردند ایران امروز در ردیف بزرگترین و متمدن ترین ملل جهان جای داشت و مقامی را که در خور اوست بدست آورده بود .

نکته دیگری که روشن کردن آن از نظر تاریخ کمال اهمیت را دارد تذکر میدهیم

اکثر نویسندگان تاریخ مشروطیت چون سررشته را پیدا نکرده اند و سرچشمه ای که سیل انقلاب ایران از آنجا جاری شده بدست نیاوردند دوره زمامداری قائم مقام و امیر کبیر را سرچشمه روشنی افکار و مقدمه نهضت مشروطیت نوشته اند و

از آنها چون پهلوانان آزادی نام برده اند بامطالعه دقیق که نگارنده درشرح زندگانی و دوره سیاست مداری این دو مرد بزرك کرده ام و نظر بسیاری از مشروطه طلبان و آزادی خواهان قدیم را پرسش نموده ام قائم مقام و امیرکبیر دونفر از بزرگترین رجال قرن گذشته ایران بوده‌اند و در سیاست و مملکت دوستی بی نظیر و خدمات بسیاری برای آبادی و ترقی مملکت کرده و سعادت ایرانیان و عظمت ایران را آرزومند بوده‌اند و شاید اگر بدست ظلم و استبداد کشته نشده بودند ایران را بمقامی بس رفیع می رسانیدند ولی این حقیقت را نباید از نظر دورداشت که ازفکر آزادی و آزادیخواهی و انقلاب اجتماعی و ملی فرسنك ها دور بوده اند و هیچوقت اندیشه اینگونه افکار در مغز و روح آنها تابش نیافته است چنانچه در ادوار تاریخی ایران چه قبل از طلوع اسلام یا بعد صد ها زمامداران نامی بوده‌اندکه ایران را به اوج عظمت و افتخار رسانیدند ولی از فلسفه اجتماعی و نهضت ملی و آزادی عقاید افکار دور و بیگانه و شاید مخالف بوده‌اند

اینك بموقع است که صفحات این تاریخ را بنام نامی آزادمردانیکه تخم آزادی و حکومت ملی را از سی سال قبل از طلوع مشروطیت در دلها کاشته اند ومردان بزرگی که آن شجره طیبه را آبیاری کرده‌اند زینت دهم و بنام ایران ، ایران بزرك ، ایران کهن ، ایران سی قرن از آنها سپاسگذاری نمائیم

مرحوم ملك المتکلمین چنانچه در خطابه های بلیغش ملاحظه خواهید نمود در تمام دوره زندگانی خود معتقد بود تخم آزادی و عدالت جز از چشمه علم و معرفت سیراب نگردد و درخت انسانیت جز در سایه فضل و دانش نیرومند نشود و اساس مقدس حکومت ملی جز درروی پایه مدارس ملی و جرائد آزاد استوار نشود پس بر آن شد که به دستیاری جمعی از روشن فکران مدرسه ای تأسیس نماید و با صطلاحیکه مکرر میگفت کار خانه آدم سازی بر پا سازد با زحمت زیاد نظامنامه مدرسه را بر طبق بر نامه های مدارس دنیای متمدن تهیه نمود وبا مشقت بسیارچند نفر معلم که ازهرجهت شایسته این مؤسسه ملی بودند بدست آورد محلی راکه از

نظر بهداشت مناسب باشد فراهم کرد و بتهیه اثاثیه مدرسه به وضع جدید پرداخت و شش ماه تمام با عشقی سرشار بتهیه مقدمات این امر خیر مشغول بود وچون مردم مایل نبودند اطفال خود را بمعلم خانه بفرستند و تجار و ثروتمندان هم از بدگوئی ملاها هراسان بودند بحکم اجبار در منابر وخطابه های خود از مزایای تعلیمات جدید و بهره‌ای که ممالك بزرك دنیا ازاین راه بدست آورده‌اند سخن گفت واز کسانی که منافع خود را در جهل و نادانی مردم میدانند انتقاد کرد و با هزار رنج شصت نفر شاگرد شایسته برای دخول در مدرسه تهیه شد و مقدمات کار از هر جهت فراهم گشت

چون شهرت یافت که معلم‌خانه درروز ولادت حضر حجت شعبان ۱۳۱۲ افتتاح میشود همان شب عده زیادی از طلاب به تحریك علما به مدرسه هجوم بردند وتمام اثاثیه را که با آن خون جگر تهیه شده بود خورد و نابود کردند و در وپنجره‌هارا شکستند و فردا صبح در مساجد اجتماع کردند وازاین فتح وفیروزی شادیها نمودند و مؤسس مدرسه را بیدین و دهری نامیدند و معلم خانه را خانه شیاطین و مرکز فساد و فرنگی مآبی خواندند و پدران اطفالیکه داو طلب ورود به مدرسه بودند دشمن شریعت و پیروان کفر خطاب کردند وطولی نکشید که عده زیادی از رجاله و ولگردها دور آنها جمع شدند و آشوبیکه نظیرآن دیده نشده بود بر پاکردند و چند نفر از روضه‌خوانها منبر رفته وبه بدگوئی زبان گشاده‌و مردم‌رابه‌نابود کردن پیروان فرهنك نو تشویق کردند .

چند نفر از اولیاء اطفال از ترس در محضر علماء حضور یافته و از کرده خود توبه کردند عده‌ای از شهر بیرون رفتند و دو نفر آن ها بدست طلاب مجروح شدند .

بازار فتنه و ریا کاری رونقی یافت وباب دشمنی با علم‌و عدالت گشایش یافت وروحانی نمایان برای اینکه گوی ریاکاری وسالوسی را از همکنان بربایند و در نظر عوام منزلتی پیدا کنند بیش از دیگران بر این آتش جهل و نادانی میدمیدند

ومر دم را بآشوب تحریك میکردند چون دامنه فتنه بالا گرفت و بیم آن می رفت که نظم عمومی از هم گسسته‌شود و بیگناهانی تلف شوند وقدرت مقاومتی در مقابل این سیل جهل و بی خردی نبود مرحوم ملك المتکلمین بر آن شد که این شهر ظلمانی را که روزی وطن کاوه آهنگر و پایتخت سلاطین علم و صنعت دوست صفویه بود ترك کند پس نیمه شبی بحکم آنکه

(پای اقامت مرا نماند چه در پیش   بر سرم افتاد فکر هجرت و هجران)

با دو نفر از هم فکران خود بطرف آذربایجان ره سپار گشت ۰

آقا محمد مورچه خورتی که یکی از همراهان سفر آذربایجان بود چنین حکایت میکرد ۰

چون از اصفهان حرکت کردیم بواسطه گرمای تابستان شبهارا راه می‌پیمودیم و روز ها استراحت میکردیم در نزدیکی کاشان بواسطه خستگی زیاد بر آن شدیم که شب را در کنار نهر آبی بگذرانیم کسانی که با ماهمراه بودند به‌تهیه‌شام پرداختند مرحوم ملك المتکلمین در آن بیابان ریك زار درکنار نهر آب قدم می زد ناگاه بیست نفر سوار به سرکردگی یك جوان بلند قد و خوش سیمائی برما تاختند و به غارت اثاثیه پرداختند ملك المتکلمین رئیس آنها را صدا کرد وگفت آنچه ما داریم در اختیار شما است و امید کمکی هم برای ما نیست‌پس بهتر است ساعتی‌رفع خستگی کنید و فنجانی چای با ما صرف کنید وسپس آنچه میخواهید ببرید گوئی شیرینی گفتار و حسن‌پذیرائی برئیس دزدان پسند آمد از اسب پیاده شد و دزروی نمد آبداری در پهلوی میزبان خود جای گرفت و بصحبت و گفتگو پرداختند طولی نکشید که آن قیافه عبوس به چهره مهربانی‌مبدل شد ومردیکه برای غارت ماتاخته بود چون یکی از همراهان ما شد و با ما درخوردن غذا شرکت کردوچون سفیده صبح طالع شد از جای برخاست و دست میزبان خود را بوسید ویك قوطی سیگار نقره برسم یادگار به او هدیه کرد و رفت۰

سالها از این پیش آمد گذشت تا یکی از روز ها که منزل ملك المتکلمین

بود مرد موقری بنام خسرو خان وارد شد که بنظر من آشنا می آمد ولی نتوانستم بخاطر بیاورم که در کجا او را دیده ام پس از رفتن او معلومم شد که این همان رفیق راه کاشان ما است که پس از آن شب کذائی ازدزدی کناره گرفته و بهزراعت پرداخته و اینك درردیف مردان ثروتمند ودرستکار جای دارد

خسرو خان که گفته های مرحوم ملك المتکلمین روح او را تسخیر کرده بود در ردیف مردان آزاد فکر وطرفداران مشروطیت جای گرفت وپس از آگاهی از شهادت مرحوم ملك المتکمین یك عده سوار گرد خود جمع نمودوباتفاق مرحوم سردار اسعد عازم تهران شد ودرجنك باسپاه استبداد شجاعت شایانی از خود بروزداد و نام نیکی از خود بیاد گار گذارد

اتفاقاً ورود به تبریز با ماه محرم مصادف شد و در تکیه دولت یك مجلس سوگواری از طرف مظفرالدین شاه که درآنزمان ولیعهد بودبر پا شده بود مرحوم ملك المتکلمین را دعوت کردند و در همان روز اول خطابه بلیغی انشاء نمودو از قواعد عدل و داد پادشاه عادل ساسانی انوشیروان سخن راند قدرت کلام و شیرینی گفتار روح مرحوم مظفر الدین شاه وسایرین را چنان مجذوب ساخت که در همان شب یك انگشتر الماس برسم یادگار از طرف ولایتعهده برای مرحوم ملك المتکلمین فرستاده شد و تا زمانیکه در تبریز اقامت داشت از طرف مظفرالدین شاه و تجار معتبر آنسامان که بواسطه آمد وشد بامماللك مجاور از قبیل ترکیه اتریش روسیه از سایر بازرگانان ایران روشن فکر تربودند مقدمش را گرامی داشتند و مهربانی بسیار نمودند •

مرحوم شریف زاده که یکی از سران آزادی خواهان آذربایجان بود و در تأسیس مشروطیت سهم بسزائی دارد در تذکره‌ای که نوشته از این مسافرت ملك المتکلمین یاد کرده و از تأثیراتیکه در هدایت افکار و روشنی ضمیر مردم تبریز نموده ستایش کرده و نیز مرحوم معتمدالتجارومرحوم گنجه ای وحاجی میرزا آقای فرشی ومیرزا محمدعلیخان تربیت وامین الرعایا وکلای آذربایجان ومرحوم خیابانی این

مسافرت مرحوم ملك المتكلمين را به آذربایجان اول قدم در راه پرورش افکار و آشکار کردن منافع آزادی و عدالت میدانند و تخمیکه بدست آن آزاد مرد در دلها افکنده شد سر چشمه دوره پر افتخار آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران می شمارند •

چنانچه تاریخ مشروطیت ایران گواه است مسافرت مرحوم سید جمال الدین افغانی بایران و ورودش بتهران هیجانی درافکار تولید کرد و با وجود مراقبت و سختگیری دولت وقت عده زیادی از روشن فکران و جوینده های حقیقت پروانه وار دور شمع وجودش گرد آمدند و از آن سر چشمه فضل و آزادی استفاده نمودند و از فلسفه جدید آگاهی یافتند و پس از آنکه آنمرد بزرك را بانواع مصائب از ایران بیرون کردند پیروانش کانونی تشکیل دادند وگرد هم جمع می‌شدند و به تبلیغ افکار بلند آنمرد نامی می پرداختند •

و چون ملك المتکلمین از تبریز بتهران آمد معتقدین به سیدجمال الدین آنچه را که در او دیده بودند در این مهمان تازه وارد یافته و چون مردمانیکه گم‌شده خود را پیدا کرده اندوجود عزیزش را مغتنم شمردند و تا زمانیکه‌در طهران توقف داشت از نعمت افکار و بلندی گفتارش بهره‌مند شدندوتخمی را که سید جلیل‌القدر در قلوب کاشته، بود بدست او آبیاری شد زمینه‌همکاری روشن فکران مرکزوولایات را برای بسط تمدن‌وآزادی فراهم نمودند و چنانچه درآتیه مفصلا بدان‌اشاره‌خواهیم کرد هسته مرکزی نهضت آزادیخواهی ایران را به وجود آوردند •

ظل‌السلطان حاکم اصفهان که فرزند ارشد ناصرالدین شاه‌بود و خود را حقاً وارث تخت و تاج میدانست نسبت به مظفر الدین شاه رشك می برد و در باطن کینه ورزی میکرد و بوسیله جاسوسان از اوضاع دربار ولیعهد مطلع بود و چون از مهربانی مظفرالدین شاه به ملك‌المتکلمین و توجه مردمان آذربایجان به آن مرد آزادیخواه مطلع شد توقف او را درطهران صلاح ندیدو بر آن شد که بهروسیله که ممکن شود وسائل‌مراجعت‌ایشان‌رابااصفهان‌فراهم کندبعلاوه‌درآن زمان‌ظل‌السلطان

مورد بی مهری و سوء ظن ناصرالدین شاه واقع شده بود واز این راه هم میل نداشت مردان روشن فکر که از اوضاع اصفهان وتعدیات او بمردم آگاهی دارند در پایتخت زیست کنند.

این بود که بوسیله میرزا اسدالله خان وزیر که از دوستان ملك المتکلمین بود کاغذی نوشت و ایشانرا بمراجعت اصفهان تشویق کرد و اطمینان داد که از هیچ نوع مساعدت مضایقه نخواهد کرد بالاخره پس ازمشاوره کتبی با دوستان اصفهان بطرف آندیار رهسپار شده و از طرف عموم طبقات استقبال شایانی از ایشان بعمل آمد و با گرمی و مهربانی وارد خانه ایکه چندی قبل با تلخی و اجبار ترك کرده بود گشت صدها از اهالی و دوستان بملاقاتش می شتابند و از باز یافته خود اظهار بشاشت و خرسندی میکنند.

ولی متأسفانه این مهربانی و استقبال عمومی از همان روزاول حس کینه ایکه در دل بدخواهان خفته بود بیدار میکند و بدون فوت وقت شروع به بدگوئی و انتقاد نمودند و بقول خودشان برای اینکه نرجی در کار او پیدا نشود گربه را دم حجله سرمی برند.

عده ای ازعلماو طلاب به دستیاری ظل السلطان گرد هم جمع میشوند و ازاو تبعید این مرد بزرك را تقاضا مینمایند و چون حکومت نمیتوانست بظاهر با مقاصد آنها همراهی کند بناچار به طبقه عوام و رجاله متوسل میشود و با همان حربه ایکه در تمام ادوار تاریخی دنیا بزرگان را از پای در آوردنددست میآزند وچماق تکفیر را که بزرگترین حربه ارتجاع و کهنه پرستی است بیرون می کشند و دین خدا را برای پامال کردن حق و راستی آلت دست قرارمیدهند فلسفه جدید را بدعت در دین اعلام کرده و قانون خواهی را بر خلاف شرع مبین معرفی میکنند و حکمت و فرهنك را وسوسه شیطانی میگویندورواج دین و شرع را درخاموش کردن این چراغ هدایت میطلبند.

طبقه روحانی که حقاً باید مردم را بطرف راستی سوق دهند و مایه نجات

آنها گردند و از گرداب ضلالت رهائی دهند چون منافع خود را در گمراهی و بی خردی مردم یافته اند و رونق بازار ریا کاری و استفاده را در سایه جهل و نا دانی عوام بدست آورده اند برای اینکه رخنه ای در کاخ عظمت استبداد و بیداد گریشان وارد نشود و روشنائی در این دلهای سیاه و ارواح تاریك نتابد بر آن شدند که آن درخت حقیقت را ریشه کن کنند و آن ندای آزادی که صدای خالق رحمان است از بیخ بر کنند در مساجد و مدارس و خانه ملا ها اجتماعاتی تشکیل دادند وعربده ها کشیده و تهمت ها زدند که قلم از نوشتن آنها شرم دارد مثلا آخوندی در منبر میگفت که معلم خانه برای بیدین کردن اطفال است و دیگری فریاد می کرد می خواهند زنهای ما را بیچادر به سر کوچه و بازار بکشند یکی گنه گنه را اسم یکی از شیاطین میدانست و دیگری اسید بریك را به معنی باید دین اسلام را از پادر آورد ترجمه میکرد ۰

خود نویسنده این تاریخ روزی شنیدم که یکی ازوعاظ معروف درمسجدحکیم روی منبر فریاد می کشید ای حجج اسلام و بزرگان شریعت بدانید هماطوریکه ما بخدای یگانه معتقدیم این بیدین ها میگویند خدا دوتا است و محمد رسول خدا نبود و قرآن دروغ است و بعد استدلال کرد گفته خود را به این جمله اینها کتاب های فرنگی برای شما میخواهند بیاورند وبجای قرآن مجید وزبان عرب قراردهند آنها میگویند (آکسان تیکو یعنی خدا دوتا است)

بالاخره کار فتنه و فساد بالا گرفت و تحریکات در مردم جاهل و عوام بجائی رسید که اگر مشیت خداوند تعلق نگرفته بود که این آزادمرد بزرك و نابغهزمان به خدمات بزرگتری در راه انسانیت و آزادی نائل شود و با یك نام بلند تری دنیا را وداع گوید شاید در همان زمان به تحریك روحانی نمایان و عوام کالانعام شهید شده بود واین لکهسیاهیکه تا ایران زندهاست وتمدن انسانیت رواجی دارد برروی پیشانی ننگین سلسله قاجاریه باقی خواهدماند اهالی این شهر تلویحی راکه خود

گناهی نداشتند و آلت دست يك عده خود خواه ریا کار و سالوس بودند آلوده میکرد.

حقیقت گوئی مارا بر آن وامیدارد که با کمال سربلندی اقرارار کنیم که در آنزمان بسیاری از علماء روحانی واقعی و فلاسفه و دانشمندان یافت می شدند که دامانشان از این آلودگیها پاك بود و روح مقدسشان از عوام فریبی و ریا کاری فرسنگها دور بود ودر کمال زهد و تقوی در گوشه‌انزوا به تحصیل علوم و عبادت پروردگار میپرداختند از این اوضاع ناراضی ومتنفر بودند وچون‌از هوای نفس‌عوام متابعت نمیکردند و از عوام فریبی گریزان بودند مردم‌جاهل رغبتی به‌آنها نداشتند و دور آنها جمع نمیشدند ودرنتیجه‌این‌طبقه مردان صالح دراوضاع کشور مداخله و تأثیری نداشتند ومیدان در دست زهدفروشان وریاکاران بود.

خوش بختانه در همان ایام پیش آمد غیرمنتظره‌ای رخ داد وخبر کشته‌شدن ناصرالدین شاه پادشاه مقتدر و جبار بدست‌میرزا رضای‌کرمانی ، چون‌توپ صداکرد و اوضاع را دگرگون ساخت ، و چون درخت کهن استبداد بدست مرد فدا کاری ریشه کن شد رشته پوسیده کارها متلاشی گشت وچنانچه عادت زمان‌بود شاه مردن تزلزل و نا امنی در تمام ارکان کشور بوجود آورد ایلات و عشایر مسلح به غارت دهات و راه زنی پرداختند و دسته های یغماگر خانهای مردم شهری را به باد غارت گرفتند وثروت مندان بیش از سایرین بحفظ جان ومال خود پرداختند و علما اعلام که از متمول ترین‌طبقه مردم بودند بفکر خود افتادند سر وصدا ها ایکه بلند شده بودند يك دفعه خاموش شد و هر کس بفکر حفظ جان و مال خود بود عمال دولت که خود از طبقه یغما گران بودند از این بی نظمی استفاده کرده و از این آب گل آلود ماهی به چنك آورده استفاده بسیار کردند وچون دادرسی درکار نبود آنچه توانستند این ملت بدبخت و پریشان را بی پا و پریشان تر کردند.

چندی بدین منوال گذشت تاآنکه مظفر الدین شاه بطهران وارد شد و اوضاع کشور صورت تازه‌ای بخود گرفت و چون شاه نو نسبتاً مرد مهربان وسخت

گیر نبود مردم آزادی بیشتر پیدا کردند و در طهران جمعی از دانش پروران درصدد تأسیس دبستانهائی برآمدند و انجمنی بنام معارف پروران برپا کردند

ظل السلطان که از موقعیت خود فوق العاده نگران بود و اطمینان به مظفرالدین شاه و در باریان تازه نداشت خود را بیشتر از پیش در دامان روحانیون انداخت و در پیشرفت نفوذ آنها کوشش میکرد چنانچه میتوان گفت که در دوره زمامداری مظفرالدین شاه ظل السلطان یك نفر حاکم مقتدری نبود بلکه فراش باشی و رئیس اجرای دستورات علماء بود •

با آنکه علماء اصفهان درسلطنت مظفرالدین شاه اقتدار فوق العاده پیدا کرده بودند و از ضعف و نا توانی دولت مرکزی و حکومت استفاده نموده در تمام امور مداخله میکردند بعلاوه در نتیجه خرید صدها ده شش دنگی خالصه ثروت بی پایانی پیدا کرده بودند و هزار ها آخوند و طلبه گرد خود جمع کرده و از آنها هوا خواهی می کردند مرحوم ملك المتکلمین از خیال دیرینه که در دل داشت چشم پوشی نکرد و مجدداً در صدد تأسیس مدرسه جدید یا بگفته خود کار خانه آدم سازی افتاد •

و نطق ذیل را در ۱۲ رمضان ۱۳۱۵ در مسجد شاه اصفهان باحضور چندین هزار نفر ایراد کرد و ما قسمتی از آن را که بخط خودیادداشت کرده و بوسیله جناب میرزا نورالدین مجلسی که یکی از روحانیون منورالفکر است و در آن جلسه خطابه حضور داشته مینگاریم :

« قال الله تبارك و تعالی فی محکم کتابه العظیم هل یستوی الذین یعلمون والذین لایعلمون ، ای علماء دین و مروجین شریعت سیدالمرسلین زمام عقول و نفوس عامه مردم در دست شما است و در پیشگاه خالق سبحان مسئول ذلت و عقب افتادگی از کاروان علم و تمدن شما هستید فساد اخلاق در طبقه علماء هر قومی به منزله تولید مرض در اعضای رئیسه بدن است و حسن رفتار و نیکوئی کردار و رهنمائی جامعه به درستی و پاك دامنی و تحصیل علم و معرفت چون هوای خوشی است که

به بدن ملتی سلامتی بخشد بپرهیزید ازاینکه تاریخ آتیه شما را در طبقه علماء سوء
معرفی کند و نسل آینده شما را در زمره قضاتیکه بر خلاف وجدان حکم میکنند
شمرند بترسید از اینکه نکته سنجان و مورخین درحق شما بگویند آنچه را که در
حق کشیشان نصارا گفتند و آنها را دشمن علم و آبادی وترقی ابناء وطن شمردند
و چون مردی برای هدایت و رستگاری مردم پیدا شد فتنه ها برپا کردند واورا
یاجوج و ماجوج خواندند و عاقبت جز بدنامی وناکامی بهره نبردند هرگاه شما نیز
خدای نخواسته سدطریق ترقی گردید نه تنهاخود را مورد ملامت عالمیان قرارمیدهید
بلکه نسبت این موانع را بدین حنیف اسلام خواهند داد و زبان بدگویان نسبت
بشریعت مقدسه اسلام دراز شود و شرع انور را وهن و فتور دست دهد پس بر شما
واجب است منافع ملك و ملت را بر هوای نفس ترجیح دهید و دین اسلام را که
در منتهای ضعف و ناتوانیست و در تحت تسلط دول بزرك اروپائی آخرین ساعات
عمر خود را میگذراند تقویت کنید و با اسلحه علم و صنعت خود را مجهز نمائید و
راهی را که ممالك متمدنه می پیمایند در پیش گیرید و ایران را که هزار ها سال
بر جهانیان حکمفرمائی میکرده وافتخارات گذشته‌اش سرلوحه تاریخ دنیااست واکنون
در ردیف ضعیف ترین ممالك است یاری کنید بخدائیکه من و شما را خلق کرده اگر
تصور کنید با او راد و دعا یا چوب و چماق درمقابل توپ وتفنك میتوان ایستادگی
کرد و یا با دستگاه‌های دستی جولائی باکارخانجات بزرك نساجی دنیامیتوان رقابت
نمود اشتباه میکنید خوب است اندکی در اوضاع و احوال ملل ترکستان و هندوستان
که در نتیجه بی لیاقتی زمامدارانشان طوق عبودیت اجانب را بگردن نهاده اند
مطالعه و دقت کنید تا اهمیت استقلال کشور و سر فرازی ملت آزاد بر شما معلوم
شود این آقائی وبزرگواری و سرفرازی شمافقط بسته به استقلال ایران و عظمت اسلام
است چون ایران از دست برود و اسلام ضعیف و نا توان گردد دیگر چه موقعیت
و شرافتی برای شما باقی خواهد ماند پس اگر بمردم رحم نمیکنید بخودتان رحم

کنید و اگر مصالح عمومی را ناچیز میشمارید و اعتنا ندارید لااقل برای منافع خودتان برای آقائی وسرافرازی خودتان برای حفظ زن وفرزند خودتان راهیرا که در آن نجات دنیا و آخرت و شرافت ملك وملت است در پیش گیرید و کوشش کنید در ردیف ممالك متمدنه جهان مقامیرا که درخور این ملت کهن‌سال است حائز گردید

همه شما شنیده اید که چون علماء ایران ازروی بی‌خردی اعلان جهاد کردند و فتحعلیشاه بدون آنکه ارزش حقیقی قشون ایران را در مقابل قواء خصم سنجش کند خودسرانه بدولت روسیه اعلان جنك داد و در نتیجه هزارها جوانان ایرانی درخاك وخون غلطیدند وهفده شهر مهم ایران ازدست رفت وچندین کرور ایرانی مسلمان طوق رغیت اجانبرا برگردن نهادند فتحعلیشاه ازکرده خود پشیمان شد ومجلسی ازبرگزیدگان علماء در دربار تشکیل داد وآنهارا مورد سرزنش قرار داد و چنین گفت شما میگفتید که همچنانکه پیغمبر خدا در جنگها دعا میکرد و قشون اسلام مظفر میشد ماهم دعا میکنیم ولشکریان ایران فاتح خواهند شد پس چه‌شد نتیجه دعای شما علما که خود موجد آن بدبختی بودند از خجلت سربزیر افکندند و سکوت کردند یکی از روحانیون که گویا مرحوم نراقی بود اجازه صحبت خواست وچنین گفت راست است که پیغمبر خدا درجنگها دعا میکرد ولی شمشیر امیر مؤمنان هم درکار بود .

پس همانطوریکه ممالك بزرك دنیا درتحت لواء علم و دانش برجهانیان سروری میکنند و از نعمت اکتشافات محیر العقول وکارخانجات بزرك وآزادی صنایع خود را در بازارهای دنیا رواج داده ملل جاهل وضعیف را بخود محتاج کرده‌اند ماهم اگر میخواهیم در ردیف ملل بزرك قرار گیریم و بیرق ایرانیت و اسلام را با سرفرازی برافرازیم ناچاریم باهمان اسلحه علم و دانش که آنها جهانیرا در تحت تسلط خوددر آوردند مسلح شویم و مقامیراکه درخور اسلام وایران است احراز نمائیم ، و چون مسلم است که ترقی وتنزل هر ملت فقط دائر به یك نقطه اساسی است و محیط بیك مرکز واحداست که بیرون آن باترتیب وتشکیلات عالم ارضی کنونی قدمی بپیشرفت هیچیك از ملل و دول ممکن نیست لذا تمام اقوام وملل بیك اتفاق معنوی در جلب

مدارج آن کوشش کرده اقدام در سرعت ترقیات خود مینمایند و این همه اختراعات محیر العقول و اکتشافات فوق تصور که در این قرن سعادت و خوشبختی قرن شرف و افتخار قرن جدائی انسان از حیوانات قرنیکه بشر قوای حقیقی و شایستگی معنوی خودرا ظاهر ساخته وقدم بعالم وسیع الفضاء وجود نهاده از پرتو برکت علم و دانش است .

اینست که علماء ودانشمندان را درهرقوم وطایفه مقام رفیع و مرتبه بلنداست وکسی را دشمنی با علم نیست جز مستبد ظالم و جبار کهنه پرست که همتش تضیع حقوق و اتلاف نفوس وخیانت بدین و دولت و استتار حقایق و اسرار طبیعت است علم طوری است که چون جلوه گر شود عالمی را از پرتو خودمنور سازد وچشمهارا بینا وحساس تر نماید و مغز ها را شهامت دهد و قلوب را قوت افزاید ونفوس را حرارت بخشد وعقول را جلا دهد واوهام را زائل سازد وخوف را برطرف کند وحقایق را مکشوف سازد وتدابیر را صائب نماید پرده جهل را ازابصار بردارد وچون این معنی وحقیقت خلاف مقصود ومانع هوای نفس وخودخواهی ونفس پرستی بدخواهان است ازاین رو باتمام قوای خود در انهدام این بنیان متین و خاموش کردن این نور باهر تلاش میکنند و پیروان آنرا متهم بهزارها ناسزا مینمایند تاشاید سدی در مقابل سیل عظیم علم و دانش که دنیا را فراگرفته استوار نمایند وعامه مردم راکه گاو های شیرده آنها هستند برای استفاده خود در ظلمت جهل و نادانی نگاهدارند .

همانطور که خورشید جهان تاب را دزدان از آنرو دشمن دارند که فضاحت افعالشان راروشن می سازدو پرده ظلمت از روی بدکاریشان برمیدارد مستبدین وظالمین که انجام اندیشه های ناشایسته خودرا جز درتاریکی و ظلمت وغروب شمس دانش نشناسند از اینرو باتمام قوه دراضمحلال دانایان وخاموش کردن چراغ علم و دانش میکوشند و بهر نحوکه ممکن شود در نگاهداری عوام در جهل و نادانی کوشش می کنند .

و اگر از تعلیمات علوم مذهبی و صرف ونحو عربی اندیشه ندارند و در جلو

گیری آن اقدام نمیکنند برای اینست که پیروان اینطریقت را مانع بمقصود ومصالح پست خود ندانند ولی از نشر علومیکه مرده انسانیرا نشئه زندگانی بخشد و حس پژمرده را شکفته نماید و خونهای فسرده را بجوش آورد و افکاررا پرورش دهد و حقایق‌زندگانی و اسرارطبیعت را روشن سازد و بانسان شاه راه سعادت‌را نشان‌دهد هراسانند چون‌حکمت‌نظریه وفلسفه وعقلیه‌وحقوق ملل و سیاست مدن‌وتاریخ عمومی وتاریخ طبیعی وخطابات ادبیه وغیره :

نتیجه آنکه ظلم وعلم را جنك دائمی است چه اهل دانش‌میخواهند پرده‌های ظلمت جهل راپاره کنند وملت را حیات خوشی و زندگانی دلکش دهند سعادت و عزت بخشند وازشقاوت ونکبت م تخلص نمایند »

آقای سیدحبیب‌الله اشرف الواعظین که یکی ازوعاظ معروف وروشنفکر واز دوستان وپیروان مرحوم ملك‌المتکلمین است و چنانچه بدان اشاره خواهیم کرددر مسافرت بطهران ورشت با آنمرد نامی همراه بود چنین حکایت‌میکند .

من در مسجد شاه در موقع ادای خطابه سر تا پا حکمت و فلسفه که کلماتش چون گوهر از دهان گوینده فصیح و متکلم بی نظیر بیرون میآمد حضور داشتم و در تأثیر آن در روحیات چندین هزار مردم که بسیاری از علماء و اهل فضل میان آنها دیده میشد دقت میکردم و گاهی از شجاعت و بی باکی گوینده بر خود میلرزیدم چون آن بیانات از یك روح بی‌آلایش و یك قلب پاك که جز مهر وطن وسعادت ایرانیان چیزی در برنداشت سر چشمه میگرفت دوست و دشمن بتمجید پرداختند وموقع برای‌انتقاد بد خواهان وحمله دشمنان نگذاردند وبسیاری‌ازمردمان اهل علم‌که ازاوضاع دنیا وتمدن جهان‌بی اطلاع بودند بصیرت پیدا کردندودرزمره هواخواهان تربیت وفرهنگ جدید گشتند .

ایندفعه‌خوشبختانه مدرسه بدون‌سروصدا افتتاح یافت‌وعده زیادی ازفرزندان ایران از برکت آن معلوماتی پیدا کردند و باسواد شدند چند نفری هم بنا بتشویق مرحوم ملك المتکلمین برای استفاده بیشتری بطهران فرستاده و وارد مدرسه



سید جمال الدین اسدآبادی معروف بافغان

دار الفنون و مدرسه امریکائیها شدند و بدین وسیله باب تعلیم و تربیت جدید بروی مردم باز شد و از منافع آن بهره مند گشتند.

پس از فراغت از کار مدرسه بمقدمات تأسیس یك مریضخانه ملی پرداخت و پیشرفت شایانی در این منظور مقدس نصیبش شد و بسیاری از ثروتمندان مساعدت و کمك کردند و زمینه کار بوجه احسن فراهم شد ولی متاسفانه بطوریکه خوانندگان ملاحظه خواهند فرمود کشمکش تازه ای رخ داد و بمسافرت آنجناب منتهی شد و این عمل بپایان نرسید.

فصل چهارم

عوامل مؤثر در پیدایش مشروطیت

چون در دوران این چند سال پیش آمد های مهمی رخ داد و عوامل تازه‌ای پیداشد که در روشن کردن افکار وانقلاب فکری در ایران سهم بسزائی دارد و ما از نظر اهمیت هر یك از آنها در نهضت مشروطیت ایران بطور اختصار در این جا ذکر میکنیم .

اول ـ کشته شدن ناصرالدین شاه بود که مدت پنجاه سال با اصول استبداد وجبر سلطنت کرد و مراقبت کامل داشت که روشنائی تمدن جهان در ایران پرتوی نیفکند وعلم و تمدن در این کشور راه نیابد چنانکه مکرر گفته بود مردیکه نقل بادام و مملکت بلژیك را امتیاز دهد وفرق گذارد بدرد دولت نمیخورد و کتاب تلماك که یك سرگذشت ساده و تربیتی و اخلاقی بود ودر زمان او بطبع رسیده بود انتشارش را منع کرد و ایرانیان رابوسیله دیواری ازستمگری و استبداد ازجهانیان جداساخت و باحدی اجازه مسافرت باروپا و دیدن اوضاع آنسامان را نمیداد و ورود کتب سیاسی و اجتماعی وجرائد را بایران ممنوع داشت .

ریشه کن شدن این درخت کهن استبداد وظلم بدست یکنفر آزادمرد فداکار در تمام جهان بخصوص ایران تأثیری بسزا کرد وتنبه قابل توجهی ایجاد کرد و بار سنگین استبداد را که ملتی در زیر فشار آن جان میداد سبکتر کرد .



میرزارضای کرمانی قاتل ناصرالدین شاه

دوم ـ سلطنت مظفرالدین شاه ، این پادشاه نو که فطرتاً مهربان بود و مایل به ستمکاری نبود باوجود درباریان بی سواد و جابر که او را احاطه کرده بودند تمایلی بسختگیری بمردم واستبداد مطلق نداشت .

دوره سلطنتش افق ایرانرا روشنی بخشید و ترویج معـارف جدید و تأسیس

مدارس ملی رونق گرفت باب آمد وشد با دنیای متمدن باز شد وبسیاری ازجوانان ایرانی برای تحصیل و تربیت باروپا رفتند و جراید خارجه با اینکه در سرحدات جلوگیری میشد بسهولت بدست میآمد و عده‌ای از مندرجات آنها از اوضاع دنیا مطلع میشدند .

سیم - روزنامه حبل المتین که چون آفتابی درخشان ازافق هندوستان طالع شد وپرچم آزادی وهدایت افکار ایرانیان و فارسی زبانان رادردست گرفت ومدت سی سال در پرورش افکار و انتقاد از ظلم واستبداد و منافع حکومت ملی و قانون سخن راند و هرگاه گفته مارا حمل برگزاف گوئی نکنند روزنامه حبل‌المتین یکی از بزرگترین ستون کاخ مشروطیت بود و در ترویج آزادی وهدایت افکار بزرگترین مقام راحائز گشت وخدمات فنا ناپذیر مدیرونگارنده آن همیشه درتاریخ مشروطیت ایران جاویدان وزنده خواهد بود .

چهارم- سید جمال‌الدین اسد آبادی که حقاً باید اورا پیش کسوت وپدر آزاد مردان ایران نامید چنانچه داستان زندگانیش قسمت مهمی ازصفحات درخشان تاریخ آزادی و مشروطیت ایرانرا بوجود آورده سالها در ممالك اروپا ومصر و عثمانی و هندوستان وایران بپرورش افکار وروشن کردن ضمیر بی خردان و تنبه مستبدین و دولتیان پرداخت وطلعات فضل و دانش و افکار بلندش درآزادی ملل شرق وبسط عدالت و برچیدن بساط مندرس استبداد و ریشه‌کن کردن بنیان ظلم و ستمگری و اتحاد اسلام و استحکام مبانی انسانیت وریختن شالوده تمدن قسمت مهمی ازآسیا ومخصوصاً ایران را روشن کرد و برای همیشه نام نامیش در سرلوحه مردان بزرك جهان جهان باقی خواهد ماند .

پنجم- روزنامه ثریا که در قاهره پایتخت مصر منتشر میشد اگرچه بدبختانه عمرش کوتاه بود ولی درروشن کردن افکار ایرانیان وبنیان واساس عدل و دادسهم بزرگی را دارا است و اثرات قلم نویسنده آن نامه ملی برای همیشه در قلوب ایرانیان وصفحات تاریخ ایران جاویدان خواهد بود .

ششم- میرزا ملکم خان که بزرگترین سیاست‌مدارزمان خود مابین ایرانیان بود و در دنیای متمدن معروفیت بسزاداشت و دارای تحصیلات عالیه بود مخصوصاً در سیاست واقتصادیات شناسائی کامل داشت و سالها نماینده دولت ایران دردربار انگلستان بود وروزنامه‌ای بنام قانون در اروپا انتشار داد.

وکتابها و نوشته جات زیادی که در بیداری ایرانیان و تنویر افکار و ترویج قانون وتنبه کارمندان دولت و اولیاء امورنگاشته ونیز راجع بالف بای فارسی کتابی نوشته یکی از مردان بزرگی‌است که در افشاندن تخم مشروطیت سهم بزرگی‌دارد ونگارنده برآنم که‌اگر فرصتی بدست بیاورم شرح زندگانی این‌مرد نامی‌وخدمتکار حقیقی کشوررا بنگارم.

هفتم - معزول‌شدن‌میرزاعلی‌اصغرخان اتابك که سرسلسله مستبدین بود ومدت سی‌سال‌دردوره سلطنت ناصرالدین‌شاه مقام‌صدارت‌وزمام‌امور کشوررا دردست داشت و از سیاست جابرانه دولت روسیه‌پشتیبانی‌میکردو به‌عیش وعشرت و بذل وبخشش بی جا و همدستی با ملا های دنیا پرست می گذرانید و امین الدوله که مرد مجرب ، تحصیل‌کرده ودنیا دیده بود واز علوم جدید و تربیت نوبهره‌ای بسزاداشت واصول قانون دوست‌ و طرفدار اجراء قانون ومساوات درکشور بود بمقام صدارت برگزیده شد و در دوره زمامداری اینمرد روشن‌فکر وقانون دوست روح تازه‌ای در پیکر پیروان آزادی و ترقی‌خواه‌کشور پدید آمد وبسط معارف وتاسیس‌مدارس جدید وآگاهی مردم‌باوضاع جهان‌رونق یافت و زمزمه تشکیل عدالتخانه ومسئولیت وزرا در میان مردم شنیده میشد و امید آن میرفت که آنروز ایران پای در جاده ترقی گذارد وسروسامانی بکارها داده شود ولی‌باکمال تأسف دوره صدارت اینمرد قانون دوست دولت مستعجل بود و درباریان مستبد خودخواه وکارکنان میرزاعلی-اصغرخان اتابك به فساد پرداختند و پولها بین جمعی از روحانیون و مردمان متنفذ تقسیم‌کردند و در مدت کمی موفق شدند امین‌الدوله راازکار برکنار کنند و مجدداً میرزاعلی‌اصغرخان بمقام صدارت رسید.



هشتم - طالب اف یکی از آزادمردانی است که افکار بلند و کتب سودمندش در بیداری ایرانیان حق بزرگی دارد و فوائد بسیار سودمند بخشیده و درخورآن است که نام اودر سرلوحه تاسیس مشروطیت ایران ذکر شود چنانچه پس از اعلام مشروطیت ازطرف اهالی تبریز بسمت نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد ولی بایران نیامد و چندی بعد درگذشت .

نهم - میرزا آقاخان کرمانی باید یکی از نوابغ زمان و ژان ژاك روسو ایرانش نامید کسانیکه با آنمرد نامی معاشرت و آشنائی داشته ویا از تألیفات عالیه بهره‌مند شده میدانندکه یکی از معتقدین فطری آزادی و عشاق عدالت بود و افکار

بلندپایه‌اش از یك مغز توانا و پر اندیشه چشمه گرفته در حکمت و تاریخ مقامی بس ارجمند داشته و در قدرت ابتکار توانائی بسیار از خود نشان داده عمری را بترویج اساس آزادی و آشنا کردن مردم باصول انسانیت گذراند وعاقبت در این راه جان داد و ما در موقع خود تأثیرات این مرد عالی مرتبه و رفقایش مرحوم روحی و مرحوم خبیرالسلطنه را در پیشرفت کار مشروطیت خواهیم نگاشت و از خداوند توفیق مسئلت میکنم که بتوانم شرح زندگانی این آزادمرد را بطوریکه در خور مقام ارجمند او است برشته تحریر درآورده در دسترس ابناء وطن قرار دهم.

دهم - میرزا فتحعلی آخوند اف که یکی از ایرانیان است که در قفقاز میزیسته و دارای نبوغ طبعی بود و در برطرف کردن اوهام و خرافات جامعه بسیار زحمت کشیده و در پاره کردن پرده سالوس و ریاکاری که مبداء بسیاری از بدبختیها وعقب افتادن ایرانیان از کاروان ترقی دنیا است رنج فراوان برده و آثار وتألیفات بسیار سودمند از خود بیاد گذارده و حق آنست که او را یکی از هادیان افکار وخدمت‌گزاران جامعه دانست.

یازدهم - نهضت‌های انقلابی روسیه و مجاهدت آزاد مردان سرزمین همسایه دربرافکندن اساس استبداد که پی در پی ازنقاط مختلفه آنکشور پهناور چون شعله آتش سوزان زبانه‌میکشید درروشنکردن افکارایران و تنبه مردمان این سامان سهم مهمی را دارا است چنانچه در تاریخ انقلاب ایران ازمساعدت وهمکاری مجاهدین آزادیخواه قفقاز بتفصیل خواهیم نگاشت.

دوازدهم - ترقیات ژاپن. یکی ازمهمترین عواملیکه‌درتنبه‌افکارایران‌سهم بسزائی دارد ترقیات محیرالعقول‌دولت‌وملت ژاپون‌است ملت کهن سال‌در تحت رژیم استبداد درگمنامی و تاریکی زیست میکرد در برافراشتن پرچم آزادی و تاسیس حکومت ملی چون ستاره درخشانی در عالم ظهور کرد و ازترقیاتیکه درزمان کوتاهی نصیبش شد دنیا را مبهوت نمود و عملا بدنیا و مخصوصاً ایرانیان ثابت‌کرد که رستگاری و ترقی جزدرسایه مشروطیت‌میسر نگردد وبسط تمدن و دانش جزدر پرتو نور عدالت

و قانون بدست نیاید و همقدم شدن با کاروان تمدن و علم بدون شرکت حکومت مردم برمردم ودادن زمام امور بدست برگزیده گان ملت انجام پذیر نیست :

سیزدهم - جنگ دولت انگلیس ترانسوال . کشمکش و جنگ میان بزرگترین ومتمولترین کشوریکه برنصف جهان حکمرانی میکرد بایك ملت کوچك افریقائی که فاقد هرگونه وسائل جنگی بود دنیارا بشگفت آورد و شجاعت و ازخود گذشتگی که ملت ترانسوال برای حفظ استقلال و آزادی خود نشانداد مورد تحسین عالمیان گشت وسرمشق بزرگی برای ملل ضعیف شد ومحقق کرد که بانیروی ایمان وفداکاری میتوان در مقابل مقتدرترین دولتهای جهان مقاومت کرد وبنام نیك و افتخار شهرت یافت چنانچه پس از خسارات زیادیکه نصیب دولت انگلستان شد عاقبت باشرایط عادلانه بااین ملت جنگجو وشجاع صلح کرد و ملت ترانسوال با وجود مغلوبیت باسربلندی ازجنگ بیرون آمد وباافتخار درمیان ملل زنده جهان باحفظ اصولیکه محترم میشمرد بحیات خود ادامه میدهد وراه ترقیکه درخور آنملت فداکار و شجاع است می پیماید .

چهاردهم - جنگ ژاپن وروس چند سال پیش از اینزمان که ما بنوشتن وقایع آن پرداخته ایم یکی ازمهمترین عوامل بیداری ایرانیان شد وعلت تأثیر آن درایران این بود که در آنزمان دولت استبدادی روس باوج اقتدار رسیده بود و نفوذ سیاسی و مداخلات غیر مشروع آندولت در تمام ممالك هم جوار روز افزون بود و دنیای متمدن را نگران کرده بود قدرت روسیه در شرق اقصی و دول بالکان وکشور ایران و عثمانی بجائی رسیده بود که در امور داخلی آنها مداخله میکرد وبازور وجبر امتیازاتیکه مخالف بااستقلال حقیقی آنملل بود بدست میآورد وهرروز بیم آن میرفت که کشور ایران مورد تاخت وتاز آندولت مقتدر جابر قرارگیرد و استقلال و تمامیت خود را از دست بدهد و تردیدی برای مردمان آگاه نبود که اگر جنگ روس وژاپن بشکست دولت روسیه خاتمه نمی یافت اضمحلال ایران حتمی و غیر قابل انکار بود ولی چون مقدر بود این ملت کهن سال که دارای مفاخر زیاد

و تاریخی بس‌درخشان است مستقل مانده و به نعمت مشروطیت وحکومت‌ملی نائل شودوشایدبخواست‌خدا همانمقام شامخیکه درخور گذشته پرافتخار اوست بازیابد.

جنگ روس وژاپن‌درگرفت ونظر وعلاقه‌مندی کلیه جهانیانرا بخودجلب کرد ودولت ژاپن که‌هزارسال‌در گمنامی‌میزیست‌وچندی‌بود درپرتو مشروطیت مقام بلندی یافته بود و بترقیات غیر منتظره نائل شده بود در مقابل مقتدرترین دولتهای جهان برپا خاست و بایك شجاعت وشهامتیکه، در تاریخ نظیر آن دیده نشده بود آنکشور کوه پیکر را ازپا در آورد وخطریکه حیات ایرانرا تهدیدمیکرد موقتاً ازمیان‌رفت و هرگاه دولت استبدادی روسیه در جنگ باژاپن فاتح نمیشد ریشه کلیه احزاب آزادیخواهان روسیه از بیخ کنده میشد وآن‌ستاره درخشان که انقلاب بزرك اکتبر را برپاکرد برای همیشه نابود میگشت.

فصل پنجم

شرکت اسلامیه

کشورایران از قدیم احتیاجات‌داخلی‌را بدست‌صنعت‌گران خودتأمین می‌نمود وکمتر محتاج به‌امتعه خارجه‌میشد مخصوصاًدردوره صفویه،که‌صنایع‌داخلی‌ایران‌باوج ،کمال رسید چنانچه بسیاری از امتعه ایران بخارج کشور فرستاده میشد از آنجمله پارچه های نفیس از قبیل زری مخمل شال ابریشمی و قالیهای زیبا ظروف صنعتی و قطعات نقاشی قلمکار و اشیاء دیگر ولی همینکه صنایع ماشینی در اروپا رواج پیدا کرد در های ایران در نتیجه ضعف و نابینائی دولت به روی مال‌التجاره خارجه باز شد امتعه خارجه جای صنایع دستی داخلی راگرفت و هزار ها صنعت‌کر و هنرمند بیکار شدند.

در نتیجه فقر و پریشانی پدیدار شد و کار تقلید و استعمال امتعه خارجی در این کشور جهل و نادانی بجائی رسید که بسیاری از ثروتمندان بجای قالی نفیس ایران که زینت بخش مجلل‌ترین عمارات اروپا است اطاقهای‌خود را با قالی ماشینی اروپائی مفروش میکردند و علماء اسلام که تحصیل علوم جدید را مخالف شرع می دانستند عمامه لباس و حتی کفن اموات را از پارچه های فرنگی تجویز نمودند.

مرحوم ملك المتکلمین که از دیر زمانی بر این عقید بود که‌استقلال‌حقیقی کشور جز در سایه بی نیازی از خارج مقدور نیست و نجات صد ها هزار صنعتگر

ایرانی از فقر و پریشانی جز از راه ترویج امتعه داخله فراهم نمیشود در میان آن قوم از دنیا بی خبر و علماء جاهل که در روی منبر ها صریح بمردم میگفتند که خداوند این فرنگی ها را خلق کرده که از برای ما امتعه ضروری را درست کنند تا ما با دل راحت بعبادت بپردازیم و از این راه صنایع خارجه را در ایران ترویج می کردند به ترویج صنایع داخلی و بکار گماشتن هنرمندان ایرانی همت گماشت و با زحمات فوق طاقت عده‌ای از ثروتمندان و تجار را برای این منظور مقدس همراه کرد و چون زمینه اینکار فراهم شد مجلسی از بزرگان و تجار معتبر شهر درخانه خود بر پا کرد و پس از نطق بلیغی از منافعیکه دول اروپا از راه تجارت و صنعت در ممالك خارجه بدست آورده اندشمه‌ای ذکر و بیچارگی و پریشانی صنعت گران ایران را گوشزد نمود . و تأثیرات تجارت خارجیان را در پیش رفت نفوذ سیاسی و مذهبی آنها در ممالك بیگانه تشریح نمود ودر نتیجه درهمان مجمع تصمیم گرفته شد که شرکتی بنام شرکت اسلامیه باسرمایه کافی برای ترویج امتعه داخله و بکار گماشتن هنرمندان تأسیس شود و اجناس مورد ضرورت بقیمت مناسب در دست رس مردم گذارده شود .

با اینکه در آن زمان فقر و پریشانی بسر حد کمال رسیده بود زمانی طول نکشید که شرکت اسلامی به مدیریت حاجی محمد حسین کازرونی که یکی از تجار روشن فکر اصفهان بود باسرمایه نهصد هزار تومان که در آن دوره مبلغ هنگفتی بود تأسیس یافت و میتوان گفت که این شرکت ریشه کارخانه‌های بزرگی که امروز در اصفهان تأسیس شده میباشد چند ماهی نگذشت که صدها دستگاه نساجی و صنعتی بکار افتاد و هزار ها بیکار بکار افتادند شعبه های شرکت اسلامی در تمام شهر های بزرك ایران بر قرار شد چنانچه تا چندی قبل هم هنوز شعبه این شرکت درطهران بر پا بود .

برای اینکه علماء سنگی درجلوی چرخ این موسسه ملی نگذارند ومانع پیشرفت

آن نشوند قبل از عید نوروز مرحوم ملك المتکلمین برای هر يك از روحانیون معروف شهر يك دست لباس از پارچه وطنی هدیه فرستاد و از آنها خواهش کرد که در روز عید برای تبرك آن لباس را بپوشند و از این راه مردم را به استعمال امتعه وطنی تشویق فرمایند •

و خود و تمام بستگانش آنچه لباس و پوشاك از پارچه فرنگی داشتند بفقرا دادند و برای عید جلگی لباس وطنی پوشیدند و در صبح عید نوروز ۱۳۱۸ در خانه امام جمعه که عده زیادی ازطبقات مختلفه شهر حضور داشتند نطق مفصی در اطراف منافع شرکت اسلامی نمود و نکته مهمی که ما بذکر آن در اینجا مبادرت میجوئیم بیان کرد •

«امروز درمقابل کارخانهای عظیم دنیا که درهر بیست‌وچهارساعت به اندازه دست رنج هزار ها هنرمندان ما که با دست‌کار میکنند محصول‌بیرون میدهند اگر کسی خیال کند که با دستگاه های نساجی دستی (جولائی) در مقابل آن کارخانه‌های بزرك میتوان رقابت کرد و لباس و احتیاجات کشوررا تأمین نمود بخطا رفته است و مابرای بی نیازی کشور از خارجه چاره نداریم جزهمان راهیکه ملل مترقی پیموده اند به پیمائیم و بسر حد کمال برسیم تا بتوانیم با آنها برابری کنیم فرزندان لایق خود را برای فرا گرفتن علوم و صنایع جدید به اروپا بفرستیم وپس از تکمیل آنها کارخانه‌جاتیکه مورد احتیاج است وارد کنیم‌و خود را ازدیگران بی نیاز سازیم سپس شرح مفصلی از ترقیات‌محیرالعقول ژاپن که در زمان کمی درردیف ملل بزرك جهان جای گرفته بیان کرد و توصیه کرد که ما هم باید همان راهی را که آن ملت خردمند آسیائی در طریق بینش و پرورش پیش گرفته به پیمائیم تا بمقصود برسیم و مقامی را که در خور نام بلند ایران واسلام است احراز نمائیم •»

در همان زمان مرحوم ملك المتکلمین‌در تهیه‌تأسیس يك مریضخانه ملی‌افتاد و بدستیاری خیر خواهان من جمله ملك‌التجاراصفهان که نسبتاً مرد خیرخواهی‌بود

مقدمات این امر خیر را فراهم نمود و محل مناسبی در نظر گرفته شدولی بطوری که بدان اشاره خواهیم کرد زمانه مجال نداد و بحکم ضرورت از اصفهان مسافرت نمود •

مرحوم فاتح الملك که یکی از رجال محترم اصفهان بود و از آزاد مردان آن دیار بشمار میرفت و در دوره‌دویم تقنینیه به‌سمت نمایندگی مجلس شورای‌ملی انتخاب شد در حضور جمعی در طهران حکایت شگفت آوری نقل کرد که میتوان به پایه فکر و استدلال روحانیون آن زمان پی برد یکی ازروزها به ملاقات مرحوم ملك المتکلمین رفتم اتفاقاً آقا نجفی معروف هم که در آن زمان‌اشهر علماء ایران بود و ثروت بسیاری داشت و نفوذ کلمه و اقتدارش در تمام نقاط ایران‌حکم فرما بود و هزارها طلبه که جملگی جیره خوار او بودندگرد خود جمع کرده و آنچه میخواست بدست آنها اجراء میکرد به ملك المتکلین گفت‌شنیده‌ام شما این ایام به تدریس حکمت الهی اشتغال دارید بعقیده من بهتر است فقه آل رسول مباحثه کنید که زیر هر سطرش یك خیك‌روغن و یك بار برنج است •

رویای صادقه- درهمین ایام مرحوم ملك المتکلمین برای روشن کردن افکار وپرده برداشتن از روی اعمال روحانیون و دولتیان‌کتابی به نام رویای صادقه تالیف و منتشر نمود و درمدت کمی هزارها نسخه خطی ازروی آن برداشته‌شد و به تمام نقاط ایران و بسیاری از کشور های خارجه فرستاده شد و شهرت این کتاب بجائی رسید که چندی بعد در ممالکت روسیه بطبع رسید و در هندوستانهم چاپ شد و ما از خداوند توفیق میخواهیم که در خاتمه این تاریخ آن کتاب سودمند را که‌در روشن کردن افکار ایرانیان سهم بسزائی دارد و اوضاع آن زمانرابرای علاقه‌مندان به ایران روشن میکند بطور ضمیمه درج نمائیم و یا آنکه جدا گانه طبع کنیم و چون در این فصل که به نگارش آن مشغولیم صحبت ازآقا نجفی بمیان آمد خالی از فائده نیست که صفحه‌ای ازرویای صادقه را که مربوط به‌همین روحانی عالی مقام

است بنویسیم و مردم را به چگونگی اوضاع آن زمان و رفتار این مروجین دین آگاه سازیم .

نقل از کتاب رویای صادقه ـ مؤلف کتاب خواب میبیند که قیامت برپا شده و محکمه عدل الهی بر پا گشته و فرزندان انسانرا برای رسیدگی به اعمال زندگانی شان در دنیا یکی بعد از دیگری در پیشگاه عادل حقیقی حاضر میکنند .

آقای شیخ محمد تقی معروف به آقا نجفی‌را باهمان بدن عنصری در حالیکه بر خر سفیدی سوار است و جمعی آخوند و اوباش اطراف او را گرفته و صلواة میفرستند وارد صحرای محشر میکنند آقا نجفی در حال بهت به اطراف نگاه میکند و از آخوندیکه جلو خرش را گرفته سئوال میکند چه خبر است .

ناگاه خطاب از مصدر جلال میرسد ، ای شیخ محمد تقی ما تو را در دنیا بمقام جانشینی پیغمبر خود ارتقاء دادیم و احکام خدا را بدست تو سپردیم و سعادت بندگان خود را که مواهب الهی هستند در کف تو نهادیم و تو را از علم، ثروت، قدرت، صحت، مزاج، ریاست، نفوذ کلمه ، عمر طولانی و تمام آنچه را سعادت برای بشر میدانند بر خور دار کردیم و تو را مأمور اجراء خطاب مبین و احکم بین الناس بالعدل قرار دادیم چرا از وظیفه ایکه پروردگار برای تو معین کرده بود منحرف شدی و از طریق راستی و حقیقت منصرف گشتی حق و عدالت که پایه و اساس مذهب مقدس اسلام است زیر پا گذاردی و به ظلم و بیداد گری پرداختی بساط فتنه و سالوسی را گستردی و خلق خدا را پامال شهوات نفسانی خود کردی ما اسلام را که پس از پیغمبر اکرم و وصی بر حق او به اوج عظمت و بزرگواری رسیده بود و انوار تابناکش شرق و غرب عالم را روشن کرده بود و بنای متین و احکام مبینش آسایش و تمدن فرزندان انسانرا دربر داشت و کاخ با عظمت تقوی و پاك دامنی وخدا شناسی و توحید را استوار کرده بود بشما سپردیم وشما ها برای عیش چند روزه دنیا و پیروی هوای نفس آن اساس متین که جامع ترین مذاهب عالم است ویران کردید و طوق عبودیت کفار را برگردن مسلمانان استوار نمودید و اسلام را دچار ضعف وفتور و فساد اخلاق

گردید و کار را بجائی رسانیدید که پیروان مذاهب غیرحقه اسلام را مخالف تمدن و ترقی بشریت اعلام کردند و قرآن کریم را مانع وصول به سعادت و مدارج علم و دانش دانستند •

چرا از گفته خدای خود که میفرماید طلب العلم فریضه علی کل مسلم ومسلمه دوری جستی و تحصیل علم و دانش را مخالف اسلام خواندی و پیروان فضیلت و پرهیزکاری را تکفیر کردی و باب علم و معرفت را به روی مسلمانان بستی و مردم را به بی‌خردی وزیستن در ظلمت جهل و نادانی تشویق نمودی.

چرا بگفته پروردگار خود که میفرماید و شاور هم فی‌الامر اعتنا نکردی و مشاوره در مهمام امور ملك و ملت را بدعت در دین گفته و ازاین‌راه در تمام‌دوره زندگانیت حکومت خود مختاری و ستمکاری را تقویت نمودی و با همدستی با آنها به یغماگری و اندوختن مال پرداختی •

چرا از نص صریح ان‌الله یحکم بالعدل والاحسان پیروی‌نکردی وظلم به‌خلق خدا را پیشه خود قرار دادی و جباران و بیداد گرانرا تشویق وتقویت نمودی‌چرا اطلب العلم ولو بالصین را زیر پاگذاردی و کسانیکه برای تحصیل علم و معرفت با مشقت بسیار به ممالك مترقی و متمدن مسافرت کردندوبا اندوخته‌ای ازعلم ودانش به وطن خود برگشتند آنها را کافر وبیدین اعلام کردی

چرا پیروان آزادی و عدالت را کافر و طبیعی‌مذهب خواندی و ریختن‌خون آنها را مباح کردی •

چرا عده‌ای از مفسدین را بنام طلاب علوم دینیه گرد خود جمع کردی و بدستیاری آنها به یغما و غارت بندگان خدا پرداختی •

چرا برای بردن ملك سید مارببنی او راتکفیر کردی و خون آن سید پیر مرد بی گناه را ریختی و از خدا و خلق شرم نکردی •

چرا دو برادر تاجر بدبخت را که طلب حقه خود را از تو مطالبه میکردند کافر و مشرك خواندی و آن بیچارگان را با آن وضع فجیع به کشتن دادی .

بچه علت مامور وصول مالیات را که بنا بر وظیفه‌ایکه داشت مالیات دیوانی را از تو مطالبه میکرد و تو میخواستی هزار ها خروار گندم بدهی خود را از قرار خرواری پنج قران تسعیر کنی و او زیر بار نرفت تکفیر کردی وحکم به بی دینی او دادی و آن مرد مظلوم و بیچاره را کشتی و خانواده ای را بی سر پرست نمودی ۰

مطابق کدام عدالت و انصاف صدهادختر باکره ده دوازده‌ساله را برای‌شهوت رانی خود صیغه کردی و پس از چندی کامرانی‌آن‌بدبختها را رها کردی‌ودرنتیجه صدها گدا و فاحشه بوجود آوردی .

بکدام دلیل تحصیل حکمت الهی را که پایه پرورش روح بشر است منع کردی و حکما را کافر وبیدین خواندی وکتاب مثنوی را که یکی ازمفاخر ایران است با انبرگرفته بیرون انداختی و نویسنده او را گمراه ولا مذهب خطاب کردی و خوانندگان آن کتاب مستطاب را طبیعی مذهب مخالف اسلام قلم داد کردی ۰

بر طبق کدام دین و شریعت مدارس جدید را خانه شیطان و مؤسسین آنرا کافر و بی ایمان اعلام کردی و بچهائیکه برای تربیت به مدارس میروند ناپاك وزشت سرشت خواندی و اولیاء آنها را تهدید کردی‌وکسانیکه ازاین اساس مقدس طرفداری میکنند بی‌ایمان و مشرك و ریختن خون آنها را مباح نمودی ۰

چرا دین خدا و احکام رسول را آلت جفا کاری و ظلم به مردم و بر کندن ریشه تمدن و انسانیت قرار دادی و از روز جزا وحساب‌نترسیدی‌وازخدا و پیغمبر شرم نکردی و کردی آنچه که خود بهتر میدانی .

آقا نجفی که از گفته های خالق خود متغیر شده بود در حالیکه انگشتانش را در میان ریش انبوه و حنا بسته خود فرو کرده بود رو به اطرافیان خودکرد و گفت سر خر را بطرف دنیا بر گردانید این شخص هم (مقصودش خدا بود) پالونش کج شده و بیدین ولامذهب است و همان حرفهائیکه چندیست بعضی‌زنادقه

در دنیامیگویندمیگوید ولی‌عمله عذاب باومهلت نداده بقعراسفل‌السافلین سرنگونش می‌کنند» مؤلف کتاب‌پس‌از آنکه اعمال‌بسیاری از عمال دولت‌وروحانیون‌را مینویسد بدرگاه خداوند محبوب و خالق نیکو کار ، ناله و مناجات میکند و در خاتمه این فصل چنین مینویسد ، ای مردم ایران ، بخدائیکه جان من و شما در قدرت او است اگر روزی امام زمان که همین علماء و روحانیون خود را نایب‌او میدانند وهرروز برای طلوع آن حضرت العجل میگویند ظهور فرماید و کاری بر خلاف هوای نفس‌و منافع آنها بنماید و از رفتارآنها انتقاد کند فوراً تکفیرش‌خواهند کرد وخون‌پاکش را خواهند ریخت ، چنانچه علماء یهود حضرت عیسی را شهید کردند وشریح قاضی حکم قتل بزرگترین آزاد مرد دوران فرزند پیغمبر و امام زمان حضرت سیدالشهدا را داد و بحکم آن روحانی ملعون شربت شهادت نوشید ونیزهزارهاازانبیاو فلاسفه که علمدار تمدن و انسانیت بودند بدست این نابکاران شهید شدند •

برای اینکه فرزندان ایران که امروز خوش بختانه در نتیجه فداکاری جمعی از آزاد مردان به نعمت مشروطیت نائل شده اند و از آزادی برخوردارند و آنچه میخواهند میگویند ومینویسندآنچه را ما در این تاریخ ازاعمال مستبدانه‌و جفاکاری روحانیون نوشته ایم حمل به کزاف گوئی و تعصب در آزادی خواهی نکنند عین مقاله ایکه پس از بیست سال مشروطیت و کاسته شدن نفوذ ملا ها و بر قراری آزادی و قانون در کشور در یکی از مجلات کاوه دربرلن‌نوشته شده عیناًدراین جا نقل میکنیم •

روزنامه کاوه شماره ۷ سال ۱۳۳۹ آنچه را که نویسندگان قدیم و جدیددر آن اتفاق دارند همانا لطافت و خشکی هوای اصفهان است که برای حفظ هرچیزی از فساد و پوسیدن مناسب ترین نقاط است •

میوه ها ماهها تروتازه میماند آهن‌زنگ نمیزند ، جسد مرده زود متلاشی نمی شود ، همه اینها از مناقب این شهر است ولی بدبختانه معلوم میشود این خاصیت خارق‌العاده هوا در حفظ هر چیزی بحال اصلي خود و مانع بودن از حدوث تغییر

وانقلاب در آن پایه ومایه ترقی مردم وعقل‌وعلم و تمدن واعتقادات و موهومات واز همه بیشتر در تعصب جاهلانه عوام آنشهر نیز تأثیرعظیم داشته و کهنه پرستی وحال توقف و تمسك به‌عادات و آداب قدیمه را چنان راسخ کرده که‌اگر شاه سلطان‌حسین بغتتاً رانده شود بجز خرابیهای عمارات و ابنیه صفویه و تنزل آبادی که آنهم از تأثیر ارضی خارجی مانند حکومت‌شاهزاده گان پدید آمده و ربطی‌به هوای‌اصفهان ندارد فرقی در حال پایتخت بزرك صفویه‌نخواهد یافت ، همانطور که در عهده صفویه آخوند های شهر همیشه جهاد را با مردم‌مملکت‌خود واشخاص‌بی‌دست پا وذمی های تابع الاسلام میکردند و با استیلا کننده‌گان خارجی درصلح بودند و بقول خودشان (بسط ید نداشتند) یهودی ها وزردشتیها را آزار داده و هیبت و سطوت اسلام را بآنها نشان میدادند ولی در استیلای افغانها استخاره بحرکت و جهاد راه نمیداد و چندین روز مشغول تعیین مکان ستارگان نحس بودند که قشون دولت از دروازه مواجه آن بیرون نرود همانطور که شاه صفوی اول سفیر انگلستانرا برای اینکه کافر است از حضور خود بیرون کرد و پیشخدمت او یك‌خاك‌انداز پر از خاك کرده جای پای آن کافر را تطهیر نمود و نیز برای جلو گیری از شرب شراب حکم کرد کلیه درختهای مو را ریشه کن کنند •

امروز نیز همان مردم اصفهان درزیر اداره صاحب منصبان معمم خود برضد هموطنان خودجهادمیکنند وهمان جماعتیکه بزرگان‌آنها قشون روس را به تعارف‌و خوشی در شهر خود پذیرفتند واملاك‌خود را بزیر حمایت‌آنان دادند برضد مدارس جدیده و تاسیسات ترقی بر ضد آثار تمدن بر ضد پیروان مذاهب دیگر از ایرانیان شمشیر عاجز کش تکفیر را استعمال میکنند و مقلدآن آخوند تبریزی هستند که گفت ما با روسهاکاری نداریم که ازولایت‌خود بیرون‌کنیم ولی اگرمیخواهیم‌صاحب شریعت ازما راضی شود اول باید بر ضد این زلفدار ها بجنگیم‌بلی باید قبول‌کنیم که اصفهان میوه و گز خوب دارد ولی باید اقرار کنیم که این شهر عزیز ما که وطن کاوه است خیلی چیز های بی مزه هم ازحنظل جهل و ثمرات تعصب دارد اخیراً یکی

از عجایب پایتخت صفویه در جراید ایران بنظر رسیدو آن چنان‌است که یك نمایش در اصفهان برپابود و جمعی از محترمین شهر باخانواده‌های‌خود درآنجا حضورپیدا کرده بودند فردای آنروز جمعی از آخوند های جاهل خبر شدند و غوغائی بر پا کردند و حکم قتل اشخاصی را که به نمایش رفته‌بودند داده ریختن خون آنها را مباح شمرده اند مردم عامه هم که گوش بزنك خروج دجال‌واجتماع وازدحام بودند بسرآن اشخاص کم عقلیکه درپهلوی چاه دجال خواسته‌اند نمایشی‌که از آثارتمدن پاریس و لندن است دائربکنند ریخته و قصداجرای حکم آیات‌الله فی‌الارضین محلات جوباره و میدان کهنه را کرده اند اگر چه ترویج رسوم تمدن اطراف برج ایفل‌در پای منارجنبان کار آسانی نیست لاکن اگرمنورین اصفهان کاری نکنند که از تأثیر ضد تغییرآب وهوای آنجا بیرون بیایند مشغول‌ذمه ومتحمل‌وزرو وبال‌برای تاریکی و کثافت و خرابی (نصف جهان) خواهند بود •

فصل ششم

انهدام آثار ملی



مدتی بود که باکمال تعجب ظل‌السلطان همت بانهدام آثار تاریخی و قصور بی‌نظیر سلاطین صفویه که از بزرگترین افتخارات ملی ایران بشمار میرود گماشته بود وقصر معروف نمکدان وعمارت بزرك آینه خانه را ریشه‌کن و خراب‌کرد سپس در صدد ویران کردن کاخ مجلل معروف بعمارت هفت دست که در کنار رودخانه زاینده رود واقع شده بود برآمد.

این نابکاری که در دوره توحش هم کمتر دیده شده بدست حکمران ایرانی که خود باید حافظ آثار ملی و افتخارات جاویدانی ایران باشد تأثیر زیادی درقلوب کسانیکه از اهمیت این مفاخر بزرك آگاه بودند ایجاد کرد.

مرحوم ملك‌المتکلمین برای جلوگیری از این عمل زشت و ننگین قیام نمود و در روز ۱۲ ماه رمضان ۱۳۱۸ هجری در مسجد شاه‌اصفهان نطق بلیغی که‌تاآنزمان بگوش احدی از ایرانیان نرسیده‌بود درحضور هزارها جمعیت و عده زیادی‌ازعلماء و محترمین شهر ایراد نمود و ماسواد آنرا بوسیله حاجی شیخ اسدالله شیخ مفیدی که چند سال بعد از اینزمان خانه‌های آنمرحوم را خریده بود ودر آنجا بعضی از نوشتجات و آثار قلمی آنمرد نامی را یافته بود بدست آوردیم وعین قسمتی از آن خطابه تاریخی راکه مربوط به اهمیت آثار ملی‌ایرانست در اینجا مینگاریم.



« بشر پس از آنکه ازگوشه انزوا و بیغوله ها پافراتر نهاد و بهدایت نیروی

عقل وتمیز به بهبودی زندگانی مادی خود پرداخت به انکشافات چندی که مهمترین آنها کشف آتش و آهن است نائل گشت وبدینوسیله زندگانی حیوانی را که چریدن در بیابانها و جنگلها وتغذیه از ریشه ومیوه نباتات بود کنار گذارد وحیات نوینی که درخور امتیاز روحی ومعنوی او از حیوانات بود پیش گرفت .

وفلسفه اینکه بسیاری از اقوام و ملل به پرستش آتش پرداختند اهمیت بزرگی است که آتش دربوجود آوردن زندگانی نوین اوداشت و تحولیکه این کشف بزرك در تمام شئون حیات انسان بوجود آورد ودر پرتو آن دنیای متمایز و زندگی تازه ای پیدایش یافت .

این اکتشافات شگفت آور دفتر تازه‌ای درزندگانی بشر بازکرد وصحنه تازه‌ای بوجود آورد وروح معاضدت وهمکاری بایکدیگر را ایجاب نمود و زمانی نگذشت که زندگی انفرادی بحیات اجتماعی مبدل گشت ودسته های مختلف که در بیابانها و جنگلها میزیستند گردهم جمع شده ودر محلیکه بنام شهر خوانده شد بتشریك مساعی و استفاده ازنیروی اجتماعی پرداختند وبه ترقیاتیکه ریشه تمدن امروز جهان است نائل شدند .

پس از آنکه احتیاجات مادی خود را تا حدیکه وسائل آنزمان اجازه میداد تأمین نمود حس نیازمندی جان و روح که انسانرا ازسایر حیوانات ممتازنمود در او پدیدار گشت و پای خود را از زندگانی حیوانی فراتر نهاده قدم در دایره انسانیت گذارد وهمین نیازمندی جان بود که در میان اقوام ملل انبیاء و فلاسفه و هنرمندان را بوجود آورد و از پرتو نور دانش و معرفت آن نوابغ دوران راه خداشناسی و علم وتمدن را پیش گرفت و بتکمیل ضروریات مادی و احتیاجات معنوی پرداخت و اینك هزارها سال است که کاروان بشریت درتحت هدایت پیغمبرأن وفلاسفه راه ترقی و سعادت را می پیماید و ازمواهبیکه پروردگار در وجود آنها قرار داده برخوردار می شود .

این رهبران کاروان بشریت از راه وضع قوانین متناسب با اخلاق جامعه و

محیط انتظامات عمومی را برقرار کردند و توحید وخدا شناسی را بمردم آموختند ویك حیات روحانی بوجود آوردند پس علماء روحانی پرورش جان را برعهده گرفتند ومکتشفین. ومخترعین وهنرمندان در تکمیل زندگانی مادی همت گماشتند واین دو نیروی بزرك روحانی وجسمانی چرخ تکامل و ترقی انسانیت رابکار انداختند ومظهر فتبارك الله احسن الخالقین را بوجود آوردند و آثار بدیع و بزرگی از لوایح وکتب و فلسفه و ادبیات و ابنیه وقصور وغیره از خود بیادگار گذاردند.

و چون ملل و اقوام مختلفی در جهان پدیدار گشت وهرملتی که بیشتر ازوجود علماء و هنرمندان برخوردار گشت گوی مسابقت را در تمدن ازدیگران ربود وجای خود را در مقامی بالاتر بنانهاد واز پرتو علم وصنایع باوج اقتدار رسید وبراقوامی که در تاریکی وتوحش زندگانی میکردند دست یافت وطوق بندگی خود را بگردن آنها استوارکرد وقرنها بر آنها حکمفرمائی کرد چنانچه امروز هم ملیون ها از ملل وحشی یا جاهل در تحت سلطه اقتدار اقوام دانشمند قرار گرفته‌اند وچون حیوانات اهلی برای آسایش آنها زحمت میکشند و بقول معروف خار میخورند و بار میبرند

پس آثار علمی و صنعتی که در هریك از ملل و کشورها یافت میشود مظاهر دوره مجد وتمدن آنملت ونماینده حقیقی روح باعظمت آنکشور بزرگان است اینستکه امروز تاریخ بشروجهه خاصی بخود گرفته وراه تازه ای یافته واعمال گذشتگان را ازروی آثار باقیه آنها قضاوت میکند و از اینراه بدرجه تمدن و معلومات ملل راه می یابد کاوش شهرهای مخروبه وتپه‌هائیکه درنتیجه خرابیهای گذشته پیدا شده این حقیقت را بر ما روشن میسازد که چگونه اهل علم و فضل بارعایت مقررات علمی وفنی از این مخروبه‌ها آثار گرانبها بدست میاوردند وازاین راه زندگانی گذشتگان و وضع آداب و سلوك آنهارا روشن میسازند،

پس این آثارعلمی و صنعتی وادبی و ابنیه تاریخی وکاخها ومعابد عالی مظهر تمدن ادوار مختلفه و معرف مرتبه قدرت و توانائی اقوام ونمونه هنر وصنعت وذوق مردان بزرك جهان است و دوره مجدوعظمت ومراتب فضل و دانش هریك از ملل را

بعالمیان نشان میدهد و در حقیقت آثار باستانی هرملتی سند یاقباله زندگانی گذشته آن ملت است .

اینستکه در نظر کلیه ملل جهان چه درگذشته یا امروز آثار و ابنیه ملی منزلتی بسزا داشته و برای حفظ ونگهداری آنها فداکاری وجنك جدالها کرده واز دست دادن این آثار ملی را درحکم بباد دادن شرافت خود دانسته چنانچه تاریخ باستانی ایران ویونان وکشمکش هائیکه درسرآثاروصنایع زیبا رخداد بهترین شاهد بر مدعا است .

اینستکه هرقدر بشر درراه تکامل ودانش پیشرفت نمود مقام ومنزلت آثارملی زیادتر جلوه گرشد حتی درجنگهائیکه هزارها نفوس تلف شدند وممالکی برباد رفت چون یکی ازآثار تاریخی مورد تهاجم و انهدام قرارگرفت تمام دنیامرتکبین را لعن ونفرین کردند و آنهارا وحشی نامیدند .

چنانچه پس از آنکه ایران بدست اسکندر افتاد و دوره با عظمت سلاطین هخامنش رو بزوال گذاشت وکاخ رفیع تخت جمشید طعمه آتش شد تمام ملل متمدنه و مورخین قدیم وجدید عمل اورا تقبیح کردندونام آنفاتح بزرگرا بزشتی یادکردند وخطیب معروف یونانی پس از دوقرن از ته دل فریادمیکشدکه‌ای اسکندر بزرك تو باآتش زدن قصرسلاطین هخامنش روح پادشاهان بزرك وهزارهاهنرمندان وصنعتگران که در پیکر آن ستونهای عظیم و پایه‌های رفیع زنده وجاویدان بودند پایمال هوس رانی خود نمودی وملت یونانراکه به تمدن وانسانیت معروف جهانیانند پست کردی و نام بزرك خودرا برای‌همیشه کوچك نمودی ونیز اکثرمورخین یونان سعی میکنند که کردارناپسندآنفاتح بزرکرا حمل برمستی ویاتعصب جاهلانه‌ایکه بتلافی خرابیهاایکه ایرانیان به‌ابنیه بزرك آتن وارد آوردند حمل کنند وبدین وسیله این‌لکه سیاه را که تاابد برروی‌پیشانی ملت یونان باقی خواهد ماند اصلاح نمایند .

امروز هم بیش از گذشته در جنگها وکشمکش های ملل چون یکی از ابنیه تاریخی دستخوش هجوم وویرانی شود تمام‌دنیا بایك صدا مرتکبین را وحشی و دور

از انسانیت مینامند و نام او را بزشتی میبرند.

کشور ایران که یکی از ممالك کهن سال عالم است و قرنها مهد علم وتمدن بود وسالها برجهانیان حکمفرمائی میکرده و در دامان خود بسیاری از کشور کشایان و حکماوفلاسفه و خطبا وشعرا وهنرمندان پرورش داده وآثار جاویدانی آنفرزندان هنرمند ایران بهترین سند دوره فخر وعظمت ایران است و بداشتن آنها مباهات می کند و هر سال از اطراف و اکناف دنیا عده زیادی بزرگان و دانشمندان با هزار زحمت و مشقت ومخارج گزاف برای دیدن این آثار باستانی به ایران مسافرت می کنند وعکسها و پرده های نقاشی ازروی این ابنیه نفیسه بر میدارند، و چه بسا مطلعین که کوشش میکنند که یك خشت کاشی و یاقطعه سنگی از آثار هنرمندان ایران که در این ابنیه بکار رفته بدست آورند وزینت بخش موزه ها و عمارات مجلل خود سازند، باکمال تاسف وسرشکستگی نه فقط از طرف دولت ایران اقدامی برای تعمیر و حفظ این آثار بزرك نمیشود بلکه چندیست با کمال شقاوت و بی خردی تیشه در دست گرفته به انهدام آثار روح و هنرمندی پدران ما وویران کردن بالا ترین مفاخر دوره بزرگواری و سند مراتب دانش وهنرمندی ملت ماکمربسته اندویکی را بعد از دیگری ریشه کن میکنند، چنانچه تاحال بسیاری از قصور رفیعه سلاطین با عز وجاه صفویه را خراب کردند و اینك در صدد ویران کردن بنای تاریخی معروف به عمارت هفت دستمیباشند وشایدهم شروع کرده باشند و جای تعجب نیست که روزی برسد که مساجد و مدارس تاریخی هم که امروز برعایت احترام مقامات روحانی مصون مانده دستخوش ویرانی گردد و غافل از آنندکه زمامداران ملك و ملت موظفند که آنچه از آثار مدنیت و مفاخر ملیت ازنیاکان ما باقی مانده حفظ نمایند و ازدست حوادث مصون نگهدارند و بدست فرزندان آتیه کشور سپارند تا بدینوسیله مفاخر ملی و آثار باستانی که بهترین معرف ادوار بزرگی و بزرگواری ایرانیست وشناسانندهقدرت ابتکار و ذوق سلیم و پایه هنرمندی فرزندان این آبوخاك

است برای همیشه جاویدان بماند .

چنانچه شماهم ای علماء دین که در این مجلس حضور دارید مسئول هستید که احکام خدا را همانطوریکه از طرف پیغمبراکرم بودیعه بدست شما سپرده بدون کمترین تغییر و آلوده گی به خرافات و آداب ناپسندیده تا ظهور امام زمان حفظ کنید و نگذارید آن احکام مبین به اغراض جاهلانه و منافع بی خردانه آلوده شود و هر گاه بوظیفه خود عمل نکردید در پیش خدا مسئول و مستوجب عذاب خواهید بود .

پس شما ای مردمان ایران که پایه دین وملیت تان در روی قوانین شرع مبین اسلام و مفاخر نیاکانتان است چون یکی را بخرافات و هوای نفسانی آلوده کنید و دیگری را پایمال جهل وخود خواهی نمائید بخداکه دیگر کمترین ارزشی درمیان ملل متمدنه جهان نخواهید داشت و در ردیف اقوام وحشی جای خواهید گرفت و از جرگهٔ انسانیت بکنار خواهید رفت و تاریخ جهان و فرزندان آتیه ایران نام شما را به پستی وبی خردی خواهند برد و ملل زنده دنیا شمارا دشمن تمدن و انسانیت و پیرو توحش و بربریت خواهند دانست .»

این نطق بلیغ وبیانات فصیح که ازیك مغزدانشمند وقلبی وطن پرست سرچشمه میگرفت شکافی در ارکان استبداد و حکومت خود مختاری ظل السلطان و ملاها ایجاد کرد و آنهارا برمخالفت بامرحوم ملك المتکلمین برانگیخت و زمانی نکشید که آن مرد نامی اصفهان را ترك کرده بطرف طهران مسافرت نمود و عمارت مجلل هفت دست هم بدست شقاوت و ظلم ظل السلطان ریشه کن شد و سپس بخیال خراب کردن پل تاریخی معروف به پل خاجو افتاد ولی ملك التجار اصفهان که مرد نیك فطرتی بود در تحت عنوان اینکه این پل یکانه راه عبور مرور مردم شهر است با تقدیم پنجهزار تومان پیشکش از انهدام آن اثر بزرك ملی جلوگیری کرد و شاید

اگر کوکب مشروطیت ازافق ایران طلوع نمیکرد تمام آثار ملی اصفهان بدست این مرد مستبد خود خواه یکی بعد ازدیکری ازپای درآمده بود .

ایا میکه در تهیه نوشتن این تاریخ بودم یکی از دوستان بملاقات من آمد و چنین حکایت کرد ، چند روز پیش برای‌کاری به‌محضر آقای جزایرای رفته بودم اتفاقاً آقای فاضل عراقی هم در آنجا حضور داشت صحبت از فداکاری های مرحوم ملك المتکلمین درراه آزادی وبیداری‌مردم‌ایران بمیان آمد ، فاضل عراقی چنین حکایت کرد .

من در ۱۳۱۷ در اصفهان به تحصیلات مقدماتی عربی اشتغال داشتم ، در شهر شهرت کرد که در خانه ملك‌التجار مجلس مجللی برای وعظ برپا شده و ملك‌المتکلمین درآنجا صحبت میکنند ، منهم مثل سایر مردمان شهر که دلدادهٔ بیانات شیرین آن ناطق شهیر بودم درس را تعطیل کرده بدانجا شتافتم چندین هزار نفر جمعیت و اکثر علماء و اعیان شهر در آنجا حضور داشتند ، طولی نکشید که‌مرحوم ملك المتکلمین‌باهمان‌قیافه متین وارد شد و به منبر رفت وبدون مقدمه با آن بیان شیرین چنین گفت :

«چندروز پیش در خیابان چهار باغ پیرمرد دهقانی‌را دیدم که مقداری نان‌و میوه بردوش دارد وباصدای بلند بکشیش ارامنه دعا میکند من ازحالت آنمرد در شگفت شدم و علت دعا کردن او را بکشیش پرسیدم ،چنین جواب داد .

فرزندی دارم که مایه زندگانی من است چندی قبل مریض شد آنچه در قوه داشتم برای معالجه‌او بکار بردم و به اکثر اطباء شهر رجوع کردم حتی يك جفت گاو که وسیله زراعت و زندگانی من بود فروخته به اطباء و خرید دوا دادم ولی بهبودی در حال مریض پیدا نشد تا آنکه روزی کشیش ارامنه از بیچارگی ما اطلاع یافت و طفل مرا با مهربانی بمریضخانه انگلیسها برد و پس ازچندی شفای کامل یافت هرچه خواستم در مقابل این مهربانی پولی بمریضخانه تقدیم کنم قبول

نکردند و چون به پریشانی من پی برده بودند یك دست لباسهم به طفل من دادند از آن زمان من هرهفته با مقداری خوراکی بهدیدن کشیش میروم واز اوحق‌شناسی میکنم ، ولی تصور نکنید که آنچه‌من برای کشیش میبرم مجانی است او دو برابر قیمت هدیه‌ایکه‌به‌او‌تقدیم میکنم بمن‌میدهد و تا زنده هستم سپاسگزار آنمرد نوع دوست که‌هم کیش منهم نیست هستم.»

پس‌از ذکر این‌مقدمه‌مرحوم‌ملك‌المتکلمین علماء وبزرگان‌شهر‌را‌خطاب‌کرد و رفتار آنهارا مورد سر زنش قرار داد و از وضع پریشانی و بیچارگی فقرا و مرضی شمهٔ بیان‌نمود ، سپس چنین گفت: «ممالك متمدنه‌که به این‌درجه از‌ترقی رسیده‌اند خدمت بنوع را در سرلوحه عملیات خود قرار داده اند چنانچه مردمان مغرب‌زمین در این شهر مسلمانان مریض خانه و مدرسه تاسیس کرده و درهر سال عدهٔ زیادی مرضی رامعالجه میکنندو اطفال را علم می آموزند واز این‌راه تخم محبت وسیاست خودرادرقلوب‌بیگانگان میکارند و تجارت و امتعه خود را در نقاط دور دست دنیا رواج میدهند و به ممالك وسیعه حکمفرمائی میکنند و شما ها که خود را پیرو احکام شرع مبین اسلام میدانید و از نعمت ثروت و سلامت و علم بر خوردار هستید و معتقدید که مذهب اسلام غمخوار امت و نگهدار ملت است و اصول اسلامیت رحم و شفقت نوع دوستی و محبت به بیچاره‌گان و کمك به‌فقرا و نگهداری ضعفا و مرضی‌را واجب شمرده ازخدا شرم نمیکنید و از صاحب شریعت خجلت نمیکشید که‌بیگانگان ازهزار ها فرسنك راه به کشور ما بیایند و بامهر و محبت‌به‌معالجه‌مرضی‌و‌تربیت‌اطفال‌این آب وخاك‌بپردازندو‌شما‌که‌خود‌را‌رهبر‌مسلمانان و جانشین پیغمبر میدانید با بی اعتنائی و غرور به جمع مال و ثروت بپردازید و از بیچارگی و پریشانی مردم متأثر نشوید و قدمی در وظائفیکه خدا برای شما معین کرده بر ندارید ، بخدا قسم هر گاه چندی‌بدینمنوال‌بگذرد‌بحکم‌غلبه‌علم‌برجهل و مهربانی‌بنوع‌بر‌بی‌قیدی‌دست‌نیازمندی مردم‌بطرف‌کسانیکه نیکوکاری را وجه‌همت

خود قرار داده اند دراز شود ونفوذ اجانب در روح و جسم مردم پدیدار گردد و برای شما دیگر قدر و منزلتی باقی نخواهد ماند ، پس اگر به‌مردم بیچاره شفقتی ندارید و به احکام خدا پا بست نیستید لا اقل مصالح خود را در نظر بگیرید و در بهبودی زندگانی عمومی و کمك به ضعفا ومرضی‌همت‌گمارید و رضای خالق ومخلوق را بدست آورید». پس از این نطق بلیغ که نویسنده از بیان آن عاجز است‌بسیاری از مردم گریستندوجمعی از تجار ومتمولین متعهد شدندکه در تأسیس یك‌مریضخانه ملی همت گمارند و به تهیه مقدمات افتتاح آن بپردازند ،

فصل هفتم

حرکت بطهران

حرکت غیر منتظره مرحوم ملك‌المتکلمین بطرف طهران نگرانی فوق العاده ای در ظل‌السلطان تولیدکرد و بدستیاری کار کنانیکه در طهران داشت بتحریکات پرداخت وملاهای اصفهان را بر آن‌داشت که مکاتبی بعلماء طهران بنویسند و آنمرد بزرك را به‌بی‌قیدی‌باصول دین و طرفداری از طبیعیون و افکار جدید متهم نمایند و نگذارند بخیالاتیکه درمغز خود میپروراند و آرزوهائیکه دردل دارد نائل گردداین بودکه جمعی ازملاهای طهران علم مخالفت و بدگوئی را برضد او بلند کردند و بهمان تهمت هائیکه کشیشان کاتولیك چون آزادمردی در دینا پیدایش می‌یافت متوسل میشدند دست‌زدند ، هیاهو وسروصدابلند شدوصحبت آنمرد نامی نقل مجلس علماء وطلاب پایتخت گشت و مخالفین وموافقین درهرطبقه پدیدار گشت .

مرحوم میرزا سید محمد طباطبائی که من‌بعد یکی از مؤسسین مشروطیت ایران‌شد و درآنزمان مقام بزرگی در روحانیت ونفوذکلمه واحترامی بسیار درمیان خواص و عوام داشت و بعلاوه مقام فقاهت در حکمت الهی معرفتی بسزا داشت در مقابل‌هجوم ملاهای‌عوام فریب وکهنه پرست‌بکمك وترویج مرحوم ملك‌المتکمین همت‌گماشت ومجلس وعظ و خطابه‌ای در مسجد خود برپاکرد وایشانرا برای وعظ وهدایت افکار دعوت نمود اهمیت صاحب مجلس وناطق معروف موجب شدکه همه روزه‌هزارها ازکلیه‌طبقات برای‌استفاضه‌حضوریابندو بمقام‌رفعیکه آن‌خطیب بی‌نظیردر دانش و فصاحت‌کلام و افکار نو ومصالح عمومی داشت پی‌برند و بدخواهان وکهنه

پرستان مرتجع سرافکنده شوند مثلی است معروف :

چراغی راکه ایزد برفروزد   هر آنکس پف کند ریشش بسوزد

چون همه روزه عده‌ای از روشن فکران در مجالس خطابه حضور پیدا می کردند و آن بیانات فصیح نقل مجالس و محافل پایتخت شده بود و از تأثیرات آن پادشاه را مطلع کرده بودند از طرف مظفرالدین شاه یك انگشتر الماس باتشریفات و احترامات معموله بملك المتکلمین اهدا شد .

اینك ماقسمتی از خطابه مرحوم ملك المتکلمین راکه در مسجد طباطبائی ایراد نمود و بوسیله مرحوم حاج شیخ مهدی کاشی که خود یکی از نویسندگان تاریخ مشروطیت ایران است و در اینراه رنج بسیار برده و آثار گرانبهائی از خود بیادگار گذارده نقل میکنیم .

« بر دانشمندان هر قومی پوشیده نیست که ترقی و ارتقاع شئون هر ملت از حضیض جهالت و ذلت باوج آسمان اقبال و شرف از افکار بلند و عقاید سودمند بزرگان و علماء آنقوم سرچشمه میگیرد زیرا آنان هر گونه قدرت و تصرف در نفوس ملت را مالکند و مردم در اصغاء کلمات و نصایح آنها مطیع و منقادند خواه اطاعتشان از طریق سلطه روحانیت و انتساب بعالم غیب باشد و خواه بواسطه قوه جبریه و استعمال لوازم ظاهریه چنانچه در تاریخ فلسفه ثابت و محقق است که ترقی و تنزل ملل بر دو گونه است نخست بواسطه سیر طبیعی تمدن و توحش و حرکت قهری صعود و هبوط پس ترقی حرکت بطرف برتری و رفعت است که سیر بجانب حیات و زندگی باشد و تنزل نقل بمرك و اضمحلال است. دوم آنکه بواسطه امر فوق العاده یا اتفاقی غیر منتظره مثل توجه بزرگان و ارباب کلمه نافذه و قدرت کامله در صلاح یا فساد. درصورت اول چون ترقی و تقدم موافق حرکت طبیعی است لامحاله تدریجی است نظیر حرکت و سیر انسان و حیوانات و هرگاه ترقی مستند بواقعه غیر منتظره باشد باسرعت هرچه تمامتر پیش میرود و در اندك زمانی راه دور و درازکه اقوام دیگر بطول زمان و تحمل مشقت بسیار پیموده‌اند طی میکند نظیر سرعت خط آهن که در یکروز مسافتیکه اسب در یکماه طی می کند

میپیماید و این معنی در تکوین نوع بشر مستتراست وموجب تحیرعقول و آنراقوه الهیه وقدرت فوق‌الطبیعه باید گفت .

از این روارباب حکمت‌عملی واصحاب‌فلسفه‌تاریخی بر آنند که‌درعالم هیچ‌عاملی را آنقدراثر در خیر وشر عمومی ونفع و ضرر ملی چون‌حالت رؤسای روحانی نیست از آنرو که این فرقه رادر ارواح‌وصدورقوه نافذه ورسوخ کامل است پس اگرمیل این‌گروه بطرف اصلاح ونجاح ودفع مضار مایل شود باندك مدتی آثار رشد وفلاح وعلائم سعادت و اقبال درسیمای ملك و ملت ظاهرشود و خرابیها آباد گردد وچون بجانب‌فساد واخلال‌متوجه گردندنیزدرزمانی کوتاه‌ضعف‌ونقصان‌و آثار مذلت و خذلان پدیدار شود اگرچه اولیاء دولت‌درباب ترقی وتنزل ملل‌مدخلیت‌کامل دارندوبتجربه معلوم شده‌که هرگاه پادشاه بطرف آبادی و عمران وعدالت عطف عنان نماید ملت درمدت‌کمی دارای‌شرف ومرتبه ارجمند گرددچنانچه‌دربسیاری از کشورها پادشاهانی دل‌آگاه پدیدار شدند و در زمان‌کمی ملت‌خود راباوج سعادت وترقی‌رسانیدندولی این‌نکته را نباید از نظر دور داشت که حسن نیت سلاطین برای ارتقاء ملت بدون کمك و مساعدت‌طبقه‌روحانی که نافذ در صدور و مالك عقولند بسیار مشکل است زیرا روحانیون زمام عادات و اخلاق و روش‌وسلوك عامه را در دست گرفته اند و برروح‌آنهاحکمفرمائی میکنند اینست که میفرماید اذا فسدالعالم فسدالعالم پس‌چون رؤسای روحانی دچار فساد اخلاق گردند زمانی نکشد که تخم بداخلاقی درقلوب عامه فشانده شود وصفات مذمومه واعمال ناپسندیده درمیان ملت ظاهر گردد ونتایج آن که خرابی ملك ومملکت است هویدا شود .

بنا براین چون رؤساء روحانی مایل باصلاح شوند میتوان امیدوار بآینده‌شد و دامن مستقبل را منور و روشن تصور کرد مخصوصا مللیکه در تعلیم‌عمومی صرف افکار نکرده واکثر افراد از علم و دانش نصیبی ندارندانیگونه مردم جاهل چون‌به تحقیق حقایق عاجز وبه تشخیص مصالح قادر نیستند بحکم اجبار یکنوع‌حالت‌تقلیدو و تبعیت در طبیعتشان مرکوز است. که فطرتاً از اشخاصیکه محل وثوق و اطمینان

آنها است پیروی کنند و افعال و اعمال آنهارا سرمشق خود قرار دهند .

نظام طبیعت هم این اقتضا را در بشر بودیعت نهاده تا انسان دچار پریشانی و حیران و سرگردان نشودچنانچه شخص بایدباخود چشم بصیرت داشته راه‌تکامل را بپیماید ویا اینکه از اشخاص‌خبیر ودانا در طریق‌سلوك تقلید نماید مخصوصاًدر ایرانیان که طریق تقلید از علماء روحانی در تمام شئون زندگانی مرسوم است ومردم بدان عادت کرده‌اند .

پس ای‌علماءدین‌زمام‌عقول‌ونفوس‌عامه‌دردست‌شمااست دردنیا وآخرت‌مسئول عزت وذلت امت شماهستیدفساد اخلاق شمابمنزله تولید مرض دراعضاء رئیسه است که بزودی بتمام بدن سرایت کند و حسن اخلاق ونیکوئی کردار شما در میان طبقه عامه بمثابه هوای خوش و سالم است که موجب نمو نباتات گردد پس بپرهیزید که در مقابل تاریخ و نسل آینده در عداد علماء سوء محسوب نشوید و از قضاتیکه بعلم خود عمل نمینمایند وبرخلاف وجدان ووظایف شرعیه حکم میکنند شمرده نشوند

زیراچون‌بزرگان قومی‌راه خلاف و نادرستی‌پیش گیرند و ازهوای نفس‌پیروی کنند و مصالح عمومی را زیرپاگذارند فساد در تمام شئون راه یابد و برکت‌ازملك و مال برداشته‌شود وغضب الهی همه رافراگیرد وروز جزا همه این فلاکت‌وبدبختی هارا بر ذمه‌شماگذارند و مورخین ونکته سنجان بشریت در حق‌شمابنویسندآنچرا که در حق کشیشان عیسوی نوشتند و شمارا علت بدبختی وگمراهی ملت وسد راه ترقی وآسایش مردم بخوانند و دین حنیف اسلام وقران‌کریم رامانع تمدن شمرند پس بر شماست که باب حکمت ودانش رابروی مردم بازکنید وحق را از باطل‌تمیز دهید و صلاح وفساد مملکت را در ظل حمایت اسلام بعوام و خواص القاء نمائیددر ترویج علم و تمدن بکوشید و نفوذ اجانب را بر کشور از نظر دور ندارید وبرای سرفرازی ایران و ایرنیان‌بدرجه‌ایکه درخور استعدادوقابلیت مردم است همت‌کنید و نام خودرا درردیف‌مردان نیکوکارونوع دوست‌وملت‌پرست‌قراردهید وعمال‌دولت را که بچپاول این مردم بی‌سرپرست مشغولند متنبه‌نمائید و دست تعدی آنها را از

سر بیچارگان کوتاه نمائید،

و چون پیروی از کاروان تمدن وپرورش افکار مستلزم شناختن راه و بدست آوردن وسائل کار است برشماست که دیوار جهل و استبداد که این کشور ظلمانی را احاطه نموده خراب کنیدو بدنیای متمدن و آباد راه یابید کارخانه آدم سازی برای تربیت نوباوگان و فرزندان ایران بپاکنید و بنشر کتب تاریخ بیداری ملل مبادرت نمائید و ازمجلات وجرائد سودمند امم متمدنه جهان برای هدایت افکار روشن کردن ارواح استفاده نمائید تا آنکه بهمت شما ملت ایران مقامیرا که در خور دوره مجد وعظمت گذشته اوست بدست آورد و در ردیف ملل زنده جهان جایگیرد وراه تکامل و ترقی را بپیماید وبسر منزل فلاح ونجات رسید، و نام شما برای همیشه بنیکوئی و ملت دوستی برده شود و فرزندان شما بداشتن پدرانی وطن دوست و نوع پرور مباهات نمایندوصفحات تاریخ آینده اسم شمارا به خیرخواهی وبزرگی یاد کنند.»

امروزکه نزدیك بنیم قرن از زمان ایراداین خطابه بلیغ میگذرد هرگاه علماء روحانی که برجسم وجان مردم ایران حکومت میکردند ازگفته‌ها ونصایح خیرخواهانه آنمرد خردمند پیروی کرده بودند و روحشان دستخوش هوای نفس نشده بود ملت ایران باینددرجه پستی و بدبختی نمی‌رسید و خود آنها هم باین مذلت ومسکنت و بیچارگی دچار نمیشدند.

در آنزمان دوستان علم و فرهنگ همت به نشرمعارف گماشتند، دبستانهای بسیاری در پایتخت و شهرستانها تأسیس نمودند و روابط علمی تا حدیکه پرورش افکار اجازه میدادمابین مرکز وولایات برقرارشد.

مرحوم حاجی میرزا یحیی دولت آبادی که یکی ار سران آزادیخواه ایرانست واز پیش قدمهای فرهنگ جدید بشمار میرودودرتأسیس مدارس ملی و ترویج معارف بیش از هرکس فداکاری کرده و رنج بسیار برده دبستانی مجانی بنام مدرسه، سادات در طهران تأسیس نمود و عده زیادی اطفال یتیم و بی بضاعت درآنجا پذیرفته شد و ناهار و لباس شاگردان هم مجاناً داده میشد وبودجه مدرسه هم بهمت خیرخواهان

تأمین و منظم شد و روزهای عید مبعث رسول اکرم را برای جشن مدرسه اختصاص دادند و در آنروز از کلیه بزرگان و رجال ایران دعوت میشد وهزارهانفر در آن جشن فرهنگی حضور می‌یافتند در عید مبعث ۱۳۱۹ مرحوم ملك المتکلمین در آن مجلس باشکوه در حضورهزارها مدعوین و محصلین نطق ذیل راکه ما بوسیله آقای سیدعبدالوهاب‌معین‌العماء که‌در آنمجلس‌حضور داشته‌و نوشته‌است بدست آوردیم‌واینك در اینجا عینا نقل میکنیم.

« ای بزرگان ایران ای نوباوگان امروز و مردان آتیه این سامان ما امروز دور هم گرد آمده‌ایم که کانونی برای‌هدایت افکار بنا کنیم وچراغی برای‌روشن کردن قلوب برافروزیم و باصطلاح ایرانیان قدیم اجاق علم و فضل را بنیان نهیم تا ازپرتو نور درخشان آن‌قلوب و ارواح تاریك ملت ایران روشن شود وبدستیاری آن‌پرچم علم و دانش باهتزاز آید وجهل‌جای‌خودرا بعلم دهد وتاریکی مقام خودرا بروشنائی سپرد و از این‌راه ماهم با کاروان تمدن همراه شویم ومقامی راکه درخور این‌ملت کهن سال که‌گذشته باعظمتش زینت بخش تاریخ جهان است‌باز یابیم حکماء قدیم بر این‌عقیده بودند‌که فرق ما بین انسان وحیوان بنطق‌و بیان‌است ولی علماء ودانشمندان امروز جهان بر این عقیده استوارند که فرق میان انسان و حیوانات به علم ودانش است زیرادر پرتوعلم‌است که‌انسان برموز طبیعت‌راه یافت وبمقام توحید وخداشناسی نائل‌گشت بوسیله علم و دانش فرزندان انسان‌که چون حیوانات در مغاره‌هازیست میکردند باین مقام‌رفیع‌وموقع‌منیع انسانیت‌نائل شده‌و قواء طبیعت را در اختیارخود در آورد و بمنافع عمومی بکار انداخت.

از پرتو علم است که قوه کهربائی و برق جای چراغ پی‌سوز وروغن کرچك‌را گرفت و ماشینهای بخاری و خطوط آهن‌که هرساعت چندین فرسنك راه‌می‌پیمایند و صدها مسافر را حمل میکند جای خر لنگ رااشغال‌کرد.

از پرتو علم است که ملت گمنام ژاپن که هزار ها سال درظلمت و تاریکی می‌زیست امروز باین مقام بلند از تمدن وبزرگواری نائل شده و باملل متمدنه‌جهان

در تمام شئون لشکری و کشوری و فرهنگی رقابت میکندوقسمتی از آسیارا بنور علم و تمدن روشن کرده .

انسان جاهل بیش از حدیکه قواء ظاهره‌اش درك میکندنمیتواند استنباط نماید و تامسافتیکه قوه باصره یا سامعه‌اش تمیز میدهد نمیتواند تجاوز کند ولی چشم ومغز مرد عالم‌خرق حجاب میکند وقوه نافذه‌ائی ازکوهها و دریاها عبور میکند وبوجود معادنیکه در دل خاك جای‌دارد و حیواناتیکه درقعر دریا ها سکنا دارند راه‌می‌یابد و بنفع خود از وجود آنها متمتع میشود .

جاهل در محیطیکه قواء جسمانیش اجازه میدهد راه‌می‌یابد ولی‌عالم باقوه‌علم در دستگاه کائنات راه یافته و از اسرار طبیعت و عظمت خالق جهان آگاه میشود

جاهل ستاره‌های آسمان رانقطه‌های نورانی‌وروشن میپندارد ولی‌عالم میداند که هریك از این ستاره ها عالم بزرگیست که بعضی از آنها هزار ها مرتبه از کره زمین بزرگتر و دارای مخلوقات‌و معادن بسیار است و بایك نظم وترتیبی در اطراف عالم شمسی‌خود بسیر ودرحرکتند .

پس در پرتوعلم است‌که فرزندان انسان‌بدین پایه از سعادت وترقی نائل‌شده و در زیر سایه علم است‌که عدالت و رستگاری در دنیا پدیدار گشته و بشر طوق بنده‌گی و عبودیت ظالمان را ازگردن‌خود برداشته و از نعمت شخصیت و آزادی و تساوی حقوق برخوردار شده .

پس شما ای فرزندان من که برای تحصیل علم وشرف در این دبستان یاکار-خانه آدم‌سازی راه‌یافته‌اید بدانید که‌خیر دنیا و آخرت شما وملیت شماوفرزندان آتیه شما فقط وفقط در زیر پرچم علم و دانش است و سرفرازی شما درمقابل ملل زنده دنیا و هم قدم شدن باکاروان تمدن و انسانیت جز از طریق آموختن علم و دانش میسر نیست .

پس سعی وکوشش کنیدکه روح معصوم و بیگناه خود را بزیور علم و دانش روشن نمائید تا با سربلندی‌وسرفرازی در میان جهانیان زیست کنید و مقامیرا که

در خور فتبارك‌الله احسن الخالقین است بیابید و از نعمت هل یستوی الذین یعلمون والذین لایعلمون برخوردار گردیدو نام‌نیك پدران خود رازنده کنیدو پرچم پرافتخار ایران راکه بدبختانه زمانی‌است‌در نتیجه جهل‌وفساد اخلاق و ظلم و بیدادگری سرافکنده‌و واژگون شده است بر افرازید ومقامی‌راکه‌در خوردوره‌مجدوعظمت گذشته ایران است باز یابید .»

فصل هشتم

استقراض از روسیه

در این ایام دفتر تازه‌ای در تاریخ سیاست ایران پیدایش یافت و درباریان خیانت غیر قابل جبرانی را مرتکب شدند دولت مقتدر و استبدادی روس که از سالهای چند نفوذ و قدرتش در ایران روز افزون بود و سیاست شدید و تجاوز کارانه اش حیات ایرانرا تهدید میکرد و بقول معروف بدون فرمان قوشچی‌باشی بودو در امورداخلی ایران مداخلات نا مشروع میکرد و اکثر از اعضاءدولت مخصوصاً شخص صداعظم بستگی زیادی به آنها داشت و از کار کنان آن دولت محسوب‌میشد

امتیاز بانك استقراضی را بدست آورد و بدون فوت وقت بانك معظمی باسر مایه زیاد در ایران افتتاح‌شد و چون این بانك در حقیقت آلت‌اجراء سیاست دولت روسیه بود بدون شرط و قید ملیون ها پول بعموم طبقات متنفذ از رجال مملکت علماء تجار و غیر قرض داد و طوق‌سیادت و آقائی خود را بگردن آنها استوارنمود سپس موضوع استقراض دولت ایران از دولت‌روس بایك شرایط‌ننگین و شرم آوری که مورد شگفت تمام جهانیان شد بمیان آمد چنانچه‌بسیاری از جراید سیاسی‌جهان در اطراف این وام که بقیمت استقلال و حق حاکمیت کشور تمام میشد قلمفرسائی کردند و دولت ایران را به بی خردی و وطن فروشی یاد نمودند .

اهمیت سیاسی وحیاتی‌این‌استقراض‌ومخاطرات‌آن برای‌کشورایران بدرجه‌ای مهم و قابل توجه است که کتابی در این موضوع باید نگاشت ، پس بهتر است که فرزندان ایران به تاریخ مشروطیت و جراید آنزمان‌مخصوصاً روز نامه‌حبل‌المتین

کلکته مراجعه فرمایند و درجه بی‌قیدی و ناپاکی زمامداران کشور راقضاوت‌نمایند باری از مطلب دور نشویم .

به اصطلاح آن زمان موضوع استقراض خانه برانداز چون صاعقه ای بر سر وطن پرستان و دوستان ایران فرود آمد و جملگی را حیران و سر گردان کرد و هر فرد مطلع به‌سیاست برای رهائی از این گرداب مهلك در صدد چاره بر آمد ولی مقامات متنفذ که انتظار داشتند از این پولیکه بقیمت حیات ایران بدست می آمد سبیلی چرب کنندوطرفی به‌بندند نه فقط در مقام‌مخالفت بر نیامدند بلك زمامداران وقت را تشویق نمودند و هر یك سهمی‌از این گوسفند قربانی بدست آوردند .

شاید در آنزمان مجامعی چند برمخالفت‌بااین‌عمل‌دولت تشکیل یافته‌باشد که ما از آن بی اطلاع هستیم ولی‌آنچه میدانیم‌اینست که یك انجمن‌سری‌برای‌مخالفت با استقراض روس و ایران ا از اشخاصیکه نام آنها را در اینجا ذکر میکنیم‌و همه آنها از کسانی هستند که در مشروطیت ایران و بنیان حکومت ملی زحمات زیادی کشیده و مشقات بسیار دیده‌اندتشکیل یافت .

از جمله ملك المتکلمین ، حاجی میرزایحیی‌دولت‌آبادی ، آقای‌میرزاسلیمان خان میکده ، میرزا محمد علی خان نصرةالسلطان ، حاج شیخ مهدی کاشی می باشند .

نا گفته نماند که معتمد خاقان که سپس به لقب قوام الدوله ملقب شد و در آن زمان‌محرم‌مرحوم مظفرالدین‌شاه بود و در دربار آمد وشد داشت اگرچه جزء این انجمن نبود ولی چون با دولت آبادی و ملك المتکلمین دوستی بسیار داشت و چنانچه در انقلابات ایران هم در زمره مشروطه خواهان قرار گرفت انجمن راز جریانات کارهای دولت و نظریات در باریان و روابط آن ها با خارجیهامطلع می ساخت .

باری افراد انجمن درمجالس ومحافل به اندازه‌ایکه مقتضیات اجازه میداد

مضرات این قرار داد را گوشزد مردم مینمودند و تلگرافات چندی با سیم کمپانی بطور محرمانه به علماء عتبات و ایرانیان مقیم خارجه و روز نامه های آزادیخواه فرانسه و انگلیس مخابره کردند و عدم رضایت ملت ایران را نسبت به استقراض اعلام نمودند •

و نیز لوایح مفصلی بنام شب نامه که بخط حاجی میرزا علی محمد (مترجم همایون) نوشته میشد و در آن تاریخ این عنوان در ایران سابقه نداشت ژلاتین کرده و شبها در کوچه و بازار منتشر نمودند انتشار شب نامه‌ها را که در آن زمان کار خطرناکی بود بعهده نصرة السلطان و دکتر ملك‌زاده که در آن ایام در دارالفنون تحصیل میکرد واگذاردند•

شانزده لایحه اعتراض در تحت عنوان مخالفت ملت ایران با استقراض که با کمال دقت و اطلاع نوشته شده بود و مندرجات آنها متکی به اطلاعات سیاسی و تاریخی بود منتشر نمودند، و بعضی از آن لوایح را برای روزنامه حبل المتین کلکته فرستاده و در آن جریده ملی بطبع رسید و ما تکرار آن ها را در این جا خالی ازضرورت می دانیم•

از جمله مردان دانشمند و مطلع به سیاست جهان که قدر مردانگی و مخالفت با این قرار داد ننگین علم کرد، مرحوم میرزا ملکم خان بود که در آن ایام در لندن میزیست و تلگرافات متعددی در مضرات سیاسی و اقتصادی این استقراض به شاه و درباریان و صدر اعظم وقت نمود و مقالات مفصل دراین زمینه درجراید آزاد انگلستان و فرانسه منتشرساخت •

مرحوم مستوفی الممالك حکایتی نقل میکرد که ذکر آن در این جا خالی‌از فایده نیست •

میرزا علی اصغر خان اتابك که این‌استقراض ننگین در زمان‌صدارت او انجام یافت پس از آنکه معزول شد بفرنگستان مسافرت کرد و در آن محیط آزادبیش از پیش از مخاطراتیکه از این راه متوجه حیات ایران شده بود آگاهی یافت و در صدد بود که بهر وسیله که ممکن است خود را از این خیانت تبرئه کنند و گناه

را بگردن دیگران بیندازد •

یکی از روزها که به اتفاق جناب ملکم خان و اتابك برای صرف چای بیکی از هتل های سویس رفته بودیم اتابك موقع را مناسب دانسته موضوع استقراض را بمیان آورد و در حدود یك ساعت در اطراف آن صحبت کرد و تمام گناه رابگردن در باریان که اطراف مظفرالدین شاه بودند و ارفع الدوله که در آن زمان سفیر کبیر ایران درروسیه بود انداخت ، ودرخاتمه مذاکره خود چنین نتیجه گرفت که ارفع الدوله و ممتازالسلطنه برای استفاده خود مقدمات این استقراض ننگین را فراهم کردندو یك مشت ترك احمق طماع که از در باریان مظفرالدین شاه بودند برای پر کردن جیب خود او را مجبور به این کارناشایسته کردندو منکه صدراعظم ومسئول کشور بودم در اینکار گناهی ندارم و مسئولیتی متوجه من نمی شود و استفاده ای نکرده ام مدتیکه میرزا علی اصغرخان اتابك صحبت می داشت میرزا ملکم خان سر خود را به زیر انداخته با کمال دقت بگفته های او گوش میداد •

ناگاه سر خود را بلند کرده و با یك نگاه تحقیری که حاکی بر تأثر قلبی آن مرد ایران دوست بود چنین گفت من تا حال در مقابل این خیانتیکه بکشور کرده ایدجنابعالی را مستحق صد چوب میدانستم وتصور میکردم که اگر خیانتی کرده اید در مقابل استفادای هم نمود اید ولی اینك که میفرمائید دیگران فائده برده اند و شما سهمی در اینکار نداشته اید جنابعالی را مستحق هزار چوب میدانم •

اینك برای بصیرت خوانندگان سواد مکتوبیکه مرحوم ملك المتکلمین راجع بقضیه استقراض روس و ایران به میرزا نصرالله خان مشیرالدوله وزیر خارجه وقت نگاشته و ما بوسیله میرزامحمدعلی خان نصرةالسلطان که خود یکی از اجزاء و عضو وزارت خارجه ایران بود بدست آورده در اینجا مینکاریم ، پس از عنوان •

«اتکاء به حسن نیت وملت دوستی جنابعالی بنده را بر آنداشت که برای حفظ»

سیادت ایران که مهد پرورش ما و نیاکان ما بوده و از نعمات آن برخوردار هستیم و سر افرازی ما در میان ملل مرهون افتخارات جاویدان گذشته و استقلال امروزه او است در مقام گستاخی بر آمده و اصلیکه پایه تمام حکومت های خودمختاری و سلطنت های مطلقه بروی آن استوار است که پادشاه مالك الرقاب و صاحب اختیار ملك و مملکت است و کسی را حق چون چرا در کار های او نیست دراین موقع خطیر از نظر مصالح ملك و ملت رعایت نکرده در مقام تصدیع بر آیم

زمانی است که در محافل داخلی و جراید خارجه از استقراض دولت ایران و روسیه سخن گفته میشود اینك از قرار معلوم این شهرت ها به یقین پیوسته و دولت ایران مصمم شده با یك شرایط سنگینی که باتمامیت و استقلال ایران منافات دارد این استقراض را عملی نماید وازاین راه بارگرانی بردوش خود و ملت ایران که هیچوقت قادر نخواهد بود شانه از زیر آن خالی کند بنهد ۰

زیرا با عدم تو از انیکه در دخل و خرج دولت موجود است وکسریکه همه ساله در بودجه کشور مشاهده میشود دولت ایران به این زودیها قادر به‌پرداخت اقساط قروض خود نخواهد بود و این طوق رقیت برای همیشه بگردن ملت ایران استوار و بر قرار خواهد ماند و حال آنکه‌هم جنابعالی که رشته مهام امور سیاسی کشور را در دست دارید و هم مردان خردمند و مطلع به اوضاع داخلی ایران میدانند که اگر هم اطمینان بود که این پول صرف اصلاحات کشور و بکار انداختن چرخ اقتصادمملکت میشودباز هم ازنظر سیاست و حفظ موقعیت کشور صلاح در اینکارنبود در صورتیکه برای احدی تردید نیست‌که تمام آن صرف هوس رانی عده‌ایکه کمترین علاقه به سعادت و افتخار مملکت‌خود ندارند خواهد شد و یك سره در چاه‌های طمع و خود پرستی مردمانیکه‌کار ما را تا به این پایه مذلت و پستی رسانیده اند فرو خواهد رفت و جز بدنامی‌وبد روزی و ندامت‌برای ملت‌ایران اثری باقی نخواهد گذارد ۰

پس درنظر دور اندیش جنابعالی که از همه‌کس‌آگاهتر به امورسیاسی کشور

هستید و در مملکت دوستی مورد تصدیق عوام و خواص می باشد بهتر نیست که اعلیحضرت اقدس پادشاه را که بیش از همه به سعادت ملك وملت خود علاقمند می باشند از مضرات سیاسی این استقراض آگاه فرمائید و پرده خدعه‌ایکه در باریان برای مستور ساختن حقیقت آویخته اند پاره نمائید و معایب را در پیشگاه حضرتش روشن فرمائید و نام نیکی از خود در تاریخ ایران بیاد گارگذارید ·

هر گاه حقیقاً توازن خرج ودخل دولت بهم خورده و چرخ مملکت چنانچه گفته میشود بواسطه بی پولی ازکار افتاده آیا بهتر نیست که بوسیله یك استقراض داخلی این عدم توازن را اصلاح بفرمائید و یا بوسیله بر قراری یك مالیات تازه‌ای کسر بودجه مملکت را تامین کنید ·

و در صورتیکه طرق فوق غیر ممکن و ضرورت فوری بدست آوردن مبلغی از راه استقراض خارجی ایجاب میکند بعقیده ارادتمند صرفه وصلاح در آنست که از یك مملکت بی طرف که سیاست خاصی در ایران ندارد از قبیل مملکت فرانسه آلمان سویس امریکا و غیره این استقراض بعمل آید و از کاریکه مضرات آن مسلم و غیر قابل جبران است احتراز فرمائید ·

باکمال تاسف مجاهدت ومخالفت وطن پرستان درضدیت با استقراض ایران ازروس بجائی نرسید وتذکرات جراید آزادیخواه‌ملل اروپا نتیجهٔ نداد و درباریان موفق شدند که بقیمت استقلال و شرافت ایران جیب خود را پر کنند وتهیه‌مسافرت فرنگستان شاه را که مفصلا جزئیات آن در تاریخ ضبط است فراهم نمایند.

کسانیکه بمخالفت برخواسته بودند مورد تهدید و تعقیب دولتیان واقع شدند جمعی‌محبوس‌وعدهٔ درگوشه و کنار منزوی گشتند مرحوم‌ملك‌المتکلمین پس ازچندی از روی یاس و نا امیدی بـرای مسافرت بخارجه از طهران حـرکت کرد و بواسطه موانعی که پیش آمدزمانی درگیلان و بادکوبه توقف نمود و سپس بخراسان رفت.

ماشرح این‌مسافرت را از روی یادداشتهای‌آقای سیدجبیب الله اشرف‌الواعظین که یکی از وعاظ‌معروف بود و در این مسافرت با مرحوم ملك المتکلمین همراه‌و

همسفر بود و عین آن در ارشیواین تاریخ ضبط است نقل میکنیم :

مرحوم ملك چون ستاره درخشانی در آسمان گیلان پدیدار گشت و با نور حکمت وفصاحت و خطابه‌های بلیغ خودآن افق ظلمانی‌را روشنی بخشید . عاشقان آزادی و عدالت چون پروانه گرد شمع وجودش جمع شدند و مردم از آن نعمت غیر منتظره برخوردار گشتند هزارها نفوس در مجالس وعظ وخطابه حضور میبافتند وازآن چشمه فضل ودانش سیراب میشدند زمانی‌نگذشت که گوئی یك نهضت ملی در این شهر پدیدار گشته وشوق وشعفی بیرون از حد در مردم آشکار شد مردم حرفهائیکه تا آنزمان بگوششان نرسیده بود شنیده و زمزمهٔ عدالت و حب وطن و شرافت ملی در افکارشان راه یافت روزی نمیگذشت که صدها مردم از خواص و عوام بملاقات ما نیایند و با اندوخته ای از افکار تازه مراجعت نکنند بطوریکه بر ما معلوم شد استعداد مردم گیلان برای قبول تمدن و زیر پا گذاردن خرافات از بسیاری از شهرهای ایران بیشتر است ، و هرگاه زمامداران ملت دوستی پیدا شود به زودی در شاه راه سعادت خواهند افتاد و طناب خود را از زیر بار خرافات و موهومات آخوند ها بیرون خواهند کشید.

آقای خمامی که یکی ازمهمترین ملاهای گیلان بود ونفوذ بسیاری درمردم عوام داشت و روحاً مردی بود جامد و مستبد و مخالف با افکار جدید چون بازار ریاست خود را کساد یافت وتوجه عموم را نسبت بمسافر تازه وارددریافت وازگفته های اوآگاهی پیدا کرد بنای ضدیت‌را گذارد و بحربه تکفیر که یگانه اسلحه‌ضد آزادی و تمدن‌است متوسل گشت و این افکار نوین راکه ریشه تمدن وانسانیت بود مخالف با شرع و شریعت اعلام نمود و پیروان آنرا کافر و بی دین یاد کرد ، و بدستیاری شیخ ابراهیم واعظ که یکمرد فتنه جو و کهنه پرستی بود و چندی قبل در طهران مردم عوام را برضد یهودیها شورانید و محله یهودیهای طهرانرا به باد غارت داد ، غوغا وشورشی برضد مرحوم ملك المتكلمین بر پا کردند و تلگرافاتی به علماء طهران و رجال دولت مخابره نمودند وآنچه را که درخور مردمان‌سالوس

و دشمن آزادی و تمدن است فرو گذار نکردند مجامعی برپا نمودند و مردم‌عوام را به مخالفت تشویق نمودند ، ولی تاثیر حقیقت و حق و قدرت ایمان و فصاحت کلام آن آزاد مرد بزرك چنان طبقات مردم را در تحت تأثیر قرار داده بود و تخم محبت او دردلها کاشته شده بود که تمام این هیاهوومخالفت ها بجائی نرسید وروز بروز بازار افکارتازه رونق می یافت وهجوم مردم‌برای استفاده از فلسفه جدید زیادتر میشد و امید پیروان تجدد زیادتر میگشت و همه امیدوار بودندکه این تخم آزادی ووطن دوستی که‌بدست‌ملك‌المتکلمین‌درقلوب افشانده شده روزی‌درختی باورور گردد وجامعه ایران ازمیوه آن بهره‌مند شود ، چنانچه خوش بختانه این انتظار لباس‌عمل پوشید و ملت‌گیلان چند سال بعد بیش از سایر شهرهای ایران در راه مشروطیت جانبازی وفداکاری‌کردند ونام‌آن‌آزاد مردان درتاریخ‌مشروطیت ایران‌برای همیشه بیادگار باقی خواهد ماند .

توقف ما دررشت‌دو ماه وچند روز طول‌کشید ودراین مدت بسیاری‌ازمعاریف بندر پهلوی برای درك ملاقات ملك‌المتکلمین برشت‌می‌آمدند و از آن چشمه‌فضل و حکمت سیراب میشدند ، چون به بندر پهلوی رسیدیم با اینکه بیش ازچند روز در آنجا نزیستیم مرحوم ملك المتکلمین اقدام به تأسیس یکمدرسه ملی نمود و چون شرح آنرا درروزنامه حبل المتین کلکته درج نموده اند ما عین آن را در اینجا نقل میکنیم .

حبل المتین ۲۱ ربیع الاول ۱۳۲۲ مکتوب از انزلی امروز نهم صفر است جناب مستطاب آقا میرزا نصرالله ملك‌المتکلمین‌که درحقیقت ملك‌المتکلمین و در منبر شخص اول در ایران است و نزد جنابعالی نیز منتها درجه معروف اند در مجلس وعظ جناب معین التجار پس از آنکه خلق را از هر در موعظت نموده سخن را به تعلیم و تربیت اطفال و احداث مدارس کشانیده چنین ایراد فرمودند .

ای اهالی بندر معتبر انزلی تازود است مدرسه برای تأدیب و تربیت‌ومعرفت و انسانیت اطفال و نونهالان وطن و جگر گوشه های خود تاسیس کنید وراضی

نشوید اطفالتان در کوچه و بازار گشته و بکارهای پست خو گیرند، بر شما لازم است کارخانه آدم سازی دائر کنید که انسان را جز مدرسه هیچ چیز ادب نمیکند مدرسه بر معرفت انسان می افزاید در این بندر و سرحد معتبر که اول بندر سواحل بحر خضر میباشد مدارس و مطابع دائر کنید و آنچه میفرمود با ادله و براهین به مستمعین با احادیث موثقه بثبوت می رسانید به اندازه ای خلق را در این راه موعظت فرمود و نصیحت نمود که جمعی از معارف پژوهان دراحداث مدرسه مستعد شدند ، تاکنون اهالی انزلی از هیچ متکلمی بدین پایه تأثیر کلام و تسلط در منبر و سخنان مفید نشنیده و ندیده بودند ، از آن بعد سخن را به روزنامه و فایده او کشیده و به آواز بلند فرمود ، ای مردم بدانید و آگاه باشید که جریده فریده حبل المتین که صاحب امتیاز و نگارنده او مؤیدالاسلام وخود از علما ویکی ازمجتهدین بزرك ایران میباشد ، یازده سال است در شهر کلکته هم خود را صرف ترویج معارف نموده و درمقابل دشمنان دین و مملکت چون سد سکندر ایستاده دفاع از دولت اسلام میکند ، حبل المتین مسلمانان خاصه ایرانیانرا سربلند کرده به تهذیب اخلاق و تمدنشان میکشاند .

حبل المتین درمملکت خارجه نشسته دفاع ازدشمنان داخلی مینماید ، حبل-المتین داد مظلومان را از ظالمان میستاند ، حبل المتین ظالمان را نابود وبجای آن عادلانرا برسرکار آورده دم از ترقی میزند ، حبل المتین وطن عزیز واهل وطن خود را دوست داشته ومیخواهد وطن و ابناء آن ازدست برد دشمنان خودی و بیگانه آسوده مانند .

حبل المتین دشمن ظالمان است ، حبل المتین دوست عادلان است ، حبل - المتین ترقی وطن را خواهان است ، حبل المتین خلق ایرانرا یازده سال است بـه اتحاد دعوت میکند ، حبل المتین هیچگاه ازظالمین ووطن فروشان ملك همراهی ننموده بخوانید این نامه مقدس را تا براطلاعات شما ووطن شناسی ودولت خواهی تان ازهر جهت بیفزاید ، حبل المتین اول روزنامه فارسی است که بوظائف ملی خود عمل می نماید .

خلاصه به اندازه ای از این در سخن راند که اهالی انزلی بفوایداین روزنامه مقدس آگاه نمود ، بلی اینست ثمره صداقت و نتیجه استقامت و اثر حق ستائی کـه در سیصد ملیون نفوس اسلامیه بـه السنه مختلفه ووسائل متعدده ستایش شده و ممدوح واقع میشود .

مکتوب از انزلی حبل المتین ۱۲ جمادی الاول ۱۳۲۲ تالهای سنك گداز حاجی ملك المتکلمین بعدازآنکه به اهالی انزلی اثرخودرابخشید ومدرسه عضدیه رااحداث نمودند معلم هم ازطهران وارد و روز دوازدهم ربیع الثانی کـه روز افتتاح مدرسه بود عموم اهالی و اعیان در آن محضر محترم شرف حضور بهمرسانیدند و هر یك از اولیاء دست اطفال خود را گرفته بمدرسه سپرده ثبت دفتر نمـودند این مدرسه گنجایش چهل نفر شاگرد وبعلاوه پانزده طفل یتیم دارد فعـلا اطفال با کمال قاعده مشغول تحصیل میباشند ، اشخاصیکه در ابتدای تاسیس این مدرسه کلمه کفر برزبان جاری میکردند در اثر بیانات معجز آسای حاجی ملك المتکلمین روز افتتاح مدرسه دیده شد دست اولاد خود را گرفته بمدرسه حاضر شده روی صندلی جلوس کرده اسمشانرا بدفتر مدرسه ثبت نموده وبمقام انسانیت داخل گردیدند خداوند ما را از شر شیاطین انسی نجات بدهد .

مکتوب ازانزلی حبل المتین ۲۰ ربیع الثانی ۱۳۲۲ در مراسلات اقدم مذاکرات مدرسه بعرض رسید متمم او را نیزمینویسم ، جناب مستطاب حاجی ملك المتکلمین که در شماره اولین وطن خواهان واززمره وطن پرستان دولتخواه اسلام دوست است بیست و هشت روز تمام در انزلی بالای منبر خلق را در تاسیس بنای مدرسه یعنی کارخانه آدم سازی ترغیب و تحریص نمـود ، عاقبت از نفس قدس نمون ایشان در روز ۲۹ صفر به محضر حکومت درحالتیکه جمیع اعیان و اشراف و تجار وغیره با علمای اعلام حاضر بودند تشکیل انجمن شده درآن محضر محترم مذاکره لازمه بـه میان آمده پس از اینکه دفتر اعانه مدرسه بامضاء علماء اعلام و حکومت و اعیان و اشراف و تجار و غیره رسید وهمه متفق الکلمه در این بنای خیر اقدام وامضانمودند

خطابه ای غراء ایراد شد بعد بذریعه تلگراف از طهران معلم برای مدرسه طلب نمودند عنقریب افتتاح مدرسه اطلاع داده خواهد شد ، جناب ملك المتکلمین با بیانی خوش فصل به فصل نظامنامه مدرسه را که ترتیب داده و کتابچه نموده بودند قرائت کردند و تا هفته دیگر عین نظامنامه باداره فرستاده خواهد شد عده ای هم با تاسیس این بنای تمدن مخالفت کردند و سر وصدا ها بلند نمودند ، از آنجمله وکیل الرعایا میباشد ولی پافشاری جناب ملك المتکلمین مخالفت آنها را بی نتیجه گذارد و بحمدالله این اساس خیر برپا شد .

توقف چند روزه حضرت ملك در بندر انزلی گوئی خلق تازه ای بوجود آورد و بیانات فلسفی وسحر آسایش ارواح را دگرگون ساخت تخم وطن‌دوستی ومعرفت در دماغ اهالی آنسامان کاشته شد و یادکاری فنا نا پذیر در قلوب از خود باقی گذارد .

چون به بادکوبه رسیدیم جمعی از روشن فکران و از آزادیخواهان انتظار ورود ما را داشتند و چون پروانه گرد شمع وجود آنجناب جمع شدند جناب طالب اف که ازآزاد مردان آن دیار است وکتابها درتربیت‌وروشن کردن افکارایرانیان تألیف نموده‌بملاقات حضرت ملك‌شتافت و این دوآزاد مرد نامی ایامی‌چند ازصحبت یکدیگر برخوردار شدند و ایرانیان بادکوبه و آزادیخواهان قفقاز از مجمع آنها استفاده بسیار نمودند .

شالوده تاسیس مدرسه ایرانیان دربادکوبه به تشویق حضرت ملك ریخته شد و بزرکان و متمولین آن دیار در این کار خیرمساعدت بسیار نمودند و از بذل مال دریغ نکردند .

پس از آنکه چند روزی در بادکوبه توقف نمودیم و از ملاقات هم وطنان بسیار مسرور بودیم از طرف مقامات رسمی بما اطلاع داده شد که اجازه داده نمی شود که ملك المتکلمین بطرف اروپا حرکت کند و باید به ایران مراجعت نماید .

نماینده دولت ایران بطور خصوصی بما فهماند که دولت نمیخواهد قضیه‌سید

جمال الدین افغانی تجدید شود و یکمرد روشنفکر چون حضرت ملك به ممالك خارجه که در آنجا میتوان بآزادی آنچه را که در صلاح ملك و ملت ایران است گفته و نوشته شود مسافرت نماید .

ناچار از راه عشق آباد بطرف مشهد مقدس حرکت کردیم .

چند روزیکه در مشهدمقدس بودیم بما خیلی خوش گذشت و از حسن اتفاق جناب حاجی نصیر الملك شیرازی متولی باشی با حضرت ملك‌المتکلمین دوستی به سزائی داشت و مقدم ایشان را گرامی داشت وآنچه در خور احترام بود بجاآورد و بنا بخواهش جناب نصیرالملك حضرت ملك‌المتکلمین چند شب درمسجد معروف گوهرشاد درحضور هزار ها خواص و عوام منبر تشریف بردند وچراغ هدایت‌افکار را در آن محیط قدس روشن نمودند نگارنده با کمی استطاعت کوشش کردم که آنقدرکه مقدور بودخطابه های آن مرد بزرك را بنویسم وقصد دارم در رساله ای جداگانه برای روشن کردن فکر هموطنان خود طبع ومنتشر نمایم .

فصل نهم

پس از مراجعت از مشهد مقدس چندی مرحوم ملك المتکلمین در طهران و اصفهان توقف داشت و در خلال آن ایام بدعوت جمعی از آزاد مردان فارس به شیراز مسافرت میکند و ما شرح مسافرت و مدت توقف ایشانرا در شیراز ازروی یادداشت‌های جناب حجة‌الاسلام آقای میرزاعلی آقا ذوالریاستین که یکی ازبزرگان روحانیون وسرسلسه عرفا و آزادیخواهان میباشندوتاریخ مشروطیت ایران وزندگی بعضی ازرجال مشروطه خواه رامخصوصاً شرح حال مرحوم ملك‌التمکملین را نکاشته بطور اختصار برای خوانندگان این سرگذشت نقل میکنیم.

شهیدسعیدوفدائی‌راه‌ایران‌وآزادی مرحوم حاجی میرزا نصرالله ملك‌المتکلمین که معروف خاص و عام ونام نامیش‌زینت‌بخش صفحات تاریخ آزادی ایران است در زمان حکومت علاءالدوله که مردی مستبد و جفا پیشه بودبنا بەدعوت‌جمعی‌ازاحرار وروشن فکران به شیراز آمدند، وازپرتوافکار و فصاحت گفتار خود قلوب‌راروشن و تشنگان راه حریت و انسانیت را سیراب نمودند خواص و عوام از هر طایفه گردش جمع شدند و هزار ها نفوس درمجامع نطق و خطابه اش حضور یافته و از آن دریای فضل و حکمت سیراب گشتند، هیجان غیر قابل وصفی در نفوس پدیدار گشت وشوق‌شعفی‌وبی اندازه در ارواح خمود وجامد آشکار شد قدرت بیان وایمان در گفتار آن آزاد مرد انقلاب شگفتی در افکار و ارواح مردمان این سر زمین ایجاد نمود.

و روح تازه‌ای در کالبد ملت فارس بوجود آورد ، اگرچه توقف آن جناب در شیراز چندان طولانی نشد و چنانچه بدان اشاره خواهیم کرد جبراً از میان ما بیرون رفت و قلب دوستان و پیروان عدالت و حریت را از جدائی خود آزرده و متأثر ساخت .

ولی افکاربلند و عقاید ارجمند و بیانات‌فصیح‌وگفتاربلیغش چون اشعه‌خورشید ارواح خلق این مملکت را روشنی بخشید و تخم حکمت و وطن دوستی در قلوب اهالی فشاندایامی چند در مسجد وکیل به وعظ و خطابه پرداخت ومردم را به راه وطن دوستی وعدالت گستری و مخالفت با اساس ظلم و استبداد و پیروی از ملل متمدنه جهان هدایت نمود و ازتهدید حکومت وقت و تکفیر ملا های کهنه پرست اندیشه در دل راه نداد و انقلاب‌بزرگی بر ضدظالمین و پیروان حکومت استبدادی و دشمنان وطن برپاکرد .

و ما در اینجاشمهٔ ازبیانات شیوا وگفتار سحر آسایش را که در مسجد وکیل در حضور هزار ها نفوس ادا نمود ذکر میکنیم .

خطابه مرحوم ملك المتکلمین در مسجدوکیل شیراز :

«بزرگترین‌وسیله سعادت هرقوم‌درك این مطلب‌است که‌دولت‌دولت‌ماست‌وخاك وطن‌خانه‌ماست‌وحفظ آن‌وظیفه‌هیئت‌اجتماعیه‌است‌وکافهٔ‌حقوق‌دولت‌ووطن‌وملت‌حقوق مشترکه است زیرا نفع‌وضرر کشور بهیئت اجتماعیه اهالی‌آن‌مملکت راجع‌وهمگی‌در آن‌سهیم و شریك و هریك از افراد در دفع مضرت‌و خیر منافع آن‌فرداً فرد وظیفه دارد و حق وصلاحیت سؤال ازنیك و بد آن‌رادارا میباشید و روزیکه اکثر اهالی کشور بفهم این نکته دقیق نائل گردند و برای جفظ حقوق حقه خود قیام نمایند و برای فداکاری در این منظور مقدس آماده شوند و بدون اغماض و ترس از هر کس هرخطائی دیدند بهمسئولیت او بر خاستند اختر سعادت ازافق طبیعت طلوع‌خواهد کرد،دولت کسب شرف وقدرت،ملت ترقی مملکت آباد خزانه مأمور وقـوه تدافعی ملی بخوذی خود آماده گردد ، خصوصاً ملت ایران که همه از یك نژاد و یك زبان

و یك مذهب و پایه قومیتش در روی یك گذشته با عظمت و افتخاریست که همه جهانیان تصدیق دارند و با اینکه مکرر در مکرر در دوره زندگانی چندین هزار ساله اش دستخوش هجوم و استیلای اقوام و ملل واقع شده کمترین شکافی در بنیان ملیتش راه نیافته وبا اینکه در ظاهر مغلوب و منکوب ملل فاتح بوده همیشه روح و فکرش بر آنها حکمفرمائی داشته و آداب و عادات ملی و اصول تشکیلات اجتماعی خود را بر ملل غالب تحمیل نموده است .

حتی ملت عرب با اینکه جهانگیریش متکی باصول متین احکام دین بود طولی نکشید که مغلوب افکار بلند و سجایای ملی ما گشت و تمدن و تشکیلات دولتی و اجتماعی ما را پذیرفت .

حکومت خودمختاری وخود سری زمامداران کشوری ولشگری مایه اضمحلال و محو ملل بزرك عالم بوده وهست و قانون مسئولیت وبسط عدالت ملل جهان را بهاین پایه از دانش وتمدن سوق داده ومسئولیت زمامداران ملك وملت گردش چرخ مملکت را از خطا و تزلزل مصون میدارد .

جای تعجب است که در بسیاری از ممالك ملت قانون مشروطیت را از دولت مستبد خود بامجاهدت وجانبازی طلب میکنند وبدان نائل نمیکردند ولی در کشور ما چنانچه شنیده میشود شاهنشاه رئوف و مهربان محض رفاه حال ملت وترقی مملکت به اوج سعادت دروضع قوانین مناسب با حال کشور وبسط اصول عدالت و مشورت در مهام امور مملکتی خود مایل ولی امنای دربار و امرائیکه رشته استبداد و خود سری و ظلم را بر گردن این ملت بیچاره استوار کرده اند ، وبقول معروف:(میکشد هرجا که خاطرخواه اواست.) تن در نمیدهند و ملت هم بدرجه‌ای جاهل و از حال خود غافل است که این سیه روزی وفشار و بدبختی را زندگانی وحیات دانسته قدمی در راه سعادت و کامیابی خود بر نمیدارد ، یقین دارم که پادشاه دل آگاه بدین نکته اساسی توجه فرموده ، که پادشاه از وضع قوانین و بسط عدالت بیش از مردم بهره‌مند میگردد زیرا بدون همکاری صمیمانه دولت وملت واتخاذ اصول مشروطیت

و مشورت اتحاد حقیقی مابین دولت وملت پدیدار نشود وبسیر تکامل و ارتقاء که آرزوی همه جهانیان است نائل نگردد .

درتمام‌جهان امروز قومی یافت نمیشود که ازروی خلوص نیت و صدق‌عقیدت مطیع حکومتی که وضع وسلوك و رفتارش از روی اصول استبداد است بوده باشد اگر در عصر این پادشاه ملت دوست دوائر دولت منظم نگردد و ابواب عدل بروی ملت باز نشود ودردهای صعب‌العلاج که به برخی جهات از اظهارش خود داری می کنم بدرمان نرسد و در تربیت ملت و اصلاح دوائردولتی وبساط‌سلطنت صرف همت نشود واین فرصت که برحسب‌اتفاق‌پیش آمده ازدست برودیگر امیدبقا و دوام‌بسیار دشوار است مگر دست غیب بساط دیگری بظهور آورد و فلك طرح نوینی‌افکند جای شبه نیست که منافع واغراض دول مقتدر همجوار پیوسته مانع ترقی و اعتلای دولت ما بوده وبر هیئت اجتماعیه خاصه بزرگان و روشن فکران واجب است که از روی جد و اجتهاد در تشکیل دولتی مقتدر که بنیادش در روی عدالت و آسایش رعیت باشد بکوشند و مقامیرا که در خور یکملت زنده و سربلند است در میان جهانیان احراز نمایند .

چنانچه ملت آسیائی ژاپن که دراقصای شرق در یك جزیره نسبتا کوچکی جای دارد واز طرفی با زمین پهناور خالی ازسکنه سیبریه و ازطرف دیگر باکشور جاهل و دور از تمدن چین همسایه میباشدو از اقیانوسهای بی پایان احاطه شده و هزارهافرسخ خاك آن‌ازممالك‌متمدنه‌جهان دور است وهزار سال‌در تاریکی‌وگمنامی میزیسته اینك در تحت لوای حکومت ملی‌و رهبری پادشاهی خردمند وملت‌دوست قدم در جاده تمدن وانسانیت گذارده وکشور خودرا به فروغ علم ودانش روشنائی بخشیده و در ردیف بزرگترین ملل مترقی‌جهان جای گرفته است افراد ملت ژاپن در مقابل قانون مساوی و حدود حقوق کلیه طبقات اعم از غنی یا فقیر یکسان و از تجاوزات ظالمانه استبداد مصون و شبانه روز برای کسب افتخار و پیش افتادن از کاروان ترقی و انسانیت کوشش ومجاهدت میکنند .

فرزندان با استعداد خودرا برای کسب علوم وصنایع بکشور های اروپا فرستاده و هریك از آنها با گنجینه‌ای از علم و معرفت به وطن خود بازمیگردند و دستگاه تمدن را بکار می‌اندازند، صد ها ازعلماء بزرك و صنعت گران قابل رااز ممالك بعیده به کشور خود خواسته و در تحت افکار بلند و اطلاعات سودمند آنها ملت را به اصول جدید و صنایع محیرالعقول نوین آشنا مینماید.

اعلیحضرت میکادو پادشاه بلند مرتب ژاپون چون اساس حکومت مشروطیت را در کشور خود بر قرار فرمود و ملت را در اتخاذ تدابیر مملکت داری سهیم و شریك کرد کاخ عظمت و اقتدار ژاپن‌را بنیان نهادوروح یگانگی‌واتحاد مابین دولت و ملت استوار نمود و در حقیقت سرمشق بس سودمند بکشور های آسیائی که در جهل و نادانی زیست میکنند و از کاروان تمدن و انسانیت دور افتاده اند داده است.

پس مردمانیکه نوری از وطن پرستی و ملت دوستی در قلب آنها هست و طالب سعادت‌وافتخارات کشور خود هستند و مایلندخود و فرزندانشان با سربلندی در میان جامعه بشریت زیست کنند و ازعبودیت و بندگی و ظلم و استبداد درکنار باشندشبه‌ای‌نخواهند داشت که پایندگی‌ملت ودولت بسته به همکاری هیئت اجتماعیه و همدستی مابین آنها است واین اصل مسلم بدون شرکت دادن روشن فکران ودانشمندان‌قوم‌درامور کشور ووضع قوانین و بسط عدالت و حفظ حقوق و حدود ابناء وطن غیر ممکن و محال است و تا دولت ازروی صدق نیت و خلوص عقیدت باملت صمیمانه درامور کشورشرکت وهمکاری نکند واز افکار خیرخواهان‌ومطلعین به سیاست جهان استمداد نکندو پایه دولت را درروی آزادی عقاید و افکار نگذارد این کشتی شکسته به ساحل نجات نخواهد رسید و ملت ایران از میوه تمدن و ترقی بر خوردار نخواهد کشت و دولت ایران‌به اوج عظمت و افتخار نخواهد رسید.»

افکار بلند و عقاید ملت پرور مرحوم ملك‌المتکلمین که از یك مغزی توانا و روحی آزاد سرچشمه‌میگرفت واززبانی فصیح جاری میشد هیجانی در افکار وارواح

مردم بپدیدار نمودو وعالم نوینی بوجود آورد،همه روزه آزاد مردان گردش انجمن کردند و عوام سر از پا نشناخته و در جمیع مجالس خطابه اش حضور می یافتند ، علاءالدوله که به استبداد عقیده معروف و از جابر ترین رجال آن دوره بود ودر بعضی مجامع وعظ حضور یافته وبه‌تأثیرات بیانات‌آن آزادمرد در جامعه بخوبی پی برده بود ازاین هیجان افکار بیمناك شده‌ودر صدد بر آمد که آن چراغ هدایت افکار را خاموش کند و آن نسیم آزادی را که چون نفخه روح القدس بر ارواح عوام و بی خبران وزیدن گرفته بود از میان بردارد .

پس تلگرافاتی بـه رجال دولت نمود و توقف ملك‌المتکلمین را در فارس‌مایه فساد و بر انگیختن انقلاب قلمداد کرد وموافقت آنها را در تبعید آن مرد نامی جلب نمود ودریکی از شبها غفلتاً عده‌ای سوار برای بیرون کردن او از فارس مامور نمودملك المتکلمین بدون آنکه فرصتی برای ملاقات‌دوستان بدست آورد اجباراًازشهر بیرون رفت و سوار ها به دستور علاءالدوله تاحدود اصفهان دمی از مراقبت‌ایشان غفلت نکردند و پس از آنکه مطمئن شدند که از خاك فارس خارج شده بشیراز مراجعت کردند .

در اینجا برای شناسائی رجال آنزمان و وضع رفتار آنها با مردم حکایتی از مرحوم ملك المتکلمین که زمانی قبل از این اوقات دراصفهان با حضور عده زیادی از مردم نقل میکرد حکایت میکنیم تا ریشه خصومت و دشمنی علاءالدوله با آنمرد نامی روشنتر شود .

در سال هزار و سیصد و چهارده بقصد زیارت عتبات از راه خوزستان‌مسافرت کردم اتفاقاً علاء الدوله هم در آن زمان بحکومت خوزستان بر قرار شده بود و در راه بایکدیگر مصادف شدیم چون رغبتی به معاشرت و صحبت من پیدا کرد به من تکلیف کرد با او در کالسکه نشسته طی مسافرت کنیم من هم تقاضای او را قبول کردم همینکه وارد خاك خوزستان شدیم اتفاقاً در روی یکی‌ازتپه‌های مجاور جاده زارع بدبختی بشخم زمین با گاو مشغول بود علاء الدوله او را صدا کـرد و بدون

مقدمه حکم ببریدن سر آن بدبخت داد من اول خیال کردم شوخی میکندوچون حس کردم حقیقتاً میخواهد آنمرد بی چاره را بکشد با پریشانی از او علت این عمل نا- هنجار را سؤال کردم بطورطبیعی وساده جواب داد برای اینکه مردم بترسند و از من ملاحظه کنند باید چشم آنها را ترسانید چون او را مصمم به این جنایت دیدم و قدرتی برای جلوگیری از این شقاوت نداشتم بنای گریه و التماس را گذاردم تا بالاخره راضی شد که از کشتن او بگذرد و ببریدن گوش آن رعیت بیچاره قناعت کند و با کمال بی رحمی این عمل شقاوت کارانه را اجرا کرد .

چون دیگر دیدن روی این مرد خیانت کار برای من مقدور نبود همان شب بدون اطلاع با همراهان خود راه شوشتر را پیش گرفتم و پس از مشقت بسیار وارد شهر شدیم و بعد از آسایش علماء و بزرگان شهر را از آنچه خود مشاهده کرده بودم آگاهانیدم خوشبختانه آهالی هم از استبداد و بی رحمی او اطلاع داشتند و بنای طغیان و انقلاب را گذاردند و مسلحاً از دخول او به شهر جلوگیری کردند و پس از کشمکش های زیاد و تلگرافات متعدد که بتهران شد شر این مرد جابر از سر مردمان خوزستان کنده شد و از طرف دولت معزول گشت و منکوباً بطهران مراجعت کرد .

مرحوم ملك المتكلمین پس از مراجعت اجباری یا تبعید از شیراز دیگر به اصفهان نرفت و یکسره بملك شخصی خود موسوم به مهدی آباد که در چهار ده فرسخی شمال غربی اصفهان است مسافرت کرد و چند ماه در آن قریه به آبادی اراضی زراعتی و حفر قنات و مطالعه پرداخت چندی هم مبتلا به سردرد عصبانی که صداع شمسی نامیده میشد گردید ولی طولی نکشید که شفا یافت اینك مکتوبیکه از مهدی آباد به یکی از دوستان خود میرزا اسدالله خان وزیر نوشته در این جا نقل می کنم .

شرح بدست آوردن این مکتوب اینست که نویسنده این تاریخ در جنك بین الملی با عده‌ای از وطن خواهان به اصفهان مهاجرت کردم ، و اتفاقاً شبی را مهمان

میرزا اسدالله خان وزیر که یکی از رجال کهن سال اصفهان وسالها ریاست مالیه آن جا را داشته و از مردان روشن فکر است و در محله‌شهشهان اصفهان سکنا دارد بودم در ضمن صحبت مذاکره از مرحوم ملك المتکلمین بمیان آمد به ایشان گفتم که در خیال هستم تاریخ زندگانی آن آزاد مرد را برای آگاهی هموطنان خود بنویسم ، ایشان مرا به این مقصود تشویق کردند و سپس صندوقچه ای را که در قفسه اطاق بود بیرون آورده و مکتوبی را که در اینجا مینکاریم به نگارنده دادندومن‌در همان مجلس رونویسی از آن بر داشته واصل او را به ایشان‌مسترد داشتم ٠

اینك عین آن مکتوب را که از يك قلب مجروح و روحی آزرده يك مجاهد حقیقی و آزادیخواه واقعی تراوش کرده مینگاریم :

« گرامی مرقومه شریف بوسیله محمدحسن بك در موقعیکه تنها درگوشه باغ کنار قلعه که به صوابدید جنابعالی احداث کردم و اینك درختهایش سایه افکنده و بارور شده اند در حالیکه مشغول بخواندن‌کتاب مثوی که یگانه مونس من است زیارت کردم وازمطالعه آن‌چشمم روشن واگرحمل برمزاج گوئی نفرمائید ازمندرجاتش‌دلم‌گلشن‌شد ، انصافاً مثنوی بزرگترین‌کتابیست که در شرق نوشته شده و هرگاه شخص با دقت این‌کتاب ملکوتی را مطالعه کند تغییرات شگفتی‌در اخلاق و افکارش پدیدارمیشود و در عرفان وفلسفه و درك حقایق‌به مقامی بالا تراز آنچه‌داشته نائل‌میگردد وپرده‌جهل وخودخواهی از مقابل‌چشم برداشته میشود و بدرك بسیاری از حقایق نائل میگردد ، وبهمین جهت است که ملاهای ایران برای نگاهداشتن مردم در ظلمت و تاریکی خواندن‌این کتاب‌مستطاب را منع کرده‌اند و سالکین آنطریقت را مرتدمیدانند ولی امیدوارم اعتقاد من‌بمثنوی موجب‌نگرانی علماء اصفهان نشود زیرامن دیرزمانیستکه درنظر آنها مرتد هستم و بقول‌خودشان تحصیل حاصل محال است ، و نیز از مجلات وکتب نفیسیکه بعضی ازبزرگان علوم اجتماعی دراروپا تالیف نموده ودر مصر ترجمه و بطبع رسیده و بوسیله یکی از

دوستانم برای این بنده ارسال شده استفاده واز خرمن علم و دانش آن مردان بزرك برخوردار میشوم و بر آن هستم که هرگاه توفیق رفیق شود بعضی از آن کتب را برای استفاده طالبین علم ومعرفت به فارسی ترجمه کنم و دردسترس ابناء وطن گذارم شاید از اینراه نوری در قلوب پرتو افکند و روشنی در دلها پدیدار گردد ،

باری از اینجملات معترضه عذر میخواهم و بجواب مندرجات آن نامه گرامی که حاکی بمراتب مودت و صلاح اندیشی است میپردازم و از اینکه ارادتمند را به مراجعت باصفهان تشویق فرموده بودید سپاسگذارم ، وایکاش که منهم چون جنابعالی باوضاع خوش بین بودم و دنیا و مردم را با دریچه چشم آن جناب میدیدم ، ولی ما آزموده ایم در این ملك بخت خویش باید برون کشید از اینورطه رخت خویش از مردمیکه بندگی را زندگی طبیعی میدانند ، واز عبودیت هم جنسهای خویش که همه مخلوق یك خالق واز مظاهر رحمانی و عواطف آسمانی بطور مساوی برخوردارند افتخار میکنند چه انتظاری میتوان داشت .

از مردمیکه با آغوش گشاده ظلم را استقبال میکنند و ظالم را تشجیع در نابکاری مینمایند وبدخواه را تکریم میکنند چه امیدی میتوان داشت مردمیکه تحمل ظلم جباران را بردباری میدانند وسرافکندگی رابرسربلندی و بندگی را برمولائی ترجیح میدهند آیا جز مرك و زوال راهی در پیش خواهند داشت .

قومیکه شهامت و جوانمردی از میان آنها رخت بربسته وریاکاری وسالوسی جای ملکات فاضله را گرفته چه انتظاری از آنها میتوان داشت مردمیکه جهل ونادانی و عادات رذیله در ضمیر آنها جای گرفته و آداب رذیله بر مکارم اخلاقی چیره شده و در این قرن علم و روشنائی از تمدن و عروج به مدارج انسانیت گریزانند و از آزاد مردی و عدالت که بزرگترین مواهب خالق سبحان است رو گردان چه میتوان با آنها کرد و چون شاه راه حقیقت ودستگاه عظیم تمدن وانسانیت وترقیات علوم و صنایع ملل و بساط دادگستری وعدالت را بآنها نشان میدهی جواب میدهند چاره چیست باید تقیه کرد ، یعنی بندگی کرد یعنی گردن درزیر طوق عبودیت گذارد

دیگر به اینگونه مردم میتوان امیدی داشت و امید وار بود که روزی پرده جهل و نادانی را دریده طوق بندگی را دور انداخته ودر ردیف مللزنده جهان جای گیرند من از طبقه عوام که در منجلاب جهل و نادانیغوطه ورند و از دنیا وتحولاتبزرك عالم بی خبر انتظار و گلهاینداردم.

ولی خواص که کموبیش از اوضاع کشور و جهان مطلع و از معایب امور آگاهند در حقیقت مسئول این همهبدبختی و سیه روزگاری هستند و بقول معروف دیه بر عاقله است فقط به این دلخوشند که راه درویشی وبی قیدی در پیش گرفته و چون گرد منقل تریاك که خود بزرگترین سرچشمه فساد اخلاق و مایه رخوتو تنبلی و بی حسی است جمع شده از اوضاع کائنات شکایت کنندوشعله آتش درونخود را با دودتریاك خاموش نمایند .

آیامللیکه از نعمت آزادی و عدالت برخور دار شدند جز در لواء شجاعت و فدا کاری به مقصود رسیدند ؟ و اقوامیکه بساط علم و تمدن را آراستندجز در زیر پرچم مجاهدت و از خود گذشتی بدان واصل گشتند ؟ آیا با جمودت واظهار عدم رضایت ممکن است بهبودی در اوضاع اجتماعیپیدا شود و جز در سایه ازخود گذشتگی و مجاهدت میتوان به نعمت آزادی و استقلال حقیقی نائلشدو ازمزایای عدالت و قوانین بهره مند گشت ؟

فرضاً بطوریکه مرقوم فرموده بودید به اصفهان بیایم و با هزار رنج و مشقت موفق به کوتاهکردن دستبی رحمی ظل السلطان ازگریبان این مردم بیچاره و نادان بشویم تصور نمی فرمائید که ممکن است ظالم دیگریبجای او بر قرار شود و سودی از کرده خود نبریم زیرا رجال ایندولت همهتربیت شدهگان مدرسه ظلم و استبداد هستنددرستمگریپای کماز یکدیگر ندارند و بقول معروفحمام جناست همهسم دارند همه سروری خود رادر ستمگری میدانند همهآقائی خود رادر بندگی مردم تشخیص داده اندهمهدشمنعلم و آزادی هستندهمهطالب جهل ونادانیمردمند و خوی بیدادگری و ظلم در نهاد همه آنهاجای داردهرگاه نظر خود رابطرفسایر

نقاط کشور معطوف دیدرا تصدیق خواهید فرمود که درهمه جا همین آش است همین کاسه در تمام شهر ها ودهات بساط بی رحمی و ظلم گسترده شده و نفوس بی گناه که آیات حضرت رحمانند پایمال شقاوت و بی رحمی طبقه حاکمه طبقه فلاسفه ایکه در نزد خدا مسئول سعادت و آسایش مردمند می باشند یکی از بزرگان نهضت اجتماعی میگوید هرگاه در بیابانی خشك و سنگلاخ بقصد ایجاد جنگل هر روز هزارها درخت کاشته شود پس از چند روز همه آنها خشك میشوند ولی چون هوای مرطوب ومحیط مساعد پیدا شود جنگل بدون زحمت بخودی خود بوجود میآید

اینست که پس از تفکر زیاد وزحمات بسیار که خود جنابعالی شاهد و گواهید بر بنده ثابت شده که هرگاه دست بیك اقدام اساسی زده نشود.

اقدامات کوچك و نا چیز در میان ملتی نادان مثل پالان خرِ دجال است امروز یك پارگی را وصله میکنی فردا ده پارگی دیگر پیدا میشود لذا باید ریشه ظلم و بیداد را بیان کن کرد و بساط ستمگری را پایمال نمودودرخت کهن جورواستبداد را از بیخ بر انداخت و شجره طیبه مساوات و عدالت را بجای او غرس کرد و چون دستگاه حکومت در روی پایه عدالت و آزادی استوار گردد طبعاً انوارتابناکش محیط را روشن کند و چشمهارا بینا نماید و حرارتش قلوب سردو پژ مرده راحرارت بخشد و روح تازه‌ای در این بدنهای افسرده پیدا شود و شوق و شعفی در میان مردم پدیدار گردد زیرا بشر طبیعتاً متمدن الفطره میباشد و چون روشنائی در افق ظاهر گردد و پرده ظلم و ریا کاری پاره شود و حقیقت با چهره زیبای خود نمایان گردد دیگر قدرت استبدادی نمیتواند جلوی سیر طبیعت را بگیرد و از سیل تمدن جلو گیری نماید و خواهی نخواهی قومیکه قرنها درتاریکی زیسته مفتون تجلیات روشنائی شود و با یك شوق و از خود گذشتگی خود رابدامان او اندازدوراه تکامل و انسانیت را در پیش گیرد و چون از نعمت تمدن برخوردار گردد و از میوه درخت مساوات و عدالت بهره مند شود و کامش از شهد مطبوع آزادی و آزادمردی شیرین گردد و دماغش از نسیم جانبخش عدالت و مساوات فرحناك شوددیگر رجعت قهقرائی و باز

گشت ارتجاعی غیر ممکن و خواهی نخواهی با کاروان تمدن و انسانیت عمقدم شده ملك و ملت بطرف سعادت و نیك بختی پیش خواهد رفت و تمام موانع راهرقدرهم صعب و دشوارباشند از جلو راه برخواهد داشت و در پرتو علم و دانش از نردبان انسانیت بالارفته و به مقامی که خداوند عالم در خور اودانسته ومیفرماید فتبارك الله احسن الخالقین نائل خواهد گشت اینست که مصمم هستم که بزودی به طهران که مرکز تمام این بدبختیها است بروم زیرا اگر کاری باید کرد در آنجا باید بشود و اگر اصلاحاتی پیش بیاید از آنجا باید شروع شود مادامیکه قلب مریض است سلامتی سایر اعضاء بدن غیر ممکن است و مادامیکه دماغ ناتوان است تمام مشاعر مختل خواهد بود ومکاتیبیکه ازدوستان طهران میرسد بوی عشق و امید واری از آنها احساس میشود چه قدر مسرور و متشکر خواهم شد که قبل از حرکت ازمهدی آباد قدم رنجه داشته ارادتمندرا برای چند روزی بملاقات خودمسرور و سرفرازم فرمائید وشایدهم این دیدار آخرین باشد»

فصل دهم

در این دوره که روشنی در افکار پیدا شده بود و امیدواری درقلوب روشن ضمیران ظاهر گشته بود متأسفانه حوادثی چند روی داد که افق آزادی را تیره و تاریك کرد و یاس و نا امیدی جای امید واریها را گرفت و در نتیجه مستبدین و ملا ها گستاخ تر گشتند و قدرت و نفوذ آنها بالا گرفت و در بیداد گری و خفه کردن افکار نوین بیش از پیش کامیاب شدند.

یکی ازعوامل مهم ارتجاعی سیاست جابرانه روسیه بود در ایران که نه فقط نفوذ او روز افزون بود بلکه طبقه مستبد و ستمکار را تقویت میکرد و نسبت به آزادی خواهان بدخواه بود چنانچه در تاریخ مشروطیت خواهیم دید که چگونه پس از آنکه ملت ایران با پایداری و فداکاری بی پایان به بر قراری حکومت ملی نائل شد دست ستمگری مستبدین به مساعدت و کمك روسها مجلس شورای ملی رامنهدم نمودند و این بیداد گری بدست صاحب منصب روسی لیاخف نام که آلت سیاست دولت روسیه بود انجام یافت و نیز پس از آنکه مجدداً قیام ملی در ایران شروع شد وبه غلبه مشروطه خواهان منتهی گشت و محمد علی میرزا به سفارت روس پناهنده شد و به روسیه رفت مجدداً به تقویت آنها به ایران مراجعت کرد و قشونی تهیه نمود و ستمگریها کرد که بریختن خون هزارها نفوس وغارت قسمتی از مملکت منتهی شد و عده زیادی از شاهزاده ها و مستبدین متنفذ در تحت حمایت دولت روسیه در آمدند و بیرق آن دولت اجنبی را با بی شرمی بر سر درب خانهای خود افراشتند

و خیانتها نسبت به مملکت و ملت‌خود نمودند ۰

شرح تجاوزات و ستمکاریهای‌روسیه استبدادی درایران و نا بکاریهائیکه جمعی از ایرانیان و رجال دولت با همدستی آنها کردند در خور آنست که کتاب مفصلی در این موضوع نوشته شود و ما فعلا به اشاره به آن قناعت میکنیم ۰

موضوع دیگر که سبب مرعوبیت آزادیخواهان ایران شد شهادت سه نفر از سران احرار و برگزیده ترین فرزندان ایران مرحوم میرزا آقا خان کرمانی مرحوم روحی و مرحوم خبیر السلطنه است و چنانچه تاریخ مشروطیت این جنایت بزرگ‌را به تفصیل نکاشته وتاایران‌زنده‌است و آزادمردانی در این سرزمین زیست‌میکنند این فاجعه عظیم را فراموش نخواهند کرد ، این‌سه آزاد مرد نامی به‌اتفاق مرحوم سید جمال‌الدین اسد آبادی در اسلامبول به نشر اصول آزادی و حریت و قیام بر ضد اساس ظلم و استبداد دامن همت بکمر بسته و از هر گونه مجاهدت در این راه فرو گذار نکردند و تبلیغات آنها به حدی مؤثرواقع شده بود که دولت استبدادی ایران از سلطان عبدالحمید پادشاه جابر عثمانی دستگیری وتحویل‌آنهارابه مامورین ایران تقاضا کرد۰

و سلطان عبدالحمید هم که طبعاً دشمن آزاد مردان‌بود ومایل نبودکه این مردان روشن فکر در پایتخت کشورش زیست کنند تقاضای‌دولت ایرانرااجابت کرد و به استثناء مرحوم سید جمال‌الدین که موقعیت‌فوق العاده‌ای درآن‌زمان‌داشت و محبوبیت زیادی در میان ملت‌عثمانی پیداکرده ودستگیری اوممکن بودموجب‌درد سر سلطان شود ۰

سه نفر دیکررا دستگیر کرده و تحویل علاء الملك که یکی ازرجال مستبد و جابرایران‌بود ودرآن‌زمان سمت‌سفیری‌ایرانرا دراسلامبول داشت‌دادند وآن‌مرد شقی این سه نفر مظلوم را باانواع سختیها به سرحد ایران‌فرستاد وتحویل مامورین دولت ایران داد و پس از ورود آنها به تبریز مدتی در حبس بودند تا آنکه بحکم

محمد علی میرزا ولیعهد هر سه را شهید کردند و عالم آزادی و انسانیت را عزا دار نمودند ۰

پیش آمد دیگری در آن زمان پیدایش یافت که بیش از همه وقایع موجب سر گردانی وتارمار شدن آزادی خواهان و تشجیع ملا ها و عمال ظلم وستمگری گردید ۰

چنانچه خوانندگان گرامی بخوبی میدانند از سالهای چند نهضت یا به عقیده جمعی فتنه بابی وبهائی در ایران پیدایش یافته بود وکشمکشها و خونریزی زیادرخ داده که‌ازموضوع این تاریخ خارج‌است ولی‌متأسفانه‌بذکراین حقیقت‌تاریخی‌مجبوریم اعتراف کنیم که عمال استبداد و ملاهای ایران که همیشه کوشش میکردند که مردم را در تاریکی جهالت و بیداد گری نگاه دارند چون آزاد مردی در ایران پیدا میشد و قدمی در راه تنویر افکار و هدایت مردم بطرف تمدن و آزادی برمی داشت بدون درنك آخوند ها او را متهم به بابی گری میکردند وعوام رابرضداین طبقه بر می انگیختندچنانچه اگر کسی‌بر خلاف دستگاه ظلم حرفی میزد بابی‌میشد اگرصحبت‌ازمدرسه‌وروزنانه‌میکرد‌بابی‌میشداگرازظلم مامورین‌دولت‌شکایت میکرد بابی میشدوهرگاه‌ازحقوق‌ملی‌ومصالح‌اجتماعی‌سخن‌میراند‌بابی‌میشدمخصوصاً کسانیکه از منافع اجراء قوانین در کشور و بسط عدالت صحبت میکردند بدون شك بابی بودند وریختن خون آنها حلال بود این بود که چماق تکفیر چون شمشیر برنده‌ای بالای سر آزاد مردان و طرفداران انصاف و عدالت آویخته شده‌بود و چون‌کسی قدمی در راه بهبودی اوضاع و پیروی از دنیای‌متمدن برمیداشت‌بدون درنك شمشیر تکفیر به‌حیات او خاتمه‌میداد و از جامعه رانده و مردود میگردید و در ردیف‌بابی ها بیدین ها طبیعی مذهب ها جای میگرفت و چاره‌ای جز سکوت یا فرار یا همرنك شدن باجامعه نداشت چه بسیار اشخاص روشن‌فکرولی سست عنصر که گامی درراه اصلاحات کشور برداشتند و مورد خشم و تعقیب مرتجعین گشتند از کرده خود

پشیمان شده و در حضور علماء به توبه پرداختند و بسیاری از ایران مهاجرت کردند وبسر گردانی در نقاط دور از وطن عمرشان خاتمه یافت .

در این زمان یك کار بی خردانه بلکه مجنونانه ای از طرف بهائیان اصفهان سر زد که به ضعف و پریشانی طبقه احرار و قدرت و نفوذ دستگاه استبداد و ملاها تمام شد و نفوذ این طبقه را بر جان و مال مردم صدچندان کرد .

عده زیادی بهائیان اصفهان برای تحصیل آزادی در مذهب خود غفلتاً و یا آنکه بنا بر مقدماتیکه بر ما مجهول است به قنسل خانه اصفهان وارد شده و در آنجا تحصن جستند از قراریکه نقل میکنند عده آنها در حدود هشتصد نفر بود و منظور آنها این بود که چون سایر اقوام در اظهار عقیده و کیش خود آزاد باشند و از تجاوزات مردم وملا ها مصون زندگی کنند شاید در باطن سیاستمداران روسیه که دائماً برای زیادی نفوذ خود در ایران ساعی بودند محرك آنها شده اند خدا بهتر میداند بهر حال در نتیجه تحصن بهائیان در قنسلگری روس قیامتی در اصفهان بر پا شد و تعطیل عمومی اعلام گردید صدها هزار نفر از دهات و قصبات و اهالی شهر اجتماع کرده و قصد حمله به قنسل‌خانه و کشتن متحصنین را نمودند و آتش فتنه و فساد بیش از تصور شعله ور شد و بیم آن میرفت اشکال بزرگی‌درسیاست پیش آید و دست آویزی بدست دولت روسیه برای مداخله بیشتری‌در امور ایران داده‌شود بالاخره حکومت مرکزی و فرمانداری اصفهان و بعضی ازملاها که‌متوجه‌این‌مخاطره عظیم شده بودند راه حلی پیداکردند و بقنسل روس فشار آوردند که متحصنین را در نیمه شب از قنسل خانه‌بیرون کنند و در مقابل دولت متعهد میشود که از آنها حمایت کند و نگذارد مورد تعدی واقع شوند چون بیم هجوم بقنسلخانه و کشته شدن اتباع روسیه در کار بود روسها به این پیش نهاد تن‌دردادند و درنیمه‌شب آن سیه روز ها را از قنسلگری بیرون کردندولی بمحض خروج ازقنسلگری‌هریکی‌مورد تعقیب عده‌ای که در کمین بودند واقع شدند عده ای از آنها مقتول و صدها نفر مجروح گشتند سیاری از خانه ها دست خوش غارت گشت‌و هزارها مردمان بی‌گناه

که نه دارای مسلك بهائی بودند ونه درقنسل‌خانه تحصن جسته‌بودند درروی‌دشمنی شخصی صدمات بسیاردیدند درحدودچند صد نفر از بهائیان‌مخفیانه بطهران‌مسافرت کردند که بعضی از آنها هنوز هم در طهران متوطن هستند

دامنه فتنه و فساد وسعت پیداکرد وآتش بابی کشی در بسیاری از شهرهای ایران روشن و عده زیادی بدست بیدادگری‌فتنه جویان کشته شدند و از این راه یك بار دیگر وحشی گری خود را بر عالمیان ثابت کردیم ولکه سیاه دیگری بر پیشانی این ملت جاهل که هیچوقت از خود اراده‌ای نداشته وهمیشه آلت دست بد خواهان وسالوسان مرتجع بوده نهادیم ۰

فصل یازدهم

تهیه انقلاب

اگر چه آنچه‌راکه دراین فصل مینگارم بتفصیل‌درتاریخ‌مشروطیت که بنوشتن آن‌اشتغال دارم ذکرشده واین‌ایام راکه دوره تهیه انقلاب یابقول مورخین اروپائی شب انقلاب باید نامید در خور دقت وکنجکاوی بسیار است زیرا در این زمان است که‌نزدیکی و همکاری اجتماعی مابین عناصرملی پدیدار میشود وعملیات انفرادی‌که هریك ازآزاده‌ردان ایران برای تنویرافکار وانجام وظیفه وجدانی خودداشتند وجه تازه‌ای‌بخود میدهد روح همکاری وهمفکری و طرح نقشه عملیات دامنه داریکه بنهضت مشروطیت منتهی میشود پیش می‌آید روابط بیشتری در میان احرار پدیدار میشود وعملیات‌اشتراکی که‌درتمام دنیاموجب‌جنبش عمومی‌است پیدایش‌مییابداوضاع کشور وقدرت مخالفین آزادی وبدخواهان ملت تحت مطالعه دقیق قرار میگیرد و توانائی آزاد مردان ووسائلیکه ممکن است بدان دست یابند و موجب تقویت یك نهضت‌اجتماعی گردد سنجش میشود وخط مشی‌مقطوعی برای‌بلندکردن نداءآزادی و استفاده از عناصریکه افکارشان مستعد برای قبول حکومت ملی وبرقراری عدالت بود ترسیم میشود.

باکمال تأسف یك حقیقت مسلم که در تمام ادوار انقلابات جهان عرض اندام نمود و تمام مورخین در اطراف آن بتفصیل قلم فرسائی نموده درملت‌ایرانهم که یك‌جزء از جامعه جهانی است آشکار وپدیدار میشود.

طبقه اول کشور که در تمام شئون حکمفرمائی می کرد و تسلط کامل برجان

وجسم مردم داشت و از شاهزادگان و رجال دولت ورؤسای روحانیت تشکیل میافت متفقاً طرفدار استبداد و حکومت خود مختاری بودند وچون اختلافاتی هم بین آنها پیدا میشد در مخالفت با آزادی وحقوق ملی بادل و جان بایکدیگر متحد بودند و هرگاه اتفاقاً مرد روشن فکری در میان آنها یافت میشد چون از نعمت راحتی و آسایش وریاست برخوردار بود قدمی درپیشرفت حقوق ملی وبهبودی اوضاع اجتماعی بر نمیداشت .

طبقه سیم هم که از عوام تشکیل یافته بود بطوری در ظلمت نادانی و جهل غوطهور و در تحت نفوذ واقتدار طبقه اول قرارگرفته بود که متأسفانه فقط حکومت استبدادی وتحمل ظلم و بیدادگری را یك زندگانی طبیعی و عادی میدانست بلکه آلت اجراء افکار بدخواهانه ستمگران بودند وبدون اندیشه وخرد بهرطرف که آنها میخواستند میرفت و بقول معروف بساز اربابهای خود میرقصیدند ،

اگرچه عده زیادی از طبقات مختلفه ایرانیان از اوضاع ناراضی بودند و در اندیشه بهبودی دستگاه اجتماعی کوشش میکردند ولی این طبقه نجات وفلاح رادر پیروی وپیشرفت شعبات مختلفه مذهبی که بنام شیخی صوفی بابی بهائی در ایران تشکیل شده بود تشخیص داده و آن مسالك راکه با کیش آزادیخواهی و حقوق ملی و تشکیلات اشتراکی و اصول مشروطیت صدها فرسنك فاصله داشت پیروی میکردند این طبقه ازمردم که تحت لواء کیشهای مختلفه مذهبی زیست میکردند وبرای پیشرفت مسلك خود تلاش مینمودند اگرچه مردمان بدخواهی نبودند مخالفتی بااصول مشرطیت نداشتند ولی چون مورد تنفر وخصومت طبقه حاکمه و اکثریت مردم و روحانیون بودند من غیر مستقیم سدراه طرفداران نهضت ملی قرارگرفته بودند زیراچون آزاد مردی در ایران پیدایش می یافت وچراغ هدایت افکار را در دست میگرفت ومردم را براه آزادی فرهنك جدید دعوت میکرد روحانیون و عوام او را متهم بطرفداری یکی از این کیش های مذهبی میکردند وچماق تکفیر برسرش کوبیده و بدیار نیستی وعدمش میفرستادند .

فقط در طبقه متوسط مردم ایران عده بسیار کمی از آزادمردان یافت میشدند که از دل و جان طرفدار حکومت ملی و حقوق اجتماعی و بسط قانون و عدالت و برقراری مجلس مبعوثان ملت بودند و چون این آزاد مردان فاقد وسائل مادی و اقتدارات ظاهری بودند و از قدرت دولت ونفوذ در عوام بی بهره بودند موفقیت در راهیکه درپیش گرفته بودندبس دشوار وخطرناك بود وبا اینکه در صدراین کتاب ذکر کردیم وقایعی در جهان پیدایش یافته بود وموجبات وعللی در ایران بوجود آمده بود که تاحدی راه را برای وصول بمنظورصاف کرده بود رسیدن بمقصود بامشکلات زیاد که بزرگترین آنهاجهل ونادانی مردم کشور و نفوذ واقتدار طبقه حاکمه وروحانیون بود غیرممکن بنظر میرسیدو شایدا کثر ازملل متمدن جهان ملت ایرانرا آماده ومستعد برای قبول حکومت ملی نمیدانستند ومردم این سلمانرا هنوز رشید وبالغ براینکه تقدیرات خود را در دست گیرد نمیدانستند ولی چنانچه تاریخ ملل جهان گواه است چون نیروی ایمان واتکاء بنفس وحس فداکاری در مردمی پدیدار گردد تمام مشکلات بشری یکی بعد ازدیگری چون سنگرهای پوشالی درمقابل طوفان از پای درآید و موانع استبدادی چون کوههای یخ در مقابل نور وحرارت خورشید ذوب گردد وپرچم آزادی درروی خرابهای ستمگری برپا شود وملتیکه هزارها سال درتاریکی زیسته از خواب غفلت بیدار شود و زمام ملك وملت را در دست گیرد وخود برخود حکومت کند.

در این دوره که آزادمردان ایران برای طلوع صبح سعادت در تکاپو بودند دو نفر از روحانیون طبقه اول طهران برای تنویر افکار و نشاندادن مفاسد اوضاع قدمی بس مفید برداشتند و حقی بسزا درتهیه زمینه مشروطیت ایران دارند.

یکی ازآنها که مرحوم حاجی شیخ هادی نجم آبادی بود درتقوی و پاکدامنی نظیر نداشت و دارای افکار بس بلند بود او سعی میکرد پرده سالوسی و ریاکاری راکه آخوندها برای منافع خود آویخته بودند پاره کند وحقیقت آنروحانی مآبهارا به مردم نشان دهد و از منافع عدالت که پایه مذهب اسلام است مردم را آگاه سازد همه روزه عده‌ای از روشنفکران گردش جمع میشدند و ازافکار بلندش بهره-



مرحوم آقا سید محمد طباطبائی

مند میگشتند و بخرابی دستگاه روحانیت پی میبردند بهمین جهت مرحوم حاج شیخ هادی هم بامقام ارجمندی که در جامعه داشت و تمام مردم در زهد و تقوای او تردید نداشتند از تکفیر آخوندها چون سایر آزادیخواهان بی نصیب نشد و اورا طبیعی مذهب و بی‌دین خواندند و بعضی او را منسوب بطبقه بابیه دانستند و در تحقیر آنمرد بزرك کوتاهی نکردند و عوام را بمخالفت و بدگوئی درحق او تحریك میکردند.

دیگر مرحوم سید محمد طباطبائی بود، اگرچه شرح حال وصدمات این روحانی

بزرك در راه مشروطیت و اساس حکومت ملی بتفصیل نوشته شده و تکرار آن در اینجا مورد ندارد ولی‌ما ناچاریم که این نکته را از نظر دور نداریم که‌مرحوم طباطبائی از سالها قبل از مشروطیت دارای افکار آزادمردانه بود وفطرتاً مردی عدالت‌دوست و متجدد بود چنانچه در ترویج معارف جدید کوشش بسیار نمود و در مقابل قواء استبداد مقاومت بی‌پایان کرد و حقاً این آزاد مرد روحانی‌را یکی از ستونهای مهم کاخ مشروطیت باید دانست و بطوریکه بعد از وفاتش برما روشن شد مشارالیه قبل از مشروطیت عضو جامعه فراماسون بود و در آن دستگاه مقام ارجمندی داشت :

درمیان رجال معروف‌ایرانهم چند نفری درآنزمان خواهان عدالت وطرفدار قانون و مساوات بودندولی چون‌ازطبقه محافظه‌کار بودند ازاظهار عقیده خود داری میکردند و عملی برای نیل بمنظور از آنها دیده نمیشد از آنجمله ناصرالملك بود که در مشروطیت بمقام نیابت سلطنت رسید و مرحوم صنیع الدوله بود که پس از اعلان مشروطیت جدیت بسیار در آن‌راه‌کرد مخصوصاً پس ازانهدام مجلس شورای ملی بدست محمدعلی میرزا برای برگشت مشروطیت کوشش بی پایان نمود وعاقبت بدست یکی ازاتباع دولت روسیه تزاری‌شهید شد .

فصل دوازدهم

مجمع آزاد مردان

بااینکه از طرف زمامداران دستگاه استبداد کمال‌مراقبت بعمل می آمد که از اجتماعات جلوگیری شود واشخاصیکه بآزادی‌خواهی مظنون بودند درمضیقه وفشار بودند جلسات عدیده چند نفری درطهران تشکیل میشد و در اطراف اوضاع کشور تبادل نظر میکردند ومقالات سودمندی ازچگونگی‌اوضاع ایران‌نوشته‌برای‌روزنامه حبل‌المتین و جراید مصر میفرستادند و درحدود امکان در مجالس عمومی بتبلیغات و روشن‌کردن افکار میپرداختند و پس از آنکه آشنائی و تماس مابین این مجامع کوچك وعناصر مختلف آزادیخواه پیدا شد برآن‌شدندکه یك‌مجمع عمومی‌تشکیل داده و کلیه افراد طرفدار اصلاحات نوین را که مورد اعتماد بودند دعوت‌نموده و مجتمعاً در اطراف وضعیت ناگوار ایران تبادل نظرکرده.وهمگی باهم همصدا شده خط مشی واحدی پیش‌گیرند و فعالیت بیشتری از خود نشان دهند و چون برای تشکیل مجلسیکه در حدود چهل نفر ازافرادیکه اغلب آنها مورد سوء ظن‌یاتعقیب بودند خالی ازاشکال نبود برآن شدندکه محل خلوت ومناسبی را برای منظورفوق انتخاب نمایند.

این بودکه باغ مرحوم میرزا سلیمانخان میکده واقعه در خیابان گمرك راکه در آنزمان‌کنار شهر واقع شده بود وخیلی‌کم جمعیت بود وبعلاوه درب عمومی یك درب کوچکهم در طرف جنوبی داشت‌که در صحرای معروف باراضی امین الملك بازمیشد وبکلی خلوت بود اختیارکردند.

ودر روز ۱۲ ربیع الاول ۱۳۲۲ قریب بچهل نفراز آزادیخواهان که جملگی مخالف باحکومت استبدادی بودند و آرزوی بسط عدالت و آزادی را در کشور ایران داشتند در آنجا جمع شدند

و ما نام نامی آنها را برای ضبط در تاریخ در اینجا ذکر میکنیم تا فرزندان ایران کسانیرا که بانیروی ایمان واخلاص درراه مشروطیت و آزادی فداکاری کرده‌اند و در آندوره تاریکی چراغ هدایت افکار را در دست گرفته و بروشن کردن ارواح و افکار پرداخته‌اند بشناسند.

۱ ـ ملك المتکلمین
۲ ـ سید جمال‌الدین واعظ
۳ ـ ابوالحسن میرزا شیخ الرئیس
٤ ـ حاجی میرزایحی دولت‌آبادی
٥ ـ میرزا سلیمانخان میکده
٦ ـ سید محمدرضا مساوات
۷ ـ میرزامحمدحسن ذکاء الملك
۸ ـ آقای میرزامحسن
۸ میرزا ابراهیمخان منشی سفارت فرانسه
۹ ـ یمن‌السلطنه برادر آقای منقح
۱۰ ـ حاجی میرزاعلی‌محمد دولت‌آبادی
۱۱ ـ میرزامحمدعلیخان نصرة‌السلطان
۱۲ ـ جلال‌الممالك ایرج
۱۳ ـ حاج شیخ مهدی کاشی
۱٤ ـ مجد الاسلام کرمانی
۱٥ ـ معین‌العلماء اصفهانی
۱٦ ـ آقای اردشیرجی زردشتی

١٧ - ارباب گیو زردشتی

١٨- سلطان‌العلماء زواره‌ای

١٩ - حاجی سیاح

٢٠ - امین‌الاطباء رشتی

٢١ - میرزا محمدحسین اعتضاد الحکماء

٢٢ - حاجی نایب‌الصدر شیرازی

٢٣- میرزاجهانگیرخان

٢٤ - قاضی قزوینی

٢٥- آقامحمدحسین تاجر معروف بخیاط

٢٦ - آقا مرشدآقا

٢٧ - میرزا نورالله خان فدوی

٢٨ - آقا شیخ محمد رفیع تاری

تصور میکنم مرحوم بحرالعلوم کرمانی برادر بزرك شهید سعید مرحوم روحی درآنزمان طهران بود و در این جلسه حضور داشته و ظن قوی آنست که مرحوم شاهزاده یحیی میرزا وسلیمان‌میرزا یایکی از آنها دراین مجمع شرکت داشته‌اند.

و نیز گمان میکنم حاجی علیقیخان سردار اسعد و نصرالله خان ناظم العلوم و آقای شیخ غلامحسین که در دوره دوم مجلس بسمت وکالت برگزیده شد درآن مجلس حضور داشته اند.

اسامی اشخاصیکه در فوق نگاشته‌ایم برطبق صورتیستکه مرحوم میکده به نگارنده داده‌اند ولی پس از تحقیقات بعدی معلوم شد که عده دیگری‌هم که‌ازجمله ناظم‌التجار کرمانی لواء الملك میرزاعبدالخالق سدهٔ در آنجلسه شرکت داشته‌اند

اکثراز این آزادمردانیکه نامشان در این‌تاریخ ضبط شده در راه‌مشروطیت فداکاری بسیارنمودند و درخورآنست که شرح زندگانی هر یك بتفصیل در تاریخ مشروطیت نگاشته شود و تا ایران پابرجاست وکاخ مشروطیت ایران استوار است

فرزندان ایران بداشتن پدرانی چون آنان مباهات کنند و راهیرا که آن آزاد مردان با تحمل مصائب بی پایان پیمودند در پیش گرفته وپیروی نمایند .

پس از آنکه تمام هم پیمانها یکی بعداز دیگری از درمخفی وارد باغ شدند واز دیدار یاران برخوردار گشتند جملگی دراطراف یك میز بزرك که روی آن قران مجید گذارده شده بود جای گرفتند .

مرحوم سیدجمال‌الدین از زیر عبای خود یك پرچم ایران که در روی آن بخط درشت نوشته شده بود قانون عدالت بیرون آورده ودرکنار کلام‌الله گذارد

سپس هریك از متحدین پیش رفته و بایك دست کلام‌الله مجید و بایك دست دیگر پرچم ایرانرا بلندکرده ودرمقابل خداوندکه قران نماینده او است ووطن که پرچم ایران مظهراوشناخته میشدقسم یاد کردندکه درکتمان اسرارجمعیت استوار باشند و یکدل ویك جان در راه بدست آوردن قانون و عدالت و برهمزدن دستگاه ظلم و بیدادگری کوشش نمایند .

مجمع آزادمردان که باکمال احتیاط وبطورسری تشکیل یافته بود وتکرارش خالی از خطر نبود چنین صلاح دانست که کمیته‌ای بارای مخفی از میان‌خودانتخاب نمایند و زمام امور را بدست آن سپرده وتمام افرد اعم از آزادیخواهانیکه دراین جلسه حضور داشته و یاکسانیکه غائب بوده دستورات او را بادل وجان بدون‌چون وچرا پیروی کنند این بودکه پس از مذاکرات بسیار در اطراف خط مشی سیاسی که باید پیش گرفت بارای مخفی هفت نفر اشخاص ذیل را انتخاب نمود :

ملك‌المتکلمین سیدجمال‌الدین حاجی میرزایحیی دولت آبادی میرزا سلیمان خان میکده سید محمد رضا مساوات شیخ الرئیس آقامیرزامحسن صدر و در خاتمه چنین نتیجه گرفته شدکه کمیته مذکور هرچندی‌یکدفعه بارعایت‌احتیاط جلسه‌عمومی را دعوت و دراطراف جریانات مشورت بعمل آید .

بطوریکه آقای میرزا سلیمانخان میکده حکایت میکرد و حاجی میرزایحیی دولت آبادی درتاریخ زندگانی خود مفصلا نگاشته پس از آنکه کمیته هفت نفری



مرحوم حاجی میرزا یحی دولت آبادی

تشکیل یافت و اوضاع و جریانات سیاسی و اجتماعی عمومی را تحت مطالعه و دقت قرار دادند وچنین تصمیم گرفته شدکه چون طرفداران حکومت ملی وانقلاب در ایران بسیار نادر و اغلب آنها از مردمان طبقه متوسط میباشند وبدون شرکت اشخاص متنفذ موفقیت در این امر بزرگ مشکل بلکه محال است لذا باید کوشش کرداشخاصیراکه در میان طبقه روحانیون و شاهزاده‌هاو اعیان که تمایلی باصلاحات مملکت دارند و عشق و شوری در سر آنها است باخود همراه وهمفکر کرد و از نفوذ آنها در پیشرفت نهضت ملی استفاده نمودچندنفرمأمور شدندکه بکربلاونجف

مسافرت نموده و اوضاع اسفناك ایرانرا ونفوذیکه اجانب دراین کشور پیدا کرده و مخاطراتیکه برای مملکت درپیش است بمجمع علمیه آنسامان که مرجع تقلیدایرانیان بود و نفوذکامل در میان مردم داشتند گوشزد نمایند و تمامی آنهارا براهیکه تمام ملل متمدن دنیا پیش گرفته وباوج ترقی وسعادت رسیده‌اند جلب نمایند و نیزعده‌ای بابعضی از رجال روشنفکر وعدالت خواه باب مراوده را بازکرده داخل درگفتگو گشتند .

چندنفر ازنویسندگان مأموریت یافتند که مقالات سودمندی بدون امضاء از مفاسد حکومت استبدادی ومنافع مشروطیت ومحسنات بسط عدالت نوشته بجرایدی که در خارجه طبع میشد وبایران میآمداز قبیل حبل المتین ثریا وبعضی ازروزنامه های مصر بفرستندواین روزنامه‌هارادر میان مردم ایران منتشر کنند ومردم را بخواندن جراید تشویق نمایند .

مقالات بسیار مفصل وسودمند بقلم مرحوم ملك المتكلمين درروزنامه حبل ـ المتین کلکته و جراید عربی مصر نوشته شدکه چون بدون امضاء است ما ازدرج آنها در این تاریخ خودداری میکنیم ونیز بیاد دارم که معین العلماء اصفهانی نقل میکرد که اغلب مرحوم سید جمال الدین واعظ مقالاتی را که خود بدون امضاء در حبل المتین نوشته بود درمجالس میخواند ومندرجات آنرابرای مردم تشریح میکرد و گاهی هم از افکار بلندی که در آن مقالات بود اظهار حیرت مینمود .

چون درمیان شاهزاده های درجه اول سالارالدوله طبعی سرکش داشت ودر آنزمان فرمانفرمای کردستان ولرستان بود و بااغلب رؤسای عشایر آن سامان متحد و وصلت کرده بود وحاجی نصرالملك شیرازی سمت معاونت این شاهزاده را داشت و خود مرد آزادیخواهی بود وهمانطوریکه در شرح مسافرت خراسان بدان اشاره کردیم بامرحوم ملك المتكلمين دوستی بسزائی داشت و قبل از حرکت بطرف کردستان روابط دوستانه‌ای مابین سالارالدوله و ملك المتكلمين ایجادکرده بود .

این بودکه مرحوم ملك المتكلمين برای نیل بمقصود برآن شدکه بکردستان

مسافرت نموده و سالارالدوله را برای نهضت آزادیخواهانه که در نظر بود موافق وهم دست نماید و از حدت وشوریکه این شاهزاده جوان در سر داشت بنفع انقلاب ملی استفاده کند .

خوشبختانه در آن ایام عده‌ای از مردان روشنفکر ومستعد ازقبیل عماد خلوت یمن السلطنه میرزا اسماعیل خان و غیره در دستگاه این ایالت بزرك ریاست ادارات را داشتند و پس از ورود مرحوم ملك المتکلمین بکردستان جملگی در فرقه مشروطه خواهان وارد شده و تا آخر عمر دراین راه فداکاریها کرده وزحمات بسیاری کشیدند و چند نفر از آنها در جنك مجلس رشادت بسیار نمودند وپس از انهدام مشروطیت بدست عمال ظلم و استبداد در باغشاه حبس و زنجیر شدند و صدمات زیادی بآنها وارد شد .

پس از ورود مرحوم ملك المتکلمین بکردستان زمانی نکشید که سالارالدوله چنان مفتون شیرینی بیان و افکار بلند آن آزاد مرد شد که طوق حکومت ملی و مشروطیت را بر گردن نهاد و بنای مخالفت را با حکومت مرکزی گذارد و باید با کمال بیطرفی تصدیق کرد که برای بنیان اساس مشروطیت مساعدت بسیار کرد وعلناً برضد برادر خود محمدعلیشاه طغیان نمود .

و بطوریکه تاریخ مشروطیت گواه است پس از جنگی که میان آنها در گرفت مغلوب شد و مدتی حبس بود و سپس باروپا تبعید گردید و تامدتی هم در اروپا با مجامع آزادیخواهان آمد وشد داشت و خود را طرفدار مشروطیت ایران معرفی میکرد ولی پس از برقراری مشروطیت وفرار محمدعلیشاه انتظار داشت که ازطرف حکومت مشروطه و سران ملیون ایران از او حق شناسی شود و بایران مراجعت کرده و مقامی را اشغال نماید ولی چون مورد اعتنا واقع نشد منکراً بایران آمد و بطوریکه در تاریخ مشروطیت مفصلا ضبط است با محمد علیشاه و شعاع السلطنه همدست شد و برضد حکومت ملی قیام کرد و اردوی مفصلی که متجاوز از سی هزار نفر بود و از ایلات غرب تشکیل یافته بود تهیه و برای واژگون کردن حکومت ملی

راه طهران را پیش گرفت ولی در ساوه از قشون ملی شکست خورد و فرار کرد و چون قشونیکه بطمع اشغال پایتخت تهیه کرده بود متفرق شدند اجباراً راه اروپا را پیش گرفت و ایرانراترك کرد .

موضوع دیگریکه موردتوجه مجمع آزادیخواهان قرار گرفت این بود که ازاختلافات سیاسی و دسته بندیهائیکه مابین طبقه متنفذ درکار بود بنفع آزادی و برقرار کردن حکومت ملی استفاده نمایند و از همه مهمتر مخالفت طرفداران میرزا علی اصغرخان اتابك باعین الدوله صدر اعظم وقت بود بطوریکه در تاریخ مشروطیت بطور مفصل نگاشته شده عین الدوله مردی بود مستبد متنفذ شدیدالعمل و مورد کینه عموم آزادیخواهان وچون مظفرالدین شاه مریض و بیحال بود ودرکارهامداخله نمیکرددر حقیقت عین الدوله یکنفر دیکتاتور مقتدری بود که زمام اموررا دردست گرفته بودو بایك بی رحمی آزادیخواهان را تحت شکنجه و فشار قرار داده بود و چون فوق العاده صرفه جو و خسیس بود پولی هم بجیب آخوند ها نمیریخت و اعتناء زیادی هم بآنها نمیکرد بنابرهمین حقیقت بود که عده زیادی ازمتنفذین علماء واعیان که باطناً طرفدار میرزاعلی اصغرخان اتابك بودند و ازپول سرشاریکه از طرف اوبآنهاداده شده بود دستگاه ریاست خودرا بکارانداخته بود از عین الدوله ناراضی و برضد او اظهارتنفر و مخالفت می نمودند .

بطوریکه باصرالسلطنه برای نگارنده حکایت کرد اتابك درموقع حرکت از ایران مبلغ زیادی مابین علماء متنفذ قسمت کردواعتبار زیادی برای پیشرفت منظوری که داشت یا بعبارت دیگر برای اینکه مجدداً مسند صدارت را اشغال کند دراختیار کارکنان خود گذارد و آنها بدون پروا بتحریك مردم وتشجیع طبقات متنفذ بمخالفت باعین الدوله پرداختند و چون اتابك طبعی سخی داشت و از بذل مال دولت وتقسیم بیت المال ملت مابین طبقه مفتخوار فروگذاری نمیکرد این طایفه بادل وجان برای زمامداری او میکوشیدند.

این بود که یك هدف مشترك مابین آزادیخواهان و طرفداران میرزاعلی اصغر

خان‌اتابك پديدار گشت و آن هدف مشترك مخالفت باعين الدوله بود پس طبعاً اين دودسته كه هر كدام منظورخاصى داشتند ومرام آنها بايكديگر متباين بود بحكم اجبار باهم نزديك شدند وبطوريكه در فصل آينده ازنظر خوانندگان گرام ميگذرد متفقاً برضد عين‌الدوله كه مظهر حكومت استبدادى و ستمگرى بودقيام نمودند ولى‌چون مقصود بدست آمد و حكومت استبدادى واژگون شد هريك از اين دو طبقه راه مرامى خودراپيش گرفتند و ازهم جداشدند وطرفدارهاى اتابك‌كه لباس مشروطيت در بر كرده‌بودند بخطاى خود پى بردند و بناى‌مخالفت را باحكومت ملى گذاردند تا آنجاكه‌به كشته‌شدن اتابك بدست مشروطه طلبان و انهدام مشروطيت بدست محمد عليشاه منتهى شد .

فصل سیزدهم

مقدمه انقلاب

بطوریکه در فصل گذشته اشاره کردیم عده ای از علماء متنفذ و رجال دولت که دستشان بواسطه سرکار آمدن عین‌الدوله از کار کوتاه شده بود با طرفداران میرزا علی اصغر خان اتابك در مخالفت با عین الدوله بنای کنکاش را گذاردند و در جستجوی بهانه‌ای بودند که علم مخالفت را بر ضد او بلند کنند •

اتفاقاً پیش آمد غیر منتظره‌ای این بهانه را بدست آنهاداد و درنتیجه‌مخالفت های باطنی آنها علنی شد و کشمکش شروع گردید •

مسیونز بلژیکی که چندین سال بود ریاست گمرکات ایرانرا داشت و نفوذ بسیاری در دستگاه دولت پیدا کرده بود در یکی از مجالس مهمانی که عده زیادی اروپائی و شاید بعضی از ایرانیان هم حضور داشته اند چنانچه در فرنگستان مرسوم است مجلس رقصی که‌بالماسکه مینامند تشکیل‌داده و مدعوین با لباسهای گوناگون حضور پیدا میکنند مسیونز به لباس علماء ایران ملبس میشود و عمامه بزرگی برسر گذاشته عبائی بر دوش‌گرفته و در مجلس رقص شرکت میکند و عکسهای چندی از آن‌مجلس بر داشته میشود و دیری نمیگذرد که‌عکسهای آن مجلس در طهران‌منتشر و بدست علما و کسانیکه مخالف عین‌الدوله بودند می افتد •



آقا سید عبدالله بهبهانی

سعدالدوله که در آن زمان وزیر تجارت و گمرکات بود وبامسیو نز مخالف بود این پیش آمد را بزرگتر از آنچه بود جلوه میدهد و بتحریك علماء ومردم بر ضد مسیو نز اقدام میکند در نتیجه سر و صدائی بلند میشود که به بستن بازار ها و تعطیل عمومی منتهی میشود و درهمان روز که مطابق ۱۹ صفر ۱۳۲۳ میباشدملك-



مسیو نز درلباس روحانیت

المتکلمین و سید جمال الدین در حضور هزار ها نفراهالی طهران منبر رفته و اعمال کارکنان دولت و دستگاه سلطنت و تحریکات اجانب را درامور کشور و ستمگری عین الدوله

را برای اولین دفعه در تاریخ مشروطیت ایران گوشزد مردم مینمایند و حرفهائی که تا آن زمان بگوش اهالی پایتخت نرسیده بود از قبیل حقوق ملی و حدود کار کنان دولت و قیودیکه برای زمامداران کشور مطابق قانون باید وضع شود بدون پرده بیان میکنند و مردم را به استقامت و شجاعت تحریص مینمایند•

و در هشتم ربیع الاول تلگرافاتی از علماء عتبات به دولت مبنی برعزل مسیو نز میرسد ولی این اقدامات در مقابل پایداری عین الدوله و بی‌اعتنائی او به جائی نمی رسد و نتیجه مطلوبه بدست نمیآید تا اینکه روز ۱۵ شوال علاء الدوله حاکم طهران چند نفر از تجار معتبر از آن جمله حاجی سید هاشم قندی و آقامحمد حسین اصفهانی را چوب میزنند و فحاشی زیاد نسبت به آنها میکنند •

این عمل جابرانه حکومت طهران طبقه تجار و کسبه را عصبانی کرده و بی درنك به بستن بازار ها و اجتماع در مسجد شاه قیام کردند•

علماء مخالف عین الدوله که منتظر فرصت بودند از موقع استفاده نموده دست همکاری بطرف تجار دراز کرده در رأس این نهضت قرار گرفتند •

آزادیخواهان ایران که سالها بود بارنج و فدا کاری بی شمار در تلاش پیدایش چنین روزی بودند •

سر رشته‌ای را که جستجو میکردند بدست آوردند وبه تهیج افکار و نشاندادن حقایق اوضاع و روشن کردن مفاسد حکومت استبدادی و معایب دستگاه ظلم و ستمگری پرداختند و با مخالفین دستگاه دولت و بکار بردن آنها برای وصول به مطلوب خود که آزادی و عدالت بود هم صدا شدند و چنانچه در برنامه قبلی خود تصمیم گرفته بودند کمال سعی و کوشش را بکار بردند که از این آشفتگی و اختلافات و لواینکه قسمت عمده آن در روی منافع خصوصی و استفاده شخصی و نظریات کوتاه و مطامع کوچك بود جریانات را به نفع توده ملت و آزادی مملکت از زنجیر اسارت و واژگون کردن حکومت خودمختاری و برقراری حکومت مشروطه

و بسط قانون و عدالت تمام کنند و چنانچه پیش آمدهای آینده بما نشان میدهد برای نیل بمقصود چنانچه درخور آزاد مردان وطن پرست است از هیچگونه مجاهدت و فداکاری دریغ نکردند تا عاقبت به برقراری حکومت ملی در روی پایه متین قانون اساسی نائل گشتند و زنجیر اسارت ظلم و استبداد را پاره کردند و نام نامی خود را در تاریخ ایران بلکه تاریخ آزادی جهان برای همیشه جاویدان باقی گذاردند.

میرزا حسن رشدیه حکایت میکرد که من باعلاءالدوله حاکم طهران خصوصیت داشتم و برای آنکه آتش انقلاب راروشن کنم او را درچوب زدن تجار تحریك کردم و نتیجه‌ای را که انتظار داشتیم ازاین رفتار بیخردانه او بدست آمد
شب بعدازبسته شدن بازار و قیام تجاربرعلیه علاءالدوله مرحوم سیدجمال‌الدین در در مسجد شاه درحضور هزارها جمعیت منبر میرود و اعمال دولتیانرا سخت تنقید میکندونسبت بشاه که تاآنزمان احدی را قدرت بدگوئی در منابر و مجالس عمومی نبود چنین میگوید :

اگر پادشاه‌هم بر خلاف حق‌و عدالت‌رفتار کندملت‌اوراز سلطنت کنار میکند..

میرزا ابوالقاسم امام جمعه که در آنزمان‌نفوذ فوق‌العاده داشت وازمستبدین درجه اول بشمار میرفت فریاد میکند این بی‌دین را از منبر پائین بکشید نوکرهاو طرفداران امام جمعه بطرف سید جمال‌الدین حمله میکنند و شورشی برپا میشود جمعی بمخالفت‌سید و جمعی بطرفداری‌او بهم میریزند و چون برای سیدجمال‌خطر جانی درپیش بود آقا عبدالهادی طباطبائی‌فرزند مرحوم آقامیرزاسیدمحمدطباطبائی که در آنزمان جوانی قوی‌هیکل‌و نیرومند بودسیدجمال را بدوش کشیده وازمیان معرکه بیرون میبرد وبخانه مرحوم طباطبائی که محل امنی بودمیرساند.



سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی

در ۱۷ شوال ۱۳۲۴ عده‌ای از علماء طهران و طلاب بحضرت عبدالعظیم رفته متحصن میشوند و از دولت تقاضاهای چندی مینمایند از قبیل عزل مسیو نوز رئیس گمرکات ایران تولیت مدرسه مروی برای آشتیانی و تولیت مسجد سپهسالار قدیم برای بهبهانی و تولیت مدرسه عزیزالله خانی برای شریعتمدار کاشانی و از این قبیل

لیکن این تقاضاها مورد قبول واقع نمیشود و بنا بر پیشنهاد میرزا ابوالقاسم امام‌جمعه امیر بهادر از طرف دولت مأمور میشود که با عده‌ای سوار بحضرت عبدالعظیم

رفته علماء را جبراً بطهران مراجعت دهد و عده ای از وعاظ وطلاب را دستگیر و تبعید نماید .

امیر بهادر چون بحضرت عبدالعظیم میرود و جمعیت زیادیکه اطراف علماءرا گرفته بودند مشاهده میکند بنای ملایمت و نصیحت را میگذارد و چون موفق به مراجعت‌دادن آنها بشهر نمیشود تقاضامیکند که‌خوبست آقایان چندنفررا از میان‌خود بسمت‌نمایندگی‌انتخاب‌نموده بطهران بیایند ومطالب خود را باصدراعظم عین‌الدوله گفتگو کنند‌در‌نتیجه‌چهار نفراشخاص ذیل‌ازطرف علماءمتحصن‌حضرت‌عبدالعظیم برای مذاکره باعین‌الدوله انتخاب‌شده بطهران میروند سیدعلاءالدین‌ومیرزامصطفی آشتیانی ومیرزا سید احمد بهبهانی ومیرزا سید ابوالقاسم طباطبائی .

پس از مذاکره با عین الدوله موافقت حاصل میشود که عین الدوله تقاضاهای آقایانرا قبول نماید و آنها بدون درنك مردم‌را از دور خود متفرق‌نموده بطهران‌مراجعت کنند .

در اطراف این ملاقات شایعاتی درشهر منتشر شدکه چون ما ازحقیقت آن اطلاع نداریم بسکوت میگذرانیم .

روز بعد از این واقعه مرحوم ملك المتکلمین به اتفاق میرزا محمد علیخان نصرةالسلطان به‌حضرت عبدالعظیم میرود و پس از یك ملاقات طولانی با علماءتقاضا میکند که بجای خواهش های کوچك که تاثیری در بهبودی اوضاع‌ندارد از دولت تقاضای اعطاء مشروطیت را بنمایند آقایان بهبهانی و طباطبائی‌با این نظریه موافقت میکنند و بنا بر سند تاریخی که در دست است ومرحوم بهبهانی و طباطبائی امضاء و مهر کرده اند و مرحوم ملك المتکلمین مکرر در دوره کوتاه‌عمر خود میگفت که وصیت کرده ام این سند تاریخی‌را پس از مرگم در کفن من بگذارند و ما مضمون آن‌را برای اطلاع نسل های آینده ایران در اینجا نقل میکنیم ،

امضا کننده گان بنا بر تقاضای جناب ملك المتکلمین موافقت نمودیم که برای بسط عدالت و راحتی ملت و ترقی مملکت از دولت تقاضا نمائیم که اصول مشروطیت در ایران بر قرارشود .

و چون وضعیت معاش متحصنین حضرت عبدالعظیم خیلی سخت شده بود وبیم آن میرفت که مردم متفرق شوند مرحوم ملك المتکلمین به شهر آمده و مبلغی از حاجی میرزا علی صراف اصفهانی که خودمرد آزادیخواهی بود و با ملك‌المتکلمین دوستی بسزائی داشت قرض نمود و به حضرت عبد العظیم مراجعت و مبلغ مذکور را برای مخارج یومیه در اختیار آقایان میگذارد ٠

در اثر کشمکشهائیکه پیش آمد دولت در چهاردهم ربیع الاول ۱۳۲٤ در دربار مجلسی از رجال و محترمین تشکیل میدهد و برای جلو گیری از اوضاع ناگوار به کنکاش و چاره جوئی برمی‌آید احتشام‌السلطنه در آن مجلس شجاعتی ازخود نشان میدهد و بطور صریح اظهار میکند که بدون تاسیس عدالت خانه و اتخاذ اصول مطلوبه و پیروی از ممالك متمدنه اوضاع ایران بهبودی نخواهد یافت در نتیجه کار به مجادله و کشمکش میرسد و از جلسه مذکور نتیجه ای گرفته نمیشود و دو روز بعد احتشام السلطنه وسعد الدوله از طرف دولت تبعید میشوند ٠

بطوریکه کسانیکه در آن جلسه حضور داشته اند نقل میکنند بخلاف انتظار ناصر الملك که به آزادی خواهی معروف بود صراحتاً می گوید که هنوز ملت ایران استعداد قبول حکومت ملی‌را ندارد و بر قراری مشروطیت در ایران موجب خرابی و اغتشاش خواهد شد ٠

فصل چهاردهم

طلوع انقلاب

انقلاب ملی که چندین سال در ایران دوام داشت و به جنگهای داخلی و اتلاف نفوس بسیار وخرابیهای بی‌شمارمنتهی‌شدوعاقبت به برقراری اصول مشروطیت وانقراض سلسلهٔ قاجاریه منتهی ومشروطیت ایران‌را عموم دولت های جهان برسمیت شناختند بطور تفصیل درتاریخ مشروطیت ایران‌نوشته شده وما فقط دراینجا به ذکر بعضی از قسمتها که باتاریخ زندگانی مرحوم ملك‌المتکلمین مربوط است قلم فرسائی می کنیم .

عین الدوله صدر اعظم مقتدر ایران که بواسطه ناخوشی مظفرالدین شاه‌تمام اقتدارات حالیه دولت را دردست داشت و رجال مستبد و درباریان که تا این زمان پیش آمدهارا بدون‌اهمیت‌تصور‌مینمودندوخیال‌میکردندکه‌بادادن‌رشوه‌وبعضی‌امتیازات حقیربه علماء وطلاب میتوان اوضاع رابحال‌عادی‌رجعت‌دادپس‌ازمذاکره جلسه‌حضرت عبدالعظیم که مابدان اشاره کردیم متوجه شدندکه مقاصد عالیتر و نظریاتی بزرگتر در زیر این پرده مستور است و هر گاه جداً این آتش مقدس را خاموش نکنند . و صدای کسانیکه محرك اصلی این اساس و معتقد به اصول مشروطیت و آزادی هستند خفه نکنند ، ممکن است دامنه انقلاب عمومیت پیدا کرده‌و از جلوگیری آن عاجز شونداین بودکه مصمم به دستگیری ملك‌المتکلمین وچند نفر دیگر ازمردان آزادیخواه میشوند و برای وصول به منظوریکه داشتند اعظم الدوله گرگانی رئیس نظمیه‌را مأمور دستگیری ملك المتکلمین مینمایند ویکعده سوار هم معین کرده‌که

بلا فاصله آنمرد آزادیخواه را به قلعه کلات ببرند .

قوام السلطنه که از آزادیخواهان ومنشی مخصوص عین الدوله بود ملك المتکمین را همان روز از قصد عین الدوله آگاه می کند و میگوید خوب است امشب را در طهران نمانید وبیائیدشمیران منزل من یا منزل وثوق الدوله.

ملك المتکلمین هم شب را میرودبخانه وثوق الدوله که گویادرباغ نصیرالدوله منزل داشتند .

در نیمه شب عباسقلی خان منتظم الملك با پنجاه نفر خانه ملك المتکلمین را محاصره میکنند وبوسیله نردهبان عدهای وارد خانه میشوند زن ها وبچه ها وحشت زده از خواب بیدار میشوند مامورین تمام اطاقها را تفتیش میکنند و چون مطمئن میشوند که ملك المتکلمین در خانه نیستدو فرزندش محمد علی ملك زاده واسدالله ملك زاده را که یکی شانزده سال و دیگری چهار ده سال داشتند با کمال شقاوت دستگیر میکنند و جمال زاده پسر سید جمال الدین را که آنشب در آن خانه بود نیز توقیف میکنند ولی چون بر آنها معلوم میشود که جمال زاده مهمان است او را رها می کنند ولی فرزندان ملك المتکلمین را به نظیمه برده و در محل نا سازگاری حبس میکنند .

فردا صبح میرزا محمدعلی خان نصرةالسلطان بهشمیرانمیرودوملك المتکلمین را از واقعه و گرفتاری فرزندانش مطلع میکند .

ملك المتکلمین تصمیم میکرد که بدون فوت وقت بشهر آمده و برضداستبداد و بیداد گری قیام نماید

با وجودی که وثوق الدوله و قوام السلطنه کوشش میکنند که او را از این عمل خطر ناك که ممکن بود به هلاکت او خاتمه یابد منع کنند در تصمیم خود راسخ مانده با احتیاط لازم بطرف طهران حرکت میکند و یك سره به مسجد جامع میرود .

در همان موقع مرحوم طباطبائی وبهبهانی که ازواقعه آگاهی یافته بودند با جمع

زیادی به مسجد جامع می آیند و هزار ها مردم از هر طبقه در آنجاجمع میشوند ملك المتکلمین به منبر میرود و با یك بیان فصیح و تاثر آوری هجوم عمال ظلم را به خانه خودو گرفتاری فرزندانش را گوشزد مردم مینماید و از مظالم استبداد و خود سری زمام داران دولت واعمال قبیح عین الدوله خطابه مفصلی ادا می نماید •

کسانیکه در آن روز در مسجد جامع حضور داشتند میگویند این خطابه شرربار و فصیح و مهیج ملك المتکلمین درآنروز کمر استبدادرا شکست وضربه قاطعی بر پیکر ظلم و ستمگری وارد آورد •

در همان روز عده‌ای از مامورین نظمیه برای دستگیری حاج شیخ محمدواعظ به خانه اومیروند طلاب مدرسه حاج ابوالحسن اجتماع نموده و حاج شیخ محمد را از دست مأمورین دولت مستخلص میکنندودرمیان کشمکش و گیرودارسیدعبدالحمید کشته میشود و چند نفر مجروح میگردند •

طلاب مدرسه با عده زیادی از مردم نعش سید را روی تخته گذارده بافریاد و شیون بطرف بازار برده و از آنجا به مسجد جامع میبرند در نتیجه بازار ها و کلیه دکاکین طهران بسته میشود و تعطیل عمومی در تمام شهر طهران پیدایش می یابد •

عین الدوله از این هیجان عمومی متوحش شده ولی خان سپه سالار را باعده زیادی سرباز و قزاق مامور باز کردن بازار ها و جلوگیری از انقلاب مینماید جنگ ما بین مردم بی اسلحه و قشون دولتی در میگیرد وتصادم ملت و دولت صورت غیر منتظره‌ای بخود میدهد •

دوازده نفر از مردم بی گناه کشته میشوند و سید حسین طلبه که یکی از جوانان با تقوی و اهل علم بود شهید میشود عده زیادی مجروح میکردند مردم بطرف مسجد جامع هجوم می آورند و در حدود بیست هزار نفر از کلیه طبقات در مسجد متحصن میشوند ، بطوریکه دیگر نه در صحن مسجد و نه در روی بامها

جا بـرای افرادیکـه میخواستند بـه کمك متحصنین وارد مسجد شوند بـاقـی نمی ماند .

سید محمد رضا مساوات که فوق العاده از بی رحمی قشون دولت متاثر بود بدست خود یکنفر قزاق را میکشد.

مسجدجامع ازطرف چندین فوج نظامی محاصره میشود ومحاصرین راتهدید به قتل عام مینمایند و از اطراف بطرف مسجد تیر اندازی میکنند راه آمدوشد این بیست هزار نفر محصوز با خارج بواسطه خط محاصره قشون دولتی قطع میشود و امید هر گونه استمدادی از دست میرود سه روز این محاصره طول می کشد و مردم محصور با وجود نداشتن وسائل زندگانی مقاومت میکنند ، همه روزه ملك المتکلمین و حاج شیخ محمد منبر رفته و مردم را به پایداری و فـدا کاری برای بدست آوردن حقوق ملی و آزادی و مقاومت در مقابل ظلم و بیداد گری تهییج می نمایند .

چون دولتیان به مقاومت تزلزل نا پذیر ملیون پی می برند و از متفرق کردن آنها مایوس میکردند باب مذاکره از دو طرف مفتوح میشود .

ملیون به قیادت مرحوم بهبهانی و طباطبائی تصمیم میگیرند که تهران را ترك کنند وبرای این منظور شرایط چندی بدولت پیشنهاد مینمایند که من جمله آزادی فرزندان ملك المتکلمین بوده بهمین جهت پس از قبول این تصمیم از دو طرف مطابق شرحیکه عین آن از نظر خوانندگان گرامی میگذرد صدراعظم حکم میدهد که فرزندان ملك المتکلمین را مستخلص نموده تحویل مرحوم طباطبائی و بهبهانی بدهند.

سرهنك نورالدین خان که فعلا حیات دارد به مجلس آمده فرزندان ملك المتکلمین را مستخلص مینماید و آنها را تحویل یك هیئت چند نفری که به ریاست سید محمد علی طهرانی که من بعد معروف به صدیف مشروطه شد و از طرف علماء و ملیون نمایندگی داشتند تحویل میدهد و آن هیئت نماینده با عده زیادی

از ملیون که در اطراف محبس جمع شده بودند باهلهله و شادی فرزندان ملك‌المتكلمين را به خانه مرحوم بهبهانی که مرکز تجمع علماء بود میبرند •

آن شب را ملك‌المتكلمین با عده ای از طلاب وملیون درخانه مرحوم بهبهانی بسر برده وفردا صبح به اتفاق علماء بطرف قم حرکت میکنند جمع کثیری از کلیه طبقات که ازحرکت آنها بطرف قم مطلع میشوند طهرانرا ترك کرده ودر کهریزك بمهاجرین ملحق میگردند ودرحدود بیست هزار نفر از کلیه طبقات ساکنین طهران بتشویق آزادیخواهان برای بدست آوردن مشروطیت و عدالت وانفصال عین الدوله به سفارت انگلیس پناهنده میشوند•

در اینجا لازم است تذکر بدهم که چون عامه مردم از اصول مشروطیت و حقوق ملی آگاهی زیاد نداشتند و فقط بر ضد ظلم و بیداد گری قیام کرده بودند مرحوم صنیع الدوله و مؤتمن الملك در هدایت عامه و آشنا کردن آنها به حقوق ملی و حکومت پارلمانی مجاهدت بسیار نمودند و راهیرا که در این انقلاب باید در پیش گرفته شود به مردم نشان‌دادند •

سردار فیروز از طرف دولت با چهار صد نفر سوار و يك گاری زنجیر مامور شد که با سرعت به طرف قم رفته و قبل از آنکه مهاجرین به‌شهر برسند عدهٔ را دستگیر و سایرین را متفرق نماید

مهاجرت علما و بر گزیدگان مردم بطرف قم تعطیل عمومی در طهران و تحصن هزار ها نفر به سفارت انگلیس وحشتی در دستگاه دولت تولید کرد و مظفر الدین شاه که فطرة مرد ملایم و مایل به سختگیری نبود عضد الملك را که مهمترین رجال مملکت بود و در دستگاه دولت احترام زیادی داشت برای تحبیب علماء و قبول تقاضا های آن‌ها که عبارت‌ازاعطاء مشروطیت وعزل‌عین‌الدوله بود به قم میفرستد •

در ایامیکه مهاجرین در قم متحصن بودند هزار ها نفر از طهران و ولایات به آنهاملحق میشوند و اکثر روز ها مرحوم ملك المتكلمین در صحن بزرك قم منبر رفته و برای تولید حس غرور ملی و افتخارات قومی مردم‌را از تاریخ باعظمت گذشته ایران واوضاع اسفناك فعلی وضعیف دولت و نفوذ اجانب و خیانت درباریان

و ترقیات ملل متمدنه در تحت لواء قانون و اصول مشروطیت آگاه میکنند وشور وشعفی که تا آن زمان در میان قوم ایرانی برای بدست آوردن حقوق ملی و شرکت در تقدیرات عمومی دیده نشده بود ایجاد میکند چون تقاضا های مهاجرین مورد قبول دولت واقع شده بود همگی بطرف طهران حرکت میکنند و با شادی و شور شعفی در میان هلهله و فریاد شادمانی صد ها هزار نفر وارد پایتخت میشوند و در نتیجه عین الدوله معزول میشود و میرزا نصرالله خان مشیرالدوله به صدارت منصوب میگردد و اعلان اعطاء مشروطیت از طرف پادشاه بملت منتشر میگردد و متحصنین سفارت انگلیس با موفقیت و شادمانی از سفارت بیرون می آیند و بازار ها باز میشود و مجالس جشن و سرور در هر گوشه و محله بر پا میگردد. ملك المتکلمین و سید جمال الدین همه روزه در مجامع عمومی که از هزار ها نفر تشکیل یافته بود به منبر رفته و مردم را به منافع و مزایای مشروطیت آشنا میکنند و از این باب سعادت و ترقی که پس از صد ها سال تحمل ظلم و حکومت خود مختاری به روی ملت ایران باز شده خطابهای فصیح و مهیجی ایراد میکنند ٠

فصل پانزدهم

با وجود مساعی و فدا کاری آقای طباطبائی و آقای بهبهانی در راه وصول مشروطیت و مجاهدت این دو قائد بزرگوار. نا گفته نماند که بزرگترین عامل بدست آمدن مشروطیت و حقوق ملی پا فشاری و مجاهدت سه نفراز علماء بزرك ایران آخوند ملا محمد کاظم خراسانی‌حاجی میرزا حسین وآخوند مازندرانی‌که مراکز تقلید ایرانیان بودید و مقامی بلند در میان‌جامعه‌داشتندمی‌باشد .

این روحانیون بلند مرتب تا آخر عمر در راه‌وصول مشروطیت و برٌ قراری حکومت ملی وحفظ استقلال مملکت‌فدا کاری‌بسیارنمودندو چنانچه تاریخ‌مشروطیت شاهد و گواه است سدی در مقابل طبقه ارتجاع و ملاهای مستبد ایجادکردند وبا تلگرافات متعدد دولت را مجبور بقبول اصول‌مشروطیت نمودند

فرمان اعطاء مشروطیت درتاریخ ۱٤ جمادی‌الثانی از طرف دولت منتشر شد و مقدمات انتخاب نمایندگان ملت فراهم گردید وکلاء طهران بطور طبقاتی انتخاب شدند وازطرف صدراعظم مراسم افتتاح مجلس شورای ملی بعمل آمد چون مظفر - الدین شاه مریض بودعضدالملك ازطرف‌شاه مامور شد درمدرسه نظام‌که درآنزمان بزرگترین عمارات طهران بود اولین جلسه مجلس‌شورای ملی رامنعقد نمایدمتجاوز از دوهزار نفر از برجسته‌ترین ایرانیان در آنمجلس دعوت شدند تمام علماء طبقه اول تجار معتبر اعیان اشراف شاهزادگان وکلاء منتخب وعده‌ای از بزرگان ایالات

وولایات درآنمجلس حضور یافتند .

صدر اعظم بنام اعلیحضرت پادشاه مجلس‌را افتتاح نمود ونطق‌مفصلی ازطرف شاه ایرادکرد .

سپس مرحوم ملك المتکلمین که در آنزمان بزرگترین مظهر اراده ملت و نماینده حقیقی آرزوی جامعه‌ایرانیت‌شناخته‌شده‌بود برپاخاست ونطق‌تاریخی‌فصیحیرا که سند تاریخی آزادی ملت ایران‌است از قید عبودیت وبرای اولین دفعه در دوره چندین هزار ساله ایران حق‌حاکمیت ملت ایرانرا بر تقدیرات خود تامین و مسقر مینماید بیان نمود و ما نظر به اهمیت‌این مجلس‌تاریخی‌عین‌صورت‌جلسه‌را بطوریکه روز نامهٔ حبل المتین درج نمود در اینجا نقل میکنیم .

روز نامه حبل المتین کلکته ۱۰ رمضان ۱۳۲٤ شماره ۱۳

عصر شنبه بیست وهفتم‌جمادی الثانی درعمارت‌عالی مدرسته نظامی‌که گنجایش اینگونه مجلس عالی را دارد و موقتاً برای انعقاد مجلس شورای ملی‌معین‌شده‌افتتاح مجلس میمون شورای ملی گردید جناب عضدالملك مخصوصاً از طرف ذات اقدس شاهانه پذیرائی شایانی از ملت نمود خیلی بر تزیینات مجلس‌افزوده‌همه‌قسم اسباب پذیرائی را برای واردین فراهم آوردند و بر حسب دعوت نامه‌مخصوص تمام‌رجال دولت و امنای ملت حاضر شده صرف شربت وشیرینی نمودند چون مجلس‌ازوزرای دولت و امنای ملت مشحون گردید و زاید بر دو هزارنفرعماید و بزرگان ورؤسای هر طبقه وصنف جمع شدند حضرت اشرف‌مشیرالدوله صدراعظم‌خطابه ذیل راقرائت فرمود .

آقایان عظام البته هریك از ما ها که در این محل‌شرف حضور داریم مختصراً میدانیم که مقصود از تشکیل این مجلس محترم و اجتماع آقایان علماء و وزراء و امناء و اعیان و تجار و اصناف در این محل چیست ولی محض‌اینکه نیت پاك ومقدس بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاه خلد الله ملکه و سلطانه بطور شایسته مکشوف و معلوم باشد .

لزوماً به استحضار خاطر محترم آقایان عظام میرسانم که البته چنانچه خاطر شریف همگی مسبوق است بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی خلدالله ملکه مصمم شدند که ابواب نیك بختی و سعادت به روی قاطبه اهالی ممالك محروسه ایران باز شود و اصلاحات لازمه که باعث مزید استحکام میان دولت و خوشبختی ملت است به مرور بموقع اجرا گذارده شود ·

چون این خیال شاهانه بدون همدستی و معاونت قاطبه اهالی ایران بآن - طوریکه منظور نظر معدلت اثر بندگان همایونی است انجام پذیر نمی شد رای مبارك همایون شاهنشاه معظم بدان تعلق گرفت که مجلس شورای ملی منتخبین طبقات معینه بطوریکه تفاصیل آن در دستخط مبارك مشروع است در دار الخلافه طهران تشکیل و تنظیم شود از آنجاکه ترتیب قوانین انتخابات و سایر فصول نظامنامه این مجلس شورای ملی باید با کمال دقت موافق دستخط مبارك ترتیب شود والبته چنانچه میدانید اتمام اینکار مستلزم وقت وفرصت معین است لهذا برای اینکه اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی دلیلی واضح وحجتی کافی درتصمیم رای مبارك خودشان برای تشکیل و ترتیب مجلس شورای ملی به قاطبه اهالی ایران داده باشند چنین مقرر فرمودند که عجالتاً محل موقتی این مجلس محترم ملی تعیین و در آنجا با حضور آقایان علما و وزرا و اعیان و اشراف و تجار و اصناف صرف شیرینی و شربت شود بدیهی است که اولیاء دولت اهتمام بلیغ خواهند نمود که لایحه قواعد انتخابات ونظامنامه مجلس شورای ملی بزودی موافق دستخط همایونی از چهاردهم جمادی الثانی مرتب و اعضاء مجلس شورای ملی در طهران جمع و به افتتاح این مجلس محترم مبادرت شود ·

از خداوند خواهانیم که سایه بلند پایه اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطانه را بر سر قاطبه اهالی ایران مستدام وفرزندان وطن مقدس راتوفیق بدهد با اولیای دولت تا برای افتتاح ابواب نیك بختی بروی ایرانیان بکوشند واین دولت و ملت قدیمه پنجهزار ساله ایران را به اوج سعادت برسانند .

سپس جناب ملك المتكلمین از طرف ملت خطابه ذیل را ایراد نمودند •

خطابه تشکر از طرف ملت ایران

بسم‌الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلواة علی سیدنا محمد و آله الطاهرین ، بعد فقد قال الله تبارك و تعالی فی کتابه المجید ، الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور

خدا را شکر که از توجه ظاهر و باطن امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف و از شمول توجهات کامله پادشاه رعیت پرور عدالت گستر ، امروز شب تاریك و بی نوائی ایرانیان بر آمد ، و آفتاب سعادت و اقبال ایشان طلوع نمود ، حسن استعداد و قبول قابلیت ملت سبب شد که پادشاه دل آگاه رانیت مقدس که در نجات مملکت و حیات ملت در خاطر الهام مظاهر نهفته بود در این زمان سعادت فرجام بمنصه شهود رسانند ، و فرزندان عزیز خود را که در حجر رأفت پرورده بود اینك در مصالح خرد مطلق و آزاد داشته تا آنچه را که برای مصلحت وقت خود لازم دانند بگویند و بکنند و خرابیهای گذشته وطن عزیز خود را مرمت نمایند •

شبه نیست که استقلال سلطنت موقوف به ثروت رعیت و تربیت ملت است و تربیت ملت موکول باستقلال سلطنت •

ملت اگر رأی شخصی واستقلال فکری وشورای ملی خواست برای حفظ بیضه اسلام و قدرت سلطنت بود ، و دولت هم که قبول این استدعا رافرمود برای تقویت ملت و اختیار تامهٔ آنها در ترقی مملکت بود و اینك که به عنایات کامله خداوندی و بموجب دستخط آفتاب نقط همایونی اینطور اتحادی محکم فیمابین نماینده‌گان دولت و ملت حاصل گشت و حس استعداد ملت سبب شد که دولت حقوق شخصی و ملی آنان را تصدیق فرمود جای آن است که این هیئت مجلس در بیداری ملت و آگاهی آنها بحقوق مشروعه خود نهایت مساعدت رابجای آورند تاملت هم بتواند

با نهایت قدرت حقوق سلطنت خود را محفوظ دارد وحال که از خواب غفلت برخاسته در مقام مرمت خرابیها بر آمده ، به راهنمائی علماء دین پرور ، و وزرای دولتخواه ، وطن پرست ، معایب کلیه و نواقص حالیه که مدار مملکت را از کار باز داشته دور دارند و مطمئن باشند که آنچه را از رؤسای روحانی ووزرای بزرك بر آید و لازم باشد در مساعدت با آنها بدون تأمل بعمل خواهد آمد ، و بموقع اجراخواهندگذاشت ۰

در این وقت با کمال مسرت و خوشوقتی از طرف خود اصالة وازجانب هیئت ملت ایران وکالتاً تشکیل این مجلس شورای ملی را که فقط برای رسم افتتاح است ، شکر موفور بعمل آورده تشکرات قلبیه و ادعیه خالصانه تقدیم حضور مبارك اعلیحضرت پادشاه معظم و متبوع مفخم ایرانیان‌مینمایم و عجالتاً با این معدود وکلا که منتخبین از پایتخت میباشندشروع به‌مقصود نموده انتظارمیبریم که بفرصت وکلائیکه باید ازتمام بلاد منتخب شوند به ترتیب‌مخصوص‌انتخاب شده‌در دارالخلافه حاضر کردند تاهرچه‌زودتراین‌مجلس‌شوری که مجلس‌ملی‌میباشدموافق‌نظام‌نامه‌تکمیل نواقص خودرا نموده در استحکام مبانی سلطنت واستقرارحقوق ملت‌نتایج مستحسنه را بعون الهی ظاهر سازد ، والسلام علی‌من التبع الهدی ۰

فصل شانزدهم

سیاست خارجی ایران

برای آگاهی فرزندان ایران خالی از فایده نمیدانم که مختصری از سیاست خارجی ایران‌را در آنزمان‌که اهمیتی بسزا داشت در اینجانقل کنم.

مظفرالدین شاه با اینکه کوشش میکرد که مناسبات خود را بادولت روسیه محفوظ نگاهدارد ودر مقابل تقاضاهای نامشروع آنها تن درمیداد از قدرت ونفوذ این دولت در ایران فوق‌العاده نگران بود و چون مریض وناتوان بود امیدوار بود که با برقراری اصول مشروطیت درایران،اتحادی مابین مردم پیداشده دولت قدرتی پیداکند وبوسیله وضع قوانین تاحدی جلوگیری ازتعدیات و تقاضاهای روسهابشود این‌بودکه بدون مقاومت زیاددر مقابل تقاضاهای‌ملیون تن درداد وفرمان‌مشروطیت را امضاء نمود.

اختلاف روس وانگلیس در آنزمان چنانچه چندی بعدبمعاهده۱۹۰۷ منتهی‌شد در ایران‌بسرحدکمال رسیده بود و هریکی از این‌دو دولت همسایه‌کوشش‌میکردند که نفوذ خود را در اینکشور بی‌سر و سامان زیادتر کرده و برحریف غالب آید این بود که انگلیسها از موقعیت استفاده کرده و بامید اینکه شاید در تحت رژیم مشروطیت‌ایران توانائی پیداکند و بتواند چون سدی مابین هندوستان وروسیه قرار گیرد طرفداران مشروطیت را تقویت میکردند و در جراید ملی خود احساسات و نهضت آزادیخواهان ایران را تمجید نموده و درخور ستایش و امیدواریهای‌بسیار تلقی میکردند.

دولت روسیه اگر چه نسبت بکشور ضعیف ایران کمال قدرت را داشت ولی بواسطه شکست درجنك بازاپن ونهضت‌های پی درپی آزادیخواهان روسیه طبعاً قدری ضعیف‌شده بود و ازشدت نفوذ استیلاجویانه اش کاسته‌شده بود وازاین جهت یك مخالفت شدیدی در مقابل نهضت آزادیخواهان ایران ازخود نشان‌نداد وما برای اثبات آنچه در این چندسطر نگاشتیم گذارش بعضی مخبرین سیاسی دنیا راکه درآنزمان منتشر میشد در اینجا نقل میکنیم :

۱۲ جمادی الثانی ۱۳۲٤ درمسکو انقلاب بزرگی برپاشد درافواه است که دهاتیان قشون را در بوریسیگا شکست داده‌اند .

تیمس از پاریس خبرمیدهد روزنامه‌ها مینویسند که مداخله انگلیس درانقلاب ایران اجباریست .

رویتر مینویسد : صدر اعظم عین‌الدوله مخالف مشروطه ولی شاه موافق است مجلس دومای روس بقشون بحری و عملجات جهازات اعلان داده که باتفاق مجلس دوما برای حصول آزادی دست از جنك نکشند

۹ جمادی الثانی در تفلیس جنك مابین مسلمانان و وارامنه شروع شده خبر رسید توپچیان قلعه (سویبرگ) یاغی شده و پانصد نفر از قشون را کشتند .

۱۰ جمادی الثانی ، رویتر از طهران اطلاع میدهد تعطیل عمومی در حدود دوازده هزار نفر در سفارت انگلیس پناهده شده مشروطه میخواهند .

در روسیه ، انقلابیون پل مابین پترسبورك وهلسنکفر راخراب کردند و مانع عبورقشون شدند .

رویتر خبر میدهد : انقلاب کرانستاد وحشت زیادی در پایتخت روسیه ایجاد کرده است .

لندن رویتر خبرمیدهد :وزیرخارجه انگلیس درمجلس اظهار داشت که رسماً از دولت ایران تقاضا کرده آتش انقلاب را خاموش کنند و تقاضا های اصلاح طلب

هارا برآورند .

۱۲ جمادی‌الثانی پنجاه‌هزار نفر عملجات کارخانهای پترسبورگ دست از کار کشیده اند .

۱۶ جمادی‌الثانی ازمسکو خبرمیدهند بااینکه وحشت بلوادرپایتخت‌ومسکو بنظر میرسد ولی دولت باکمال جدیت از انقلاب جلوگیری خواهد نمود عدهٔزیادی از رؤسای انقلاب دستگیر ومجامع آنها منهدم شد .

بطوریکه از اخبار فوق استنباط میشود در همان زمان که نهضت مشروطیت در ایران پدیدارگشت اوضاع سیاسی روسیه هم دستخوش انقلاب پی‌درپی شده بود و هرروز در یکی ازمؤسسات کشوری ولشکری کشمکشهای خونینی رخ میداد که درتشجیع آزادیخواهان ایران تأثیری بسیارداشت وبعلاوه مانع آن بودکه مامورین روسیه در ایران مخالفت شدید در مقابل نهضت ایرانیان از خود نشان بدهند وبرای اینکه‌خوانندگان این تاریخ بیشتر ازاوضاع روسیه در آنزمان‌آگاه شوند اعلامیه‌ای که از طرف اجزاء مجلس دوماء روسیه پس‌از انحلال آن بدست دولت منتشرشده دراینجا عیناً نقل میکینم :

اعلان مجلس دوما و نواب ملت روسیه

در جواب اعلان امپراطور

ما نواب وقایمقمان ومنتخبین ملت روسیه واعضاء مجلس بند شده برهم‌خورده ورشکسته دومای مرحوم هستیم بتمام ملت‌وطن خواه مظلوم‌مقهور پریشان‌بی‌خانمان روسیه اعلام مینمائیم .

شما ها از ظلم ستم تعدی وجور و اجحاف خانمانسوز جانگداز حکام مستبد ظالم ستم پیشه بی انصاف بجان آمدید و مارا بجهت اصلاح خود ودفع ظلم و رفع ستم ستمکاران معین نموده و از ماها خواهش کردید در راه آزادی و آبادی وطن

و ابناء وطن سعی و کوشش نمائیم ما هم بجهت ادای فرایض خود و خواهش شما ها آئینی چند که مبنی بر آزادی ملت و آبادی مملکت بود ترتیب داده از امپراطور استدعای عزل وزرائیکه در زمان بی‌قانونی و خودسری هرچه از دستشان بر آمده از ظلم و تعدی‌واجحاف فروگذار نکردند و با کمال بی‌شرمی همواره مخالفت باقوانین ملکی میکردند و در مقابل حریت و آزادی سد های آهنین کشیده بودند نمودیم و اول‌چیزیکه خواهش کردیم این بود که خالصجات دولتی را بگز و پیمان درست مساحت کرده بفلاحات وزراعت پیشگان تقسیم نموده ازتصرف غاصبین بیرون آرند لیکن این‌امررا چگونه دولت قبول تواند کرد چراکه گویا یکنوع سلب اقتدار رجال دربار امپراطوری است لهذا دولت بااین قانون اتفاق نکرده مخالفت آشکار نمود و پس از آنکه مجلس دوما اصرار کرده زور باستخلاص خالصه ازدست غاصبین آورد امپراطورحکم به بر هم زدن و بستن مجلس نمود پس از آن وعده کرد که هفت ماه بعد مجدداً انتخاب مجلس دوما از نو کرده مجلس تازه تاسیس خواهد کرد که برفرض صحت وفای بوعده در اینمدت هفت ماه بااین خرابی‌حال ملت و مملکت وتباهی‌تجارت وصناعت‌وکثرت فتنه وفساد که تمام‌مملکت را احاطه کرده وشورشهائیکه برپا است و حال آنکه وزراء ورجال دولت‌هم اظهارعجز کردند ازآرام‌کردن شورش و دفع خرابی و فسادچگونه ممکن است که مملکت روسیه با خونریزیهای فراوان بدون مجلس‌شورای مرکب از نواب ملت آسایش پیدا کند و آرام گردد دولت میخواهد در این مدت هفتماه باکمال‌استبداد سلطنت کند وتمام‌اصلاح‌خواهان وآزادی طلبان را گوشمالی وسرکوبی داده تابمیل خاطر و هوای نفس‌خودفایزشده یکمجلس مبعوثانی باسم دوما تأسیس نماید که‌اعضای آنمجلس همه بحسب میل‌خود دولت انتخاب شده وهواخواه امپراطور باشند و بالمره طرف ملت را رهاکرده بمیل امپراطور رفتار کنند خلاصه‌همه دست نشانده دولت و تابع اراده‌سلطنت باشند اگر دولت این انقلاب ملت را فرونشاند وملك را آرام کرد وشورشیان را ساکت نمودهرگز رضا بسلطنت مشروطه ومجلس نواب نخواهد شد و دست از استبداد و

ظلم نخواهد کشید .

ای برادران و فرزندان وطن عزیز کوشش وجد جهد کنید از برای عزت و برقراری مجلس دوما و نواب عمومی ملت جایز نیست که مملکت روس یك روز از مجلس مبعوثان خالی باشد و باز دست استبداد مشغول بکار شود اکنون که اسبابتان بجهت احقاق حق خود فراهم و آماده است فرصت را از دست ندهید .

اول بدون رضایت مجلس دوما دولت نباید مالیات از کسی بگیرد -

دویم اینکه دولت هیچکس را بی امضای دوما نمیتواند بخدمت قشونی ولشکری جلب کند اکنون که مجلس دوما را بندکرده باید شما هم مالیات و لشکر باو ندهید تا ناچار شود متابعت ملت نماید اگر از دیگران قرض بخواهد بگیرد به ماها دخلی ندارد و ملت هرگز بادای آن نخواهد پرداخت و بذمه ملت نیست چرا که قرضیکه بدون امضای وکلای ملت باشد بر ذمه ملت روسیه نیست وهرگز ادا نخواهد کرد تادوباره مجلس نواب وکلای ملت برپانشود مرخص نیستید یك پول بابت مالیات یاچیزدیگر بدولت بدهید ونیز یکنفر قشون نباید داد این را هم بدانید که هیچ قوت و قدرتی هرچند از جمیع قوای دنیا قادرتروقاهرتر باشد در مقابل انقلاب ملت نمیتواند خوداری نماید وکلا ونواب شما هم باتمام قوای خود مستعد و آماده یاری و امداد شماهستند .

نکته دیگر که قابل توجه است اینستکه دولت انگلیس که ازنفوذ روزافزون سیاست روسیه در ایران نگران بود ومشاهده میکرده که اکثر رجال دولت وروحانیون کشور دست نشانده آن دولت هستند از انقلاب روسیه و شکست دولت روسیه از ژاپن استفاده کرده وبرای اینکه سدی در مقابل نفوذروسیه ایجاد کنددر برقراری مشروطیت ایران و جلب تمایل عامه از این راه از هیچگونه مساعدت فروگذار نکرد چنانچه مندرجات کتاب آبی و جراید ملی انگلستان و اخباریکه اژانس رویتر و دیگران منتشر میکردند ونویسندگان ومورخین انگلستان بدان اشاره کرده اند حاکی براین حقیقت میباشد و ما اگر بخواهیم آنچه راکه در این موضوع میدانیم بنویسیم دفتر

تازه ای باید بازکنیم ولی برای روشن شدن حقیقت به درج این خبر رسمی قناعت می کنیم

۵ جمادی الثانی ۱۳۲٤ سر ادواردگری وزیر امور خـارجـه انگلستان در پارلمان انگلستان اظهار داشت که دولت انگلیس از دولت ایران رسماً خواهش کرد که هرقدر زود تر ممکن است این آتش فتنه را خاموش و مقاصد اصلاح - خواهان را بر آورد .



متحصنين سفارت انگليس

فصل هفدهم

پس از انتشار اعلان مشروطیت یك روح مودت و برادری درمیان تمام طبقات کشور پیدا شده سرور و شادی از چهره همگی هویدا بود شوق و شعف امید به آتیه غرور ملی سر تا سر مملکت زا فرا گرفت ستمگران دیروز بایك مهرومحبت دست برادری بطرف مردم دراز میکردند و افرادی که از اظهار عقیده خود داری میکردند با کمال اطمینان در اطراف مصالح عمومی سخن رانی میکردند نسیم آزادی و عدالت وزیدن گرفت و روح اخوت و برابری در جامعه آشکار گشت .

مجالس وانجمن‌های ملی درتمام شهرها وقصبات تاسیس شد و درطهران متجاوز ازپنجاه انجمن باسامی مختلف افتتاح یافت مهمترین آنها انجمن آذربایجان انجمن برادران در وازه قزوین انجمن طلاب انجمن مظفری بود در هر یك از این مجامع ملی هزار ها نفر افراد عضویت داشتند و همه روزه با شوق سر شاری دست ازکار کسب خود کشیده در آنجا حضور می یافتند .

ملك المتکلمین و سید جمال الدین همه روزه در یکی از این مجامع ملی منبر رفته و مردم را باصول مشروطیت و وظائف ملی و حقوق اجتماعی و تفصیر قانون اساسی آشنا میکردند و از تاریخ ملل متمدنه و تأثیرات سلطنت ملی و نتایجیکه در ترقی بشریت از این راه پیدایش یافته سخن میگفتند و تا زمانیکه مظفر الدین شاه زنده بود کار ها بروفق مرام و آرزوی ملیون پیشرفت میکرد.



وکلای مجلس اول

مجلس شورای ملی کشایش یافت قانون اساسی تدوین و به امضاء پادشاه رسید اصلاحات بسیاری از امور مالی واجتماعی بعمل آمد زنجیر های استبدادی و قیود ستمگری از قبیل مواجب های گزاف مستمریهای طبقه ظالم و مفت خوار تیول اعیان و اشراف و غیره یکی بعد از دیگری از هم پاشید و یك آتیه درخشانیکه پایه اش در روی اساس آزادی و عدالت بود همه مردم را امیدوار میداشت ٠

ولی چند ماهی نکشید که مظفرالدین شاه در نتیجه کسالت ممتد در گذشت و محمد علی میرزا ولیعهد که شاید تاریخ بشریت مردی بدین پایه پستی و شقاوت بیاد ندارد ، پادشاه شد و با سلطنت او دوره بدبختی و ستمگری شروع گشت اگر چه مردم بخوبی از خباثت فطرت و طبع ستمکر او آگاه بودند ولی به ناچار برای اینکه شاید اورا با اصول مشروطیت موافق و همراه کنند دست اطاعت بطرف او دراز کردند و آن مردستمگر هم برای استحکام سلطنت خود به حفظ مشروطیت قسم یاد کرد و قرآن مجید را شاهد صدق نیت و وفاداری خود بمشروطیت قرار داد ولی از همان روز اول بنای دسیسه و خدعه راگذارد و در تهیه ریشه کن کردن درخت جوان آزادی و حقوق ملی بر آمد ٠

چون قانون اساسی که به صحه مظفرالدین شاه رسیده بود ناقص بود نا چار مجلس شورای ملی آن قانون را به وسیله موادیکه بنام قانون متمم قانون اساسی نامیده میشود تهیه و برای صحه محمد علی شاه فرستاد ولی او از صحه قانون امتناع کرد و کشمکش مابین مشروطه خواهان و شاه شروع شد ٠

مرحوم ملك المتکلمین برای تدوین و صحه این قانون باعده زیادی از احرار چهل روز در مجلس شورای ملی متحصن شد و همه روزه درحضور هزار ها جمعیت با بیانات شیوا و آتشین صحه قانون را از شاه تقاضا نمود ٠

هرقدر محمدعلی شاه کوشش کرد بوسیله تهدید و تطمیع آنهارا از پایداری و مقاومت بازدارد موفق نشد وچون حس کرد که آتش انقلاب شعله ور میشود وممکن است به خلع خود او از سلطنت منتهی گردد وهنوز قدرت کافی برای انهدام مشروطیت دردست نداشت ٠و تعطیل عمومی درپایتخت واکثرشهر های ایران وفشار روزافزون مشروطه خواهان آذربایجان و تهدید وکلاء آزادیخواه و انجمن ایالتی آذربایجان او را مجبور به صحه و تصدیق متمم قانون اساسی نمود و یك دفعه دیگر بمجلس شورای ملی آمد و به طرفداری از مشروطیت قسم یاد کرد ٠

در همان ایامیکه محمد علیشاه از صحه متمم قانون اساسی خود داری میکرد و با جمعی از درباریان وملا ها وعده زیادی متنفذین ومستبدین نقشه انهدام مشروطیت را میکشید ٠

یك دعوت عمومی از طرف ملك المتکلمین از کلیه مشروطه خواهان در تکیه دولت که مظفرالدین شاه را در آنجا دفن کرده بوند یا بهتر گفته شود بطور موقت بخاك سپردند بعمل آمد ٠

متجاوز از سی هزار نفر اهالی طهران و کلیه و کلاء مجلس وعده زیادی از شاهزاده ها و اعیان حضور یافتند تمام سطح تکیه دولت واطاقها و بالاخانه ها و پشت بام مملو از جمعیت بود ٠

ملك المتکلمین با آن قیافه جذاب و صدای ملکوتی درمقابل قبر مظفرالدین شاه ایستاد و خطابه غرائیکه تمام مردم را به لرزه در آورد ادا کرد در خطابه خود مظفر الدین شاه را مخاطب قرار داد و چنین گفت ٠

که ای پادشاه عادل ودل آگاه تو برای آسایش ملت و ترقی مملکت و محو نفوذ اجانب و بسط عدالت و بهبودی حال ملت به ملت خود مشروطیت و آزادی عطا کردی و آنچه در خور یك پادشاه عادل وملت دوست بود نسبت به وطن و ابناء آن فرو گذار نکردی ٠

اینك سر از خاك بر دار و مشاهده کن که فرزندت که جانشین تو شده و حقاً باید تصمیمات تورا محترم بشمارد وراهیراکه تو برای ترقی ملك و ملت پیش گرفتی پیروی کند چگونه دست ظلم و ستمگری دراز کرده و با دست یاری دشمنان ملك و ملت و تحریك اجانب برای برانداختن اساس مشروطیت و عدالت کوشش میکندو بدست خود آتش بدبختی و انهدام کشوررا دامن میزند ٠

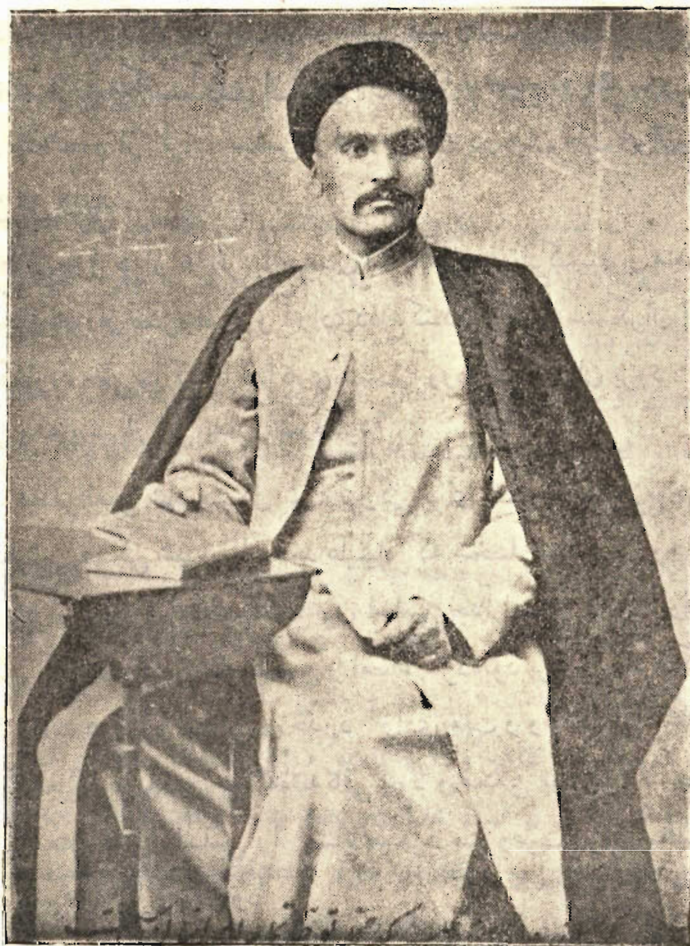
آقایان مستشارالدوله وتقی زاده که در آن مجمع بزرك در کنار ملك المتکلمین

ایستاده بودند و تمام آزادیخواهان و موسسین مشروطیت که در آن جلسه تاریخی حضور داشتند شرح شگفت آوری از تاثیر آن خطابه فصیح که یك ساعت نیم‌طول کشیده نقل میکنند و از اثرات سیاسی و اخلاقی آن در میان ملت ایران و مقامات دولتی سخن می رانند .

در همان روز هزار ها نفر با چشمان اشك آلود فریاد کشیده و متعهد شدند که بقیمت جان خوداز مشروطیت و آزادی‌دفاع کنندودرمقابل ستمگران ایستادگی نمایند و نگذارند حقی را که با فداکاری‌بدست آورده‌اند از میان برود ۰ بطوریکه پیش از این بدان اشاره‌کردم .

فوت مظفرالدین شاه مشکل بسیاربزرگی برای مشروطه طلبان‌بوجود آورد و موجب نگرانی همگی شد زیرا محمد علیشاه که شخصاً مستبد ر روحاً مخالف مشروطیت بود از صحه و امضاء متمم قانون اساسی جداً امتناع داشت وقسمتی از قانون اساسی که مظفرالدین شاه تصدیق و امضاء کرده‌بود برای ایجاد حکومت‌ملی و تعیین اختیارات دولت و مجلس و حدود آزادی ملت و وظائف قواء سه گانه و مسئولیت قوه مجریه در مقابل قوه مقننه‌کافی نبود و ممکن بود هرگاه محمد علی شاه جداً امضاء متمم قانون اساسی را امتناع میکرد مشروطیت ایران ساقط شود و همه زحمات وامیدواریها برباد رود

این بود که مرحوم ملك المتکلمین با عدهٔ از آزادیخواهان چهل شبانه روز در مجلس متحصن شدندتامتمم قانون‌اساسی امضاشد وانجمن ایالتی آذربایجان که در آنزمان بزرگترین مظهر آزادی و نمونه اقتدارات ملی بود و در حقیقت در رأس عموم مجامع ملی قرار گرفته‌بود و چون پهلوانی‌از روزاول در مقابل استبداد ایستادگی کرده بود برای بدست‌آوردن قانون اساسی‌کمال جدیت و مردانگی را از خودنشان داد و بدرجه‌ای پا فشاری کردکه محمد علیشاه را مجبور به تسلیم نمود ۰



آقای تقی زاده

و نیز نمایندگان شجاع و وطن‌دوست آذربایجان مخصوصاً آقای مستشارالدوله وتقی زاده و حاجی میرزا ابراهیم آقا که دائماً بوسیله تلگرافات با انجمن آذربایجان در مذاکره و تماس بودند و بحدی برای تأمین مشروطیت و امضاء متمم قانون اساسی از خود گذشتگی و سعی و کوشش نمودند که در خور ستایش و حق شناسی و



آقای مستشارالدوله

نام با افتخار آنها برای همیشه زینت بخش صفحات تاریخ مشروطیت ایران باقی خواهد ماند •

در آنزمان اکثر از جرایدممالك متمدنه دراطراف نهضت‌مشروطه‌خواهی‌ایران مقالات مفصل مینوشتند و اظهار امیدواری‌میکردند که این‌برق فروزان‌که غفلتاً در یك مملکت آسیائی ودور دست جستن کرده ودنیا رابطرف خودمتوجه نموده‌شاید هسته آزادی ملل‌شرق شودواقوامیرا که‌قرنها درتاریکی وبدبختی‌زندگانی‌میکردند سعادتمند نماید و از نعمت‌عدالت وآزادی برخور دار کند.

یکی‌از نویسندگان‌نامی‌فرانسه‌مقاله‌ای‌در یکی‌ازجرایدپاریس‌راجع بایران‌نوشته ونظر باهمیت نویسنده‌روزنامه حبل‌المتین هم عین او را نقل‌کرده خلاصه این مقاله اینستکه ملت ژاپن بواسطه پیدایش یك امپراطور ملت دوست و تجددخواه بنعمت مشروطیت نائل شد ولی ملت ایران در نتیجه کوشش یك‌عده افراد وطن پرست و و آزادیخواه مشروطیت‌را بدست آورد و انتظار میرود که این ملت کهن سال در تحت لواء مشروطیت گوی سبقت را از ژاپن برباید ومقامیرا که درگذشته درجهان داشته مجدداً بدست آورد سپس شرح مفصلی از موقعیت طبیعی و جغرافیائی ایران نگاشته بود وچنین‌نتیجه گرفته بود که مشروطیت وآزادی این‌ملت وتحولات



حاجی میرزا ابراهیم آقا

غیر منتظره‌ای در سیاست جهان پدیدار خواهد کرد وامید میرود که سایر ملل شرق از این ملت کهن سال جوانبخت پیروی کرده در میان اقوام متمدن جهان جای گیرند

قلمفرسائی مطبوعات ممالك متمدنه دنیا دراطراف نهضت مشروطیت ایران بیش از انتظار آزادیخواهانرا در نگاهداری وترویج آزادی ومشروطیت تشویق مینمود وبآنها میفهماند که این نهضت ملی چه اثر شگفت آور دردنیا بوجود آورده و چگونه بیداری ملت ایران را باعلاقمندی و تحسین تلقی مینمایند.

مرحوم ملك المتکلمین که در آنزمان خانه‌اش مرکز اجتماع احرار بودوخودش دوست و غمخوار ملت شناخته شده بود همه روزه صدها نامه از شیفتگان آزادی و روشنفکران کشور چه از داخله وچه از خارجه باو میرسید و با یك لطف ومحبت

بهمه آنها جواب میداد هروقت ازخانه بیرون میرفت صد ها جوانان تشنه آزادی و فدائی مشروطیت اطراف اورا میگرفتند و چون حس کرده بودند که حیات اوبرای مشروطیت ایران گرانبهااست و مستبدین بوسائل‌مختلفه چنانچه مکرر بطوریکه‌در آتیه بدان اشاره خواهیم‌کرد نسبت‌باو سوء قصد نمودند تاآخرین روز زندگانیش همه شب عده‌ای از جوانان باحرارت مشروطه خواه درخانه‌وروی بام ها وکوچه‌های اطراف‌کشیك میدادند و بقیمت جان خود از او مراقبت میکردند مرحوم مساوات که در آن ایام قسمت عمده‌کارهای ملك‌المتکلمین را عهده دار بود و چون منشی مخصوص جواب مکاتیب شهرستان ها بود وصمیمی ترین دوستان آنمرحوم بود چندین بار برای حفظ جان ملك المتکلمین حیات خود را در مخاطره انداخت و مکرر به‌مجاهدین میگفت که چون بقاء مشروطیت مستلزم وجود ملك المتکلمین است ما باید بقیمت جان خود زندگانی او را حفظ‌کنیم .

دردکان وخانه‌ای نبودکه عکس ملك‌المتکلمین دیده نشود و مجلس‌ومحفلی که ذکرش در میان نباشد بهمین جهت دستگاه استبداد بیش ازهر کس نسبت به او دشمنی میکرد و برای ازبین بردن اوبدسائس شرم آوری متشبث میشدند و نیرنك ها بکار میبردند .

روزی نبودکه ازطرف زنهای آزادیخواه ایران وخانواده ها تحف و هدیای کوچك برای او نفرستند واو را بنام ناجی ملت ومظهر عدالت نخوانند شاگرد های مدارس‌ملی‌دسته‌دسته‌باپرچم آزادی‌که درروی‌آنهانوشته شده‌بود زنده‌بادمشروطیت زنده باد ملك‌المتکلمین‌دراطراف‌خانه‌اش‌که بنام خانه‌ملت‌نامیده میشد جمع میشدند و خطابه‌های غرائی‌میخواندند .

مرحوم ملك‌المتکلمین بیش از هر کس دوستانش‌را به فرستادن فرزندانشان به اروپا برای تعلیم وتربیت تشویق مینمود و صدها جوانان ایرانی در نتیجه سعی و کوشش او برای تحصیل به طرف ممالك متمدنه رهسپار شدند و از دنیای علم و فضل برخور دار گشتند .

چون تهدید و تطمیع محمد علیشاه و در باریان نتوانست ملك‌المتکلمین را از راه ملت دوستی و آزادیخواهی و مخالفت با دستگاه استبداد منحرف نماید و آن چراغ آزادیرا خاموش کند بر آن شدند که او را از ایران تبعید نمایند و چون اقدام باین کار مستلزم کشمکش بسیار و مصادف باقیام ملت ایران و شاید خونریزی بسیار میشد جرئت مبادرت اینکار را نداشتند پس از مشورت بسیار بنارا باستخاره گذاردند محمدعلیشاه بخط خود صورت استخاره‌ای از قران مجید نوشته در پاکت سر آنرا لاك کرده برای حاج سیدابوطالب که مورد اطمینان او بود میفرستد ماعین خط محمدعلیشاه‌را که ذیلا در اینجا مینگاریم و فعلا در دست نویسنده این تاریخ است بوسیله آقای مرآت‌الممالك که پس از فرار محمد علیشاه رئیس بیوتات سلطنتی شد بدست آوردیم محمد علیشاه در صورت استخاره از خدا مسئلت میکند که اجازه و صلاح میداند ملك‌المتکلمین را از ایران تبعیدکند و زحمت. وصدمه‌ای از اینراه متوجه او نخواهد شد، ماز جواب استخاره اطلاع قطعی نداریم ولی مرآت الممالك میگفت که جوابیکه حاجی سیدابوطالب برای محمدعلیشاه فرستاده بودمنفی بوده‌است،

فصل هیجدهم

کمیته انقلاب ملی

چون بر کلیه آزادیخواهان روشن و ثابت شد که محمد علیشاه و در باریان به دستیاری شاهزاده گان و اعیان و بسیاری از روحانیون با کمال جدیت برای براندا ختن اساس مشروطیت کوشش میکنند و این عقیده از طرف سیاستمداران دولت روسیه تقویت میشود و کمترین قدمی دستگاه استبداد بدون مشورت سفارت روس ولیاخوف رئیس قزاقخانه بر نمیدارد ، و شاپسال روسی که سالها بود مورد اعتماد و همه کاره محمد علیشاه بود واسطه بین مقامات خارجی و این پادشاه بی خرد و گناه کار است راه جلو گیری از این تحریکات و مفسده جوئی را جز در پناه تقویت قواعملی و تمرکز مجامع آزادیخواهان نیافتند .

اگر چه مجلس شورای ملی مرکز رسمی کلیه قواء ملت بود ولی نظر به اینکه بسیاری از وکلاء از اصول مشروطیت و انقلاب و اهمیت موضوع بی اطلاع بودند و بعلاوه عده زیادی از آنها دست نشانده در باری ها و کارکنان آنها بودند منظور فوق بدست مجلس غیر ممکن بود.

پس بر آن شدند که یک مرکز سری از افراد بر جسته و مورد اعتماد آزادی خواهان حقیقی که در میان جامعه نفوذ کامل داشته باشد انتخاب و تشکیل دهند و کلیه تصمیمات و دستورات از طرف آن مرکز گرفته شده بطور غیر محسوسی در تمام مراکز ملی و انجمن ها و ولایات و مجلس و خارج از ایران با یك آهنك

و صدا بموقع عمل گذارده شود و بدین ترتیب یك هم آهنگی در تمام شعب مختلفه ملت ایران فراهم گردد و یك نقشه عمومی برای حفظ مشروطیت ومقاومت در مقابل قوه استبدادی اتخاذ شود ٠

و چون در آن زمان اعتماد و ایمان مردم به سران مشروطیت بحد کمال بود منظور فوق به آسانی انجام پذیرفت و پس از اقداماتیکه ذکر آنها در اینجا موجب طول کلام است ٠ کمیته انقلاب ملی تشکیل یافت و تا روزیکه مجلس با توپ ستمگری منهدم شد این کمیته با کمال صحت وراستی بدون آنکه کوچکترین خیانتی از طرف اعضاء آن بعمل آید وظیفه ملی خودرا انجام داد ٠

استنطاقاتیکه پس از خراب شدن مجلس و از میان رفتن مشروطیت در باغ شاه بعمل آمد بخوبی نشان میدهد که تاچه درجه عملیات این کمیته متکی به ایمان و فدا کاری بوده و از هر گونه کوشش و خودگذشتگی برای حفظ مشروطیت فرو گذار نکرده بودند و هر گاه در نقشه هائیکه طرح کرده بودند موفقیت پیدا می کردند در همان زمان کاخ بیداد گری واژگون میشد و پادشاه ستمگر وپیروانش از میان می رفتند ٠

کشمکش مابین مشروطه خواهان و مستبدین روز بروز بر شدت خود می افزود و سوء ظن طرفین به سرحد کمال رسیده بود

از آن جماه بمیکه از طرف مشروطه خواهان بطرف اتومبیل محمد علیشاه پرتاب شد و جان بدر بردن او از این حادثه هرنوع صلح و مسالمت را مابین شاه و آزادیخواهان غیر ممکن ساخت٠

و بر هر دوطرف مسلم شد که این کشمکش باید به فنای یکی از دو طرف خاتمه پیدا کند ٠



مرحوم سید محمد رضا مساوات

و نیز دستگیری چند نفر از معتمدین محمد علیشاه که مأمور کشتن عدهٔ از سران مشروطیت بودند امید هر نوع سازش را محال نمود ·

و نیز موضوع قتل اتابك که بزرگترین مرد مورد اعتماد روسها بود و اورا با هزاران دسائس بایران آوردند و زمام امور کشوررا به اوسپردند یك دره عمیقی مابین ملیون و روسها و مرتجعین ایجاد کرد که صلح مابین آنها غیرممکن بود

اعضاء این کمیته که حقاً باید آنرا هیئت مدیره نهضت مشروطیت و مقاومت در مقابل استبداد نامید همه از بر گزیده ترین عناصر آزادیخواه ایران ومؤسسین مشروطیت بودند و تمام آنها در دوره زندگانی کوتاه بعضی و طولانی بعضی دیگر با فداکاری و پاکدامنی وظائف ملی خود را به پایان رسانیدند و کوچکترین لغزشی یا انحرافی بـرای هیچ یك پیش نیامد و کمترین خطشه‌ای در دوره حیاة پر افتخار آنها دیده نمیشود ٠

این کمیته تا انهدام مشروطیت مرتباً از چهار ساعت بعد از نصف شب درمنزل آقای حکیم الملك در خیابان پست خانه منعقد میشدو قبل از طلوع آفتاب متفرق میشدند و هر یکی با عشق و علاقه مندی که فقط در دوره انقلابات ملی مشاهده میشود در انجام وظائفیکه برای هریك معین شده بود میرفتند و با عشق و ایمان دستوراتیرا که داشتند اجرا میکردند

اعضاء کمیته نه نفر بودند وما نام پرافتخار آنهارا برای تزیین تاریخ مشروطیت و شناساندن آنها بفرزندان آتیه ایران در اینجا ذکرمیکنیم ٠

مرحوم ملك المتکلمین

مرحوم سید جمال الدین واعظ

مرحوم میرزا جهانگیر خان صوراسرافیل

مرحوم سید محمد رضا مساوات

آقای حکیم الملك

آقای تقی زاده

مرحوم سیدعبدالرحیم خلخالی

آقای سید جلیل اردبیلی

فقط سه نفر از جوانهای با حرارت و مورد اعتماد آن زمان با کمیته مربوط بودند و همه روزه پس از ختم جلسات برای اخذ دستورات و تصمیمات لازمه درمحل

کمیته حضور پیدا کرده وظائفیرا که عهده گرفته بودند به‌اطلاع اعضاء میرسانیدند و ما از نظر حق شناسی اسامی آنها را در اینجا مینگاریم ۰

مرحوم میرزا محمد نجات

آقای حسین آقا پرویز

آقای میرزا محسن نجم آبادی

اشخاصیکه از نهضت ها و انقلابات سیاسی جهان آگاهی دارند و به تاریخ آشنا هستند بخوبی میدانند که بزرگترین عامل موفقیت در یك نهضت اجتماعی قلم و بیان است و تمام انقلابات جهان بوسیله خطبا و نویسندگان بزرك پیدایش یافته و ملتی که فاقد این دو عامل مهم بوده در هیچ زمان موفق به اصلاح امور اجتماعی نشده و افکار عالیه و نیات نوع پرورانه در سینه ها خفه شده ۰ و توسعه نیافته خوشبختانه خداوند در این زمان برای نجات ایران از زندان ظلم و استبداد بزرگترین گویندگان و نویسندگان را به ایرانیان عطا فرموده بود و برگزیده‌گان آنها در این کمیته نجات ملی عضویت داشتند ۰

این بود که هر تصمیمی که از طرف کمیته گرفته میشد بدون فوت وقت بوسیله اعضاء کمیته که همگی مورد ستایش واحترام و اعتماد ملت بودند در پیشگاه افکار عامه جلوه گر میشد و بایك روح یگانگی ووحدت خط مشی عمومی بوسیله نمایندگان مجلس و خطباء وروز نامه نویس ها طنین انداز میشد و عموم مجامع ملی و علاقه مندان به پیشرفت مشروطیت در تمام نقاط ایران و خارج ایران با یك آهنگ و صدا بطرف منظور اصلی که بدست آوردن آزادی و استحکام بنیان حکومت ملی بود کوشش میکردند ۰

چنانچه روز نامه صور اسرافیل که در آن زمان بزرگترین و مهم ترین نامه ملی ومظهر مشروطیت و تقوی شناخته شده بود وتا امروز هم که چهل سال از دوره

مشروطیت میگذرد هنوز هیچیك از جراید ملی مقام و منزلت روزنامه مذکور را بدست نیاورده اند و صفحات آن چون کتب مقدس موردستایش و استدلال گوینده گان و نویسنده گان است ٠

در شماره اول صفحه ٤ پنجشنبه هفدهم ربیع الاخر ۱۳۲۵ چنین می نویسد٠

ایران تغییر کرده ، آدم هرچه فکر میکندمی بیند این مردم آدمهای پارسالی نیستند ، هرجابروی حرف مجلس است ، هر کس را بهبینی صحبت از ایران میدارد هنوز یك صدائی بلند نشده میدوند به بینند چه خبراست ، تا پنجنفر کمیسیون می کنند میدانند چه گفته اند از مجلس علنی و خصوصی وکلا آگاهند و کلمه به کلمه حرفهای آنها را ازحفظ میگویند ٠

از وقایع درباری و مطالب سری دولت مستحضرند ازباطن کار هائیکه تصور شود مطلعند در هر وزارت خانه حاضرند درهرکجادونفرصحبت کنند سرا پا گوشند روز ها دور ملك المتکلمین جمعند و شبها پای منبر آقا سید جمال الدین ازدحام میکنند

در هیچ انجمنی نیست که حاضر نشوند ، و در کدام مجلس است که حضور پیدا نکنند ، نه شب راحت دارند نه روز آرام میگیرند ، واقع عجب دوره ایست ٠

پس از آنکه پرده‌ایکه خیانت کارانرا مستورداشته بود بالا میرود ومجلس با توب ستمگران استبداد ویران میشود و سران مشروطیت شهید میشوند وعدهٔ در زیر زنجیر بی رحمی اسیر میگردند ٠

روشن میشود که در حدود چهل نفر از وکلاء مجلس با در بار استبدادراه داشته و عدهٔ از روز نامه ها که در ظاهر سنك مشروطیت به سینه میزدند کارکنان در بار استبداد بوده و جمع زیادی ازرجال و اعیان که در انجمن های ملی عضویت داشته و اظهار مشروطه خواهی میکردند عمال استبداد بوده و برای ویران کردن

اساس آزادی لباس مشروطیت خواهی در تن کرده بودند ، چنانچه پس از انهدام مشروطیت و شهادت مرحوم ملك المتکلمین و میرزا جهان گیر خان‌در نتیجه فشار سفارتخانهای خارجه و یاد داشت سختیکه از طرف سفارت انگلیس به دولت ایران داده شد• درباریان مجبور شدند برای حفظ صورت ظاهر درمقابل‌دنیا محکمه‌ای در باغ شاه تشکیل دهند و مقصرین سیاسی را بر طبق رأی محکمه مجازات نمایند •

اول کسی را که به آن محکمه جلب کردند ، محمد علی ملك زاده فرزند شهید سعید ملك‌المتکلمین ، که با پدر گرفتار شده بود و با حال مرض و تب وبدن برهنه و عریان بدون غذا و دوا زیر زنجیر استبداد جان میکند و در آن زمان در حدود هیجده سال داشت •

در جلسه اول بعلاوه اعضاء محکمه همه وزراء و رجال‌در بار استبداد حضور داشتند •

رئیس محکمه شاهزاده معتمدالدولهٔ محمد حسین میرزا بود اول سؤالیکه از محبوس میکند میگوید دوستان پدرت را معرفی کن تا دولت بداند چه اشخاصی با ملك المتکلمین‌همکاری میکرده اند •

محمد علی ملك زاده نگاهی باطراف میکند و سر خود را به زیر می اندازد مجدداً رئیس محکمه اخطار میکند که چرا جواب نمیدهی محمد علی ملك زاده میگوید تمام این اشخاصیکه در این مجمع حضور دارند خود را از دوستان پدرم معرفی میکردند و همه روزه منزل ما می آمدند ، واظهاروطن‌خواهی‌ومشروطه طلبی میکردند •

منجمله خود جنابعالی که سالها بود با پدرم اظهار دوستی میکردید و اغلب به منزل ما می آمدید و همین آقای ارشدالدوله و دیگران که حضور دارند

دستخط عین‌الدوله صدراعظم برای استخلاص فرزندان ملك المتكلمين از نظمیه

همه خود را مشروطه خواه و از دوستان ملك المتكلمين معرفی میکردند و روزی نبود که به خانه ما نیایند ·

این حرف چون بمی صدا میکند و رنك از صورت همه می پرد ارشدالدوله بـا حال خشم جـواب میدهد بلی ما همه روزه منزل شما می آمدیم ولی برای کسب اطلاع و پی بردن به مقاصد شوم ملك المتكلمين وخدمت گذاری به اعلیحضرت ولینعمت خودمان بود ·

فصل نوزدهم

مشروطه مشروعه

پس از آنکه عوامل استبداد موفق نشدند ازایجاد مشروطیت جلوگیری کنند ودر مقابل سیل افکار عمومی وازخود گذشتگی آزاد مردان هراسان گشتند راه تازهٔ برای ویران کردن مشروطیت پیدا کردند و نیرنك جدیدی که هزار ها سال در تحت لواء آن بر مردم بیچاره حکومت میکردند بلند نمودند و برای جلب عوام مشروطیت را مخالف دین اسلام معرفی کردند و پیروان آزادی و سران مشروطه خواه را بابی و بی دین خواندند و چون نمیتوانستند بکلی منکر حکومت ملی و عدالت بشوند زیرا مشروطیت از طرف دولت و ملت ایران در تمام جهان اعلام شده بودوتمام‌دول‌متمدن‌جهان‌دولت‌ایرانرادولت‌مشروطه‌شناخته‌بودند، این بود که خود را طرفدارمشروطه‌مشروعه معرفی کردند وعلم‌مخالفت‌را برضدمجلس‌شورای‌ملی وسران مشروطه خواه بلندکردند.

طرفداران مشروطه مشروعه در ایران خیلی قوی بودند زیرا پادشاه وقت و تمام شاهزاده‌گان و اعیان وملاکین بزرك و رؤسای بعضی ایلات متنفذ و عده زیادی از روحانیون با آنها همراه و هم صدا بودند بعلاوه دولت استبدادی روسیه با تمام قوا این طبقه را تقویت میکرد و بوسیله قزاقخانه که در تحت ریاست صاحب منصبان روس مطیع سیاست دولت روسیه اداره میشد و یگانه قوه منظم نظامی آن زمان بود مشروطه خواهان را تهدید مینمود.

تمام اوباش و لوطیهای شهر درگرد پرچم استبداد جمع شده وشبها به‌غارت ولخت کردن مردم می پرداختند .

حاجی شیخ فضل‌الله که یکی از روحانیون متنفذ بودپیشوا و علمدار مستبدین شده بود و تمام عوامل استبدادی گرد او جمع شده بر ضد مشرطیت قیام نمودند و واقعه میدان توپخانه راکه بطور مفصل درتاریخ مشروطیت‌ضبط است فراهم کردند.

مرحوم ملك المتکلمین در یکی از نطقهای معروف خود ، چنین میگوید ما باید بیش از استبداد گذشته از این مشروطه مشروعه که همان مستبدین و دشمنان آزادی خواهانند بیم داشته باشیم و در بر انداختن آن مجاهدت نمائیم زیرا اینان میخواهند استبداد را در لباس دین و روحانیت دوباره زنده کنند و ظلم و ستمگری را با حربه تکفیر رواج دهندآزادی وتمدن‌را مخالف دین اسلام معرفی کنند و مردم عوام‌را در تحت این عناوین ریاکارانه دور خود جمع کنند ومشروطیت را پایمال نمایند .

اینك استبداد کهنه‌پرستی سالوسی‌وعوام فریبی‌درلباس مشروطه‌مشروعه برضد آزادی وعدالت که با این همه فداکاری بدست آمده قیام نمود و کوشش می‌کند آنچه را که مابدست آورده ایم به یغما ببرند وبه دنیا نشان بدهندکه ایرانی قابل استقلال و آزادی نیست وباید در زیر یوغ استبداد و حکومت‌خود مختاری آخرین رمقی که از ملیت او باقی مانده از دست‌بدهد وبرای همیشه طوق عبودیت وبندگی بر گردن خود استوار نماید .

چون طبقه روحانیون و طلاب علوم دینیه‌که عده آنها در آن زمان درایران به صد هزار نفر می رسید و شاید در طهران درحدود پنج‌شش هزار بودند ، قدرت و نفوذ کاملی درزندگانی مردم داشتند و عامل مهمی برای پیشرفت سیاست محسوب میشدند ودر صورتیکه بهر یك از دوطرف متمایل میشدند شکست طرف دیگرقطعی بود ، این بود که مشروطه خـواهان در صدد تاسیس مجمعی بـه نام اتحادیه طلاب علوم دینیه برآمدند ، و دراندك زمانی عده‌زیادی از طلاب و علماء در آن شرکت

کردند وچون این طبقه نه از مشروطیت اطلاعی داشتند و نه از تاریخ گذشته ایران چیزی میدانستند این بود که برای روشن کردن فکر آنها و نشان دادن منافع حکومت مشروطه و عدالت و بسط آزادی و دریدن پرده ریاکاری علماء طرفدار مشروطه مشروعه مرحوم ملك المتکلمین درچندین جلسه اتحادیه طلاب که سایر انجمنهای ملی هم دعوت شده بودند خطابهای فصیح و غرائی ایراد فرمود که ما یك قسمت از آنرا که در روزنامه صور اسرافیل نوشته شده در اینجا عیناً نقل میکنیم :

صوراسرافیل شماره (۱) صفحه ۵ سال ۱۳۲۵

خلاصه نطق جناب ملك المتکلمین در انجمن مقدس

اتحادیه طلاب علوم دینیه

« حالات گذشته انسان آینه او است یعنی اگر انسان بخواهد آینده خود را بفهمد بواسطه ایام گذشته میتواند درك کند ، دوکمال در شخص انسان هست که بواسطه آنها راه حجاز را از ترکستان فرق میدهد و چاه را از راه می شناسد و بواسطه قوه فراست است که شرط اعظم آن سیاحت در میان طوایف و ملل مختلفه است انسان بدرجه کمال میرسد و بعلم تاریخ عادات اقوام ملل با یکدیگر موازنه میکند ، که فلان ملت مثلا تاچندی قبل گرفتار ظلم استبداد و فقرو فاقه بود و باهم نفاق داشتند ورؤسای آنها به رشوه گرفتن و تاراج و چپاول اموال زیردستان می پرداختند تاداخل در عالم نورانی مشروطیت شدند و کسیکه عالم بعلم تاریخ شد آنوقت می فهمد که آنچه بر آن قوم تاری شده براین ملت هم روی داده مثلا در آنجا فلان حکیم تخمی از مشروطیت افشاند و پس از آن تخم سر ازخاك بدر آورده و دیگران آن را حفظ کردند تا شجره طیبه عدالت شده و اشجار خوف ووحشت را بمرور درزیر سایه خود خشك و نابود کرده اینجاهم همانطور پیش آمده .

مثلا تاریخ فرانسه را هرکس ملاحظه کند می بیند غالب اوضاع آنجا مشابه حال‌ما بوده وتاریخ همین دوساله روسیه را هرکه به ببند می داند که کمال‌شباهت را به وضع امروزه ما داشته منتها شدت واستعداد آن ملت بیشتر از ما بوده وسفك دماء وخسارت آنها زیادتر شده و چون درایران مستبدین‌ضعیف‌تر از ملت بودند آنطوریکه باید خون ریزی نشد و میتوانیم بگوئیم که دومای روسیه وشورای ملی ایران بمثابه دوشاخه تازه‌روئیده‌ودو نهال‌نورسیدهٔ‌هستند که‌اززمین‌عدالت‌و مشروطیت سر برآورده اند و بادهای مخالف همه روزه بدانها می وزد ، و همین اوقات جواب تبریك نامه شورای ملی را تلگرافاً ایفاد داشته وکفته اند که ما هردو نهال تازه هستیم که درهوای حریت ومساوات قدبرافراخته‌ایم و اینکه این بنده اتصالا فریاد میزنم و بشما برادران ایمانی ووطنی خود عرض‌می‌کنم مدرسه‌اکابرلازم است بجهت اینست که اولیای اطفال ماازترقی ملل‌مطلع شوند واطفال خود را بمکاتب ومدارس بفرستندکه بوضع زمان تربیت شوند هروقت اقلا ده‌کرورمردم در مملکت ماباسواد شدند آنوقت ما جزو ملل متمدنه محسوب میشویم .

معنی حقیقی احکام الهیه وکتب شرعیه را میفهمیم و میتوانیم بگوئیم ابواب سعادت و ترقی بروی مابازشده ، پس‌علم لازم داریم و باید باسواد شویم اگربگوئید دراین‌باب‌چیزی از معصوم بگوا کتفا میکنیم‌بفرمایش حضرت امیرمومنان‌که بحضرت حسن مجتبی میفرماید (انظر فی آثار الماضیین الی آخر) یعنی ای پسر عزیزم در تاریخ گذشته‌گان نظرکن معلوم است این خطاب فقط بحضرت مجتبی نیست و خطاباتی‌که از مصدر قدس معصومین صادر میشود عمومی است ، یعنی ای مسلمانان بروید آثار گذشتگان مثل شوش همدان و فارس وبیستون و طاق کسری و غیره‌را به بینید تا بفهمید سلسله دولت‌های‌ماقدیم‌است‌وتمام‌علوم حالیه راداشته‌ایم‌اگربگوئید بچه دلیل جواب میدهم در دوهزاروچهارصد سال قبل اگرعلم‌جراثقال‌نداشتیم‌ممکن نبود ستونهای مرتفع تخت جمشید را به روی هم سوار کنیم وقطعه سنگهای به آن

عظمت را بلهم متصل نمائیم باری ازمطلب خارج نشویم اگر در بین ما با سوادیهم پیدا شود کتاب رموز حمزه یا حسین کرد و چهار درویش را میخواند .

امیدواریم طلاب گرام همتی فرموده این قبیل کتب را از قهوه‌خانه‌ها بنصایح مشفقانه خارج کنند و بحکم امیرمؤمنان نظر مردم را به تواریخ گذشتگان و آباء عظام معطوف نمایند تانجابت وشرافت ملی خویش‌را بدانند که این آب‌وخاك چندین هزار سال مهد عدالت و مساوات بود اگر عدالت نداشتند و بمساوات و حریت و اخوت رفتار نمی‌کردند ، همای بنت بهمن که یکی از ملکه های ایران است ممالك بدان وسعت را نمیتوانست حفظ کند .

یك حکایتی از همین هما عرض کنم تابدانید درهمان‌زمانهم‌قانون‌مشروطیت‌بوده در آن عصر مرسوم بود که هرسال یك روز جشن حسن فروشی در بین ملت ایران منعقد میشده و دختران صاحب حسن را جوانان متمول بنکاح خود در میآوردند و مهریه را که بدانها میدادند بموجب قانون آنزمان در صندوق اعانه میریختند و آن وجوه بمصرف جهیز دختران زشت بد سیما می رسید که بواسطه جهیزیه وثروت آنانرا خواستگار شوند به‌بینید تاچه‌درجه‌قانون مساوات و قواعد مشروطیت درآن زمان‌جاری بود بارها عرض‌کرده‌ام و شنیده‌اید که به‌اعتقاد تمام حکمای‌عالم قانون و شریعتی محکم تر و بهتر ازقانون وشرع محمدی نیست ولی انقلاب‌زمان و جور و استبداد بدبختانه مارا بی قانون تراز تمام ملل کرده .

ما در این چند هزار ساله عمر خودهیچوقت بی قانوان نبوده ایم ومثل‌بعضی از ملل بدون شریعت و مذهب زندگی نکرده ایم قبل از ظهور مذهب مقدس اسلام هزارهاسال‌موحد وخداپرست بودیم‌ودوره های تمدن را مکررزدیده‌ایم تا امروز که باز بتوجهات غیبیه و هم عالیه خون صالح در ابدان ما بجوش آمد و از استبداد و پیش آمده‌های خارجی نجات بخشید .

تمام طبقات را حس قومیت وملیت ازنفاق باز داشت وهمه‌احادو افرادمملکت

را نفس واحد نمود مثلا ازهمین برادران کلاه نمدی خودمان حرفهای غیرت آمیز می‌ـ
شنوم که اسباب امیدواری است ونظر تمام عقلا وبزرگان هم به همین طبقه وکسبه
است چرا که شما مظلومین دارای فطرت پاك وساده اید و آلایش و رنگی رادارا
نیستید و برشوه وریشخند و وسائل دیگر گول نمیخورید واز صراط مستقیم منحرف
نمی شوید و پیرو طفلتان با هم فرقی ندارد روح مشروطیت در همه شماها حلول
کرده مثالی حاضر تر ازاین پیران سالخورده ایل شاهسون که مدتیست در این شهر
سرگردانند و نفوذ اجنبی را میخواهند از وطن خود دفع کنند ندارم و نمونه ای
بالاتر ازنوباوگان خردسال شاگردان مدرسه ینکی دنیائی که همین اوقات حفظ
شرف خودرا نموده نمیشناسم ولی بشما برادران عرض میکنم و نصیحتی مشفقانه مینمایم که
هیچوقت بافرنگیها بدون رعایت ادب رفتار نکنید و بخوبی و ملایمت با آنها مماشات
کنید دیگر بشما مظلومین عرض میکنم که مظلومیت خود را آنقدر اظهار کنید
تا بکلی ازقید رقیت وجور خلاص شوید و در حفظ حقوق خود بمنتها درجه شجاعت
و رشادت قیام نمائید و ازجان ومال در این نیت مقدس دریغ نداشته باشید
دیگر بعضی حرفهای واهی را که در این شهرشهرت دارد باور نکنید و اعلیحضرت
همایونی را با مجلس شورای ملی و قوانین مشروطیت همراه بدانید و تا هفته دیگر
آنچه را که آرزو دارید بدان موفق میشوید .

(منظور از جمله اخیر امضاء متمم قانون اساسی میباشد)

عجالتا رشته تاریخی را که صحبتی داشتم برای هفته آتیه میگذارم واینك چند
کلمه هم در اتحاد حرف میزنم .

اول شرط اتحاد اینست که فردا فرد باظالم و ظلم دشمن باشیم

اگر بگوئید برای چه این حرف را میگویم بجهت اینست که خداوند ظالم و شیطان
را همه جا با هم لعن کرده وظالم بهر لباس که باشد ظالم است خواه مکلا خواه

معمم همه می دانید که یکی از معلمین در عراق هفت نفر یا بیشتر راکشته تحقیق نمائید اگـر راست باشد آنچه لازمـه انتقام است از یك همچه ظالـم ازخدا بی خبر بگیرید و نگذارید خون پاك روستائیان پایمال شود بشما ها می‌گویم کـه این اشخاص جان کردی‌می کنند و دراین آخر نفس دست‌وپا میکنند که شاید یك آسیای دیگر هم زیاد کنند یا دو جریب ملك مزید املاك خود نمایند ، یکی دوتا هم کـه نیستند ازعراق بگویم یا از قم و اصفهان و شیراز ، بروجرد و غیره از شماها می‌پرسم که آیا مکنت تمام دنیا بایك همچو حرکت خلافی که نام او را بزشتی ولعنت ابدی ثبت تاریخ دنیا می‌کنند برابری می کند .

با اینکه نقل کننده خطابه فوق می نویسد خلاصه نطـق ملك المتکلمین باز بخوبی همه‌کس پی می برد که بزرگترین خطیب ملی ایران چه دراین خطابه یاسایر نطقهای خود کوشش کرده که احساسات ملی این مردم جاهل که‌شاید در آنزمان یك در صد آنها سواد فارسی نداشته اند برانگیزد و غرور ملی‌وروح شخصیت آنها را بیدار کند و به آنها بفهماند که خداوند انسان را آزاد خلق کرده است و باید از نعمت آزادی وعدالت بهره‌مند شود وکسانی راکه پیرو مذهب اسلام هستند قانع کند که اسلام کاملا طرفدار عدالت وعلم است ومغایرتی‌با مشروطیت ندارد و عموم رابتاریخ‌پرافتخارایران باستان‌آشنا کندو ثابت نماید که ایران در زمانی‌دارای مجد وعظمت بود .

و عدالت و نوع دوستی در آن کشور حکم فرما بود و مردم در تحت‌لواء قوانین و سلاطین عدالت پرور زیست میکردند وپیرامون کجی و نا درستی واجنبی پرستی نمیگردیدند .

و نیز از نهضت های انقلابی جهان و تحولاتی که‌در نتیجه انقلاب ملل پدیدار شده و چگـونه ملل زنده دنیا پس از آنـکه بحقوق حقه خود پی بردند و آن

حقوق را با فداکاری در مقابل استبداد بدست آوردند به این مقام بلند علم وتمدن نائل گشتند سخن می گوید ، و بعد توصیه می کند که یگانه راه وصول بمقصود و بدست آوردن حکومت ملی ومشروطه حقیقی اتحاد و اتفاق تمام افراد ملت است در پایداری و مجاهدت بر ضد ظلم و ستمگری و این جمله را مکرر در خطابه‌های خود تکرار می کند :

اول شراط‌تحاد اینست که فردا فرد باظالم وظلم‌دشمن باشیم .

فصل بیستم

پس از آنکه مستبدین یاطرفداران مشروطه مشروعه تمام وسائل ممکنه را برای ویران‌کردن اساس مشروطیت بکار بردند و عده زیادی را کشتند و جمعی را مجروح نمودند وخانه‌های بسیاری غارت‌کردند موفق بانجام مقصود خودنشدند در-بار استبداد نیرنك پست و بیشرفانه دیگری پیش گرفت و بهمان وسیله‌ایکه لوئی شانزدهم پادشاه مستبد فرانسه برای منحرف‌کردن میرابوخطیب معروف فرانسه از طرفداری آزادی ومشروطیت بکار برده بود متوسل شدند.

محمدعلیشاه بوسیله مرحوم عضدالملك که بزرگترین رجال ایران بود و در دوره مشروطیت بمقام نیابت‌سلطنت رسیددرصددجلب وملاقات مرحوم ملك‌المتکلمین بر آمد.

ولی مرحوم ملك‌المتکلمین از ملاقات استنکاف کرد و بعضدالملك‌جواب داد بشاه بگوئید اگر شما با مشروطیت موافق باشید وکاری برخلاف قانون اساسی و مجلس شورای ملی نکنید وبرطبق قانون مشروطیت‌حکومت نمائید طبعاً من‌طرفدار شماخواهم بود ودرصورت مخالفت‌تازنده هستم از طرفداری‌حکومت ملی‌وکسانیکه بامشروطیت دشمنی میکنند دشمن خواهم بود وازمجاهدت در راه آزادی وعدالت بهرقیمتی که برای من تمام شود منصرف نخواهم شد مرحوم عضدالملك که حقیقتاً مرد درستکار وخبیری بود عین گفته های مرحوم ملك المتکلمین را بشاه میگوید و در سهم‌خود هم بآنمرد مستبد نصیحت میکند که‌ازمخالفت‌بامشروطیت‌ومجلس دست

بکشد و گول بدخواهان را نخورد .

چون محمدعلیشاه از این‌راه مایوس‌میشود سه نفراز محارم‌خود «موقرالسلطنه دبیرالسلطان و ارشدالدوله» راکه درمیان‌مجامع مشروطه خواهان راه یافته بودند برای فریب دادن‌ملك‌المتکلمین مامورمیکند ومبلغ هنگفتی دراختیار آنهامیگذارد که بهر قیمت شده‌آن آزادمرد وطن خواه‌را فریب داده و از طرفداری مشروطیت منصرف‌نمایند ووسائل یك‌ملاقات‌محرمانه وخصوصی‌را فراهم کنندوحتی‌محمد علیشاه گفته بودکه درصورتیکه راضی‌بسازش باما نمیشود اورا راضی کنیدکه برای مدتی بخارجه مسافرت‌کند و من تمام‌مخارج سفر وخوانواده اوراخواهم پرداخت‌مرحوم ملك‌المتکلمین در اینجاهم همان‌جوابیرا که بعضدالملك داده بود میدهد و راجع به‌ترك ایران‌گفته دانتون‌انقلابی وآزادیخواه معروف فرانسه را تکرار میکند (آیا میتوانم ایرانراهم باخود بخارجه ببرم)

در همان اوقاتیکه حاجی شیخ فضل‌الله نوری باکمال شدت برضد مشروطیت و مجلس قیام‌کرده بود وبخیال‌درباریان تمام وسائل‌کار بطور دلخواه فراهم‌شده‌بود و تهیه مقدمات قضیه میدان توپخانه را میدیدند عده‌ای از سران مشروطه خواهان که آزادیرا درخطرمیدیدندوتزلزلی‌راکه درارکان‌مشروطیت‌وافکارمشروطه‌خواهان پیدا شده بود و یأس و نا امیدی که همه را فرا گرفته بود مشاهده میکردند چنین تشخیص داده بودندکه یگانهٔ راه نجات دادن مشروطیت ازآن بحران ازمیان‌بردن شخص شیخ فضل‌الله میباشد وباکشته شدن شیخ فضل‌الله مشروطیت تقویت میشود و آشیانه مستبدین ازهم خواهد پاشید این‌بودکه مرحوم سیدجمال‌الدین‌واعظو میرزا-ابراهیم خان منشی سفارت فرانسه‌وجلال‌الممالك‌ایرج‌و یمن‌السلطنه‌مرحوم درکشتن شیخ مصمم‌میشوند و برای‌موافق‌کردن‌مرحوم‌ملك‌المتکلمین‌از ایشان مجتمعاً‌ملاقات میکنند و پس ازبیان‌تصمیم‌خود نظرایشانرا میخواهند مرحوم ملك‌المتکلمین پس از تفکر زیاد بانظر آنها موافقت نمیکند و جواب میدهدکه من نه فقط باآدم‌کشی به وضع تررموافق نیستم بلکه سیاستاً هم این‌کار رامضر میدانم زیرا میترسم مخالفین

مشروطیت کشته شدن شیخ فضل‌الله که بدبختانه مقام روحانیت دارد پیراهن عثمان کرده و افکار عمومی را برضد مشروطیت ومشروطه خواهان بشورانند .

دراینجا باید ازآگاهان بتاریخ انقلابات مللجهان استفتاء نمود که آیاحقیقتاً نظرملك‌المتکلمین صحیح و بصواب بوده‌و یا آنکه باکشته شدن شیخ فضل‌الله فتح آزادیخواهان قطعی میشد و دیگر کار بانهدام مجلس وآنهمه انقلاب وخونریزی نمیکشید .

این‌حقیقت هم از نظر تاریخ ناگفته نماندکه شیخ فضل‌الله در زمانیکه باجمعی بحضرت عبدالعظیم رفته بود وعلم مخالفت را برای انهدام مشروطیت بلند کرده بود مکرر به مرحوم ملك‌المتکلمین پیغام داده بود که من‌مخالف مشروطیت نیستم‌ولی باسیدعبدالله بهبهانی وآقامیرزا سید محمد طباطبائی‌مخالفم‌وآنها برای ریاست‌وحب جاه خود رادر زمره مشروطه خواهان داخل‌کرده‌اند واگر شما از دوستی وتقویت آنها صرفنظر بکنید من درجرگه مشروطه خواهان وارد خواهم شد وچنین‌وچنان خواهم‌کرد لیکن مرحوم‌ملك‌المتکلمین جواب میدهد که این دو سید بزرگوار از روی وطن‌پرستی وایمان بعدالت وآزادی پرچم مشروطیت رابرافراشته‌اند ونظری جز آبادی مملکت و استقلال کشور ندارنـد و اگرحقیقتاً آنچه‌میگوئیدراست‌باشد خوب است‌دست برادری بطرف‌آنهادرازکنید ومتحداً برای استوارکردن‌مشروطیت ونجات مملکت از این خرابیها اقدام نمائید ویقین بدانیدکه این اختلافات ونفاق‌به خرابی مملکت و ضعف دولت ونفوذ اجانب درکشور وپایمال‌شدن مردم بی‌گناه و رواج بازار ستمگران و ازمیان رفتن همه ماها تمام خواهدشد .

اینك موقع آن رسیده است‌که قضاوت‌کنیم‌که آیاحقیقتاً شیخ فضل‌الله برای ایجاد اختلاف در میان‌رهبران ملت‌این پیغام را داده ویاآنکه حقیقتاً از روی‌عقیده وایمان مخالف مشروطیت بود و یا آنکه از نظرحب جاه و شاخصیت خود و حفظ مقام الویت آنهمه بدبختی را برای مملکت فراهم کرد و تخم نفاق و خونریزی را افشاند و بالاخره جان خود را فدای خودسری واستبداد کرد .

مخالفین مشروطیت یاطرفداران مشروطه‌مشروعه برای مبارزه باآزادیخواهان درصدد برآمدند باهمان اسلحه‌ایکه مشروطه طلبان موفق بدست آوردن مشروطیت شدند متوسل شوند این بود که انجمن‌های استبدادی در زیر نقاب الفاظ مقدس وعوام فریب ایجاد کردند.

در طهران انجمنی باسم مجمع آل محمد تشکیل دادند و هزارها از عناصر درباری آخوند اعیان واوباش در آن عضویت یافتند ونیز در بعضی شهرهاانجمن بنام اسلام ودین وغیره تأسیس نمودند چند روزنامه استبدادی‌هم باسرمایه‌سرشاری علم کردند و بقول خودشان تمام وسائل لازمه را برای ویران کردن اساس عدالت و حکومت ملی‌جوان آماده نمودند

پیشرفت‌کار طرفداران مشروطه مشروعه بجائی رسید که مشروطه طلبان در این کانون فساد که لباس مذهب برتن کرده بود مجبور شدند دست نیازمندی بطرف علماء نجف که مرکز تقلید بودند و از مشروطیت طرفداری میکردند دراز کنند و آنها رابیاری خود بطلبند الحق علماء عالیمقام نجف مرحوم آخوندملاکاظم خراسانی، حاج میرزاحسین حاج میرزا خلیل و آخوند ملا عبدالله مازندرانی کمال مساعدت نسبت باساس مشروطیت وتلگرافات متعدد بعموم اهالی مبنی برتجلیل مجلس شورای ملی واصول مشروطیت مخابره کردند واعمال شیخ فضل‌الله را تقبیح نمودند و ازاین طریق اعمال‌ریاکارانه مستبدین که میخواستند بنام‌دین اسلام مشروطه طلبان‌را تکفیر کنند ومشروطیت را مخالف مذهب اسلام معرفی کنند بلااثر نمودند.

فصل بیست و یکم

میرزا علی اصغر خان اتابك

یا نیرنك تازه برای انقراض مشروطیت

میرزاعلی اصغرخان اتابك که او را اتابك اعظم میخواندند متجاوز ازسی سال در دوره سلطنت ناصرالدین‌شاه ومظفرالدین‌شاه صدارت کرده بود وبیش‌ازهرکسی طبقات مختلفه ایرانیان‌را میشناخت وباروحیه این ملت آشنا بود و چون مردمستبد وتوانائی بود بیش از سایر رجال دولت مورد اعتماد دولت روسیه بود و بطرفداری سیاست روس‌معروف و شایداین صدارت طولانی‌اوهم درنتیجه پشتیبانی‌بودکه روسها از اومیکردند.

اتابك بذل و بخشش بسیار میکرد وقسمت عمده آنچه راکه از مردم بدبخت بغارت میبرد مابین طبقه متنفذ قسمت میکرد ملا وروحانی نبود که از خان یغمای او متنعم نشود و آخوند وکلاشی نبود که وظیفه خوار اونباشد .

چنانچه پس ازکناره گیری از صدارت و مسافرت باروپا مبلغ هنگفتی بتوسط باصرالسلطنه و بعضی از عمال خود برای علماء درجه اول فرستاد و انتظار داشت که در مدتیکه از طهران دوراست‌طرفدارنش وسائل مراجعتش‌را فراهم آورند .

در این ضمن کوکب مشروطیت از افق ایران طلوع کرد و دیگر صحبتی از اتابك و غیره درکار نبود . ولی دربار استبداد و نمایندگان دولت روسیه که تمام

وسائل ممکنه را برای بهم زدن مشروطیت بکار بردند و موفق نشدند برآن شدند که اتابك رابامقام صدارت بایران‌مراجعت دهند ودر پرتو تدبیرونفوذ او مشروطیت را ریشه‌کن‌نمایند این بودکه پس‌ازملاقات بانمایندگان‌دولت روسیه درپطرسبورگ و پاریس بایران مراجعت کرد و بمقام صدارت عظمی انتخاب شد .

خبر حرکت اتابك بطرف ایران هیجان واضطراب شدیدی در افکار مشروطه طلبان تولیدکرد ونگرانی زیادی ازآمدن این مرد نشان میدادند .

عده زیادی از آزادیخواهان گیلان ببندر پهلوی رفتند و در موقعیکه کشتی حامل اتابك بساحل رسید از پیاده‌شدن او جلوگیری کردند و اورا مستبد و دشمن مشروطیت خواندند و تهدید کردندکه اگر با همان‌کشتی ببادکوبه مراجعت نکنند او را خواهندکشت .

مرحوم مستوفی‌الممالك که باهمان‌کشتی از اروپا بایران می‌آمد نقل‌میکرد که باندازهٔ اتابك مرعوب احساسات اهالی بندر پهلوی شده بود که نزدیك بود مراجعت‌کند ولی برای آخرین‌کوشش خواهش‌کردکه نمایندگانی ازطرف‌مشروطه خواهان‌منتخب‌شده واورا درکشتی‌ملاقات‌کنند .

عده ای از سران آزادیخواهان بکشتی رفتند و اتابك در ملاقات خود بآنها اطمینان دادکه مسافرت طولانی بممالك متمدنه ومطالعه در اوضاع جهان اورابراین عقیده آورده است که ترقی ملل‌فقط درزیر سایه حکومت ملی وقانون میسراست و جز این‌راه و چاره‌ای نیست‌وبقرآن مجید قسم یادکردکه باقصد خدمت بمشروطیت بایران آمده‌ام با اینحال اگر میل دارید مراجعت کنم و یا آنکه برای خدمتگذاری بطهران بروم بیانات او مردم را قانع کرد و اجازه دادند بخشکی پیاده شود و به طهران برود .

اتابك شاید در موقعیکه از اروپا بقصد ایران حرکت میکردمشروطیت ایران را بازیچه میدانست وچون مردم را خوب میشناخت ونفوذ بسیاری‌درجامعه‌روحانیون و اعیان داشت تصور میکردبامختصرکوشش آب‌رفته رابجوی آورد ورژیم استبداد

را مجدداً برپا کند ولی پس از ورود بایران استنباط کرد که اوضاع دگرگون شده و احساسات تغییر کرده طبقه تازه‌ای ازمیان ملت قد برافراشته وزمام امورمشروطیت را در دست گرفته واین طبقه باایمان راسخ وعقیده تزلزل ناپذیر طرفدار مشروطیت هستند وحاضرند همه چیز خود را در این راه فدا کنند.

این بود که‌از ورود بخاك ایران درهمه‌جا خودراطرفدارمشروطیت وحکومت ملی معرفی کرده و داستانها از منافع قانـون نقل میکرد و پس از تشکیل کابینه خود همه روزه مثل دولتهای پارلمانی بمجلس میرفت و کارهارا بر طبق اصول‌قانون مشروطیت اداره مینمود و اغلب با دوستان خود نسبت به محمد علیشاه اظهار سوء ظن می کرد.

اتابك کوشش میکرد که بهر قیمتی شده بامؤسسین مشروطیت طرح دوستی افکند و محبت آنها را جلب نماید وکم کم چنانچه شیوه مردمان کهنه کار است آنها را فریب داده باخود همدست نماید.

ازآنجمله کمال سعی رابرای ملاقات مرحوم ملك‌المتکلمین بکار برد واشخاص متنفذ بسیاری را واسطه قرار داد و چون نتیجه‌ای نگرفت مستوفی‌الممالك راکه در آنزمان وزیر جنك بود و در مشروطه طلبی او شکی نبود و مورد محبت و ستایش خاص وعام بود وباملك‌المتکلمین دوستی داشت واسطه قراردادولی‌باوجوداحترامی که ملك‌المتکلمین از مستوفی‌الممالك مینمود بملاقات تن در نداد ومستوفی‌الممالك را قانع کرد که چند نفر از دوستان نزدیکش که در میان مشرطه خواهان مقام‌مهمی داشتند و مورد اعتماد عموم بودند اتابك را ملاقات کنند.

این‌بود که آقایان میرزاسلیمانخان میکده که در آنزمان معاون وزارت‌جنك و رئیس انجمن برادران دروازه قزوین بود و در راه وصول بمشروطیت فداکاری بسیار نموده بود باتفاق‌میرزاجهانگیرخان ومیرزا داود خان علی آبادی بنا بتقاضای مرحوم ملك المتکلمین بملاقات اتابك رفتند و بطور صریح وروشن ازطرف خودو ملك‌المتکلمین به او گفتند که ما باشما خصومتی نداریم دوستی ودشمنی ما متکی به

عقیده و ایمانیست که بمشروطه داریم هرگاه شما بامشروطیت مساعدت کنید و در اجراء قانون اساسی کـه حدود مابین ملت و دولت را معین کرده کوشش نمائید ماز دوستان و طرفداران شما خواهیم بود ودرصورت مخالفت بامشروطیت با تمام قواء باشما دشمنی میکنیم پس انتخاب راه صواب باخود شما است و جز آنچه که گفته شد از ما انتظاری نداشته باشید.

چندی اتابك در زیر لباس قانون خواهی و طرفداری از مشروطیت کوشش میکرد که درمقامات ملی ریشه ونفوذ پیدا کند ولی بواسطه مخالفت علنی محمد علیشاه بامشروطیت و فشار روسها و تمایل فطری خود باستبداد و انجام مأموریتیکه برای آن بایران بازگشت کرده بود مقاصددرونی او آشکارشد وهمه آزادیخواهان ببدخواهی او پی بردند این بود که کشمکش با او شروع شد و در مجالس ومحافل از سوء نیت او نسبت بحکومت ملی سخن میرفت و اورا مخالف مشروطیت میخواندند.

روسها برای تقویت اتابك کمال سعی وکوشش را مینمودند وازیاری اوچیزی فروگذار نمیکردند.

سفیر روس از اول مشروطیت وسائلی برانگیخت که بامرحوم ملك‌المتکلمین ملاقات کند وعده‌ای از متنفذین دست نشانده خود را باین کار گماشت منجمله رئیس بانك استقراضی که بیشتر مخارج سری وسیاسی که روسها درایران میکردند بدست او میشد واسطه این ملاقات بود ولی ملك‌المتکلمین تمکین نکرد واز ملاقات سفیر مقتدر روسیه تزاری سرباز زد.

سفارت روس درآنزمان اول خیابان پامنار بود و باخانه ملك‌المتکلمین فاصله زیادی نداشت این بود که جاسوسهای سفارت تمام اعمال وآمدوشدهائیکه با مرحوم ملك‌المتکلمین میشد تحت مراقبت قرار داده بودند.

یکی ازروزها که مرحوم ملك‌المتکلمین درخانه تنها بود (بارنوفسکی) مستشار سفارت مستخدم آنمرحوم را اغفال کرده و غفلتاً وارد اطاق میشود و پس از عذر خواهی ازاینکه بدون اطلاع قبلی مزاهم شما شدم یك پاکت بزرك که ازپارچه ساخته

شده بود و لاك ومهر بود جلو ملك‌المتكلمين ميگذارد و ميگويد جناب‌سفير خيلی بشما سلام رسانيدند وگفتند كه چون خيلی مايل بملاقات شما بودم و ممكن نشد اينك اين پاكت را برسم هديه برای شما فرستادم و اضافه ميكندكه سفير فرمودند مقصودم اين نيست‌كه شما از مشروطيت صرفنظر كنيد فقط خواهشی‌كه از شما دارم اينست كه با اتابك كه برای اصلاحات اساسی بايران آمده و اينك رياست دولت ايران راعهده‌دار است مخالفت نكنيد و با او دوستی‌وموافقت نمائيد

مرحوم ملك المتكلمين جواب ميدهد اتابك دشمن مشروطيت وبدخواه ملت است و من تا زنده هستم محال است با كسانيكه دشمن حكومت ملی هستند رابط داشته باشم ، و خيلی متاسف هستم كه نميتوانم هديه‌جناب‌سفير را قبول كنم ، چون بارنوفسكی‌از رام‌كردن ملك المتكلمين مأيوس ميشود بنای تهديد را ميگذارد و صريح ميگويد ميدانيد كه شما با دولتی باعظمت وبا بزرگترين امپراطوريهای دنيا ستيزه‌گی و مخالفت ميكنيد ، و من‌بشما صريح ميگويم كه‌جان خود را در روی‌اين دشمنی خواهيدگذارد .

مرحوم ملك المتكلمين جواب ميدهدچون شما فارسی خوب ميدانيد بشما ميگويم بذل جان و مال اولين منزل راه عشق است و شما را بخدا ميسپارم پاكت خود را برداريد وزود از اين خانه خارج شويد ، بارنوفسكی با كمال تغير بدون خدا حافظی‌دراطاق را بهم ميزند وخارج‌ميشود

پس از اين ملاقات ديگر جای ترديد باقی نميماند كه روسها با تمام قوا از اتابك پشتيبانی ميكنند و در صورتيكه اين‌مرد زمانی به رياست دولت باقی بماند ريشه مشروطيت را بر خواهد انداخت اين بود كه مرحوم ملك المتكلمين به‌آقای ميرزاسليمان‌خان ميكده كه‌رئيس انجمن برادران دروازه قزوين‌كه بزرگترين‌مجمع مليون محسوب ميشد و چندين هزار نفر در آن عضويت داشتند پيغام ميدهد كه وضعيت ايجاب ميكند كه انجمن برادران دروازه قزوين از عموم انجمنها و مجامع

ملی برای استماع مطالب بسیار مهم که با تقدیرات مشروطیت ارتباط دارد دعوت نماید •

دو روز بعد متجاوز از بیست هزار نفر در انجمن دروازه قزوین اجتماع می کنند ، تمام صحن بزرك خانه اطاقها پشت بامها مملو ازجمعیت بود وهمه انتظارورود خطیب بزرك ملی را داشتند•

مرحوم ملك المتكلمین در آنروز نطق غراء و آتشینی کرد که بدن همه را بلرزه در آورد و پرده را از روی اوضاع برداشت و حقایق را در نظر ملت ایران جلوه گر ساخت •

بطورصریح و بی پرده گفت که باآنکه پادشاه مکرر برای حفظ اساس مشروطیت و قانون اساسی به قرآن مجید قسم یاد کرده با تمام قوا به دستیاری در باریان خائن ودستور سفارت اجنبی و تقویت ملاهای بی‌دین برای ریشه کن کردن مشروطیت و حقوق ملت که با خون هزار ها جوان آزادیخواه و خسارتهای بی‌شمار خریداری شده کوشش مینماید ، سپس شرحی از دوره ننگین صدارت سی ساله اتابك بیان کرد و در خاتمه چنین گفت که اینك شاه و مقامات خارجی این مرد مستبداجنبی پرست را برای ویران کردن مشروطیت به ایران آورده اند و او را برای همین منظور بمقام صدارت انتخاب کرده اند پس بر همه آزادمردان واجب است که این درخت کهن استبداد را ریشه کن کنند و الا او بنیان ما و مشروطه را بر باد فنا خواهد داد • »

دراینجالازم‌میدانم تذکر بدهم چیزیکه بیشترخشم وغضب‌دولت ومامورین‌روسیه رابرضدملك‌المتكلمین برانگیخته بودو کوشش‌میکردند که بهر نوعیکه‌ممکن‌شوداوراز میان‌بردارند غمخواری‌وهمدردی‌بود که ملك‌المتکلمین‌دراکثر ازنطق های‌خودنسبت به آزادیخواهان‌روسیه‌و ملت‌مظلوم‌آنسامان مینمود چنانچه در خطابه‌ایکه روز ۲۴ شوال ۱۳۲۵ در مجلس شورای ملی ادا کرد چنین گفت •

«هزارهاآزادیخواهان‌روسیه که برای‌جلو گیری‌ازستم گری‌های‌دولت‌خودقیام‌نموده و برای بدست آوردن آزادی و عدالت جانفشانی میکنند در میان آهن و آتش

بیداد گران جان میدهندو جان و مال آنها دستخوش هوای نفس و بیداد گری دولت استبدادی و بی رحمی مأمورین جابر و ستمگران از خدا بی خبر شده ، چنانچه بنا بر اطلاعیکه اخیراً رسیده درحدود چهارده هزارنفر ازجوانان محصل مدارس عالیه و مهندسین و روشن فکران را قتل عام نموده اند و خانواده های آنمظلومین را به اقصا نقاط دور دست وبی آب وعلف وسردسیر آنمملکت پهناور کوچ داده‌اند و همگی‌را مجبور کرده اند که در معادنیکه دردل زمین جای دارد باسخت‌ترین وضعی چون بندگان دوره توحش و بربریت شبانه روز کارکنند و قصر نشینان پطرسبورگ ازعرق جبین و زحمت و رنج آنها دستگاه بیدادگری خود را رونقی بیشتر داده تا بهتر بتوانند آن‌ملت مظلوم را که جز حق مشروع خود تقاضائی‌ندارد از پای در آورند .

ما از دور دست برادری خود را بطرف آزاد مردان و احرار روسیه دراز میکنیم و ازخداوند عادل ورحیم موفقیت آنها را در راهیکه برای بدست آوردن حقوق ملی و افتخار در پیش گرفته اند مسئلت مینمائیم .

و یقین داریم که با خون آنمظلومین عنقریب‌درخت آزادی‌سر از خاك‌روسیه بیرون آورده و کوکب حق و عدالت درافق آنسامان ظهورنموده وبا انوار مقدس خود آنسرزمین سرد و تاریك را روشنی بخشیده و بدنهای افسرده را حرارت عطا نموده و ملت نجیب و وطن دوست روسیه را از ثمرات نیکو و گوارای خود بهره‌مندسازد . »

پس از خاتمه خطابه در انجمن دروازه قزوین ملك المتکلمین چند لحظه سکوت‌کرد و جمعیت راکه چون طوفانی در جوش وخروش بود نگاه میکرد .

سپس با همان صدای رسا و آهنگ با نفوذ به‌گفته های خوداضافه کرد .

ای کسانیکه از طرف دربار برای خبرچینی و جاسوسی به اینجا آمده اید از قول من به شاه بگوئید ، بجای اینکه بحرفهای بی خردانه اطرافیان‌خود گوش‌بدهد و بگفته ناصحان اجنبی که جز بدبختی و آشفتگی ما منظوری ندارند توجه نماید

خوب است تاریخ نهضتهای اجتماعی و انقلابات ملل دنیا را مطالعه کند وازسر گذشت گذشتگان عبرت بگیرد .

بخدائیکه تمام دستگاه آفرینش در تحت قدرت او است استقلال و ترقی ملت ایران و بقای سلطنت او جز در تحت لواء مشروطیت و احترام به قانون اساسی میسر نیست و هر راهی غیر از این پیش بگیرد به زوال خود و مملکت ایران منتهی خواهد شد .

چون از منبر خطابه پائین آمد جوانی صفهای جمعیت را شکافت و با عجله خود را به چند قدمی خطیب ملی رسانید و با یك خون سردی ولی با صدای محکم ملك المتکلمین را مخاطب قرار داد و چنین گفت جواب آنچه را که گفتید تا یك هفته دیگر بشمار خواهد رسید .

این جوان عباس آقا بود که پس از یك هفته بطوریکه در تاریخ مشروطیت مفصلا نوشته شده در مقابل مجلس اتابك را با چند تیر مقتول کرد و سپس بخود کشی اقدام نمود .

کشتهٔ شدن اتابك یك بهت مخلوط به ترس در میان مردم تولید کرد ، و با نگرانی انتظار عکس‌العمل این پیش آمد را که کمال اهمیت را در سیاست آنروز ایران داشت داشتند .

مرحوم بهبهانی که آنروز در مجلس بود پس از کشته شدن اتابك از خود یك عزم راسخ و رشادتی نشان داد و اعلام داشت که فردا صبح مجلس منعقد شود و بدون آنکه اهمیتی به موضوع بدهد کارهای خود را تعقیب نماید .

مأمورین نظمیه برای خدمت گذاری به مستبدین و درباریان نعش عباس آقا را با خفت برده در چاهی انداختند و چند نفری را هم همان شب از جمله حیدر خان عمو اقلی و عباسقی خان آدمیت را دستگیر نمودند .

ملك المتکلمین برای حق شناسی از یکنفر جوان فدا کاری در راه آزادی بدون فوت‌وقت به‌اتفاق آقایان میرزاسلیمانخان میکده ومرحوم‌مساوات ومحمد علی

ملك زاده به خانه اجلال‌السلطنه رئیس نظمیه میرود واورا مجبورمیکند، بااحترامات لازمه نعش‌عباس آقا را ازچاه در آورده و بانظارت عده‌آزادی خواهان در قبرستان سر قبر آقا دفن نماید.

و فردای همان روز در مدرسه صدر درحضور عده زیادی از اهل علم و ملیون برای تجلیل این جوان از جان‌گذشته و نشان‌دادن بدیگران که خدمت وازخودگذشتگی در راه وطن و آزادی چگونه ازطرف ملت حقشناسی باید بشود خطابه پر هیجانی ایراد می‌کند و عباس آقا را شهید در راه مشروطیت میخواند و از عموم اهالی طهران دعوت می‌کند که برای روز هفته عباس آقا در سر قبر آن جوان فداکار حاضرشوند.

هفته عباس آقا یکی از روز های تاریخی دوره انقلاب ایران محسوب میشود زیرا آنروز شهر طهران در حال تعطیل و سوگواری بود دکانها و بازارها را بستند و عده کثیریکه بطور یقین از پنجاه هزار نفر متجاوزبود بادسته های گل درسرمزار جوان فداکار حاضر شدند، شاگردهای مدارس با دسته‌گل و بیرق‌های رنگارنك که روی آنها نوشته شده بود زنده‌باد مشروطه زنده باد آزادی‌قسمتی از این توده‌بزرك را تشکیل میداد قبر عباس آقا مبدل بیك خرمن گل شده بود، در میان جمعیت منبر بزرگی برپا داشته بودند.

اول مرحوم ملك‌المتکلمین برمنبر خطابه جای گرفت و نطق فصیح وآتشین خود را با این آیه قرآن مجید شروع نمود ولاتحصبن الذین قتلوفی سبیل‌الله امواتاً بل احیاء عند ربهم یرزقون شروع نمود نطق آن روز ملك‌المتکلمین یکی ازمهیج‌ترین خطابه‌ها بود که‌دردوره‌انقلاب‌ایراد کرده ومامتأسفانه‌چیزی‌از آن‌بدست‌نیاوردیم که در اینجا نقل کنیم.

سپس مرحوم‌سید جمالدین برمنبرخطابه جای‌میگیرد وخطابه غرائیکه‌درخور همان ناطق بلند مرتبه ملی بود ادا می نماید و در خاتمه صدای زنده باد مشروطه مرك برای استبداد چون غرش رعد از سینه پنجاه هزار جمعیت بیرون میآیدودر

فضای طهران بلکه ایران طنین انداز می شود .

میرزا صالح خان آصف الدوله که یکی ازمردان وطن پرست مشروطه خواه ودرستکار ایران بود و در آن زمان حکومت طهران را عهده دار بود چنین نقل میکرد عصر روز هفته عباس آقا محمدعلیشاه مرا احضار کرد، منهم حسب الامر شرفیاب شدم شاه درحال خشم و غضب قدم میزد وعده ای ازدرباریان وچاپلوسان در کناری ایستاده بودند بمحض اینکه چشمش بمن افتاد بنای فحاشی را گذارد وبا آن صدای ذیل که شبیه بصدای خواجکان بود فریاد کشید مگر توحاکم این شهر صاحب مرده نیستی این چه اوضاعی است بازارها را چرا تعطیل کرده اند این چه بساطی است، من عرض کردم قربان بنده که نمیتوانم جلو احساسات یك ملتی را بگیرم ازشنیدن لفظ ملت چنان متغیر و آشفته شد که چندقدم بطرف من دوید ویقین دارم اگر اسلحه ای در دست داشت مرا میکشت سپس فریاد کرد ملت...ملت...ملت را بشما نشان خواهم داد یکی از درباریان چاپلوس که بیش از دیگران مقرب درگاه بود برای اینکه خشم شاه را تخفیف بدهد گفت قربان مردم دراین کارها گناهی ندارند و همه قلباً شاه پرستندو ازکشته شدن مرحوم اتابك متاسف هستند این بازیها را ملك المتکلمین و سید جمال فراهم می کنند ازشنیدن اسم ملك المتکلمین و سید جمال محمدعلیشاه چنان بر افروخته شد ورنگش سیاه گشت که ما همه ترسیدیم که شاید سکته کندو یا دیوانه شده است دندانهایش را بهم فشار داد و باخشم وغضبی که نظیر آنرا هرگز ندیده بودم گفت یکنفر باغیرت پیدا نمیشود مرا ازدست این دو نفر . . . . نجات بدهد .

فصل بیست و دوم

معاهده هزار و نهصد و هفت

منظور نگارنده در این فصل بحث در سیاست خارجی آنزمان نیست زیرا سیاست خارجی در دوره مشروطیت بدرجهٔ مهم و مؤثر درتقدیرات کشور بود که مقتضی است کتابی در آن باب نوشته شود ومن درتاریخ مشروطیت که بنگارش آن اشتغال دارم بطور تفصیل این موضوع مهم را مورد بحث قرار داده ام و با مطالعه آن پرده ای که تاحال بسیاری از حقایق‌را مستور داشته برای‌فرزندان ایران‌برداشته میشود و حقایقی چند که تا حال در خفا بود روشن میگردد.

آزاد مردان ایران که با مجاهدت بسیاروفداکاریهای بی‌شمار با استبداددست دست بگریبان بودند وامیدوار بودند که با برقراری اصول مشروطیت نه فقط آزادی شخصی و اجتماعی‌را تامین نموده ولجامی برظلم‌وستمگری بنهند بلکه‌استقلال‌مملکت راکه متجاوز ازیك قرن بود متزلزل و دستخوش هوای نفس دول مقتدر بود مستقر و درروی پایه حکومت ملی استوار نمایند.

در این کشمکش حیاتی آزادی باظلم‌وستمگری ناگهان معاهده‌هزار و نهصد- وهفت که بطور محرمانه مابین دولت روس و انگلیس در پایتخت روسیه منعقد شده بود و ایرانرا به دومنطقه نفوذ سیاسی واقتصادی قسمت میکرد چون صاعقه بر سر ملت بدبخت ایران فرود آمد وهمه را گیج و مشوش نمود.

درمقابل این پیش آمد غیرمنتظره تمام امیدواری ها به یاس مبدل گشت وآن

عشق وحرارتها منجمد شد بدواً سکوت مرك آسائی تمام مجامع ملی را فرا گرفت همه مردم بابهت وحیرت آهسته از هم سؤال میکردند چه خبر است دیگر این چه نیرنگی است .

دولت ایران بوسیله وزارت خارجه و حسن پیرنیا مشیرالدوله که در آنزمان سفیر ایران در دربار روسیه بود به این معاهده اعتراض کرد ومجلس شورای‌ملی‌هم عدم رسمیت این معاهده‌که برخلاف حق وعدالت واستقلال ایران بوداعلام نمودولی کسی باین‌اعتراضات جوای نداد .

کمیته سران مشروطه طلبان که در فصل گذشته شرح آن نوشته شد در جلسه ۲۲ محرم ۱۳۲۶ تصمیم گرفت که در مقابل این عمل حق‌شکنانه دولت مقتدر هم جوار قیام کند و عدم رضایت ملت ایرانرا بتمام دنیا اعلام نماید این بود که کلیه مجامع وانجمن های ملی دعوت شدند وعموم سران آزادیخواه درآن مجمع‌عمومی شرکت نمودند مرحوم ملك‌المتکلمین که درآنزمان زبان ملت ایران شناخته شده بود بکرسی خطابه قرارگرفت وآنروز را روز عزای ملی اعلام‌کرد وما دراینجا عین آن‌خطابه‌را نقل میکنیم .

نطق آنروز مرحوم ملك‌المتکلمین بدرجه ای مهیج بود وازیك قلب شکسته‌و روحی آزرده سرچشمه می‌گرفت که تمام مردم بی‌اختیار به‌گریه‌افتادندو بر بیچارگی ایران اشك حسرت ریختند علاءالدوله که معروف بود مرد دل سختی است در آن مجلس سر خود را بدیوار میزد و بی اختیار گریه میکرد .

موحوم ملك پس‌ازآنکه از این‌حق شکنی وبی عدالتی دولت روس وانگلیس نسبت به حق حاکمیت و آزادی سیاسی و اقتصادی ایران بنام ملت ایران در مقابل دنیای متمدن اعتراض نمود و این معاهده را نا مشروع و برخلاف حقوق بین الملل معرفی‌کرد وانزجار وعدم رضایت ملت ایران را از این سبك سیاست بی رحمانه دو همسایه اعلام نمود چنین گفت :

« ما از دولت استبدادی روسیه در مقابل نهضت آزادیخواهی ایـران همین

عکس‌العمل را انتظار داشتیم و یقین داشتیم ستمگران روسیه عاقبت هم با ما همان معامله‌ای را که با آزادیخواهان روسیه میکنند بنمایند و بهروسیله‌ای که هست‌دامنه مطامع سیاسی و استبدادی خود را در ایران توسعه دهند و درخت آزادی که با خون جوانان ایرانی آبیاری شده ریشه‌کن کنند و کوکب مشروطیت که آسمان ایران را بنور خود روشن‌کرده بادست ظلم وستمگری‌واژگون نمایند و ین‌مملکت پهناور که دارای با افتخارترین تاریخ جهان است و قرنها بر دنیای متمدن حکومت میکرده و از تمدن و فرهنك خود به عالم روشنائی میداده نابود سازند ومارا چون ترکستان بنده و زیردست خود قرار دهند.

ولی تعجب من در اینست که دولت انگلیس که خود را حامی آزادی و ملل ضعیف معرفی میکرد و دارای مجلس شورای ملی و مشروطیت است چگونه تن به این معاهده بی‌رحمانه درداده وحکم نابودی و فنای یك ملت کهن سال‌متمدن را که امروز دارای حکومت ملی و مشروطیت است امضا نموده است.

ایمردم من مکرر بشما گفته و بازهم تکرار میکنم یك ملت وقتی قابل بقاء و ادامه حیات است که متکی به اتحاد و حس وطن‌پرستی و فدا کاری خود باشد و بقاء و ترقی او بسته به لیاقت و شایستگی خود او است بخدائیکه گردش افلاك در دست قدرت او است اگر تمام دنیا حیات یك ملت بی لیاقت را تضمین نمایند وبرای بقاءآن کوشش کنند محال است زنده بماند و همان بی لیاقتی و فساد اخلاق او را بمرگ محکوم میکند وبالعکس یك ملتی که ازنعمت قانون وآزادی برخورداراست و به صفات حسنه وآداب پسندیده آراسته است وافرادآن با هم متحد اندو در نفع و ضرر، سعادت و بدبختی هم شریك اند اگر تمام دنیا برضد آن قیام‌کند و برای از بین بردنش اهتمام نمایند آن ملت با سربلندی و افتخار زنده و جاویدان باقی خواهد ماند.

من مکرر بشما گفته ام و اینك نیز گفته خود را تکرار میکنم ما باید از علم و صنایع اروپائیان استفاده کنیم و از این راه ملت و مملکت خود را به اوج ترقی

و تمدن که در خور مقام گذشته ما است برسانیم .

ولی در سیاست نباید هیچوقت به آنها اعتماد داشته و از ظاهر آراسته آنها گول بخوریم زیرا این جماعت خود را بالاتر از سایر ملل جهان میدانند و باچشم حقارت و بندگی بما نگاه میکنند و جز ازدیاد نفوذ و پیشرفت منافع و مصالح خود منظوری ندارند درهندوستان معروف است که حیوانات درنده مادامیکه به خوردن گوشت انسان عادت نکرده‌اندچندان خطرناك نیستند ولی همینکه عادت بخوردن گوشت انسان کردند فوق العاده خطرناك میشوند این‌مثل در مورددول استعمار طلب اروپائی صدق میکند و آنهائیکه کامشان از مستعمره های وسیع شیرین شده و سفره هاشان از رنج وزحمت‌آن مردمان بدبخت رنگین‌کشته همینکه درکشوری نفوذ پیدا کردند تمام سعی وکوشش خود را بکار میبرند که طوق بندگی خود را بگردن ملت جاهلش استوار نمایند و از نادانی و دسترنج آن ملت به نفع خود استفاده کنند در موقع صلح ملتی‌که طوق رقیت آنقوم را برگردن نهاده گاو شیر ده آنها خواهد بود و در موقع جنك چنانچه در جنك ترانسوال دیده شد آنها را فوج فوج برای‌کشتن و حفظ آقائی و سروری خود بکار میبرندمن‌ازدولت روسیه‌ممنون هستم که بدون ریاکاری وسالوسی از روز اول شمشیر را در روی جامه خود بست و خصومت و بدخواهی‌خود را نسبت به‌حیات ایران و مشروطیت اعلام نمود و همه دنیا به مقاصد سوء اوپی بردند ولی‌دولت انگلیس‌که باظاهر فریبنده خود راغمخوار و دوست ایرانیان معرفی میکرد وحافظ استقلال ایران وحامی‌مشروطیت‌جلوه میداد باعقد این معاهده دور از انصاف و عدالت بر ما ثابت کرد که او شریك دزد و رفیق قافله بود و از این آهوگردانیها وظاهر سازیها مقصودی جز بردن سهمی بزرك از این‌گوشت قربانی نداشته ومارااغفال‌کرده وکت بسته فدای مطامع‌استعمار طلبی خود نمود و حیات وشرافت یك ملت کهن چندین هزارساله را دستخوش فنا و بدبختی ساخت .

من معتقدم که تمام حقایق درمقابل ملت ایران باید روشن شود زیرا بدبختی این‌کشور فقط و فقط‌دامنگیرملت‌است اینست که بدون‌آنکه از مخاطراتیکه برای

من در پیش است بدون پرده پوشی حقایق را برای شما میگویم وفلسفه سیاسی که به انعقاد این معاهده، ایران برباد ده منتهی شده برای شما روشن میکنم .

بطوریکه آگاهان رموز سیاست جهانی اظهار نظر میکنند ، زمانیست که دولت آلمان در اروپا به اوج اقتدار رسیده وبادستگاه منظم نظامی خود سلطه بعضی از دول بزرك را تهدید میکند و چندی است دامنهٔ نفوذ آندولت تا شرق وسطی توسعه پیدا کرده و درایران به امتیازاتی از قبیل تاسیس بانك و مدرسه و بسط تجارت و صنایع خود نائل گشته و یك پایگاه دریائی در سواحل خلیج فارس بدست آورده وهمین نفوذ روز افزون دولت مقتدر ژرمن است که سبب خوف ووحشت انگلیسها شده وبرای اینکه متحد بزرگی در دنیا برای خود تهیه کنند بر آن شدند که اختلافات سیاسی خود را با روس ها حل نمایند و چون رقابت آن دودولت در ایران بسرحد کمال رسیده بود و مانع بزرگی برای همکاری و متحد شدن آنها در مقابل آلمان ها بود اینست که باز بردستی و بطور مخفی به عقد این معاهده که بقیمت حیات ملت ایران تمام میشود مبادرت نمودنه وزندگی وهستی وحیات وشرافت مارا مال المصالحه مصالح خود قرار دادند.

با کمال تعجب میشنوم دولت آزادیخواه فرانسه که قبل از همه ملل مشعل عدالت و آزادی را دردست گرفت و جهان تاریك را با نور آن روشن کرد و برای اعلام قانون حقوق بشریت خون ملیونها از فرزندان خود را نثار نمود واسطه عقد این معاهده ننگین و اتحاد روس و انگلیس بوده است . »

این بود مختصری ازخطابه مفصل ملك المتکلمین که محمد علی ملکزاده از بیانات پدر خود یادداشت کرده بود و مادراینجانقل کردیم ،

پس ازعقد این معاهده اعتباریکه انگلیسها درمیان مشروطه خواهان ایران داشتند یکدفعه بباد رفت و حسن ظنیکه نسبت به آن دولت دمکرات داشتند به سوء ظن مبدل گشت ویك عدم رضایت و تنفری از انگلیسها در ملت ایران پیدا شد که هنوز هم که چهل سال از آن زمان میگذرد ایرانیان اعمال انگلیسها را با سوء ظن تلقی

میکنند و بخلاف سالهای اول مشروطیت که دولت انگلیس را حامـی مشروطیت و مروج آزادی میدانستند دیگر به آنهااعتمادی ندارند و این حقیقت را زمامـداران خیرخواه بزرگ انگلستان تصدیق دارند .

خشم و غضب و هیجانی که در میان ملت ایران ازانعقاد قرار داد ۱۹۰۷تولید شده بود و در تمام جهان وجراید ملل آزادیخواه انعکاس پیدا کرده بود زمامداران لندن و روسیه را بر آنداشت که متفقاً اعلام بدارند که معاهده کمترین لطمه ای به استقلال و حق حاکمیت ایران وارد نمی آورد و فقط دولت روس‌انگلیس برای حسن تفاهم در سیاست این معاهده را منعقد نموده اند .

ولی دنیا و پیش آمد بعدی بر همه ثابت‌کرد که این اعلامـیه بکلی خالی از حقیقت بود و هرگاه جنگ بین المللی ۱۹۱٤ پیش نیامده بود و انقلاب کبیر روسیه بدست آزاد مردان آنکشور چون آفتاب درخشانی در افق روسیه ظاهر نشده بود استقلال سیاسی و اقتصادی ایران در نتیجه مطامع دولتهای همجوار سپری شده بود و شاید امروزدیگراسمی ازایران درنقشه جهان‌دیده نمیشد .

فصل بیست و سوم

میدان توپخانه

با اینکه هنوز زمان زیادی نگذشته بود که محمد علیشاه برای دفعه دیگر بمجلس آمد و با قرآن مجید در حفظ مشروطیت و قانون اساسی قسم یاد کرد نغمه دیگری آغاز شد و دام تازه‌ای برای انهدام مشروطیت گسترده گشت و بساط کشمکشیکه در تاریخ بنام واقعه میدان توپخانه ذکر شده به میان آمد.

شاه و درباریان پس از اینکه موفق شدند گروه انبوهی از طبقات مختلفه را متحد نموده‌و بر ضد مشروطه خواهان تجهیز نمایند شروع به جنجال میدان توپخانه نمودند.

یکی از مردان خیر اندیش متنفذ که در آنزمان رویه بی طرفی اتخاذ کرده بود ومایل بود که اوضاع بطورمسالمت‌خاتمه‌یا بدواز تهیه‌پیش آمد میدان توپخانه آگهی پیدا کرده‌بوداز شاه‌وقت‌میخواهد وبطور خیرخواهی به‌اومیگوید که تاریخ ثابت کرده است که در افتادن سلاطین با ملت خود هیچوقت به نفع آنها تمام‌نشده‌است‌خصوصاً که اعلیحضرت قسم یاد کرده اید که با مشروطیت همراه باشید و این نقض قسم در عالم اسلام انعکاس نا مطلوبی میدهد از قراریکه نقل میکنند محمد علیشاه درجواب گفته بود که من در موقع ادای قسم ناپاك بودم بنا براین قسم‌من قدرو قیمتی ندارد و صحصیح نبوده‌است.

بعد بنای شکایت را از مشروطه خواهان گذارده و از کشته شدن اتابك اظهار رنجش میکنند و منجمله میگوید اینها میخواهند متدرجاً اختیارات و احترامات مرا از میان ببرند ، چنانچه در عید تاج گذاری نگذاردند مردم جشن گرفته و چراغانی نمایند .

برای اطلاع خوانندگان گرامی لازم میدانم تذکر بدهم منع جشن تاج گذاری که یك بار سنگینی در روی قلب محمد علیشاه شده بود و کینه اورا برضد مشروطه خواهان تحریك کرده بود ، از قراریست که در این جامینگارم

مقارن جشن تاج گذاری عده‌ای از قشون عثمانی با جبرو زور وارد خاك آذربایجان میشوند و قسمتی از اراضی ایرانرا اشغال میکنند و بسیاری از مردم را کشته و بی خانمان مینمایند و از هیچ نوع ظلم و ستمگری فرو گذار نمیکنند .

چنانچه اکثر از ایرانیان مخصوصاً مطلعین بتاریخ میدانند دولت عثمانی از قرنهای پیش با ایران خصومت داشته و هر وقت که موقع را مناسب میپنداشت از هجوم بخاك ایران خود داری نمیکرده .

مخصوصاً در این موقع که این تجاوز بخاك ایران از طرف دولت مستبد بدخواه عثمانی یك نوع نمایش نظامی برضد انقلاب مشروطیت ایران تلقی میشد و شاید در بار استبداد هم از این پیش آمد برای ضعیف کردن مشروطه طلبان چندان ناراضی نبود

باری از موضوع خارج نشویم چند روز قبل از عید تاج گذاری از طرف دولت به تمام ولایات و شهرستانها دستور داده شده بود که جشن و چراغانی عمومی نمایند و چنانچه در دوره استبداد معمول بود تمام مردم مجبور بودند در جشن چراغانی شرکت کنند و دکان و درب خانه‌ها را ولو به چند دانه چراغ و آویختن قالی وقالیچه باشد تزئین کنند .

مرحوم ملك المتکلمین در یکی از خطابهای عمومی خود که برضد تجاوزات

جابرانه دولت عثمانی بخاك ایران ادا کرد و از اعمال شرم آور نظامیان‌عثمانی به تفصیل سخن رانی نمود چنین گفت :

« امروز که خاك وطن مورد تهاجم بزرگترین دشمنان تاریخی ما شده و ملت آذربایجان که پیروان کاروان مشروطیت هستند دچار شکنجه آن قشون چنگیزی شده اند و همه گریان و سوگوارند بعقیده من خوب است شاه امر بدهد که مردم و ادارات دولت ازجشن‌و چراغانی صرف نظر کنند ، و پولیکه خرج قندو چای‌وشیرینی وشمع ونفظ میشود و همه آن درجیب خارجه میرود صرف تهیه قشون برای بیرون کردن سپاه دشمن از وطن عزیزمان بکنیم ، و اگر پولی داریم بجای این خرج بی فایده به غارت زده‌گان و بدبختان آذربایجان کمك کنیم » سپس ملت ایرانرا مخاطب قرار داده چنین گفت که مابواسطه هجوم اجانب بخاك مقدس‌ایران و مصیبت وارده بهموطنان خود در حقیقت در حال سوگواری هستیم و مطلقاً ملت ایران نباید جشن بگیرد ، و ما باید جشن را بگذاریم برای روزیکه انشاالله به کمك مردان فداکار خاك وطن را از وجود دشمنان متجاوز پاك‌نموده باشیم .

مرحوم میرزا جهانگیرخان هم درروزنامه صوراسرافیل مقاله مفصلی در همین موضوع نگاشت و در نتیجه جشن تاج گذاری‌ازمیان رفت و یك دمل علاج‌ناشدنی که جز با خون‌ملك‌المتکلمین ومیرزاجهانگیرخان‌شفا نمی‌یافت در قلب محمدعلیشاه باقی گذارد .

بااینکه تمام مردم میدانستند و یقین داشتند که سر چشمه همه بدبختیها و مخالفت ها با مشروطیت شخص محمد علیشاه است و تمام تحریکات از طرف او میشود وطبقات‌مستبد اعم از شاهزادگان یا روحانیون و غیره به‌اتکاء و پشت گرمی او علم طغیان و مخالفت را بر پاکرده اند و با از میان رفتن او مستبدین منکوب خواهند شد .

چنانچه‌عادت ما‌مشرق زمینیهااست بجای آنکه‌علت‌اصلی‌مرض‌را ازمیان‌برداریم

و ریشه درخت بد خواهی‌را از زمین بر کنیم به زدن شاخ‌وبرگ‌می‌پردازیم از روی همین فلسفه بود که مجامع ملی و سران مشروطه خواه ، حملات خود را متوجه عده‌ای از درباریان که حقاً مردمان پست فطرت و ستمگر ومشاورین ومعتمد محمد علیشاه بودند نمودند و امید وار بودند که با دور کردن این عناصرفاسد ازاطراف شاه ممکن است حسن تفاهمی پیش بیاید و شاه بی کس و ناتوان شده از مشروطیت تمکین کند •

ولی‌عناصر استبداد با کمال زیر دستی مشغول‌کشیدن‌نقشه انهدام مشروطیت بودند ، و قشون معظمی از عده زیادی‌روحانیون‌وطلاب‌وشاهزاده‌گان‌واعیان واشراف ورؤسای‌ایلات‌وکدخدا ها و سر کش های‌محلات‌شهر درشکه‌چی‌،اوباش‌واراذل‌وشیخ محمود ورامینی و عده زیادی از اتباع او که‌در حدود هشتصد نفر میشدند بعضی از ایلات اطراف طهران عده‌ای از افواج ، صاحب منصبان سادات شیرازی ، قزاقخانه و غیره تشکیل داده و غفلتاً میدان توپخانه که مرکز پایتخت بود و خیابانهای بزرگ اطراف آنرا اشغال کردند چادر ها برپا کردند دیگ های پلو بار گذاردند و صدای وا دنیا وا محمدا ، ما مشروطه نمیخواهیم ، ما دین نبی خواهیم از حلقوم هزار ها افراد معلوم الحال بلند شد ، اکثر این افراد بلکه تمام آنها مصلح بودند و چند توپهم در اختیار داشتند ، چنانچه ناطقین آنها اغلب در روی‌توپ جای گرفته نطق میکردند و مردم را به مخالفت با مشروطیت تشجیع میکردند ، روحانیون مستبد مشروطیت را دین مزدك اعلام کردند و مشروطه طلبان را بابی گفتند و ریختن خون و بردن مال آنها را بر مسلمین حلال فتوی دادند تمام شهر در حال تعطیل بود و تمام دکانها بسته شده بود اشرار و الواط که عده آنها بچندین هزار نفر میرسید به غارت و مجروح ومقتول کردن مردم بی گناه دست زدند•

هرکس را بدست می آوردند اول او را غارت میکردند و سپس یا کشته و یا اقلا مجروح مینمودند کار بی رحمی و شقاوت را بجائی رسانیدند که جوان بی گناه عنایت نامی را کشتند هنوز جان داشت که‌چشمهایشرا از حدقه بیرون آوردند

و تن بی گناه او را بیکی از درختهای میدان آویختند.

چند دفعه بطور اجتماع برای ویران کردن کعبه ملت بطرف مجلس هجوم بردند ولی چون مجلس و مسجد سپهسالار و اطراف آن از طرف مجاهدین محافظت میشد با شدت رانده شدند .

خانه مرحوم ملك المتكلمين در نزدیکی خیابان چراغ برق که در دست مستبدین بود واقع شده بود وفوق العاده درخطر هجوم آن بدخواهان بود بااینکه خود ملك المتكلمين در تمام دوره این کشمکش در مجلس بود عده‌ای از فدائیان راه آزادی خانه او را محافظت مینمودند و از هجوم غارتگران که چندین دفعه با عده زیادی قصد غارت آنرا داشتند جلوگیری نمودند.

چون خبر واقعه میدان توپخانه به ایالات وولایات ایران رسید هیجان عمومی در همه جا شروع شد و تلگرافات تهدید آمیزی به محمد علیشاه مخابره کردند مخصوصاً از آذربایجان شاه را تهدید کردند که اگر خطری برای مشروطیت پیش بیاید وازاین هنگامه که مستبدین برپا کرده اندجلوگیری نشود هزارها مجاهد مسلح برای حفظ مشروطیت بطرف طهران حرکت خواهند کرد و خون خود را در راه آزادی و حفظ هم مسلکان خود نثار خواهند نمود .

روحانیون طرفدار مشروطیت متوطن نجف که مورد ستایش عموم و مرجع تقلید بودند در این موقع مساعدتهای بی شمار کردند و علناً مخالفین مشروطیت را بدخواه ملك و ملت اعلام فرموده وتمام مردم را در پیروی از مشروطیت و حفظ قانون اساسی مکلف نمودند .

به وسیله تلگرافات متعدد در باریان و شاه را مرعوب و مشروطه خواهان را تشویق در مقاومت کردند چون دستگاه استبداد پی برد که از این راهیکه پیش گرفته جز رسوائی و انقلاب در تمام کشور نتیجه‌ای نخواهد گرفت و ممکن است کار به ویرانی دستگاه دولت و سلطنت خاتمه پیدا کند .

براین شدندکه از راه صلح و مسالمت پیش بیایندلذاعضدالملك را واسطه آشتی قرار دادند و دستگاه میدان توپخانه را برچیدند ،وسران استبدادچون کسانیکه دنیا و آخرت خود را از دست داده سر شکسته و منکوب راه خانه خود را پیش گرفتند ٠

چون واقعه میدان توپخانه به نفع مشروطه خواهان و رسوائی مستبدین و درباریان تمام شد بطوریکه بسیاری از اروپائیان بی طرف مقیم طهران اعمال شرم آور مستبدین را تقبیح میکردندواکثرجرایدمهم اروپا دراطراف وضعیت وکشمکش میان آزادیخواهان و مستبدین در ایران بطور مفصل قلمفرسائی نمودند واز رفتار و اعمال مستبدین و شاه و درباریان اظهار تنفر کردند .

تلگرافات تبریك از تمام نقاط ایران به مجلس و سران مشروطیت مخابره شده و آنها را از مقاومت در مقابل قواه استبدادتبریك گفته بودند و حاضر بودن خود را برای هرگونه فدا کاری اعلام داشته و قسم یاد کرده بودند که برای حفظ مشروطیت از هیچگونه فدا کاری مضایقه نخواهندکرد .

مجلسیان و مشروطه خواهان که‌فیروزمند از واقعه میدان‌توپخانه بیرون‌آمده بودند ، مصمم شدند که پافشاری نموده شاید موفق شوند در بار را تصفیه کرده و اشخاص بدخواه و فتنه جو را از اطراف شاه دور کنند .

این بود که در روز ١٤ ربیع الاول ١٣٢٦ مجلس بزرگیکه تا این تاریخ در ایران سابقه نداشته در دیوانخانه مرحوم عضدالملك منعقد شد و تمام‌وکلاء مجلس هیئت دولت کلیه اعیان واشراف شاهزاده‌گان عموم تجار و کسبه وسران مشروطه خواهان و رؤسای انجمن های ملی و هزار ها نفوس دیگر از کلیه طبقات درآن شرکت داشتند .

جمعیت به اندازه‌ای زیاد بود که تمام اطاقها وصحن دیوانخانه و پشت بامها پرشده بود و عده زیادی در خیابان جلیل آباد تا نزدیك ارك‌جای گرفته‌بودند مرحوم ملك المتکلمین که در آن روز بنام ملت ایران بایستی تقاضا هائیکه

از شاه داشتند اعلام نماید مجبور شد برای آنکه همه صدای او را بشنوند دزروی پشت بام مشرف به دیوانخانه جای گرفته خطابه خود را ایراد نماید.

اگر چه موفق نشدیم که یك یاد داشت کتبی از نطق آنروز ملك المتکلمین بدست بیاوریم ولی عده زیادی ازمعاریف که در آنروز حضور داشتند و بسیاری از آنها امروز هم زنده هستند نطق آنروز را یکی از مهمترین و مؤثر ترین خطابه‌های آنمرحوم میدانند و خلاصه آن بطوریست که در یکی دو سطر مینگاریم

مرحوم ملك المتکلمین پس از آنکه با آن صدای غراء يك آیه از قرآن مجید را تلاوت کرد و مدتی از منافع آزادی و عدالت و تاثیرات حکومت ملی در ممالك متمدنه دنیا سخن راند.

در مقام مقایسه اوضاع کنونی‌ایران‌با کشور های‌بیگانه بر آمدو ازبدبختیهای گوناگون و دشواریهائیکه در پیش است سخن راندو اظهار تأسف کرد که با این که متجاوز از يك سال است که از دوره مشروطیت‌میگذرد هنوز بواسطه تحریکات بدخواهان و دامیکه هر لحظه در مقابل ما گسترده اند،موفق نشده ایم گامی در بهبودی اوضاع مملکت و ترقی کشور برداریم.

فقر و پریشانی‌وبیچارگی چون قیافه مرك به روی مملکت سایه افکنده و تحریکات وتهدیدات اجانب ازیکطرف و دشمنان‌داخلی از طرف دیگر حیات‌و هستی ما را تهدید میکند سپس از دسیسه‌ها و مخالفت‌هائیکه درباریان ازبدوطلوع کوکب مشروطیت در ایران برای از بیخ کندن درخت جوان‌مشروطیت بکار برده اندبدون پرده يك‌يك بیان کر و چنین اظهار کرد.

دشمنی این قوم نسبت به اساس آزادی و عدالت بجائی رسیده که دارند با دستیاری اجانب بنیان استقلال این مملکت چندین هزار ساله را از بیخ میکنند و غافلند که با دست خودشرافت، افتخار،هستی وحتی‌آتیه فرزندان‌خودرا بربادمیدهند

در خاتمه این نطق که با فریاد های شادی و تحسین چون غرش توپ در محیط طهران طنین انداز شده بود بنام سعادت کشور و آسایش ملت و الفت مابین

شاه ومشروطه خواهان وهمکاری جمعی ما بین مجلس و دولت تبعید شش نفر که اسامی آنها ذکر میشود : امیر بهادر جنك ، مختارالدوله ، مجد الدوله ، مفاخر الملك ، شاپسال روسی علی بك، موقرالسلطنه ، مجلل ، امین الملك را ازشاه تقاضا نموده واظهار امید واری کرد که با دوز شدن این مردان مستبد و فاسد یك روح صمیمیت و اعتماد ما بین شاه و ملت پیدا شود و چرخهای مملکت بر طبق اصول قانون اساسی بکارافتد و شاه و ملت ایران هر دو از این نعمت خدا داده که موجب ترقی و آسایش ملل و سر فرازی و بزرگی سلاطین بوده بر خور دار شوند.

همانروز تمام بازار ها و ادارات دولتی تعطیل کردند و بیرون راندن اشخاص فوق را از دربار تقاضا نمودند عضدالملك از طرف ملت مأمورشد بحضور شاه رسیده تقاضای مردم را استدعا نماید .

محمد علیشاه که در خفیه مشغول کشیدن نقشه آخری خود بود برای اغفال کردن مشروطه خواهان و مجلس تقاضای مردم راپذیرفت وفردا صبح از طرف وزارت داخله اعلانی منتشرشد ،که امیر بهادرجنك ، امین الملك، شاپسال، موقرالسلطنه تبعید و از دربار رانده شده‌اند ولی پس از دوروز معلوم شد که فقط امیر بهادر درسفارت روس پناهنده شده و سایرین به تحریکات و مفسده جوئی خود مشغولند .

فصل بیست وچهارم

باغ شاه

هروقت کلمه باغشاه بگوش یکنفر آزادیخواه وملت دوست میرسد درنظرش یك عالم شقارت یك محیط ظلم وستمگری یکدستگاه استبداد و اجنبی پرستی جلوه گر میشود وبانظر کینه وتنفر بآن کاخ استبدادوستمگری نگاه میکند پس از واقعه منزل عضدالملك وتعطیل عمومی و اعلامیه وزارت داخله چند روزی سکوت وآرامش که همیشه در طبیعت قبل از طوفان دیده میشود در محیط پایتخت ایران مشاهده میشد و مردم باشك و تردید نگران بودند که دیگرچه نیرنك تازه‌ای بکار خواهند برد و در پشت این پرده سکوت چه نقشه‌ای تهیه میشود ولی این انتظار بطول نکشید و نگرانی که مردم داشتند جامه عمل پوشید .

صبح روز پنجشنبه ٤ جمادی‌الاول همینکه اهالی طهران ازخواب بیدار شدند شنیدند که شاه وتمام دستگاه دربار ارك دولتی را در نیمه شب ترك کرده و بقصر باغشاه که درقسمت غربی تهران وخارج ازشهراست منتقل شده وکلیه افواج ومهمات رادرآنجا تمرکز داده وبسنگر بندی وجمع آوری عده زیادی فشون وسوارمشغول است پس ازتحقیق معلوم شدکه محمدعلیشاه دراینمدت که باملیون درگفتگو بودوگاهی ازدرجنك و زمانی از در صلح وارد میشد منظوری جز بدست آوردن وقت و اغفال مشروطه‌خواهان نداشته و باکمال جدیت برای اجراء آخرین نقشه‌خیانت و شیطانی خودکار میکرده وافواج زیادی‌را بطهران احضار کرده وعده زیادی از سواران اطراف

و رؤسای ایلات و مستبدین متنفذ راگردخود جمع کرده و یك دژ محکمی مرکب از بیست هزارسوار وپیاده وهزارها اشراروالواط که ازطرف قزاقخانه تقویت میشدند برای سرکوبی آزادیخواهان وانهدام مشروطیت تهیه نمود و بادستیاری سفارت روس و علماء مستبد و شاهزادگان تصمیم برخراب کردن مجلس شورای ملی گرفته است .

روشن شدن نقشه بیدادگری شاه ودرباریان چون صاعقه برسر کلیه مشروطه طلبان فرود آمد و زمانی همه را متحیر و مبهوت کرده بود کارکنان دربار استبداد که برای اجراء منظور خودلباس مشروطیت دربرکرده بودند وعده زیادی ازوکلاء مجلس هم در میان آنهابود چون دراغلب مجامع ملی وانجمنها عضوبودند بنای مرعوب کردن مردم راگذاردند وقوه واقتدار دولت راچندین برابر بیش از آنچه بودجلوه میدادند و بایك لحن دلسوزی میگفتند اضمحلال مشروطیت حتمی وغیر قابل اجتناب است پس بهتر آنست که مردم مقاومت درمقابل دولت نکنند و بیهوده جان خود را بمخاطره نیندازند و راه مظلومیت پیش بگیرند واز هرنوع مقاومت مسلحانه درمقابل دولتیکه به کمال اقتدار و توانائیست خود داری کنند شایدروزی پیش بیایدکه دوباره بتوانند مشروطیت را باز یابند و صلاح براینست خود را برای آنروز ذخیره کنند

عمال استبداد درکوچه وبازار ومجامع شهرت میدادندکه چون دولت روسیه برطبق قراردادترکمن چای حفظ سلطنت قاجاریه را بعهده گرفته است وسلطنت ایران را در مخاطره میداند صدهزار قشون وارد خاك ایران کرده و عنقریب وارد طهران خواهند شد وبکمك قشون شاه تمام مشروطه خواهانرا نیست و نابود خواهندکرد و دلیل میآوردند که بمبیکه در محرم ١٣٢٦ بطرف شاه از جانب مشروطه خواهان پرتاب شد و او جان بدر برد بهترین دلیل است که شاه ایران در خطراست ودولت روسیه متعهد حفظ جان و سلطنت او میباشد مردم عوام که از قوانین اطلاعی نداشتند نمیفهمیدندکه حفظ شخص با تعهدبنگاهداری سلطنت دریك خانواده فرق زیاد دارد و این حرفها تمام بی مدرك وبرای مرعوب کردن مردم گفته میشود .

باری تمرکز قواء نظامی و در باریان وکلیه مهمات جنگی در باغشاه وشهرت

ورود قشون روس بایران برای جنك بامشروطه طلبان و تبلیغات دستگاه ارتجاع برای مرعوب کردن مردم تزلزل بسیاری در ارکان مشروطیت وارد آورد و بخلاف مردمان باایمان وشهامت که درموقع خطر جسورتر ودلدار تر میشوند اغلب هراسان شدند ولی حقاً باید اقرار کرد که سران مشروطه طلبان ومجاهدین واقعی آزادی وعدالت در آنزمان بیش از پیش از خود گذشتگی نشاندادند و چون عشاقیکه طالب بقاء محبوب هستند منتظر بودند که روزی برسد و جان خود را در راه مشروطیت وملت فداکنند مردمان ضعیف النفس وکم ایمان از حضور در مجامع واجتماعات خودداری میکردند و سعی میکردند که خود را بی طرف معرفی کنند و اگر ممکن میشد راهی با دستگاه استبداد پیدا کنند .

مرحوم طباطبائی و بهبهانی که از اول انقلابات مشروطیت بایك عزمی راسخ وایمانی تزلزل ناپذیر علمدار آزادی ومشروطیت بودند اوضاع رافوق العاده خطرناك تشخیص داده و برای چاره جوئی دست نیازمندی بطرف علماء مشروطه خواه نجف اشرف آخوند ملاکاظم خراسانی حاجی میرزا حسین حاجی میرزا خلیل و آخوند ملاعبدالله مازندرانی که هرسه مراجع تقلید مسلمانان و درتقوی و پاکدامنی و ملت دوستی مورد قبول خواص وعوام بودند دراز کردند و آن بزرگواران را از مخاطرهٔ که برای مشروطیت در پیش بود آگاه نمودند وچاره جوئی و استمداد کردند

علماء نجف بدون فوت وقت بایك اراده محکم تصمیم خود را بوسیله تلگرافیکه سواد آن ذیلا درج میشود اعلام فرمودند .

حجج الاسلام بهبهانی طباطبائی دامت برکاتهم تلگراف موحش موجب ملالت فوق العاده گردید با اقدامات غیر مترقبه آنچه متوقف علیه حفظ اسلام است معمول فرمائید عموم مسلمین اطاعت نموده نتیجه سریعاً اطلاع دهید .

تلگراف حجج سلام از نجف اشرف و پایداری سران مشروطیت در طهران و ولایات و استقامت و عقیدهٔ راسخ دوسید بزرگوار آقای طباطبائی و آقای بهبهانی شجاعت و ایمان آقای تقی زاده مستشار الدوله حاجی میرزا ابراهیم آقا واکثر وکلای

آذربایجان باصول مشروطیت خطابه های شهامت پرورملك المتکلمین وسیدجمال الدین درمجامع عمومی مقالات آتشین جرایدملی مخصوصاً روزنامه صوراسرافیل ومساوات تاحدی تزلزلیکه در روحیات مردم راه یافته بود تعدیل کرد و روح مقاومت و ایستادگی در مقابل ظلم واستبدادرا تشجیع نمود و برشدت مبارزه وتبلیغات درمخالفت بادستگاه باغشاه افزود .

اعلان حکومت نظامی

پس از آنکه محمدعلیشاه در باغشاه مستقر گردید واردوی خودرا ازهرجهت تکمیل و آماده کار نمود وتمام مستبدین برجسته و متنفذ را گرد خود جمع کرد ومقامات خارجی رابرای ویران کردن مجلس و مشروطیت باخود همراه نمود برای اولین دفعه بمنظور مرعوب کردن مردم و جلو گیری از اجتماعات و منحل کردن مجامع و انجمنهای ملی وضعیف کردن قواء مشروطه طلبان حکومت نظامی بریاست لیاخف روسی رئیس قزاقخانه که شخصی بسیار مستبد و بی رحم و آلت مجریه دستورات دولت متبوع خودبود اعلام نمودند .

• ماده اول اعلامیه حکومت نظامی جلوگیری اجتماعات ازبود و منظور دولت استبدادی محمدعلیشاه این بود که باینوسیله انجمنهای ملی را منحل نموده و قواء مشروطه خواهان را متفرق سازد تابسهولت بتواند مخالفین استبداد را منکوب نماید هزارها قزاق وسرباز سوار واوباش در خیابانها و کوچه ها متفرق شدند و بنام حفظ امنیت بغارت و زحمت دادن بمردم پرداختند و کار نا امنی بجائی رسید که اکثر سران مشروطیت جرئت نمیکردند شب را در منزل خود بمانند و ناچار یا درخانه های دوستان و یادر مسجد سپهسالارکه وصل بمجلس بود شب را صبح میکردند حجره های مسجد سپهسالار از طرف انجمنهای ملی اشغال شده بود و در حقیقت مسجد مبدل بمرکز قواء مشروطه طلبان گشته بود عده زیادی از مجاهدین مجلس ومسجد رامحافظت میکردندوروزها بمشق نظامی کردن میپرداختندواعتنائی بمقررات حکومت نظامی نداشتند .

فصل بیست و پنجم

دستگیر شدن مرحوم میرزا سلیمان خان میکده



مرحوم میکده که یکی از سران مشروطه طلبان بود و دراین راه زحمت بسیاری کشید وکمك‌های بیشماری درپیشرفت مشروطیت ایران نموده بود درشب پنجشنبه ۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ از طرف مأمورین شاه درباغ شخصی خودواقع درخیابان گمرك دستگیرشد و همان شب مرحوم ملك‌المتکلمین وسیدجمال‌الدین درهمان باغ میهمان مرحوم میکده بودند .

از نیمه شب ببعد عده زیادی سرباز و سوار اطراف باغ را محاصره کردند و قبل از طلوع آفتاب مرحوم میکده را دستگیر و در یك کالسکه سر بسته گذارده باصدها سوار بباغ شاه بردند و در آنجا باکمال سختی زنجیر کردند .

مرحوم میکده اول کسی بود که مورد حمله واقع شد وازطرف قواء استبداد دستگیر گردید .

علت اینکه اهمیت خاصی محمدعلیشاه بدستگیری و ازبین بردن مرحوم میکده میداد موقعیت مهم او در تقویت مشروطه طلبان بود زیرا بخوبی فهمیده بود که با دستگیر کردن مرحوم میکده یك قسمت مهمی از قدرت مشروطه خواهان را فلج و از بین خواهد برد .

مرحوم میکده درآنزمان معاون وزارت‌جنك بود ولی قدرت او بیش ازوزیر بود ودر میان صاحبمنصبان وایلات اطراف نفوذ کامل داشت بعلاوه میتوانست در موقع ضرورت مقدار کافی اسلحه در اختیار مجاهدین بگذارد وچنانچه اینکاررا کرده بودوعده



مرحوم میرزا سلیمان خان میکده

زیادی از قشون ملی بکمك مرحوم میکده مسلح شده بودند واورا هم از طرف شاه بهمین گناه متهم کرده ودستگیر کردند ودر استنطاق مفصل که پس ازشش ماه محبوس بودن در باغ از او بعمل آمد یکی از ایراد های بزرك آنها باو این بود که اسلحه ومهمات دولتی رادر اختیار مجاهدین گذارده بود و ازاین راه کمك شایانی بمشروطه طلبان نمود .

علت دیگر توقیف مرحوم میکده این بود که او مؤسس ورئیس انجمن برادران در دروازه قزوین بود ودرمیان آنجماعت نفوذ ومحبوبیت بسیار داشت واین انجمن یکی از مهمترین مجامع ملی و مشروطه طلب طهران بود و چندین هزار نفر عضو داشت که در حدود هزار نفر آنها مسلح بودند وبرای دفاع ازآزادی و مشروطیت حاضر بجانبازی شده بودند .

توقیف مرحوم میکده سبب انحلال معنوی آنمجمع ملی گردید و پس ازحبس

او مستبدین در آن انجمن راه یافتند و ناظم انجمن که ازکارکنان باغشاه بوده، دستیاری عده‌ای از مستبدین افراد را متفرق و مرعوب کردند چنانچه در موقع جنك با مجلس حتی یکنفر هم از مجاهدین انجمن دروازه قزوین در جنك شرکت نکرد و در روزکارزار کوچکترین کمکی ازاین انجمن برای دفاع مشروطیت و آزادی بعمل نیامد .

فصل بیست و ششم

التیماتوم محمد علیشاه به مجلس شورای ملی

پس از آنکه محمد علیشاه با معاضدت مستبدین تمام وسائل لازمه را برای برانداختن اساس مشروطیت تهیه نمود وعده زیادی قشون که متجاوز ازبیست هزار نفر میشد گردخود جمع کرد و خود درسنگرباغشاه که خارج شهر بود ودرصورت مغلوبیت میتوانست بسهولت فرارکند جای گرفت در روز ۱۹ جمادی الاول ۱۳۲٦ التیماتومی بتوسط وزراء بمجلس فرستاد ودرآن تبعید چهار نفر از مشروطه‌طلبان ملك‌المتکلمین سیدجمال‌الدین میرزاجهانگیرخان ومساوات راتقاضاکرد و درخاتمه تهدیدکرده بود که درصورتیکه مجلس با تقاضای او موافقت نکند خود آنچه‌را که مقتضی بداند عمل خواهدکرد .

این ضرب‌الاجل چون‌صاعقه برسر آزادیخواهان‌فرود آمد وهمه یقین‌کردند که دیگر آخرکار نزدیك شده وباید خود را برای هرپیش آمدی حاضر کرد تمام مجامع ملی در مسجد سپهسالار اجتماع‌کردند و مجاهدین مسلح بحفاظت مجلس و اطراف پرداختند و خود را برای فداکاری در راه مشروطیت آماده‌کردند بااینکه خانه ملك‌المتکلمین بوسیله‌عده‌زیادی ازمجاهدین محافظت میشد چنان صلاح‌دیدند که باعده ای ازسران مشروطیت‌که جان آنها در مخاطره بودشبها درمجلس‌بمانند و به‌خانه های خود نروند .

این بود که از همان تاریخ تا روز توپ بستن مجلس‌مرحوم ملك المتکلمین، سیدجمال‌الدین، مساوات، میرزاجهانگیرخان، مرحوم‌قاضی‌قزوینی،ارداقی برادرقاضی

میرزا داودخان‌علی‌آبادی محمدعلی‌ملك‌زاده و چند نفردیگر شبها در مجلس بودند وعده زیادی از فدائیان آزادی آنها را محافظت میکردند .

موضوع التیماتوم شاه مورد بحث مجلس شورای ملی ومحافل مشروطه‌طلبان واقع شد وپس ازگفتگوی بسیار با اینکه‌همه یقین‌داشتندکه‌ردکردن‌این تقاضای‌شاه بجنك و خونریزی منتهی خواهد شد باکمال شجاعت جواب رد دادند .

مرحوم‌امام جمعه خوئی وعده‌دیگر از سران‌مشروطه‌خواهان ووکلاء مجلس که درکمیسیون‌برای بحث دراطراف التیماتوم‌شاه عضویت داشتند‌مکررنقل‌میکردند، که چون ملك‌المتکلمین مطلع شدکه مجلس مصمم است تقاضای شاه‌راردکندخود شخصاً درآن کمیسیون حضورپیدا کردوبایك‌آرامش ومتانتیکه‌آثار ازخودگذشتگی از اوپدیدار بود و روح فداکاری درسیمایش مشاهده میشد اعضاءکمیسیون‌راکه‌عده زیادی بودند مخاطب قرار داد وچنین‌گفت :

تمام سعی وکوشش ما برای بقای مشروطیت است و در صورتیکه با بودن من در ایران ممکن است خطری متوجه مشروطیت بشود من بادل و جان ایران را که از جان خود بیشتر دوست دارم ترك میکنم و پولی را که شاه برای مخارج سفر و مدت توقف ما در خارج از ایران میخواهد بدهد نمیخواهم و امیدوارم بارفتن ماازایران از دشمنی وخشم‌مستبدین وشاه نسبت بمشروطیت‌کاسته شده ویك موافقت و سازشی پیدا شود .

سپس با یك حال تأثر گفت (خاك برسر این مملکت‌کندکه مشروطیتش قائم بوجود یکنفرکورویکنفر شل‌باشد) منظور ملك‌المتکلمین از جمله شل‌وکورخودش و سید جمال‌الدین بودند زیرا خود او چندی بودکه چشمهایش آب آورده بود و سیدجمال هم بواسطه پرت شدن‌از درشکه پایش میلنگید .

یکی اعضاء کمیسیون نقل میکرد که بیانات ملك المتکلمین بدرجهٔ مؤثر و از یك روح فداکار و معصومی سرچشمه میگرفت که بعضی از اعضاءگریه‌کردند و امام جمعه بدون اختیار مرحوم ملك‌المتکلمین را در آغوش گرفت و سر و صورت

او را بوسید .

مجلسیان و سران مشروطیت بر این عقیده بودند که قوام و بقاء مشروطیت کاملا بسته به شخصیت همین اشخاص است که شاه تبعید آنها را تقاضا کرده است و در صورتیکه آنها از ایران بروند مشروطه طلبان ایران بکلی مرعوب ومایوس شده و زوال مشروطیت حتمی خواهد بود و چون شاه و مستبدین بخوبی باین نکته پی بردند و اهمیت وجود این چهار نفررا درك کرده وآنهارا چهار پایه کاخ مشروطیت میدانستند اینست که میخواستند آنهاراازایران دور کنند و بدون کشمکش مشروطیت را از میان ببرند و برای اینکه فرزندان آینده ایران یقین حاصل کنند که محمد - علیشاه مطلقاً خیال سازش با مشروطه طلبان رانداشته و تبعید آن چهار نفر سران ملیونرا برای تضعیف مشروطیت تقاضا میکرده داستانی که دوماه قبل از آقای شیخ - اسدالله ممقانی که یکی از برگزیدگان مشروطیت وعضو دیوان عالی تمیز است شنیدم در اینجا نقل میکنم مشارالیه میگفت :

من در اسلامبول بامختارالسلطنه که یکی ازدرباریان مورداعتماد محمدعلیشاه بود آشنائی داشتم و از اطلاعات او راجع بجریانات در بارآنزمان استفاده میکردم منجمله از مطالبیکه برای من نقل کرد این بود که محمد علیشاه مرا مامور کرد که مرحوم سید عبدالله بهبهانی که یکی از مؤسسین مشروطیت وحامی آزادیخواهان بود ملاقات کرده و بهر نحوی که ممکن است موافقت ایشانرا جلب کنم پس از آنکه بتفصیل مطالب شاه را برای آنسید بزرگوار گفتم بمن جواب داد فلانی از طرف من بشاه بگوءموافلی فرضاً من به آنچه تومیخواهی موافق شدم باملك المتکلمین که فعلا زمام امور مشروطیت را در دست گرفته و وضعیت قائم بشخص او است چه خواهی کرد .

باری پس از آنکه مجلس شورای ملی ضرب الاجلیکه از طرف شاه شده بود ردکرد تمام مردم یقین حاصل کردند که دیگرامیدی برای اصلاح باقی نمانده وناچار کار بجنك و خونریزی خواهد کشید .

فصل بیست و هفتم

منع نطق وانتشار جراید آزادیخواه

کسانیکه از تاریخ نهضتهای انقلابی جهان آگاهند بخوبی میدانند که یگانه اسلحه طبقه آزادیخواه و اصلاح طلب نطق وقلم است و تمام موفقیتهائیکه از اول تمدن بشر در تمام سرزمین ها در مقابل ظلم و جبر نصیب آزاد مردان و طبقه ملت دوست شده‌درسایه قدرت نطق وقلم بوده‌وهرگاه این‌اسلحه مأثر از این‌جماعت گرفته شود مرگ و زوال خود و آرزوهای آنها قطعی است.

بهمین جهت بود که محمد علیشاه و مستبدین پس از اینکه کوشش بسیاری کردند و نیرنك های بیشماری بکار بردندصاحبان نطق و قلم را با خود همراه کنند وموفق نشدندتبعیددو نفرازبزرگترین خطباء عصرمرحوم‌ملك‌المتکلمین‌وسیدجمال‌الدین ودو نفرازبزرگترین نویسندگان میرزا جهانگیرخان مدیر صوراسرافیل وسید محمد رضا مساوات‌مدیرروزنامه مساوات را ازمجلس تقاضانمودندوبطوریکه‌در فصل گذشته بتفصیل نوشتیم مجلس تقاضای شاه را رد کرد و تصمیم در مقاومت گرفت دام تازه‌ای گستردندو به آسانی بمقصود رسیدند.

با کمال شرمندگی باید اقرارکنیم که از روی جهل و نادانی یا ضعف نفس و یا خیانت عده‌ای از وکلا آنچه را که محمد علیشاه تقاضا کرده بود ومجلس و عموم مجامع مشروطه خواهان رد کردند مجلسیان بدست خود بموقع اجرا گذاردند و آرزوی دربارزا برآوردند.

اکثریت وکلا که عدهٔ وحشت زده شده بودند و عده ای با دربار راه داشتند

سه روز قبل از بمباران و جنك رای دادند برای اینکه بیش از این خشم و غضب
شاه و مستبدین تحریك نشود برای چند روز ملك المتکلمین و سید جمال‌الدین
از نطق کردن در مجامع عمومی و تهییج افکار خودداری کنند و از انتشار صور -
اسرافیل و روزنامه مساوات جلوگیری شود ، سکوت خطبا که در دوره مشروطیت
روح شهامت وفداکاری در مردم‌میدمدندوآتش عشق آنها را به آزادی سوزان و
شعله‌ورمیساختند چون سایه مرك‌در روی شهر طهران ومجامع ملی فرود آمدویاس
و ناامیدی سکوت و خاموشی همه را فرا گرفت عده ای از مردم که در انجمنها
عضویت داشتند متفرق شدند و جمعی از مجاهدین طهران را ترك کردند و مأیوس
و نا امید بگوشه ای پناه بردند ، و در نتیجه تزلزل بزرگی بر بنیان مشروطیت به
دست مجلسیان وارد آمد ووقتی به خطای خود پی بردند که‌کار از کار گذشته‌بود
این پیشنهاد در مجلس از طرف چند نفروکلا منجمله میرزا آقا اصفهانی معروف
به نفطی حاجی محمد اسماعیل آقا ومیرزا لطفعلی‌داده شدو پس‌ازانهدام مشروطیت
ومجلس برهمه مسلم شد که این سه نفر از کارکنان و جاسوسان‌در باربوده و در
تمام دوره وکالت خود به دستور و نفع مستبدین کار میکردند و تاریخ مشروطیت
شرح خیانتهای آنها را بتفصیل نگاشته و مورخین اروپائی‌هم از خیانتکاری های این
چند نفر تذکراتی داده اند .

وقتیکه انسان تاریخ آن روزهائیکه بنوشتن آن مشغولیم از نظر میگذراند
بیادش مثل معروفیکه می گویند ما در شهری هستیم که سك را باز میکنند و
سنك را می بندند می افتد دو دسته یکی بنام استبداد و دیگری بنام مشروطه‌خواه
در مقابل هم ایستاده و خود را برای مبارزه و جنگ حاضر می کنند یك دسته
در طرف غرب شهر جای گرفته و دسته دیگر در طرف شرق دسته اول موقعیت
خود را با هزار ها سرباز سوار مجهز تحکیم میکند وحکومت‌نظامی اعلام کرده
سران و متنفذین طرف مقابل را دستگیر می‌کندوتمام‌وسائل‌حمله رااز روی احتیاط
و تدبیرفراهم‌مینماید .

دسته دیگر بدست خود رعب ووحشت در مردم تولید کرده و برنده ترین اسلحه‌خودرا که قلم ونطق است فلج میکندجاسوسان وکارکنان‌طرف را در اسرار خود راه میدهد و بازهم امید موفقیت وفتح در دل خود می پروراند و خیال میکنند که چون ما طرفدار حق و عدالت هستیم‌فاتح خواهیم شد و غافل از آنند که‌پیغمبر اکرم هم دین خدا را در پرتو شمشیر مجاهدین اسلام رواج داد و پرچم اسلام را در شرق غرب عالم برافراشت .

عجب تر از آنکه آنچه دربالاگفته شد این بود که در آن چند روز قبل از جنك‌حاجی‌معین بوشهری ، حاجی محمد اسمعیل ،حاجی علی شالفروش‌ومرتضوی درتحت عنوان صلح طلبی بسیاری ازمجاهدین وفدائیان را متفرق واسلحه عده‌ای از آنهارا گرفته و درمحلیکه بعد معلوم نشد مخفی کردند و بدین ترتیب یك قسمت مهمی از قواء مدافع مشروطه طلبان کاسته شد .

فصل بیست وهشتم

آخرین شب دوره مشروطیت و آزادی

مرحوم حاجی میرزا یحی دولت آبادی که یکی از سران مشروطه طلبان و مؤسسین فرهنك نو در ایران بود در کتاب تاریخ مشروطیت که بنام زندگانی یحی در چندین جلد نگاشته چنین مینویسد و برای خودنگارنده هم مکرر این موضوع را نقل کرد

در شب ۲۳ جمادی ۱۳۲٦ که فردای آن مجلس به توپ ستمگران خراب شد و مشروطیت پایمال بیداد گران گشت در حدود دو ساعت از شب گذشته من برای اطلاع از وضعیت مجلس و قواء مشروطه طلبان که در مسجدسپهسالار تمرکز یافته بود بمجلس شورای ملی رفتم•

عده زیادی مجاهدین مجلس و مسجد و خیابانهای اطراف رامحافظت میکرد واردباغ مجلس شدم مرحوم ملك المتکلمین در یکی از ایوانها نشسته بودوعده زیادی در حدود بیست نفر از سران مشروطه طلبان که از آنجمله مرحوم سید جمال الدین میرزا جهانگیرخان مساوات ، قاضی قزوینی ومیرزاداود خان علی آبادی دردوطرفش نشسته بودند و چند نفر مجاهد ملی که با تفنك مسلح بودند در پای ایوان ایستاده بعضی قدم میزدند وبعضی بحرفهای جالسین در ایوان گوش میدادند•

من چون وارد آن مجمع که گوئی فرشته آزادی بال پرخودرا به روی آن گسترده گشتم چنان متاثر شدم که بی اختیار بیاد شب عاشوراو جرگه حضرت

سیدالشهدا با اصحاب افتادم و بی اختیار قصیده معروف حاجی ملا سلطانعلی را که دروصف آنمجلس وفرمایشات‌حضرت به اصحاب سروده‌خواندم‌که مطلع آن اینست :
حبیب در شب عاشور با صحابه‌نشست ، چنین بگفت که ای برگزیدگان‌الست
(الا آخر) مرحوم ملك‌المتکلمین بی‌اختیار گریه کرد و سایرین هم بشدت گریستند.

پس از آن که تسکینی در قلوب پیدا شد مرحوم ملك‌المتکلمین به پا ایستاد و با یك حال انبساط و شعفی که در چهره اش دیده میشد که گوئی‌تمام غم واندوهی که داشت با قطرات اشك از دلش بیرون رفته بود.. چنین گفت :

رفقا امشب آخرین شب آزادی ما ست و شاید آخرین شب زندگانی ما باشد ، ما باسعی و فداکاری بسیار ، پرده ظلم و ستمگری را در ایران پاره کردیم ، و بیرق آزادی و مشروطیت را بر افراشتیم و بر تمام دنیا ثابت کردیم ، که ملت ایران قابل است ، در ردیف ملل متمدن و آزاد جهان قرار گیرد و برای بدست آوردن حقوق ملی خود فدا کاری کند وزنجیر عبودیت را ازگردن خود بر دارد و در مقابل ستمگران‌و ظالمین قیام کند ، ما تخم آزادی ومشروطیت را در قلوب ملت ایران کاشتیم ، اینك موقع آن رسیده است که با خون خود آن تخم مقدس را آبیاری کنیم و بقیمت جان خود مشروطیت‌را جاویدان نمائیم . »

پس از صحبت های طولانی که در اطراف وضع آنروز پیش آمد ، چون میخواستم بروم مرحوم ملك المتکلمین را به کناری‌کشیده گفتم بطور قطع فردا بمجلس حمله خواهند کرو جان شما در خطر است .

شما هم که اهل جنك نیستید ، من محل مطمئنی دارم که میتوانیم چند روزی خود را مخفی کنیم تا به‌ببینیم چه پیش می آید و خداوندچه‌مقدر کرده است .

پس از این که با دقت به گفته من گوش داد بایك آهنك آرام ومؤثریکه

هنوز در گوش من صدا میکند جواب داد ·

من مصمم هستم که تا آخرین ساعت در اینجا بمانم و برای حفظ آزادی مقاومت کنم .

چون دیدم اصرار من فایده ندارد صورت یکدیگررابوسیدیم و برای آخرین دفعه وداع کرده و رفتم .

فصل بیست و نهم

جنك

چون مورخین ایرانی وخارجی جنك میان مشروطه طلبان ودولت استبدادی رابطور مفصل نگاشته اند اینستکه نگارنده تاآنجاکه این موضوع مهم با سرگذشت مرحوم ملك المتکلمین تماس دارد مینویسم وازبیان شرح مفصل آن خود داری میکنم

صبح سه شنبه ۲۳ جمادی ۱۳۲۶ هنوز کسانیکه درمجلس ومسجدسپهسالار جای گرفته بودند از خواب بیدار نشده بودند خبر رسید که عده بی شماری سوار و پیاده و توپخانه اطراف مجلس را احاطه کرده و تمام خیابانهائیکه از نقاط مختلفه شهر بمجلس منتهی میشد اشغال نموده و نیز میدان بهارستان را که جلوخان مجلس است بتصرف در آورده‌اند.

حال محصورین واضطراب و هیجانیکه در همه تولید شده بود محتاج بشرح نیست بدون آنکه کسی بخیال خوردن چیزی بیفتد مجاهدین با عجله تمام بطرف سنگرها دویده و محلهائیراکه هرکس قبلا در نظرگرفته بود اشغال کردند.

نکته قابل تاسف اینستکه قشون ملی با اینکه تمام افراد آن فداکار و از جان گذشته بودند کمترین آشنائی بفنون نظامی وجنگی نداشتند و نیزسرکرده‌ایکه عملیات را اداره کند و افراد را در جا های مناسب جای دهد در کار نبود فدائیان هریك از روی تشخیص فردی محلیرا که مناسب میدانست برای جنگیدن اختیار میکرد و هر یك بحساب خود بدون آنکه بعملیات دیگران توجهی داشته باشد جنك میکرد.

مرحوم طباطبائی وبهبهانی چون شنیدندکه مجلس محاصره شده با همان روح فداکاری وشهامت باعده زیادیٔ از مشروطه‌طلبان بطرف مجلس روانه شدند ودرراه صف نظامیان راکه جداً مانع از رفتن آنها بمجلس میشد با تهور شکافتند و خود را بمجلس رسانیدند .

درهمانساعت که تمام‌میدان بهارستان‌مملو ازسپاهیان‌بود وتوپهارادر نقاط‌مناسب نصب‌می‌کردند .آخرین نمره روزنامه صوراسرافیل درمیان قزاقان ومهاجمین منتشر شد این روزنامه ملی‌که مظهرافکار مشروطه طلبان و نماینده برگزیده آزاد مردان بود در چند دقیقه منتشر و شك و تریدی یا بهتر بگوئیم بی‌نظمی در میان قشون مهاجم بوجود آورد چنانچه گفته شد عده‌ای از قزاقها راه فرار پیش‌گرفتند وگفتند ما باملت خود جنك نداریم وبرادرکشی نمیکنیم .

برای از بین بردن تزلزلیکه درمیان نظامیان در نتیجه خواندن صوراسرافیل بوجود آمده بود لیاخف فرمانده قزاقخانه و قشون دولتی مجبور شد بشخصه بمیدان بهارستان رفته وافراد راتهدید به اطاعت وحفظ نظم وفداکاری درراه اوامر شاه و دولت نماید.

در همان موقع که لیاخف در وسط میدان بهارستان سواره ایستاده بود وبه نظامیان دستور میداد یکی ازمجاهدین‌که دیوار مجلس راسنگر کرده بود ولیاخف را بخوبی میتوانست حذف‌کند از سنگر پائین آمده پیش مرحوم ملك المتکلمین میرود و اجازه میخواهدکه لیاخف را با تیر بزند ولی ملك‌المتکلمین جداً اورانهی میکند و میگوید چون این صاحب منصب تبعه خارجه است اگرکشته شود ممکن است مشکلات سیاسی برای دولت و خطراتی برای مملکت پیش بیاید .

مرحوم سیدجمال افجهٔ که یکی از علماء روحانی ومشروطه خواه حقیقی‌بود با فرزندخود آقای سیدمهدی افجهٔ و عده‌ای ازمشروطه طلبان بطرف مجلس میروند ولی از طرف نظامیان‌جلوی‌آنها رامیگیرند وپس ازکشمکش بسیارمجبور بمراجعت

میشود عده کمی هم ازمجاهدین که درنقاط دور دست شهر بودند بزحمت از کوچه‌های تنك وپشت بام ها خود را بمجلس رسانیدند .

هنوز جنك شروع نشده بود اردشیرجی که رئیس زردشتیان ایران وتبعه دولت انگلیس بود و باملك المتکلمین دوستی داشت وعکسی هم همانروزها باتفاق برداشته اند ویادگاریست که باقیمانده ازدرب پشت مجلس بمجلس میرود ومرحوم ملك المتکلمین را ملاقات نموده میگوید ماندن در مجلس برای شما خطرناك است کالسکه من در خیابان مجاور حاضراست بیائید شمارا بسفارت انگلیس ببرم ملك المتکلمین میگوید

ملیون ایران برای بدست آوردن مشروطیت بسفارت اجنبی پناهنده شدند و این عمل تاریخ ایران رالکه دارکرد دیگر نباید اینکار تکرارشود و من مصمم هستم بامشروطیت زنده بمانم و با از بین رفتن مشروطیت کشته شوم .

اردشیرجی میگوید هرگاه مایل برفتن بسفارت انگلیس نمیباشید بیائیدبرویم خانه من چون تبعه انگلیس هستم کسی مزاحم خانه ام نمیشود باز ملك المتکلمین قبول نمیکند و اردشیری مأیوس مراجعت میکند .

اکثر وکلاء مجلس در آنروز بمجلس نیامده بودند وجمعی هم که آمده بودند بمحض شروع جنك فرار کردند وفقط عده کمی تاآخر پایداری نمودند و نام باافتخار آنها در تاریخ ایران ضبط است .

جنك باشدت هرچه تمامتر از دوطرف شروع شد قشون ملی مجلس، مسجد سپهسالار، انجمن مظفری که نزدیك خانه ظل السلطان بود وانجمن آذربایجان که در جلوخان مجلس بود سنگر کرده و بمبارزه پرداختند قشون استبداد جلوخان مجلس و تمام خیابانهای اطراف را اشغال کرده بود چندین اراده توپ که در میدان مجلس قرار داده بودند بآتش فشانی شروع کرد و توپهای چندی که در میدان مشق بود و بخوبی میزان شده بودبه بمباران مجلس پرداختند وپیاده نظام ودر عقب آنهاسواره نظام بحمله شروع کردند .

بریکاد قزاق ، فوج مقانی، فوج سیلاخوری وقراولان‌خاصه که‌در تحت ریاست
مخصوص امیربهادربود دراین جنك پیش‌قراول‌بودند و عده‌زیادی‌سربازوسوارایلات‌و
متفرقه در میدان توپخانه برای تقویت قشون مهاجم متمرکز شده بودند .

در وحله اول حمله وهجوم قواء دولتی بمجلس در مقابل یکمقاومت دلیرانه
مجاهدین راه‌آزادی درهم شکست وقشون مهاجم روبفرار گذارد وقسمتی ازمیدان
مجلس آزاد شد و در نتیجه کشته شدن توپچیهائیکه توپهای آنها در صف مقدم‌بود
چند اراده توپ بدون محافظ در جلوخان مجلس باقیماند مجاهدین که ازاین پیشرفت
خود تشجیع شده‌بودند برای‌بغنیمت گرفتن توپها درب‌مجلس را بازکردند وچندنفر
بسرکردگی مرحوم اسدالله‌خان‌جهانگیر عمه زاده‌مرحوم میرزاجهانگیرخان درمیان
گلوله توپ وتفنك خودرا بتوپها رسانیده وآنها را درتصرف درآورده بطرف‌مجلس
کشیدند ولی‌غفلتاً شلیك شدیدی ازطرف قشون دولتی‌شد واسدالله خان شهید گردید
و چندنفر مجروح شدند .

نعش اسدالله خان را بحیاط مجلس آوردند مرحوم ملك‌المتکلمین آن جسد
بی‌روح را در آغوش کشید، و اورا مجاهد درراه‌خدا وآزادی نامید و ازافتخاری
که نصیب این شهید سعید شده سایر مدافعین را تشجیع نمود .

لیاخف فرمانده کل که از عقب نشینی‌قشون دولتی پریشان‌شده بود فوراًحکم
کرد که صاحبمنصبان روسی فرماندهی قسمتهای مختلف را در دست بگیرند و امر
نمود بلادرنك حمله عمومی‌شروع شود .

باکمال تأسف در همانموقع که مجاهدین در نیجه پیشرفت مختصری که کرده
بودند تشجیع شده وحرارتی در آنها پیدا شد، بود آقایان بهبهانی وسایر علماء که
در مجلس بودند عده ای را باوآن بسنگرها فرستادندو مجاهدین را قسم میدادند
که برادرکشی نکنندو دست از جنك بکشند حتی از طرف مرحوم بهبهانی بآنهاپیغام
داده شده که من فوراً باهرخطری هست بباغ شاه میروم وبه جنگ و خون ریزی
خاتمه میدهم .

عده‌ای از مجاهدین باحال تأسف سنگر ها راترك کردند و گریه کنان تفنگهای خودرادورانداخته ازدرب‌عقب‌مجلس بیرون رفتندعده دیگر گوش نداده مردانه تاآخرین ساعت جنگ کردند ودر راه وطن شهید شدند .

آقایان طباطبائی و بهبهانی در همانموقعیکه آتش جنگ درکمال‌شدت‌شعله‌ور بودبگذاردن نماز وحشت پرداختند و بجای اینکه مجاهدین را تشویق بپایداری و دفاع از مشروطیت نمایند برای اینکه خونریزی نشود آنهارا مجبور بترك جنك و پائین آمدن ازسنگرهاکردند وتوجه باین‌نکته نفرموده بودند که اگر پیغمبراکرم در جنگها نماز ودعا میکرد شمشیر علی‌علیه‌السلام هم وظیفه خود را انجام میداد

باری چون قشون‌مهاجم حس کرد که سستی درارکان مشروطه خواهان پیدا شده و از شدت تیراندازی و مدافعه آنها کاسته شده بطورجمعی بهجوم پرداختند و باشلیك شدید توپخانه بپیشروی مهمی نائل شدند و پس ازکشمکش سهمگینی‌موفق شدند قسمتی از سنگرها را وسپس باغ بهارستان را اشغال کنند .

مجاهدین بحکم اجبار متفرق شده راه فرار پیش گرفتند و عده کمی از سران مشروطه خواهان که در مجلس‌باقیمانده بودند مجبور شدند مجلس را ترك کرده‌در محل دیگری جمع شوند .

مرحوم ملك‌المتکلمین بر این عقیده بودکه اگر ممکن شود خود را بحضرت عبدالعظیم برسانند وافراد مفرق شده رادر آن زاویه مقدسه جمع کنند ولی‌معلوم نشدکه براهنمائی‌چه کسی آقایان‌طباطبائی وبهبهانی‌وسایرین بطرف پارك امین‌الدوله که در طرف‌شمالی مجلس بودروانه شدند و دیگرانهم بدون آنکه فکری‌یانقشه‌ای در نظر داشته باشند از عقب آنها روانه شدند دراینجا ناگفته نماند از صد وبیست انجمن که بنام طرفداری ازمشروطیت درطهران منعقد میشد فقط انجمن آذربایجان و انجمن مظفری در جنگ شرکت کردند و اکثر افراد آن دو انجمن جان خود را در راه آزادی فداکردند .

اداره روزنامه روح‌القدس دریکی‌از بالاخانه‌های خیابان‌چراغ برق بود واین

خیابان ازطرف نظامیان اشغال شده بودهمینکه نائره‌جنگ مشتعل شد مرحوم روح - القدس که در اداره روزنامه بود یکه وتنها درمقابل هزارها سرباز مسلح که خیابان را اشغال‌کرده وبطرف مجلس رهسپار بودند بجنگ پرداخت ر چندنفر از مهاجمین راکشت و عده‌ای رامجروح کرد تا اینکه اداره روزنامه بدست قشون استبداداشغال شد و آن آزادمردباشهامت باتنی مجروح ولی‌روحی توانا وسرکش بدست‌مهاجمین گرفتار گشت.

وچنانچه درتاریخ شهداء مشروطیت بتفصیل ذکر شده پس از آنکه سربازها با سرنیزه و ته تفنگ او را از پای در میآورند آن بدن نیم جانرا بباغ شاه برده و زنجیر کردند و پس از چندروز شهیدش میکنند و نعش او را در چاه میاندازند.

پس از آنکه سران مشروطه طلبان آقایان طباطبائی بهبهانی ملك المتکلمین . میرزا جهانگیرخان مستشارالدوله حکیم‌الملك امام جمعه خوئی حاجی میرزاابراهیم آقاممتازالدوله،قاضی قزوینی، آقامیرزا سیدمحمد بهبهانی، بهاءالواعظین، مساوات میرزا داود خان علی آبادی و عدهٔ دیگر به پارك امین الدوله میروند و در زیر درختان وسط باغ به‌مشورت‌میپردازند، مرحوم‌طباطبائی می‌گویدجان ملك المتکلمین در خطر است وباید بهر وسیلهٔ که ممکن است ایشان را حفظ کرداه‌ین‌الدوله‌جواب میدهد من یك خلوت کوچکی در گوشهٔ باغ دارم که از هر جهت محفوظ است که ایشان را بطوریکه کسی نفهمد به آنجا برده مخفی میکنم.

امین‌الدوله شخصاً مرحوم ملك المتکلمین‌قاضی قزوینی،بهاالواعظین محمدعلی ملك‌زاده و دو نفر دیگر را به آن خانه برده و در خانه را قفل میکند هنوز چند دقیقه از توقف آنها در حیات خلوت نگذشته بود علی خان نامیکه از مستخدمین امین الدوله بود ولی مشروطه خواه از پشت بام داخل خلوت میشود و می گوید من نزدیك تلفون بودم وبگوش خودم شنیدم‌که امین الدوله به محمد علیشاه تلفون‌کرد که ملك‌المتکلمین و چند نفر از مشروطه خواهان را در محل مناسبی نگاه داشته ام و منتظر امر مبارك هستم.

پس از این خبر بناچار این چند نفر با کمك علی خان درب حیات را شکسته و از راهیکه علی خان بآنها نشان داده بود از پارك امین الدوله بیرون میروند و چند دقیقه در کوچه‌های پشت پارك نزدیك مریضخانه امریکائیها سرگردان می‌مانند محمدعلی ملك زاده چنین نقل میکند من به پدرم گفتم که مریضخانه امریکائیها نزدیك است و محل امنی است شما هم که چندی قبل میخواستید چشم خودتان را عمل کنید بیائید برویم بمریضخانه پدرم جواب داد منظور حفظ جان من نیست باید کاری کرد که مشروطیت از میان نرود اگر مشروطه از میان برود زنده بودن من دیگر چه فایده دارد اگر ممکن است مرا بحضرت عبدالعظیم ببرید تا شاید آنجا بتوانیم مشروطه‌خواهان را جمع کرده و نگذاریم چراغ آزادی خاموش شود و الا مریضخانه هم متعلق به اجانب است و رفتن به مریضخانه امریکائیها که حکم پناهنده شدن به اجانب را دارد.

چون منزل میرزا سید حسن حبل المتین نزدیك بود یکی از همراهان میگوید بهتر است که برویم منزل حبل المتین .

میرزا تقی خان رشتی که با آنها همراه بود به منزل میرزا سید حسن میرود و به او می‌گوید اگر مانعی نیست ملك المتکلمین و چند نفر دیگر بـه منزل شما بیایند حبل‌المتین با کمال میل آن‌عده سرگردان را به خانه خود میپذیرد .

ولی بمحض اینکه آنها وارد خانه میشوند زنها که ازشنیدن صدای توپ و تفنك فوق العاده مضطرب شده بودند بنای گریه وفریاد را میگذارند ملك المتکلمین می گوید نباید این بیچاره ها را مضطرب و پریشان کـرد وممکن است ما را دراینجا دستگیر کنند و خانه حبل المتین هم بغارت برود بهتـر است از این خانه بیرون برویم و راهیرا که خداوند برای ما مقدر کرده در پیش بگیریم .

هنوز چند قدمی از خانه حبل المتین دور نشده بودند که یك عده قزاق به سرپرستی قاسم آقا میر پنج که مامور دستگیری ملك المتکلمین از طرف باغ شاه شده بود آنها را میبینند و فریادی از شادی بلند میکنند که ملك

راپیدا کردیم

در موقعیکه میخواستند از خانه حبل المتین بیرون بروند صاحب خانه به ملك المتکلمین تکلیف میکند بهتر است برای آنکه شما را نشناسند لباس خود را تغییر بدهید ملك المتکلمین جواب میدهد من نمی ترسم و به این پستیها تن در نمیدهم .

در اینجا ناگفته نماندکه یکسال پس از این زمان درموقعیکه مشروطه‌طلبان قزوین را تسخیر کردند همان‌قاسم آقارا که سمت ریاست ساخلو قزوین را داشت شکست داده و دستگیر نمودند و بجرم دستگیر کردن ملك المتکلمین تیربارانش کردند .

پس از آنکه قشون استبداد مجلس شورای ملی و مسجد و انجمن مظفری و انجمن آذربایجان‌را تسخیر میکند هرکس را که می یابند از پای درمی‌آوردند و آنچه که بدست می‌آورند غارت میکنند .

درهمین بین بآنها خبرمیرسدکه عده‌ای ازمشروطه طلبان به‌پارك امین‌الدوله پناهنده شده أند ،

هزار ها سوار وسربازچون سیل بنیان‌کن بطرف پارك سرازیرمیشوند . درب ودیوارپارك را منهدم‌میکنند و با خشمی بی مانند داخل میشوندوآن‌مظلومین را با تفنك و سرنیزه در میان میگیرند مرحوم حاج میرزا ابراهیم آقا وکیل شجاع و وطن دوست آذربایجانیرا در وحله اول شهید میکنند و عده دیگر را مقتول و مجروح مینمایند .

آقای مستشارالدوله وآقای حکیم الملك که از مؤسسین مشروطیت ایران هستند و خوشبختانه در قید حیاتند و آنروز در آن قیامت‌کبرا ناظر وحشیگری های قشون مهاجم بودند شرح این واقعه را بطور تفصیل برای نگارنده نقل کردند و نگارنده آن فاجعه دلخراشرا در تاریخ مشروطیت که بنگارش آن اشتغال دارمو امیدوارم بزودی تمام شده وبطبع برسدنوشته‌ام و دراینجا فقط بیك جمله که‌ازآقای



مستشارالدوله است قناعت میکنم .

ما از روزعاشورا چیزها شنیده بودیم ولی من درپارك امین‌الدوله روز عاشورا را بچشم خود دیدم .

بغیر ازکشتگان و چند نفری که خود را در زیر درختهای انبوه مخفی کرده بودند سایرین را که از آن جمله مرحوم طباطبائی بهبهانی حاجی امام جمعه خوئی وعده بسیاریرا با یك وضع بی شرمانه که قلم ازنوشتن آن عاجز است به باغ شاه شاه که مرکز حکمفرمائی استبداد بود میبرند .

محمد علی ملك‌زاده که‌درتمام جریانات‌مخصوصاً روزهای‌وحشتناك آخر همراه و مصاحب پدر بزرگوارش بود چنین نقل میکند پس از آنکه پدرم به اتفاق میرزا جهانگیرخان ، قاضی قزوینی، ارداقی برادر قاضی مرحوم،میرزا داودخان‌علی آبادی محمدعلی ملك زاده از خانه میرزا سید حسن حبل المتین بیرون رفتیم هنوز وارد خیابان نشده بودیم که عده بیشماری قزاق به ریاست قاسم آقا امیر تومان باشمشیر های‌کشیده و سرنیزه مارا احاطه‌کردند و فریاد میزدند ملك‌المتکلمین است ومصمم بودند همه مارا بکشند‌ولی قاسم آقا مانع شد و گفت اینها مقصر دولت هستند و باید همه آنها را نزد شاه برد ومانع شدکه بما صدمه زیادی برسد .

ملك المتکلمین را ترك اسب قاسم آقا سوار کردند ومیرزا جهانگیرخان و قاضی را دونفر صاحب منصب دیگرترك خود گرفتند ومابقی را پیاده در وسطعده‌ای قزاق بطرف میدان مشق بردند و چون پیاده بودیم دروسط راه آنقدر سرنیزه و ته تفنك بماها زده بودند که تمام بدنمان مجروح شده بود و خون از تمام اعضاء ما جاری بود .

بمحض اینکه واردمیدان مشق شدیم هزارهاافراد مسلح که آنجا جمع بودند بطرفما حمله‌ورشدند و مصمم بکشتن همه ماهابودند چنانچه چندین زخم مهلك بمرحوم ملك المتکلمین واردآوردند و یکی از انگشتهای آنمرحوم‌در نتیجه ضربه شمشیر یکی از قزاقها قطع شده بود ولی در اینجاهم عده ای از صاحبمنصبان بمیان افتاده ومارا با تن مجروح و بدن خون آلود بطرف عمارت قزاقخانه بردند ماها به درجه ای خون آلود شده بودیم‌که دیگر نمی توانستیم‌یکدیگررا بشناسیم .

غلامرضا خان میرپنج فحش زیادی به ماها میداد .

مرحوم میرزا جهانگیرخان به او گفت ایمرد بی شرف که خودراایرانی میدانی مارا بجرم وطن دوستی وعدالت خواهی بحکم لیاخف روسی به این روز در آورده اند وتو برای خوش آمد اجانب بما فحش و ناسزا میگوئی لعنت بر تو ایمرد اجنبی پرست بی شرم .

در همان حال که غلامرضا خان میر پنج به پدرم ناسزا میگفت یك صاحبمنصب جوانیکه رتبه سروانی داشت باحال آشفته پیش آمد و گفت جناب ملك المتکلمین من از بی شرمی این شخص که برای حمایت از روسها به شخص محترم جنابعالی بی احترامی میکند معذرت میخواهم این شخص پست و بی شرف است و هرگاه شرافت داشت و ایرانی بود بشخص جنابعالی که مایه افتخار ایران هستید و جان خود را برای حفظ مملکت نثار کرده اید اینگونه بی احترامی نمیکرد سپس بناکرد بگریه کردن وبه روسها و لیاخف فحش دادن بعد بهپدرم گفت هرفرمایشی داشته باشید بادل و جان فرمانبردار هستم . پدرم گفت ضعف زیاد دارم اگر ممکن است یك گیلاس آب یا یك فنجان شربت با مختصری نان به مابدهید زیرا میخواهم برای آنچه مقدر شده تحمل و توانائی خود را ازدست ندهم پس از چند دقیقه همان جوان مقداری نان و پنیر برای ما آورد ولی بتهیه شربت موفق نشده بود .

چون میرزا جهانگیر خان را بواسطه تندیکه باغلامرضاخان سرتیپ کرده بود بردندو در یك اطاق تنها حبس کردند پدرم گفت من باید تا ساعت آخر با میرزاجهانگیر-خان باشم و خواهش کرد اورا نزد ما بیاورند برخلاف انتظار تقاضای پدرم پذیرفته شدزیرامیرزاجهانگیرخان راباحال ناتوانیکه قلم ازذکر آن عاجز است نزدما آوردند

در همان حال یکنفر صاحبمنصب روسی وارد اطاقیکه ما درآن حبس بودیم شد و با خشم و غضب پاهای خودرا روی زمین کوبید و دندانهای خود را بهم فشار داد و گفت ملك دین اسلام را خوب رواج دادی و مشروطه را خوب درست کردی حال تا میخواهی اینجا نماز بخوان تا درآخرت به بهشت بروی .

پس ازچنددقیقه سرهنك عزیزالله خان که طبیب قزاقخانه بود آمد و زخمهای

ما را پانسمان کرد ، پدرم به او گفت که بواسطه خـون زیادیکه از جراحات بدنم رفته پیراهنم به تنم چسبیده است و خیلی در زحمت هستم اگـر ممکن است یك پیراهن بمن بدهید .

دکتر با کمال جوان مردی ومهربانی پیراهنی آورد وبا کمال ملایمت پیراهن پدرم راکه آلوده بخون بود وروی زخمها چسبیده بود ازتنش بیرون آورد وپیراهن تازه را به او پوشانید و زخمهای خون آلود را مجدداً بست و تمیز کرد .

در همان حین باقربقال وحمزهٔ سربازرا که هر دو از مشروطه خواهان بودند در مقابل چشم ما تیر باران کردند و بدن آنها را در میان میدان انداختند

ما در حدود دو ساعت در قزاقخانه بودیم و هنوز خون از جـراحات بدن ما جاری بود که بحکم لیاخف رئیس قزاقخانه امر شد ما را بطرف باغشاه ببرند اول چند اراده توپ حاضر کردند و خواستند ما را روی توپها نشانیده بباغشاه ببرند بعد نمیدانم بچه جهت نظر آنها تغییر کرد همه ما ها را پیاده کردند وهردونفررا بیك طناب بستند و سرطناب را بدست یك قزاق سوار دادند و دستور دادند ما را باین ترتیب کشان کشان بطرف باغشاه ببرند .

چون قزاق ها میخواستند بما بیشتر صدمه بزنند این بود که بسرعت حرکت میکـردند ومامجبور بودیم عقب اسبها بـدویم من و میرزا داود خان را بیك طناب بسته بودند . و پدرم و قاضی قزوینی‌را هم بیك طناب

برای من که جوان بودم دویدن چندان مشگل نبود ولی برای پدرم و قاضی مرحوم بیش از حد تصور سخت گذشت وچندین دفعه زمین خوردند و قزاقها آنهارا با ضرب شلاق بلندکردند .

عده زیادی مردم در خیابان جمع شده بودند و با یك حال بهت وسکوت آن وضعیت را نگاه میکردند .

سر چهار راه حسن‌آباد یك پیر مردی تنگ آبی دردست داشت با کمال بی شرمی پیش آمد و بمیرزا داود خان گفت ای بابی برای رضای خدا این تنگ

را بسرت میزنم و تنگ را بر سر میرزا داودخان کوبید .

خون از سر صورت آنمرد آزادیخواه جاری شد و اشگ از دیده‌گانش فرو ریخت .

سید پیری که در آن نزدیکی ایستاده بود و با حال تأثر ما را تماشا میکرد بی اختیار اینشعر را خواند .

قرآن کنند حفظ به‌طاها کشند تیغ   یاسین کنند حرز و امام‌زمان کشند

هنوز فاصله زیادی با باغ شاه داشتیم کـه عده زیادی سرباز قـزاق اوباش با شمشیرهای کشیده و چوب چماق به استقبال ما آمدند و ما را در میان گرفتند و کردند آنچه را که قلم از نوشتن آن عاجز است‌دراین‌میان‌عده‌ای‌فریاد کردند که اینها را نباید کشت آنها باید استنطاق شوند و اسرار خود را فاش کنندهاین بود کـه بزحمت ما را از دست آن ظالمان نجات دادند و بردند در باغشاه زیر یك چادری محبوس کردند سپس عده دیگری‌ازمشروطه خواهان راکه بروز ما مبتلا شده‌بودند وخون از سر صورتشان جاری بود بما ملحق کردند سپس زنجیر بزرگی آورده و همه ما را بآن بستند و چون در آن زنجیر جائی برای میرزا جهانگیر خان نبود یك زنجیر شکاری بگردن میرزا جهانگیر خان گذاردند ، مرحوم میرزا جهانگیرخان بفراشها التماس کرد که من جوان هستم وبیشتر میتوانم تحمل مصائب را بنمایم خواهش میکنم ملك المتکلمین را از آن زنجیر بزرك کـه فوق‌العاده در زحمت است‌بازکنید و این زنجیر شکاری رابگردن اوبگذارید و مرابجای اوبزنجیر بزرك ببندید فراشها از این جوان مردی میرزا جهانگیر خان در آنموقع در تعجب شدند و با درخواست اوموافقت کردند و پدرم را با زنجیر شکاری مقید کردند .

مردمیکه‌اطراف‌ما راگرفته‌بودندبما فحش میدادند و آب دهن بطرف ما می انداختند روح‌القدس که مرد شجاع و غیوری بود و چنانچـه در صفحات پیش بدان اشاره کردیم شخصاً چندین نفر ازقشون دولتی را کشته بود بنای پرخاش را نسبت بقزاقها گذارد و آنهارا پست و بی شرف و اجنبی پرست خواند قزاقها کـه چنین

انتظاری از یکنفر محبوس مجروح نداشتند بطرف او حمله کردند روح القدس که وسیلهٔ برای دفاع خود نداشت دست درجیب خود کرده یك گلوله ریسمان بیرون آورد و بطرف آنها پرتاب کرد قزاقها خیال کردند که بمب بطرف آنها پرتاب شده همگی روی هم ریخته فرار کردند واین عمل سبب خنده و تفریح چند ثانیه ماشد

هنوز غروب نشده بود که چند نفر قزاق آمده پدرم و میرزا جهانگیر خان وقاضی را نزد لیاخف فرمانده قشون دولتی که خودرا درآنوقت چون سرداری فاتح میپنداشت بردند ما تصور کردیم که آنها را برده اند بکشند ولی پس از نیم ساعت برگردانیدند.

محبوسین ازپدرم سوال کردند که لیاخف بشما چه گفت پدرم گفت که لیاخف مرا مخاطب قرار داده گفت ملك المتکلمین آیا بخاطر داری که چندین مرتبه از طرف سفارت وخود من بتو پیشنهاد شدکه ازاین راه ناصواب که در پیش گرفته‌ای منصرف شوی و از دشمنی و مخالفت با امپراطور دست برداری و دوستی ما را بپذیری اینست عاقبت کسیکه با امپراطور معظم روسیه مخالفت کند و با سیاست و منافع دولت روسیه در ایران کج تابی کند تورا فردا خواهند کشت و بنتیجهٔ اعمال خود خواهی رسید .

عبدالله خان سرهنك که در آن زمان آجودان لیاخف بود و در آن جلسه حضور داشت چنین نقل میکند وقتیکه ملك‌المتکلمین را با آن حال‌زارو‌ریش‌خون آلود وبدن‌مجروح ولباس‌های پاره نزد لیاخف آوردند آن قیافه ملکوتی ومتانت و وقار وقدرت ایمان و اتکاء بنفس چنان لیاخف‌را تحت تاثیرقرار داد که ازدیدن ملك المتکلمین رنك از صورتش پرید و چند دقیقه ساکت ماند سپس بنای سر زنش را گذارد وگفت آنچه راکه ازیکنفر صاحبمنصب خارجی دشمن ایران ومشروطیت انتظار میرفت .

در تمام طول مدتیکه لیاخف صحبت میکرد ملك المتکلمین بدون آنکه کلمه ای جواب بدهد بآسمان نگاه میکرد و پس از آنکه حرفهای لیاخف تمام شد

بدون آنکه اعتنائی باو بکند صورت خود را بطرف رفقایش میرزا جهانگیر خان و قاضی برگردانید وشعریراکه مفهومش این بود ترك جان و اهل عیال در راه عشق اول منزل است خواند.

سپس مارا زنجیر کرده ازچادربیرون بردند و در یك اطاقیکه نه فرش داشت و نه اثاثیه حبس کردند و در اطاق را بستند پدرم در بالای اطاق زنجیر بود و من که درآخر زنجیر بودم دم‌در اطاق واقع شده بودم و از دور بودن پدرم‌خیلی ناراحت بودم آنشب را تا صبح کسی نخوابید و همگی با بدنهای مجروح وبرهنه درروی خاك سرد افتاده بودند وناله میکردند.

بعضی ازمحبوسین‌خیلی بی تابی میکردند پدرم به آنها دلداری میداد وگاهی آنهارا ازضعف نفس تقبیح میکرد. و چنین گفت:

ما درراه خدا و خدمت بملت دچار این سختی شده‌ایم و در پیشگاه خداوند و تاریخ اجر عظیم خواهیم داشت.

شما باید چنان شجاعت و از خودگذشتگی نشان بدهید که سرمشق سایر ایرانیهای وطن پرست بشوید و شخصیت خود را در مقابل دشمنان مشروطیت و مملکت نشان بدهید سپس چنین گفت فردامرا ومیرزا جهانگیر خان را خواهند کشت ولی بشما کاری ندارند و شما زنده خواهید ماند وامیدواریم روزی به آنچه‌که آرزومند بودیم برسید و از میوه‌آزادی برخوردار شوید من برای خودم نگران‌نیستم زیرا درزندگانیم آنچه از دستم برآمد برای نجات ملت ایران از قید اسارت و بندگی وهدایت آنها در راه سعادت و صلاح کوشش‌کردم و حال تخم مشروطیت و آزادی‌را باخون خودم آبیاری میکنم و روزی خواهد رسیدکه این گلهائیکه‌رنك خون من و شهدای راه آزادی را دارند ازخاك وطن سردرآورده و ایران را گلستان‌کنند،

ولی برای‌میرزاجهانگیر خان خیلی متأثر هستم زیرا او هنوز جوان

است و اگر زنده بماند میتواند خدمات بسیار در راه وصول بمشروطیت بکند .

توضیح آنکه‌در آن‌زمان‌مرحوم‌ملك‌المتکلمین چهل و هشت سال قمری و مرحوم میرزا جهانگیر خان سی وسه سال داشت .

ظهیر السلطان که یکی از محبوسین بود برای نگارنده نقل کرد که‌مرحوم ملك المتکلمین آنشب طوری با اطمینان و اعتماد و فصاحت و قلبی مطمئن صحبت میکرد که همه ما حیران شده بودیم به یکی از محبوسین که خیلی پریشان حال بود چنین گفت البلاء لالولاء .

« همیشه در این دنیا مردمانیکه سطح فکر و دانششان‌ازدیگران‌بالاتر بود و دامن همت برای نجات خلق و دفع ستمگری بکمر زده اند دچار اینگونه مصائب شده اند سپس اینشعر را خواند .

کاش گشاده نبود چشم من و گوش من
دشمن جان من است عقل من و هوش من

آقای ارداقی برادر مرحوم قاضی قزوینی که خود یکی از محبوسین باغشاه بود و شمه ای از آنشب تاریخی را در یکی از جراید طهران نوشته بود چنین نقل میکند که آنشب را مرحوم ملك المتکلمین مکرر با قاضی مرحوم شوخی میکرد و چون ایام عادی صحبت مینمود و کمترین تزلزل و فتوری در او دیده نمیشد ،

آقای طالقانی که از محبوسین بود نقل میکندکه ملك المتکلمین ما راخطاب کرد و گفت رفقا فرضاً ما چند سال دیگر زنده ماندیم‌و چندین خروار نان وبرنج خوردیم عاقبت مرك برای همه ماها حتمی است پس بهتر اینست که با افتخار ازدنیا برویم و ناظر این دستگاهیکه فعلا اجانب دراوحکمفرمائی میکنند نباشیم وروزهای سیاهیکه این پادشاه بی خرد بمصلحت ومنافع دولت اجنبی در مملکت ایران پیش آورده نه بینیم .

پدرم بمن فرمود فرزند کاری بکن که تا من زنده هستم تو را نشناسندزیرا این مردمان بی رحم برای اینکه بیشتر مرا صدمه بزنند اگر بفهمندکه تو پسر من هستی ممکن است تو را در جلوچشم من بکشند ولی پس از کشته شدن من بتو کاری نخواهند داشت و پس از چندی تو را آزاد خواهند کرد ، و برای اینکه سایر محبوسین هم متوجه این نکته باشند و مستحفظین هم بشنوند با صدای بلند مرا مخاطب قرار داده فرمودند پسرجان تو را چرا گرفته اند توگویا شاگرد مدرسه هستی و در این کار ها وارد نبوده ای یقیناً اشتباه کرده اند و البته تو را مستخلص خواهند کرد که بروی تحصیلات خودرا تمام کنی .

در آخر شب مارا باهمان زنجیر بزرك که بسته بودندبرای رفع احتیاج طبیعی بیرون بودند و در مراجعت از حسن اتفاق من سرزنجیر واقع شده بودم و طبعاًدر پهلوی پدرم که بالای اطاق زنجیر بود واقع شدم از این پیش آمد پدرم خیلی خوشحال شد ومنهم مثل اینکه از تنهائی بیرون آمده باشم اطمینانی در قلب خود حس کردم ازپدرم احوال پرسی کردم فرمودند حالم خوب است ولی جراحت انگشتم خیلی اذیت میکند من ازبی کسی و پریشانی مادرم اظهار نگرانی کردم وگفتم اگر در خانهٔ ما ریخته باشند و غارت کرده باشند نمیدانم بسر او چه آمده است .

فرمودند مگر نه اینکه‌ما عهدکرده بودیم که جان و عیال و هستی خود را درراه‌آزادی وعدالت فداکنیم ، اینك موقع آن رسیده‌که همگی بعهد خود وفا کنیم و هریك در سهم خود با شجاعت مصائب را تحمل نمائیم .

سپس فرمود درست گوش بده وآنچه بتومیگویم فراموش نکنی ، به برادرانت‌که دربیروت مشغول تحصیل هستند بنویس که من بشماوصیت میکنم‌که باهر دشواریهائیکه درپیش است تحصیلات خود را تمام‌کنیدزیرا تمام این بدبختیهائیکه ما مبتلا شده ایم درنتیجه جهل ونادانی مردم است و تا نور علم و دانش ارواح وقلوب مردم را روشن نکرده ودر جهل و

نادانی زیست می‌کنند همین آش است و همین کاسه و نیزمن از شما انتظار دارم که رویه پدررا شعار خود قرار دهید و خدمت به مملکت و مجاهدت در راه مشروطیت و آزادی را وجه همت خود قرار داده و خود را برای ایران بخواهید نه ایران را برای خود من برای شما نام نیک به ارث گذاردم وامیدوارم باسربلندی و شرافت در تحت لواء خدمت بنوع وعدالت آنچه را که من بدست شما می سپارم حفظ وروح مرا ازخود شاد وراضی کنید سپس اضافه فرمود مایوس نباش روزهای خوش و خرمی پیش خواهد آمد وعنقریب آفتاب آزادی ازافق ایران طلوع خواهدکرد وبانورخود تمام ناپاکیها را ازمیان خواهد برد .

درآتیه ملت ایران بازماندگان مرا با نظر احترام خواهند نگریست و دوستان زیادیکه در میان آزادمردان دارم شماها را گرامی خواهند شمرد ، بشرط آنکه شماهم از راه تقوای وایران دوستی منحرف‌نشوید و خودراشایسته پدری‌که تمام عمر وجان خودرا بخدمت ابناء وطن وبرای بدست آوردن آزادی‌وعدالت‌ونجات‌هموطنان خودازز یر بارظلم‌وفسادصرف کرد باشید.

هنوز صحبت پدرم بامن تمام نشده بود که نایب باقرخان صاحب منصب قزاق وارد شد که پدرم ومیرزا جهانگیرخان‌راببرد ازغرائب آنکه آنچه خواست قفل زنجیر پدرمرا باکلیدیکه در دست داشت باز کند نشد ناچار قفل‌را شکسته وپدرم و میرزا جهانگیر خانرا بیرون بردند من از پدرم پرسیدم شما را کجا می برند با همان خونسردی و شهامت که عادت او بود جواب داد ما را میبرند بکشندسپس رو به محبوسین کرد وگفت رفقا خدا حافظ

فصل بیست و هفتم

گفتگو باشاه

پس از آنکه ملك المتکلمین و میرزا جهانگیرخان را از زنجیر باز کردند آنها را در میان جمع زیادی از صاحب منصبان قزاق وفراش ودرباریان حضورمحمد علیشاه بردند ٠

شهامت و شخصیتیکه ملك المتکلمین در گفتگوی با محمدعلیشاه ازخودنشان داد تا سالها بعد از مشروطیت نقل مجلس مشروطه طلبان و جراید ملی و ناطقین و خطبا بود و از آن به خود می بالیدند ٠

شاهزاده ابوالحسن میرزا شیخ الرئیس که یکی از دانشمندان عصر خود و از بر گیزیدگان مشروطه طلبان بود و درآن زمان درباغ شاه محبوس وزیرزنجیر بود و این شعر را در همان ایام سروده ٠

خواهی که آهت برکندصدسلسله بیدادرا   منت بکش گردن بنه زنجیر استبداد را

و خود از نزدیك شاهدآن فجایع بود مکرر درمجامع عمومی ودر روی منبر این واقعه را چنین ذکر میکرد ٠

پس از آنکه عمال استبداد آن آزاد مرد یگانه وخطیب دانشمند و علمدار آزادی و دشمن جور و ستمگری را بحضور آن پادشاه جبارکه مظهر قساوت وبی رحمی و فساد و پست فطرتی بود بردند چنان قوت نفس و نیروی ایمان از خود نشانداد که همگی در حیرت شدند ٠

محمد علیشاه که با زور اجانب بر ملت خود ظفر یافته بود و بر خلاف عهد و قسمیکه با قرآن مجید مکرر در حفظ مشروطیت خورده بود از منهدم کردن مشروطیت و حقوق ملت چنان سرمست بود که سر از پا نمیشناخت ودرباریان وصاحب منصبانیکه اطراف او بودند چون کسانیکه کشوری را از دشمن گرفته و یاوطن‌را از تجاوز بیگانگان نجات داده سر از پا نمی شناختند با کبر و غروریکه قلم از ذکر آن عاجز است ملك المتکلمین را مخاطب قرار داده و پس از ادای کلماتیکه شایسته خود او بود چنین گفت •

مملکتیکه هزار ها سال در زیر سایه پادشاهان که سایه خدا هستند زندگی میکرد بخود سری دچار انقلاب و هرج مرج کردی و رعایا که بنده‌گان ما هستند به خود سری ومداخله درامور دولت وادار نمودی مشروطیت که برطبق‌رای بسیاری از علماء بزرك مخالف شریعت اسلام است بر قرار نمودی وخواستی ازاین‌راه اعتبار سلطنت و شوکت دولت را از میان ببری و دین مزدك و بابی‌گری را در ایران رواج بدهی وریشه خاندان سلطنت را ازبیخ برکنی‌وبرای ازبین‌بردن من دسیسه‌ها نمودی و اسباب چینیها کردی •

آنچه لازمه نصیحت بود بوسیله معتمدین خود بتو کردم حتی وعده دادم که اگر مقصودت از این آشوبیکه برپا کردهٔ استفاده است من تو رابینیاز خواهم‌کرد و هرگاه مقام و منزلتی میخواهی آنرا در پیشگاه سلطنت باید جستجو کنی همه نصایح مرا به بی اعتنائی گذراندی و به دبیر السلطان و ارشدالدوله پرخاش کرده بمن نا سزا گفتی حتی اخیراً راضی شدم که برای چندی ایران را با مخارجیکه از طرف دولت بتو داده میشد ترك کنی شاید بتوانیم از این هرج‌و مرج وانقلابات جلوگیری کنیم •

باز تمکین نکردی و از خود سری و لجاجت دست‌بر نداشتی تا اینکه کاررا به جنك و خون ریزی کشیدی و روز گار خود را سیاه‌کردی . حال درتلافی آنچه کردهٔ ، ترا به بدترین وضعی خواهم کشت ، تا عبرت برای دیگران شود ، و

دیگر کسی از رعایا و بنده‌گان ما جرئت نکنند در مقابل مقام سلطنت گستاخی و زبان درازی کنند ، و حقوق و اختیاراتیکه خداوند به پادشاهان عطا فرموده محدود کرده و بخواهند اختیارات عالیه را بدست اجامر و اوباش بدهند

ملك المتكلمین با عزمی‌را سخ بدون آنکه کمترین‌تزلزلی درارکان وجودش راه یافته باشد ، یا ضعف نفسی از خود نشان بدهد با کمال شجاعت چون کسی که در مجمع انسی صحبت میکند ، با کمال فصاحت و متانت چنین جواب داد

ای پادشاه .کوشش من برای این‌بود که مملکت‌ایران‌از این‌تاریکی جهل و نادانی و فقر و پریشانی بیرون آمده در ردیف ملل بزرك جهان جای گیرد .

سعی من برای این بود که ایران مقامی راکه‌در تاریخ گذشته‌داشته و بر جهانیان حکمفرمائی میکرده بدست بیاورد نه اینکه دست‌نشانده‌اجانب شود و دیگران به آن فرمانفرمائی‌کنند .

مجاهدت من بر این بودکه شاهنشاه‌ایران درردیف‌امپراتوران‌بزرك جهان جایگیرد ، و بر یك ملت متمدن و آگاه به مقتضیات زمان و مترقی سلطنت کند و چون ترقی ملك و ملت جز در تحت لواء قانون و عدالت و بسط دانش و تربیت میسر نبود و برای وصول بمدارج عالیه تمدن و هم قدم شدن با کاروان علم که دنیا را در تحت نفوذ خود قرار داده و عنقریب عالم شرق را از انوار تابناك خود روشن خواهد نمود راهی جز بر قراری حکومت مشروطه و بسط عدالت و شرکت دادن برگزیدگان ملت در تقدیرات خود نبود .

ناچار همان راهی راکه‌دنیای متمدن‌را باین‌مقام شامخ علم وصنعت رسانیده در پیش گرفتم ، و این راه صواب را در مصلحت پادشاه و ملت

خود تشخیص داده بودم •

و اگر راهی غیر از این پیش گرفته بودم و از نصایح بیخردانه درباریان که جز منافع شخصی و ستمکاری منظوری ندارندو در نتیجه‌کار ملك و ملت را به این درجه از مذلت و پستی سوق داده اند و اجانب را بر تمام شئون مملکت مسلط کرده اند.پیروی کرده بودم اول بتو که پادشاه ایران هستی و سعادت و شقاوت ایران در درجه اول بتو متوجه است خیانت کرده بودم•

زیرا اگر مملکت ایران به اوج ترقی و سعادت‌نائل‌شود و ازترقیات محیر العقول دنیا بهره مند گردد ودر ردیف‌ممالك راقیه قرارگیردمنافع و افتخارات آن اول متوجه شخص تو خواهد شد •

سپس با دست بطرف میرزا جهانگیر خان که با لباسهای پاره وخون آلود و سر تا پا مجروح در کنارش ایستاده بود کرد چنین‌گفت •

بدبختانه اینست حاصل سلطنت و فرمانفرمائـی تو بر ملت ایران و اینست حاصل قسمهائی که برای حفظ مشروطیت وسعادت ملت خوردی و اما اینکه مرا به کشته شدن تهدید کردی و حکم قتل مرا صادر نمودی بدان که از کشته شدن من نتیجهٔعاید تونخواهد شد و منفعتی‌نخواهی‌برد زیرا از هر قطره خون من ملك المتکلمینی بوجود خواهد آمد و پرچم عدالت و مشروطیت‌خواهند بر افراشت •

محمد علیشاه از جمله اخیر گفته های ملك المتکلمین چنان بر افروخت که فریاد کرد من تـو را بطوری خـواهم کشت که خونت ریخته نشود و سپس به حاجب الدوله و دژخیمان و فراشها گفت بروید این مرد را طناب بیندازید

آقای علینقی کوثری لیسانسیه دانشگاه طهران که رساله خاتمه تحصیلاتی

خود را رجع به انقلاب مشروطیت ایران نوشته راجع به این فاجعه چنین مینویسد •

محمد علیشاه دستور داد میرزا جهانگیر خان و روح القدس را تیر باران کنند ولی راجع به ملك المتکلمین گفت بروید این مرد را بهدرخت ببندید وشکم او را پاره کنید تا ببینیم دردل این مرد چیست که تا این درجه با من گستاخی و مخالفت میکند •

دژخیمان ملك المتکلمین و میرزا جهانگیر خان را بطرف قتلگاه که فاصله زیادی نداشته بردند •

تمام کسانیکه آنروز حضور داشتند به اتفاق نقل میکنند که این دو آزاد مرد باچنان عزمی را سخ و قدمهای ثابت بطرف مرك رهسپارشدند کهگوئیمصداق آیه شریفه یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربك راضیتاً مرضیه در مورد آنها نازل شده ، و از طرف بخشنده آزادی و عـدالت بـه آنها نیروئی فوق العاده عطا گشته •

نایب عبدالکریم که یکی از سران فراشهای شاهی بود ودراینمصیبت شاهد و ناظر بود و پس از شهادت ملك المتکلمین و میرزا جهانگیر خان چنان متأثر و پشیمان شده بود که توبه کرد و خدمت در بار را رها کرد چنین نقل میکند وقتی که ملك المتکامین را بطرف قتلگاه می بردند در تمام طول راه به آسمان نکاه می کرد •

چون آنمظلومانرا بمحل قتلگاهوارد کردند، ملك المتکلمین نکاهی به‌اطراف کرد و با یك صدائیکه آثار تزلزل و وحشت در او دیده نمیشد ولی فوق العاده متأثر بود ، چنانچه گوئی از عالم بالا به او الهام شده این شعر را خواند

ما بارگه دادیم این رفت ستم برما   تا خود چه رسد خزلان بر قصر ستمکاران

سپس بطرف میرزا جهانگیر خان متوجه شد ، و میخواست برای آخرین دفعه آندوست جانی خودرا درآغوش بگیرد ولی دژخیمان ملنع شدند و چون از



يك آزادی طلب که بدون محاکمه طناب انداخته شده

وداع با میرزا جهانگیرخان مأیوس شد سر خود رابطرف آسمان بلندکرد وآهسته گفت در آنجا همدیگر را خواهیم یافت ·

دژخیمان که برای خود نمائی به آقای خود کمال قساوت و ملعنت رابکار میبردند طناب بلندی را که يك سر او را به توپ بسته بودند بدور گردن آن آزاد مرد دوران ومؤسس آزادی ومشروطیت و خداوند فصاحت وبیان انداختند و سردیگر طناب را چند نفر گرفته · · · · ·

چون خداوند مقدر فرموده بود که بخلاف آنچه‌محمدعلیشاه میخواست خون این شهید ریخته شود و چنانچه خود او گفته بود از قطرات خونش آزاد مردانی بوجود آیند آن روح نیرومند چنان مقاومتی از خود نشان داد که میرغضبان برای خاتمه دادن بکاریکه مشغول بودند کارد و شمشیر ها را کشیده و بدن آن مظلوم را پاره پاره کردند •

و سپس جسد آن دو شهید راه آزادیرا کشیده در خندقیکه نزدیك باغشاه بود انداختند و منظورآنها این بودکه بدن این دوشهید طعمه سگها شده وحتی‌اثری از آنها باقی نماند

ولی در نیمه شب‌عدهٔ از آزادیخواهان با ازخودگذشتگی آن دو بدن‌پاره‌پاره را از خندق بیرون کشیده و در قبرستان کوچکی که در طرف جنوبی باغ شاه بود دفن کردند و سیعلم‌الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون •

آقای مستشار الدوله و میرزا سلیمان خان میکده که در یکی از چادر ها زنجیر بودند نقل میکنندکه‌پس از آنکه آن‌جلادان باآن بی رحمی‌ملك‌المتکلمین را شهید کردند ، با کمال بی شرمی آمدند و در مقابل چشم ماکاردهای خون‌آلود خود را در نهر آبیکه از کنار چادر میگذشت شستند و ما باقلبی درد ناك‌وچشمی گریان ناظر این فاجعه بزرك بودیم و هر دقیقه انتظار داشتیم که نوبت بمابرسد و ما را هم به آنها ملحق کنند •

فصل بیست و هشتم

اکثر ازجراید ایران و خارجه و مورخین تاریخ شهادت مرحوم ملك المتکلمین را نوشته اند و بسیاری از شعرای مشروطه خواه مرثیه ها در شهادت آنمرحوم سروده اند . و ما در اینجا مرثیه ایکه آقای معظم السلطنه دولت که یکی از شعرای نامی معاصر و مشروطه خواهان اولیه و در باغشاه محبوس بود و خودشاهدوناظر آن فاجعه تاریخی بود سروده اند مینگاریم •

چون مجلس شوری شد با توپ ستم ویران
گردید اسیر جنك یك نابغه ذوران
برخیل سخن سنجان در رتبه (ملك) بودی
مانند او ناطق نا دیده بخود ایران
خود از فضلاء عصر مشهور (بهشتی) بود
هم بر خطبا سرور (نصرالله) با ایمان
بر قاطبه احرار می بود مهین قائد
مفهوم وطن خواهی آن جوهره انسان
مجلس چو شدی محصور ازخیل زایمان دور
میبود ملك از خشم چون شیر ژیان غژمان
گاهی بسخن میداد خود داد سخن رانی
گاهی به عمل میکرد تشجیع و زدی جولان

در مسجد و ددر مجلس احرار شدی مغلوب
چون تیر ستم بارید هر لحظه چنان باران
سیلا خوری و قزاق اماج ستم کردند
هر سو که بدست آمد از مردم والاشان
بردند (بباغ شاه) سیلا خوریان زاحرار
سر بی کله و خونین پا برهنه و عریان
افتاد (ملك) در بند در چنگ گروهی چند
ز اشرار ستم پیشه بی عاطفه و وجدان
در محنت و رنج او گردنده فلك میریخت
از چشم ثریا اشك هر دم برخ گیهان
شد وارد (باغشاه) مغلول شه گمراه
رنج و غم و آزارش کی یافت دمی پایان
سر تا بقدم مجروح مانند تنی بی روح
بر شاه ستم پیشه گردید شبی مهمان
با امر شه گمراه در مقتل (باغ شاه)
در پنجه دژخیمان در ظلمت آن زندان
موی چو درش سرپوش زنجیر سیه بر دوش
چون گنج فریدونی دوبار برو غلطان
چون گشت ورا نوبت بر قتل شدی دعوت
آمد بسوی مقتل با قاتل و زندان بان
شد از پی دیدارش استاد که تا بیند
کاین صید حرم این دم چون نیك سپاردجان
دریافت (ملك) زان آنسو شه مینگرد بر او
آن مرد سخن پرور از زجر شده نالان

با دست اشارت کرد بر شاه حقارت کرد
کای شاه شده غافل از دائره یزدان
ما بارگه عدلیم این رقت ستم برما
بر قصر ستمکاران تا خود چه رسد خزلان

☆☆☆

بر گردنش افکندند یك رشته پرتابی
بی تاب و توان گردید جسم چو مه تابان
آن رشته مستحکم پر حلقه و پیچ و خم
چون (ذوذنبی)گردید بر گردن خود پیچان
و آنگاه یکی جلاد بنمود بر او بیداد
بدرید شکم او را با خنجرکی بران
در عالم علوی شد وین دامگه سفلی
آن مرد سخن پرور و آن نادره دوران
تأریخ وطن باقی میدارد و محفوظش
اندر کنف یزدان پاینده و جاویدان
و آن یار(جهانگیرش) هم‌محبس وزنجیرش
گردیده پس از او نیز در راه وطن قربان
بادا بروان او بر نطق و بیان او
هر لحظه دو صد رحمت از بارگه منان
این سانحه را (دولت) دیدی به غم و محنت
خود بود بباغشاه مغلول در آن زندان
صد آه از این ماتم و از عاقبت عالم
کاین پایه مظالم را تا کی ببود پایان ؟

معظم السلطنه(دولت)مدیرروزنامه(ایران زمین)

محمد علی ملك زاده نقل میکند پس از آنکه پدرم و میرزا جهانگیر خان را بردند هنوز یك ساعت نگذشته بود که سلطان باقر خان مراجعت کرد و گفت ملك المتکلمین رفت آن دنیا را مشروطه کند •

من از این خبر وحشت بار غش کردم و تا دو روز بطوریکه نقل میکردند بی هوش بودم و چون بهوش آمدم به تب و لرز مبتلا شدم و در تمام ایامیکه در باغ شاه محبوس وزیر زنجیر بودم نوبه میکردم در محبس شبها ما را مرتب شلاق میزدند و فحش میدادند شام‌نهار مایك قطعه نان بیات و یك‌دانه خیاربود و بواسطه کمی خوراك و نداشتن بالا پوش همه محبوسین رنجور و مریض شده بودند واغلب قادر بحرکت نبودند •

مرحوم روح القدس که طبعی سرکش داشت و تحمل نا هنزائی فراش ها را نمی کرد و به آنها جواب میداد بیشتر از سایرین مورد زجر و شکنجه آن بیداد گران بود •

یکی از شبها مرحوم‌قاضی قزوینی بایك صدای محزون و متأثر کنندهٔ این‌اشعار را برای ما خواند •

تا که غیرت مردی شد ز خلق ایرانی
ملك ملت ایـران کرد رو به ویرانی
اولین جهانگیران خسروان ما بودند
از کیانیان یك سر تا گروه ساسانی
صیت سطوت ایران بوددرجهان معروف
خواندهٔ اگر تاریخ صدق قول‌من دانی
حال بشنو احوالش با خبر شو ازحالش
بین چگونه افتاده روی در بریشانی
و الیان و الاجاه چاکرانه دولت خواه
خلق مملکت رانند جای مملکت رانی

وا محمدا زین خلق واشر یعنا زین قوم

کافران بما گویند داد از این مسلمانی

این اشعار چنان تاثیری در محبوسین و فراشهای مستحفظ ماکرد که همه با صدای بلند بنای گریستن را گذاردند•

جاسوسان محمدعلیشاه‌را از هیجانیکه در میان محبوسین پیدا شده بود آگاه کردند و آنمرد بی مروت بر شدت و بی رحمی خود افزود و فرمانداد که ما را با بد ترین وضعی تادیب کنند •

دو روز بعد قاضی مرحوم را باحب استرکنن‌مسموم کردندو آن‌پیرمرد آزادی خواه در زیر آن‌زنجیر گران دچار چنان تشنجی شده بود که گوئی مفاصل او را از هم جدا میکنند و متصل فریاد میکرد سوختم سوختم ولی آن بی رحمان او را از زنجیر بیرون بردند و بدن متشنج او را در ایوان مقابل انداختند •

و سپس دندانهای او را با سنك شکسته و در روی سر او کوبیدند و آن مظلوم به بدترین وضعیکه قلم از نوشتن آن عاجز است در مقابل چشم ما جا نداد •

چند روز بعد مرحوم روح القدس را با خواری‌هر چه تمامتر به انبار دولتی که نزدیك ارك سلطنتی بود بردند و پس از صدمات طاقت فرسا که به آنمظلوم وارد آوردند او را با کمال شقاوت خفه کردند و جسدش را در چاه انداختند

فصل بیست و نهم

هنوز دود از خرابهای مجلس شورای ملی بلند و زمین باغشاه از خون ملك المتکلمین و میرزا جهانگیر خان‌ترو رنکین بود که قیام عمومی از اکثر نقاط ایران برضد دستگاه استبداد برپاشد و نهضت عمومی در مخالفت با ستمگران باغشاه طنین انداز گردید.

اول آذربایجان علم طغیان را بر مخالفت ستمگران بلند کرد و سپس دامنهٔ نهضت عمومیت پیدا کرده گیلان ، مازندران،اصفهان، یزد، کـرمان‌وسایر بـلاد دیگر ایران را فرا گرفت و در نتیجه بطوریکه در جلد دویم تاریخ مشروطیت ایـران به تفصیل نگاشته ام وامیدوارم عنقریب بطبع‌رسیده‌در دسترس عموم گذارده شود .

کاخ استبداد واژگون شد و شجره طیبه آزادی و مشروطیت که باخون پاك ترین فرزندان ایران آبیاری شده سر از خاك وطن بیرون آورد و با انوار تابناك خود افق ایران راروشن نمود و دنیای متمدن را به آتیه این ملت کهن سال که در دوره عمر چندین هزار ساله خود پستیها و بلندیها دیده امیدوار نمود .

پس از یکسال و اندی انقلاب و خونریزی درتمام خاك ایران شهرهائیکه در دست عمال ظلم بود یکی بعد از دیگری سقوط کرده به‌تصرف آزادیخواهان در - آمدوطهران بدست مجاهدین راه آزادی فتح شدوپرچم مشروطیت بر بالای‌مجلس شورای ملی و عمارات دولتی برافراشته گشت.

از طرف هیئت مدیره انقلاب‌که زمام حکومت را در دست گرفته بود مراسم

سوگواری برای شهداء را مشروطیت اعلام گشت .

قبرستان کوچك واقعه درقسمت شمالی باغشاه که ملك المتکلمین و میرزا جهانگیر خان و قاضی قزوینی درآنجا مدفون اند ازطرف قاطبه مردم بطور بینظیری تزیین گردید و خیمه و خرگاهی برافراشته شد .

تمام سطح زمین و دیوار ها را از گل های رنگارنك وکتیبه های گوناگون و قالیچه آرایش نمودند و منبر بلندی در صدر مجلس قرار دادند و در حقیقت آن روز را عزای ملی اعلام داشتند و شهر طهران در حال تعطیل بود .

متجاوز از صد هزار نفر از کلیه طبقات بسرکردگی رؤسای خود چون سیل بطرف مزار شهدا رهسپار شدند .

مجاهدین ملی که طهران را فتح کرده بودند و عده آنها از هزار تجاوز می کرد در حالیکه تفنگهای خود را در حالت عزا بدوش گرفته‌بودند با دسته‌های گل اطراف قبرستان را فرا گرفتند .

هیئت حاکمه رؤسای مشروطه خواهان وبرگزیده‌گان سایرطبقات‌مخصوصاً روحانیون مشروطه طلب هزارها دسته گل‌نثار قبرشهدای راه آزادی کردندبطوری که قبر آن‌مظلومین که تا آن تاریخ از خاك پوشیدبود مبدل بیك خرمن گل شده بود .

موزیك ملی‌سرود مشروطیت‌را مینواخت و مردم بی اختیار گریه میکردند . و افسوس میخوردند از اینکه مؤسسین بزرك مشروطیت زنده نیستند تا نتیجه مساعی و فداکاریهای خود را بچشم به بینند و از میوه درختیکه کاشته اند بر خوردار شوند .

مرحوم شاهزاده ابوالمحسن میرزا شیخ الرئیس که خود یکی از سران آزادی خواه ایران بود و چندین ماه در باغ شاه زیر زنجیر بود و بزرگترین خطیب آن زمان بشمار میرفت و در فضل دانش و فصاحت بیان نظیر نداشت درمیان فریاد رعد آسای‌شادباد روح ملك‌المتکلمین‌میرزا جهانگیرخان قاضی‌قزوینی‌زنده بادمشروطیت

که از حلقوم هزارها پیروان مشروطیت بلند بود بالای منبر رفت و پس از خطابه غرائیکه ادا کرد مفصلا از زندگانی‌وشهادت مرحوم ملك‌المتکلمین ومیرزاجهانگیر خان و قاضی مرحوم و سایر شهداء راه آزادی‌وزحماتیکه برای آزادی ملت ایران کشیده بودند و بالاخره بقیمت خون‌خود مجدداً مشروطیت‌را در ایران احیانمودند ایراد کرد و مجلس عزاداری در میان فریادهای شاد باد روان شهدای راه آزادی خاتمه یافت ودر روی قبر ملك‌المتکلمین سنگی‌که روی‌آن‌این‌آیه شریفه‌ولاتحسبن‌-الذین قتلوفی‌سبیل اللّٰه‌امواتاً بل احیاء عند ربهم یرزقون کنده شده بود نصب‌نمودند

فصل سیم

تأثیر شهادت ملك المتکلمین و میرزا جهانگیرخان در ایران و ممالك متمدنه جهان

همان روز از طرف سفارت انگلیس و سایر سفارتخانه ها در طهران یاد داشت های اعتراض آمیزی بدولت ایران داده شد و این ستمگری را که برخلاف اصول انسانیت تلقی نموده و متذکر شده بودند که حتی در ممالك وحشی هم مردم را بدون محاکمه اعدام نمیکنند.

تمام آژانس های خارجه این فاجعه بزرك را در کلیه ممالك جهان منتشر کردند واز بیدادگری پادشاه ایران انتقاد نمودند و شهادت سران آزادیخواهان ایران را یك مصیبت بزرك و لطمه جبران نا پزیری به بنیان آزادی ودمکراسی تلقی نمودند ومحمد علیشاه را جابر وستمگر ومخالف بااصول انسانیت اعلام کردند

تمام جراید مهم ممالك متمدند جهان در اطراف این فاجعه بزرك قلم فرسائی نمودند و مقالات مفصلی که نگارنده درتاریخ مشروطیت ایران اکثر آنمقالات را عیناً ترجمه کرده ودرج نموده‌ام منتشر نمودند

روزنامه ماتن که مهمترین جراید فرانسه است چنین نوشته بود همانطوریکه یهود مسیح را که ناجی بشر بود به صلیب کشیدند پادشاه ستمگر و جبار ایران بزرگترین خطیب ومؤسس مشروطیت را به صلیب کشید

روزنامه پتی پاریزین در صفحه اول خود وضعیت شهادت ملك المتکلمین را تصویر کرده و در آن نشان داده بود که عدهٔ میرغضب با کاردها دردست برای قطعه

قطعه کردن آنمظلوم هجوم آورده بودند وشرحی ازشهامت و قدرت نفس آنمرحوم در موقع کشته شدن نگاشته بود .

روزنامه تایمس لندن و سایرجرایدانگلستان آن فاجعه تاریخی رابتفصیل نگاشته اند ونیز مستشرقینی که تاریخ مشروطیت ایرانرا نوشته اندشرح زندگانی وفداکاریهای ملك المتکلمین رادرراه آزادی وقدرت سحر آسای خطابه های آنمرحوم وشهادت اورا بتفصیل نوشته اند .

روزنامه المنار درمصر مقاله مفصلی در اطراف شهادت مرحوم ملك المتکلمین نگاشته و چنین مینویسد :

ملت ایران که قرنها در تاریکی و تحت شکنجه ظلم و استبداد ستمگران جان میداد بواسطه پیدایش دانشمندان بزرك چون سیدجمال الدین افغانی و خطیب شهیر ملك المتکلمین پرده سیاه جهل واستبداد راپاره کرده و بارنج بسیار آزادی وحقوق ملی را درآن سرزمین بدست آوردند و عالم شرق را بیك آینده درخشانی امیدوار نمودندولی باز هم ظلم واستبداد بر عدالت چیره شد وآن ستاره های درخشان آزادیرا که درافق مشرق ظهورکرده بودند خاموش کرد مجلس مبعوثانرا باتوپ ستمگری خراب کردند و سران آزادیخواهان را بایك شقاوت بی نظیری شهید نمودند وملك المتکلمین بزرگترین خطیب شرق ومؤسس مشروطیت ایرانرا بابی رحمی بی نظیری شهید کردند .

روزنامه حبل المتین کلکته در مدت یکسال مقالات مفصل دراطراف ستمگری دربار باغشاه، توپ بستن مجلس وشهادت ملك المتکلمین وسایر آزادیخواهان رانگاشت و مردم را برای برانداختن دستگاه استبداد تشویق مینمود .

در شهرهائیکه مشروطه طلبان در دست داشتند و توانستند بعناصر استبداد طلب چیره شوند همه روزه خطابه ها وکنفرانسها در اطراف ستمگریهای محمدعلیشاه و درباریان ادا میکردند و بر شهادت بزرگان مشروطیت گریه وزاری مینمودند

ایرانیهای مشروطه طلب که از جور استبداد به کشورهای خارجه پناهنده شده

بودند مجالس وانجمنها تأسیس نموده و دنیای متمدن رااز فجایع وستمگری دستگاه استبدادی ایران بکمك میطلبیدند و شقاوتهای آن پادشاه مستبد رابگوش جهانیان میرسانیدند .

علماء بزرك مشروطه خواه که در نجف اشرف ساکن بودند همه روزه بوسیله احکام و دستخط های تلگرافی مردم را بضدیت با پادشاه مستبد و درباریان ستمگر تشویق میکردند .

بطور تحقیق هر گاه قیام عمومی برضد دستگاه استبداد شروع نشده بودمحمد علیشاه تمام عناصر مشروطه خواه مخصوصاً کسانیکه در باغشاه حبس و زنجیر بودند شهید میکرد ولی خوشبختانه نهضت عمومی که بلافاصله پس از توپ بستن مجلس در آذربایجان بپاشد چنان او را مضطرب و پریشان کرده بودکه جرئت این جسارت را درخود نیافت .

شهادت ملك المتکلمین نه فقط آزادیخواهان ایران را عزادار کرده وموجب یك قیام عمومی برضد دستگاه استبداد شد بلکه مستبدین هم از این ضایعه بزرك و فاجعه بی نظیر و از میان رفتن مردیکه ازحیث دانش و بیان یکی از بزرگترین مفاخر ایران بود اظهار تأسف میکردند .

چنانچه آقای میرزا علی یزدی مدرس مدرسه سپهسالار که مرد فاضلی بود ولی ازپیروان متعصب استبداد بودو نسبت بمشروطه کینه ورزی میکرد واز دوستان نزدیك حاج شیخ فضل الله که سرسلسله مستبدین و علمدارمخالفین مشروطیت بود چنین نقل میکند .

چندروز پس ازشهادت ملك المتکلمین درمجلس درس حاج شیخ فضل الله که صد ها طلاب مستبد در آن حضور داشتند رفتند همگی از باده موفقیت سر مست بودند وبرای ازمیان رفتن مشروطیت اظهار بشاشت میکردند یکی مشروطه را مخالف شرع انور میخواند و دیگری مشروطه طلبان را بابی وبیدین یاد میکرد صحبت از ملك المتکلمین بمیان آمد حاجی شیخ فضل الله گفت با اینکه ملك المتکلمین از

بزرگترین مخالفین من بود وتمام این انقلابات وپیش آمدهادر نتیجه سعی و کوشش و حسن بیان ونفوذیکه این مرد در جامعه پیدا کرده بودبوجود آمد ولی بایدازروی انصاف تصدیق کرد که ایران مردیرا از دست داد که ازپانصدسال قبل وتا پانصدسال بعد نظیر او را نداشته و نخواهد داشت.

نیز مرحوم آقای میرزا محسن صدرکه بجرم مشروطه خواهی بامرحوم آقا-سیدعبدالله بهبهانی درکرمانشاه حبس بود چنین حکایت میکرد.

یکی ازروزها که صحبت ازملك المتکلمین بمیان آمد مرحوم بهبانی بی اختیار با صدای بلند که معلوم بود از حالت طبیعی بکلی خارج شده بنای گریستن را گذارد و پس از آنکه تسکینی در اعصابش پیدا شد بمن روکرد وچنین گفت این ظالمان خیره سری وعنادمردیرا ازمیان بردند که یکی ازبزرگترین مفاخر ایران بودودرشجاعت و مردانگی و ایمان بآزادی و ایران دوستی وفصاحت بیان کسیراهمپایه او ندیده ونمی‌شناسم و روزی ازکرده خود پشیمان خواهند شد وبکیفر اعمال خود خواهند رسید که دیگر راه چاره بر آنها مسدود است.

فصل سی و یکم

پس از آنکه محمد علیشاه و در باریان بآرزوی دیرین خود رسیدند و کاخ ستمگری رادرروی نعش شهدای راه آزادی بنا نهادند بر آن شدند که فکرمشروطه خواهی را برای همیشه از سر زمین ایران براندازند و ریشه آزادی را از بیخ برکنند .

اردوی معظمی مرکب ازهزارها سرباز ، سوار ، قزاق و ایلات برای سرکوبی مشروطه طلبان تبریز بریاست عین الدوله بطرف آذربایجان فرستادند ومجمعی از علماء مستبدبنام مجلس روحانیت مرکب از اشخاصیکه اسامی آنها را ذیلا مینویسیم برای تحریم مشروطیت در طهران تشکیل دادند و مشروطیت را مخالف باشریعت اسلام اعلام نمودند سپس برگزیدگان علماء و طلاب تهران بریاست حاج شیخ فضل‌الله و حاج سیدابوالقاسم امام جمعه حضورشاه شرفیاب میشوند وعریضه حرمت مشروطیت راکه اشخاص ذیل امضاءکرده بودند تقدیم میکنند :

حاج‌شیخ فضل‌الله نوری ،حاج میرزاهادی نوری امام جمعه حاج‌سیدابوالقاسم ظهیرالاسلام، حاجی علی اکبر بروجردی حاج شیخ عبدالنبی حاج سیدعلی شوشتری آخوندملا محمدعلی آملی، حاج‌ملامحمدعلی رستم آبادی‌حاجی آقا یحی کرمانشاهی شیخ محمدصادق و شیخ محمدعلی شریف العلماء با پسر های ملا محمد کاشانی شیخ حسن سنگلجی شیخ علی اکبرداماد تفرشی شیخ باقرگیلانی شریعتمدارکاشانی شیخ جعفرگلپایگانی سیداحمد برادر آقای طباطبائی شیخ جعفرسلطان‌العلماءتربتی حاج سیدمحمد تفرشی، شیخ عیسی چاله میدانی، سیدحسن‌شوشتری وچند نفردیگر



ستارخان سردار ملی

خلاصه استدعای علماء امضاء کننده از پیشگاه همایونی این بود که همه این خادمین شریعت متفق الکلمه عرضه میداریم که مجلس شورا و مشروطیت مخالف با قواعد و قوانین اسلام است و کلیه مسلمانها که در تحت لواء سلطنت اسلامی هستیم ابداً حاضر نیستیم نقصی باسلام وارد آید وعملی برخلاف شریعت انجام گردد و قسم میخوریم که نه فقط این خادمین شریعت بلکه تمام ملت ایران مخالف مجلس ومشروطیت



مرحوم صمصام السلطنه بختیاری

میباشند وما آنرا مخرب دین ومولد هرج و مرج و هتك نوامیس مسلمین میدانیم .

پس از آنکه عریضه فوق بوسیله سی نفر از برگزیده گان علماء تقدیم شاه میشود از طرف محمد علی شاه دستخط ذیل در جواب آنها صادر میگردد :

جنابان مستطابان حجج الاسلام عزم ماهمیشه تقویت اسلام بود حال که مکشوف داشته اند تاسیس مجلس باقوانین اسلامی منافی است و حکم حرمت داده اند در اینصورت ماهم بکلی از این خیال منصرف و دیگر عنوان چینن مجلسی نخواهد شد

چندروز بعد عده ای از تجار معروف طهران به تحریك مفاخر الملك حاکم تهران

حضور شاه مشرف میشوند وهمان تقاضائیکه علماء ازشاه کرده بودند تجدیدمیکنند کسانیکه دعوت شده بودند بیش از هشتصد نفر بودند ولی فقط نود نفر آنها حاضر میشوند.

صنیع الممالك عرض میکند این آقایان که نماینده کلیه تجار و اصناف تهران هستند از خاکپای مبارك پادشاه اسلام و دین پرور استدعا دارند که چون مشروطیت مخالف بااسلام است بکلی لغو شود وهمان قوانین اسلام که هزار سال است درمیان ما حکمفرما است ماراکفایت میکند ما نه مجلس میخواهیم نه مشروطیت و همه ملت ایران که بندگان اعلیحضرت هستند از مشروطه و مجلس تنفر دارند.

میرزا ابولقاسم که یکی از تجار مشروطه خواه بوددر آنروز شهامتی ازخود نشان میدهد و عرض میکند قربان آنچه صنیع الممالك بعرض رسانید عقیده شخصی او بود ما هم مجلس میخواهیم و هم مشروطه.

گفته میرزا ابوالقاسم چون بمبی در آن مجلس صدا کرد و محمد علیشاه و درباریان را که حضور داشتند مبهوت نمود ولی برای آنکه آنچه گفته شده بود انعکاس در خارج پیدا نکند گفته اورا نشنیده گرفتند و مجلس را بدعای ذات مبارك شاهنشاه اسلام پناه ختم کردند.

چندروزبعد بخلاف انتظار شاه ومستبدین عده زیادی از مشروطه طلبان بریاست مرحوم صدرالعلما و آقامیرزاسید محمد که پس از مشروطیت امام جمعه شد بسفارت عثمانی برای برقراری مشروطیت که از طرف تمام دول برسمیت شناخته شده بود پناهنده شدند.

عده ای از معاریف مشروطه طلبان برای حفظ جان خود بسفارت انگلیس و سایر سفارتخانه ها پناهنده شده و پس از آنکه از طرف دولت تامین بآنها داده شد راه اروپا راپیش گرفتند و تازمانیکه درممالك خارجه بودند برای برقراری مشروطیت از هیچ نوع فداکاری فروگذار نکردند ونیز جمعی در قلهك که محل ییلاقی سفارت



متحصنین سفارت عثمانی

انگلیس بود سکنا کردند و چون در آنجا آزادی عمل داشتند بتشویق اهالی برای

بدست آوردن مشروطیت و تندکردن آتش انقلاب در نقاط مختلفهٔ کشور کوشش بسیار نمودند.

اشخاصیکه در دوره مشروطیت خود را مشروطه خواه میخواندند ودرباطن عمال شاه بودند پس از توپ بستن مجلس وانهدام مشروطیت نقاب را ازصورتها برداشته همه روزه درباغ شاه حضور پیدا کرده وبادستگاه استبدادبنای همکاری و معاضدت راگذاردند وباکمال بی‌شرمی نسبت بمشروطه‌خواهان ستمگری بسیار کردندوهزارها مردمان بیگناه را در بدر و بی‌خانمان نمودند.

روز ۱۳ جمادی‌الثانی عده‌ای از اشرار مستبد از قبیل صنیع حضرت و مقتدر نظام که بنا برتقاضای مجلس شورای ملی بکلات تبعید شده بودند باتجلیل زیاد وارد تهران شدند عده زیادی درباریان معروف و نظامیان از آنها استقبال کردند و بافریادهای مرده‌باد مشروطیت پست باد مجلس زنده باد پادشاه اسلام وارد باغ شاه شدند و پس از آنکه حضورشاه رسیده ومورد مهر و محبت ملوکانه واقع شدندبمحبسی که مشروطه خواهان در آن زیر زنجیر بودند رفتند و آنطورکه درخور خودآنها بود با آن مظلومان رفتار کردند و تافتح تهران بدست مشروطه طلبان این پست - فطرتان در پایتخت ایران حکومت میکردند و رفتار شرم آوری نسبت بکسانیکه به آزادیخواهی معروف بودند نمودندکه قلم از نوشتن آن عاجزاست.

درهمین‌ایام چند نفر ازعلماء مشروطه طلب ازقبیل حاج شیخ مرتضی آشتیانی آقاسیدریحان‌الله آقاسیدعلی آقا یزدی آقامیرزا مصطفی آشتیانی باعده‌ای ازتجار برای‌تحصیل مشروطیت و اعلان انتخاب مجلس شورای ملی ومخالفت بادربار استبداد در حضرت عبدالعظیم متحصن شدند و چون محمد علیشاه موفق نشد باتهدید و تطمیع آنهارا بطرف خود جلب کند و از قصدی که داشتند منصرف نماید در شب سوم ربیع‌الاول ۱۳۲۷ بدستور آن پادشاه ستمکار و مفاخر الملك که حاکم تهران بود آقای میرزامصطفی آشتیانی را درزاویه مقدسه شهیدکردندو یك‌جراحت التیام ناپذیر دیگر بر بدن مجروح ملت ایران وارد آوردند.

در اینجا از نظر تاریخ نویسی وحقیقت گوئی مجبورم یك نکته را تذکر بدهم و آن اینست که اگر چه آقای سیدعلی آقا یزدی در قضیه میدان توپخانه ازسران مستبدین و بر ضد مشروطه طلبان بود .

ولی پس از انهدام مشروطیت در دسته مشروطه خواهان وارد و در این راه مساعی زیادی بکار برد و کمکهای زیادی کرد .

فصل سی و دوم

چون آتش انقلاب و نا امنی در تمام کشور روشن‌شده بود و مشیرالسلطنه قادر به انجام مقاصدیکه محمد علیشاه داشت نبود لذا سعدالدوله که مردی جاه طلب وطبعی سرکش و مستبد داشت به‌صدارت انتخاب شد و چون‌سال ها در اروپا گذرانیده بود و با سفارت خانه ها سر وکار داشت امید وار بودند که بوسیله او روابط سیاسی خود را بهبودی داده‌و برای سرکوب کردن‌آزادیخواهان تبریزمبلغی از یکی از ممالك اجنبی استقراض کنند .

اول دست نیازمندی بطرف دولت فرانسه‌درازمیکنند و دولت فرانسه موافقت میکند که بیست ملیون تومان با شرایط سنگینی بدولت ایران قرض بدهد ولی از طرف عموم مراکز ملی از طهران و از طرف علماءنجف‌و آزادی خواهان آذربایجان و انجمن سعادت اسلامبول به مقامات رسمی آن‌دولت تلگرافات میشود که هرمبلغ که بدولت جابر و غاصب فعلی ایران از طرف هر یك از دول قرض داده شود ملت ایران خود را مدیون در مقابل آن قرض نمیداند زیرا مطابق‌قانون اساسی واصول مشروطیت ایران‌که از طرف‌عموم دولتهای‌جهان برسمیت شناخته شده هر نوع‌معاهده یا استقراضی که از طرف دولت ایران‌با یکی ازدول خارجه بعمل‌آید بدون تصویب مجلس شورای ملی رسمیت نداشته و اعتبار نخواهد داشت و ملت ایران خود را مدیون و مسئول‌نمیداند .



اولین رجال باسیاست و آگاه کنندگان ملت وشهدای راه‌حریت ومجاهدان طریق انسانیت
یاد گار مهاجرین آزادیخواه ایرانی در اسلامبول

چون سعدالدوله از استقراض ممالك بیگانه مایوس شد برای حفظ مقام خود بخیال افتاد مالیاتهای تازهٔ وضع کندو از اینراه پولی بدست آورد این خیال هم بمخالفت عمومی برخورد وهیچکس زیر بار این تحمل‌غیر قانونی نرفت زیرا وضع مالیات مطابق قانون اساسی فقط از حقوق مجلس شورای ملی بود •

سپس بر آنشد که جمعی از اشخاص متمول که به مشروطه خواهی معروف بودند از قبیل حاجی امین‌الضرب وغیره را تحت فشار قرار داده واز این راه مقصود ارباب خود را انجام دهد ولی این طریق هم خیلی کودکانه بود زیرا نه فقط مبلغ مهمی نمیتوانست بدست بیاورد بلکه مخالفت مردم را نسبت بدولت وقت زیاد تر کرد و عدهٔ برای حفظ مال خود در جمعیت مشروطه خواهان وارد شدند و بعضیها هم در سفارت خانه ها متحصن گشتند•

چون تمام راه ها را بسته دید منافع چند سال نفط جنوب را بمبلغ نا چیزی

به تجارتخانه تومانیانس که بستگی به روسها داشت داد و نیز امتیاز پوست بره را بمبلغ یکصدهزار تومان به تاجر باشی روس فروخت و از اینراه خسارات زیادی به مملکت وارد کرد ٠

و نیز مبلغی از بابت امتیاز سیم تلگراف از انگلیسها گرفت ٠

تمام این پولها بعلاوه آنچه به اسم مالیات از ملت گرفته میشد خرج مسلح کردن اشخاص برای نابود کردن مشروطه خواهان و خاموش نمودن چراغ آزادی شد و نیز مبلغی در میان علمای مستبد و اشرار و رؤسای ایلات که بسیاری از آن ها هنوز در قید حیاتند و در کمال بی پروائی در ناز ونعمت زندگی میکنند و حتی بعضی از آن ها خود را مؤسس مشروطیت ایران و طرفدار دمکراسی میخوانند تقسیم شد ٠

از جمله کار های سعد الدوله این بود که منظریه و کامرانیه را به چهارصد هزارتومان در بانك روس رهن گذارد و پول آنرا برای سرکوبی مجاهدین تبریز فرستاد ٠

در همین زمان بود که روز نامه تایمس لندن مقاله مفصلی در اطراف اوضاع اسفناك ایران نگاشته بود و بطور صریح اسامی رؤسای مستبدین را که نسبت به مشروطه و حقوق ملی ایرانیان کینه ورزی میکردند و با دربار استبداد همکاری مینمودند نوشته بود و ما در اینجا ازذکر اسامی آنها خود داری کرده ولی در جلد دویم تاریخ مشروطیت ایران که بنگارش آن اشتغال دارم عین آن مقاله را که ترجمه شده بنظر خواننده گان خواهم رسانید ٠

فصل سی و سیم

با تمام کوشش و جدیتی که از طرف پادشاه مستبد و دربار و شاهزادگان و عمال دولت و علماء مخالف مشروطیت و دولت مستبد روسیه تزاری برای خاموش کردن آتش مقدس آزادی و پامال کردن مشروطیت و ازمیان بردن مشروطه‌خواهان بعمل آمد روز بروز آن آتش مقدس شعله‌ور تر شد و دامنه انقلاب در تمام ایران توسعه پیدا کرد .

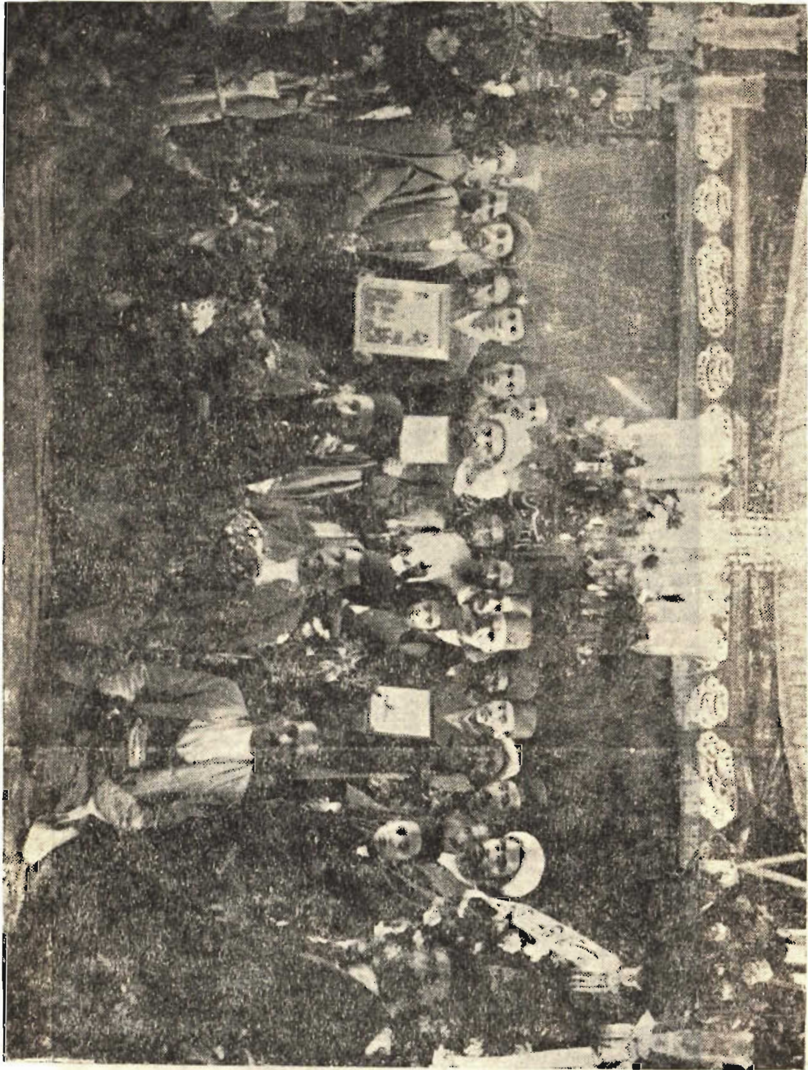
شهر تبریز با اینکه چند ماه بود محصور و قشون استبداد که عده آن از سی هزار نفر متجاوز بود آن شهرشهیر را محاصره کرده بود چون پهلوانی نیرومند در میان خون و آتش قد مردانگی علم کرده و به قیادت سرداران ملی ستار خان و باقرخان چنان تهور و شجاعتی از خود نشان داد که نظر تمام عالمیان‌را بوطن پرستی و ایمان بحکومت مشروطه وبدست آوردن حقوق ملی خود جلب نموده‌بود و اکثر روزنامه های آزادیخواه جهان شجاعت وجوانمردی مجاهدین تبریز را ستایش می کردند .

زمانی نگذشته بود که شهر رشت علم انقلاب را بلند کرد و درتحت هدایت وراه نمائی مرحوم‌سردار محیی و آقا میرزاکریم خان وعده ای از مشروطه‌خواهان حاکم مستبد گیلانرا کشته و حکومت انقلابی آنسامانرا در دست گرفتند .

قشون انقلابی‌ازمجاهدین ملی تشکیل داده بریاست محمدولی خان سپهسالار راه طهران را پیش گرفتند و نیز صمصام السلطنه بختیاری با چندین هزار نفر سوار



محمد ولی خان سپهسالار و سردار اسعد



آرامگاه مرحوم ملك المتكلمين



مجاهدین بختیاری

بختیاری اصفهان رااشغال‌وبیرق استبدادرا واژگون‌نموده‌پرچم مشروطیت‌رابلند کرد.

مرحوم حاجی علیقلی خان سردار اسعدکه‌درآنزمان درفرنگستان بود باعدهٔ از مشروطه خواهان که ار ترس جان به اروپا مهاجرت کرده بودند با عجلـه تمام به ایران مراجعت و درانـدك زمانـی قشون معظمی‌از جوانان‌بختیاری بـرای حمایت از مشروطیت و برانداختن دربار استبداد تشکیل داده راه طهرانرا پیش گرفتند :

این دوقشون‌ملی که‌ازرشت واصفهان‌حرکت کرده‌بودند پس‌ازفتح شهرهائیکه درسرراه‌داشتند ازقبیل قزوین‌و کاشان‌وقم‌ومنکوب کردن‌اردوهای‌دولت استبدادی که برای جلوگیری سر راه آنها را گرفته بودند .در بادامك چند فرسخی طهران با یکدیگر تلاقی کرده وپس ازجنك بزرگی‌با اردوی معظم دولتی‌و شکست آنها وارد طهران‌شدندوپس‌ازسه‌روزوسه‌شب‌جنك‌سخت وفداکاری‌بسیاردرطهران‌باقشون‌استبداد که مرکب از بریکاد قزاق و چندین فوج سرباز از قبیل سیلاخوری وهمقانی وعدهٔ

از ایلات و عشایر و جمعی از اشرار شهری بود قشون استبداد شکست خورده و متلاشی شد و پادشاه جبار بی رحم با کمال سرشکستگی درسفارت روس متحصن و از سلطنت خلع گشت.

چون منظور نویسنده در این کتاب بیان شرح حال و زندگانی و شهادت مرحوم ملك المتكلمین بود و آنچه از تاریخ مشروطیت بطور اجمال نگاشته شده بواسطه تماسیکه انقلابات وجریانات مشروطیت در ایران با زندگانی آن مرد نامی داشته است بود و الا بطوریکه مکرر در بعضی از فصول این کتاب تذکر داده ام زمانیست که بنوشتن تاریخ مشروطیت ایران بطور مفصل در شش جلد همت گماشته و از خداوند توفیق مسئلت میکنم که به انجام این مهم ملی نائل شوم و حقیرا که بسیاری از مردان بزرك ایران برای بدست آوردن آزادی و برقراری حکومت‌ملی بگردن همه ماها دارند ادا نمایم و چون نگارنده در تاریخ مشروطیت سعی میکنم که‌بعلاوه وقایع تاریخی شرح‌مختصری‌اززندگانی مردان‌بزرك‌مشروطیت که‌ستارگان آسمان‌آزادی ایرانندبنویسم اینست که ازاشخاصی که‌درانقلاب‌مشروطیت‌ایران وارد بوده وکسانیکه‌اطلاعات مفیدی دارند ونیزبستگان و اقوام مؤسسین وبرگزیده‌گان مشروطیت‌ایران‌تقاضا دارم در این خدمت ملی ما را یاری کرده و خاطرات خود را و لو اینکه مختصر باشد برای نویسنده این تاریخ بفرستند.

غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۷	هوی	هوای	۳۸	۱۵	یك	بیك
۲	۱۹	الانسای	الانسان	۴۰	۹	نویسند	نویسنده
۴	۱۵	خاتم	ختم	۴۵	۴	مستملك	مستهلك
۴	۲۲	بوسوسهٔ	بوسوئه	۵۹	۱۵	دنینا	دنیا
۵	۲	تاریخ بدسیاری	تاریخ در بسیاری	۶۴	۲	جلال	جمال
۵	۶	نیستم	نیستیم	۶۶	۱۳	موفیت	موفقیت
۵	۷	میدانتد	میدانند	۸۳	۴	فکردی	فکری
۶	۶	فصیج	فصیح	۸۷	۷	عالیه	عالیه اش
۷	۱۴	باسرر	باسرار	۸۸	۹	طبعی	طبیعی
۹	۳	بربندد	برنبندد	۹۳	۷	مفصی	مفصلی
۹	۱۷	فدکاری	فداکاری	۹۹	۶	عهده	عهد
۱۲	۱۴	معمولی	معمول	۱۰۴	۸	مذلت	منزلت
۱۴	۷	نشانند	نشاننند	۱۰۵	۲۳	فرزاند	فرزندان
۱۶	۲۱	میشورد	میشود	۱۱۰	۵	مکاتبی	مکاتیبی
۱۷	۱۳	اهمت	اهمیت	۱۱۰	۱۸	رفعیکه	رفیعیکه
۱۹	۲۳	گذارد	گزار	۱۱۱	۳	زاروشن	ازروشن
۲۰	۱۶	کالبه	کالبد	۱۱۵	۷	مردن	مردان
۲۰	۲۲	استکاك	اصطکاك	۱۱۸	۷	صد	صدر
۲۱	۱۵	الخلق	الحق	۱۲۰	۱۴	قدر	قد
۲۲	۱۵	نیجه	نتیجه	۱۲۲	۱۲	توازانیکه	توازنیکه
۳۱	۲۴	عهد	عهده	۱۲۷	۵	تالهای	ناله های
۳۲	۲۰	ه.سای‌ها	همسایه‌ها	۱۳۱	۱	کالبه	کالبد
۳۷	۱	ریاهائی	رهائی	۱۳۴	۶	مرتب	مرتبت
۳۷	۷	بود	بودم	۱۳۶	۲۴	الملی	المللی
۳۸	۸	مبغ	مبلغ	۱۳۹	۱۳	گذشتی	گذشتگی

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
١٤٠	١	دیدرا	دارید	٢١٤	٨	خوا	خدا
١٤٨	٢	حکرمت	حکومت	٢٢٠	٢٤	مزاهم	مزاحم
١٥٣	١٤	حسن	حسین	٢٢٤	١٠	بشمار	بشما
١٥٤	١٦	علیقیخان	علیقلیخان	٢٢٥	١٨	تحصبن	تحسبن
١٧٢	٢١	مجلس	محبس	٢٢٥	١٨	قتلو	قتلوا
١٧٥	٦	بودید	بودند	٢٢٥	٢٢	جمالدین	جمال الدین
١٧٥	٧	مرتب	مرتبه	٢٢٨	١٩	موحوم	مرحوم
١٧٧	٩	مشروع	مشروح	٢٣٦	١٥	مصلح	مسلح
١٧٨	٨	بر	بسر	٢٤٩	١٨	کند	کنند
١٨٢	١٧	قایمقمان	قائم‌مقامان	٢٥٢	٥	میدمدند	میدمیدند
١٨٣	٧	بفلاحات	بفلاحان	٢٥٥	٤	الا	الی
١٨٣	١٠	قاصبین	غاصبین	٢٥٥	١٨	کرو	کردو
١٩٧	٩	عملی	ع ملی	٢٥٩	١٤	اردشیری	اردشیرجی
٢١٠	٩	بردران	برادران	٢٦٠	٢١	باو آن	باقرآن
٢١١	١	معلمین	معممین	٢٦١	١٧	مفرق	متفرق